۱۳

مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

تعلیم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد۱۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابـک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یـادداشت : کتـاب حاضـر قبلاـ تحت عنوان" تفسـیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسـلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفـاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تـا آخر.- ج.۴. از اول سوره النسـاء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعـام - الاعراف - الانفال.- ج.۶. از اول سـوره التـوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعـد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حـج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصـص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سـوره مبـارکه یس تـا آخر سـوره شوری.- ج. ۱۲. سـوره الزخرف تسع و ثمـانون آیـه و هی مکیـه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد سیزدهم]

اشاره

جزو بیست و پنجم از سوره (الزخرف) الی آخر سوره (القمر) بقلم:

کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذریه‌ای از ذراری بتول (ع) و امهٔ من اماء اللّه تعالی

صفحه : ۲

هدف عالی هستی و روح حقیقت و صداقت در خلال کلمات روح افزای الهی نمایان است

سورهٔ الزخرف

اشاره

تسع و ثمانون آیهٔ و هی مکیهٔ

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱ تا ۲۱]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
حم (۱) وَ الکِتابِ المُبِینِ (۲) إِنّا جَعَلناهُ قُرآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ (۳) وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتابِ لَدَینا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ (۴)
أَ فَنَضرِبُ عَنکُمُ الذِّکرَ صَفحاً أَن کُنتُم قَوماً مُسرِفِینَ (۵) وَ کَم أَرسَلنا مِن نَبِیٍّ فِی الأَوَّلِینَ (۶) وَ ما یَأتِیهِم مِن نَبِیٍّ إِلاّ کانُوا بِهِ یَستَهزِؤُنَ (۷) فَأَهلَکنا أَشَدَّ مِنهُم بَطشاً وَ مَضی مَثَلُ الأَوَّلِینَ (۸) وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ لَیَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ العَزِیزُ العَلِیمُ (۹)
الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرضَ مَهداً وَ جَعَلَ لَکُم فِیها سُبُلًا لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ (۱۰) وَ الَّذِی نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَنشَرنا بِهِ بَلدَةً مَیتاً کَذلِکَ تُخرَجُونَ (۱۱) وَ الَّذِی خَلَقَ الأَزواجَ کُلَّها وَ جَعَلَ لَکُم مِنَ الفُلکِ وَ الأَنعامِ ما تَرکَبُونَ (۱۲) لِتَستَوُوا عَلی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذکُرُوا نِعمَةَ رَبِّکُم إِذَا استَوَیتُم عَلَیهِ وَ تَقُولُوا سُبحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنّا لَهُ مُقرِنِینَ (۱۳) وَ إِنّا إِلی رَبِّنا لَمُنقَلِبُونَ (۱۴)
وَ جَعَلُوا لَهُ مِن عِبادِهِ جُزءاً إِنَّ الإِنسانَ لَکَفُورٌ مُبِینٌ (۱۵) أَمِ اتَّخَذَ مِمّا یَخلُقُ بَناتٍ وَ أَصفاکُم بِالبَنِینَ (۱۶) وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِما ضَرَبَ لِلرَّحمنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجهُهُ مُسوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ (۱۷) أَ وَ مَن یُنَشَّؤُا فِی الحِلیَةِ وَ هُوَ فِی الخِصامِ غَیرُ مُبِینٍ (۱۸) وَ جَعَلُوا المَلائِکَةَ الَّذِینَ هُم عِبادُ الرَّحمنِ إِناثاً أَ شَهِدُوا خَلقَهُم سَتُکتَبُ شَهادَتُهُم وَ یُسئَلُونَ (۱۹)
وَ قالُوا لَو شاءَ الرَّحمنُ ما عَبَدناهُم ما لَهُم بِذلِکَ مِن عِلمٍ إِن هُم إِلاّ یَخرُصُونَ (۲۰) أَم آتَیناهُم کِتاباً مِن قَبلِهِ فَهُم بِهِ مُستَمسِکُونَ (۲۱)

صفحه : ۳

(ترجمه)

سوره زخرف ۸۹ آیه است و در مکه فرود آمده

(بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص)

(حم)

قسم بکتاب ظاهر و روشن (قرآن)

بحقیقت ما آن کتاب مبین را (بلغت) عرب قرار دادیم شاید شما در آن تعقّل نمائید (۳)

و محققا اینکه کتاب در ام الکتاب (دفتر آفرینش که در آن همه چیز ثبت گردیده) نزد ما است و هر آینه (قرآن) بلند مرتبه و مشتمل بر حکمت بسیار است (۴)

آیا باز داریم شما را از قرآن (و شما را از فیض آن محروم گردانیم) زیرا که شما جماعتی میباشید (که در لجاجت) اسراف میکنید (۵)

و چه بسیار که ما فرستادیم پیمبرانی در اوائل (زمان پیشین) (۶)

و نیامد بر آنها پیمبری مگر آنکه باو استهزاء و سخریه مینمودند (۷)

پس ما هلاک گردانیدیم از آنها کسانی را که در قوت و توانایی شدیدتر و سخت‌تر بودند و در مواضعی از قرآن قصه پیشینیان گذشته (۸)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اگر از اینکه مشرکین سؤال کنی کی آسمان و زمین را آفریده البته آنان (در پاسخ) گویند آنها را خدای غالب عالم توانا آفریده (۹)

و خدا آن کسی است که برای شما زمین را گهواره

صفحه : ۴

قرار داده و برای شما راههایی در زمین مقرر نموده شاید شما هدایت یابید (۱۰)

و خدا آن کسی است که از آسمان فرود آورد آب (باران را) باندازه معین و بآب زنده گردانیدیم زمین‌های مرده را همین طور (شما را پس از مردن زنده میگردانیم) و بیرون می‌آئید (۱۱)

و خدا آن کسی است که تمام زوج‌ها را آفریده و برای شما قرار داده از کشتی‌ها و چهار پایان آنچه را که سوار می‌شوید (۱۲)

تا اینکه بر پشت آنها سوار شوید پس از آن متذکر گردید نعمت پروردگار خود را و بگوئید منزه است (از هر عیب و نقصی) آن کسی که برای ما اینکه موجودات را مسخر گردانیده (و بگوئید) ما چنین قدرتی نداشتیم که اینکه موجودات را مطیع خود گردانیم (۱۳)

و محققا ما بسوی پروردگار خود بازگشته‌گانیم (۱۴)

(کفار با آنکه اعتراف دارند که آفریننده آسمانها و زمین خداست) از بندگانش برای او جزء قرار میدهند و ملائکه را دختران خدا مینامند) بحقیقت انسان آشکارا کفران میورزد و ناسپاس است (۱۵)

آیا خدا از بین مخلوقاتش برای خود دختران انتخاب نموده و شما را برگزیده و فضیلت داده به پسران (۱۶)

وقتی بیکی از کفار بشارت داده شود بآنچه از برای (خدای) رحمن مثلی زده شد روی وی از شدت غیظ و غضب سیاه میگردد (۱۷)

آیا کسی که در تزیین و آراستگی و جلوه‌گری (یعنی دختران) نشو و نما نموده و در مقام مخاصمه و مجادله غیر روشنند (یعنی) نتوانند طرف را ملزم گردانند (و اثبات حق خود نمایند) آنان را دختران خدا مینامند (۱۸)

و ملائکه که بندگان پروردگار رحمانند دختران می‌نامند (آیا) در وقت خلقت آنها حاضر بودند بزودی نوشته میشود شهادت آنها (و در روز حساب از آنان سؤال میشود) (۱۹)

کفار گفتند اگر خدا میخواست ما عبادت آنها را نمیکردیم (در صورتی که آنان علم بگفتارشان ندارند) آنها نیستند مگر دروغگویان (۲۰)

آیا پیش از قرآن برای (کفار) کتابی و نوشته‌ای از طرف (ما) آمده و بآن تمسک نموده‌اند (۲۱)

صفحه : ۵

توضیح آیات

حم وَ الْکِتابِ الْمُبِینِ راجع به (حم) در سوره‌های بعد گفتاری از مفسرین نقل شده که (حم) اسم سوره یا قسم یا اشاره باسماء

الحسنی مثل حمید، مجید، حنان، منان، حافظ، ماجد و امثال اینها است.

لکن چنانچه گفته میشود ظاهرا تمام حروف هجاء که در اوّل بعضی از سوره‌ها است رمز است بین حق تعالی و رسولش و از متشابهات قرآن بشمار میرود و علمش نزد خدا و راسخین فی العلم است پس سکوت در آن اولی است.

و او، قسم سوگند بکتاب ظاهر و هویدا یعنی قرآن که هم از حیث الفاظ و فصاحت و بلاغت ظاهر است که چنین کلامی از عهده بشر خارج است و هم از حیث معانی و اسرار و رموز منطوی در آن و کسی که اندک تدبّری در آیات قرآنی بنماید تصدیق مینماید که دانشمندترین و متبحرترین از عقلاء بشر بکوچکترین اسرارش پی نبرند هر چند کمال جدیت و سعی و کوشش در فهم آن بنمایند و نیز احکام و قوانینش ظاهر و هوید است.

إِنّا جَعَلناهُ قُرآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ اینکه جمله جواب قسم است یعنی قسم بقرآن که آن را عربی قرار دادیم شاید شما عربها چون زبان خودتان است در معانی و اسرار آن تدبر نمائید.

اینکه قرآن بزبان عربی فرود آمده در آن اسراری نهفته است، یکی زبان عربی فصیح‌ترین و جامع‌ترین زبانها است و بتصدیق دانشمندان روی قاعده جامع و مضبوطی وضع گردیده و مطلب هر قدر هم مهم باشد تاب تحمل آن را دارد و دیگر نظر بقوله تعالی (وَ أَنذِر عَشِیرَتَکَ الأَقرَبِینَ) پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مأمور گردید که اول نزدیکان خود را هدایت نماید و آنان قریش و عربی لسان بودند اینکه بود که قرآن بزبان آنها فرود آمد و البته اسرار دیگری نیز دارد که اهلش میدانند

صفحه : ۶

وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتابِ لَدَینا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ در اینکه آیه سه صفت دیگر از اوصاف قرآن را تذکر میدهد.

(اوّل) اینکه قرآن قبل از فرود آمدن آن در اینکه نشئه طبیعت در امّ الکتاب و دفتر آفرینش یا لوح محفوظ ثبت گردیده و نزد ما حاضر است.

(دوم) بزرگ مرتبه است و بر تمام کتابهای آسمانی علوّ و برتری دارد و ناسخ و جامع تمام آنها است و تا قیامت بین افراد بشر ابراز فعالیت مینماید و نسخ پیرامون آن نمیگردد.

(سوم) قرآن حکیم است یعنی ظاهر کننده حکمت است و تمام احکام و قوانین آن روی میزان عقل و منطق استوار گردیده و آیات آن منطبق با براهین عقلی است و روی نقطه وسط اعتدال قرار گرفته اینکه است که تمام عقلاء و حکماء عالم اگر اندکی در آن تدبّر نمایند در مقابل آن زانو میزنند و اعتراف مینمایند که از نزد مبدء حکیم فرود آمده.

أَ فَنَضرِبُ عَنکُمُ الذِّکرَ صَفحاً أَن کُنتُم قَوماً مُسرِفِینَ آیه عطف بآیه بالا است (أ فنضرب) استفهام و در مقابل انکار است که آیا شما را در جهالت واگذاریم و قرآن را از شما باز داریم تا از اینکه فیض محروم مانید زیرا که در کفر و عناد زیاد روی میکنید و در وادی گمراهی سرگردان و بر انکار حق اسراف مینمائید.

شاید اشاره باین باشد که اگر چه شما کفار در لجاجت و انکار زیاده روی میکنید و اینکه کلام معجزه نمایی که از منبع فیض رحمانی ترشّح نموده و برای هدایت و سعادت شما فرود آمده از آن اعراض مینمائید لکن با اینکه حال برای اتمام نعمت و اینکه حجّت بر خلق تمام گردد و چون خدای تعالی دائم الفضل و کثیر الاحسان است منع فیض نمیکند و قرآن را در میان شما باقی میگذارد.

وَ کَم أَرسَلنا مِن نَبِیٍّ فِی الأَوَّلِینَ- وَ ما یَأتِیهِم مِن نَبِیٍّ إِلّا کانُوا بِهِ یَستَهزِؤُنَ فَأَهلَکنا أَشَدَّ مِنهُم بَطشاً وَ مَضی مَثَلُ الأَوَّلِینَ

صفحه : ۷

براى تسلى دل رسول خود و تهديد مشركين تذكر ميدهد كه اى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم چه بسيار پيغمبرانى در ميان پيشينيان كه مشرك و مسرف بودند فرستاديم و كفر آنان ما را از فرستادن پيغمبران مانع نگرديد و نيامد از نزد ما براى كفار پيشينيان هيچ پيغمبرى مگر آنكه مردمان آن ملّت او را مسخره و استهزاء مينمودند اينكه بود كه بكيفر اعمال آنها قويترين آنان را هلاك گردانيديم و شوكت و قوّت آنان ما را عاجز نگردانيده و چندين جا در قرآن حكايت پيشينيان كه با پيغمبرانشان چه كردند و چگونگى عذاب آنها را تذكر ميدهد براى آنكه بقيه متنبه گردند.

وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ العَزِيزُ العَلِيمُ خطاب متوجّه برسول اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم است كه اى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم اگر از اينكه كفار و مشركين سؤال كنى چه كسى آسمانها و زمين را آفريده البته بدون تامل ميگويند خداى داناى غالب و قاهر آنها را آفريده.

اشاره به اينكه چون فطرت بشر بر توحيد است بهمان فطرت اوليّه خود بوجود خالق يكتا شهادت مى‌دهد زيرا كه عقل شاهد بر اينكه است كه هيچ بنائى بى بنّاء و هيچ حركتى بدون محرّك و هيچ حادثى بدون محدث تحقق نخواهد پذيرفت انسان وقتى بوجود خود نظر ميكند كه از نيستى بهستى و از عدم بوجود آمده و نيز نظر ميكند باين نظام مرتب آفرينش و اينكه كاخ مجلل پهناور جهانى و رموز آفرينش كه از سرتاسر عالم خلقت هويدا و پديدار است و همه تحت قوانين معينى اداره ميشوند در چنين حالى چگونه وى را ميسر است كه بموجود خالق يكتا اعتراف ننمايد لكن با اينكه اعتراف انسان (ظلوما جهولا) از غايت جهل و بى‌خردى بتها و چيزهاى ديگر را در عبادت شريك خدا قرار ميدهد و بعقل ناقص خود چنين توهم مى‌كند كه غير خدا چيزى مؤثر و كارى از دست آنان برمى‌آيد.

و شايد سرّ اينكه هر طائفه و ملّتى در طريق عبادت و شناسايى حق تعالى تمسك بچيزى نموده اينكه باشد كه از يك طرف بفطرت اوّليه خود قلب و دلشان نگران بتوحيد است و از آن طرف عقل بشر كوتاه است بخودى خود و بطور مستقيم

صفحه : ۸

بدون قائد و پيشوا و رهنمايى كه اينكه راهرا رفته و برگشته و براى هدايت خلق از طرف حق تعالى مبعوث گرديده بطريق مستقيم نتوانند بسوى مبدءشان سلوك نمايند و زير بار پيمبران هم نميروند اينكه است كه مسلما براه كج افتاده گمراه ميگردند

همه را ديده برويت نگرانست و ليكن خود پرستان بحقيقت نشناسند خدا را

و آيه در مقام الزام بچنين مردمانى است كه تابع پيمبران نميشوند و در مقابل ربّ جليل كه هر كس بفطرت اوليّه خود شاهد بر آن است و تمام موجودات علوى و سفلى مخلوق و مسخّر امر تكوينى اويند چگونه بمخلوق ضعيفى تمسك نموده و آن را كه ضعيف‌تر و بيمقدارتر از خود آنها است چون جمادات پناهنده گرديده و آن را معبود خود قرار ميدهند.

الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الأَرضَ مَهداً وَ جَعَلَ لَكُم فِيها سُبُلًا لَعَلَّكُم تَهتَدُونَ وَ الَّذِى نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَنشَرنا بِهِ بَلدَةً مَيتاً كَذلِكَ تُخرَجُونَ پس از آن ذات متعال در مقام توحيد افعال برآمده و خود را بآثار كه دليل (انّى) و از اثر پى بمؤثر بردن است معرّفى مينمايد.

و تذكر ميدهد آن خدايى كه شما معترفيد خالق آسمانها و زمين است او خالق و پديد آورنده همه چيز است و از روى فضل و بخشش زمين را براى شما گهواره قرار داده تشبيه بگهواره شايد اشاره بحركت دورى زمين است همين طورى كه گهواره رفت و آمد ميكند بنا بر كشف جديد زمين هم على الدوام بدور خود ميچرخد و رفت و آمد ميكند.

چون علماى هيئت قديم همگى آنان چنين گمان ميكردند كه زمين ساكن و هيچ حركت ندارد و هر شبانه روزى يك دفعه

خورشید بدور زمین میگردد و از گردش خورشید بدور زمین شب و روز پدید میگردد.
اینکه بود که مفسّرین (مهد) را بسکونت و آرامش تفسیر نموده‌اند در صورتی که (مهد) که بمعنی گهواره‌ایست که برای اطفال تهیّه مینمایند آن است که برفت و آمد آن طفل آرامش پیدا نماید و بنا بر صحت اینکه کشف جدید اینکه خود یکی از

صفحه : ۹

معجزات و اسرار قرآن بشمار میرود زیرا که در آن وقت احدی چنین گمانی نداشت که زمین حرکت دوری میکند.
و دیگر از تفضلات خالق متعال اینکه است که در زمین راههایی قرار داده که بشر نظام زندگانی خود را بآسانی فراهم نماید.
و دیگر از تفضلات او است که بقدر معین از آسمان آب فرود می‌آورد که زمین مرده فصل زمستان در موقع بهار زنده و سبز و خرم گردد.
(کَذلِکَ تُخرَجُونَ) همین طوری که زمین مرده که در زمستان اثری از وی نمایان نیست در بهار از خمودی بیرون میآید و گویا روح تازه‌ای در آن پدید میگردد شما افراد بشر نیز در قیامت تحوّل نموده و حیات دیگری و زندگانی همیشگی بشما بخشوده میگردد.
در بسیاری از آیات زنده شدن در قیامت را تشبیه مینماید بد و حالتی که برای زمین در فصل زمستان و تابستان پدید میگردد، شاید سرّش اینکه باشد که همین طوری که زمین در زمستان بعینه باقی است منتهی آثارش که بروز نباتات و گیاهها است از آن مفقود گردیده آنهم نه بکلی فاقد اثر شده باشد بلکه برای اینکه است که بقدرت و حکمت قادر متعال در زمستان آب و حرارت و دانه را در باطن خود پرورش دهد و در تابستان بصورت گیاه و نباتات سر درآورد و بثمر برسد.
انسان نیز بمردن فانی نمی‌گردد بلکه آثارش از اینکه عالم قطع میگردد و تمام آثار و اعمال و افعالش که در ایّام حیات دنیوی کسب نموده و بفعلیت رسیده و بآن تحقق یافته و در باطنش مخفی گردیده نموّ می‌نماید و در روز موعود که آخرین سیر انسانی است از خمودی بیرون آمده و باراده قادر متعال حیات دیگری که جامع تمام مراتب سیر او بشمار میرود بوی بخشوده می‌گردد آن وقت است که ثمره و میوه وجودش ظاهر میگردد اگر در مزرعه وجودش تخم حشیش و گیاه تلخ بی‌ثمر پاشیده مسلما در قیامت که موقع درو و نتیجه گرفتن است همان سبز گردیده (گندم از گندم بروید جو ز جو):

صفحه : ۱۰

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کی نور چشم من بجز از کشته ندروی
وَ الَّذِی خَلَقَ الأَزواجَ کُلَّها وَ جَعَلَ لَکُم مِنَ الفُلکِ وَ الأَنعامِ ما تَرکَبُونَ لِتَستَوُوا عَلی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذکُرُوا نِعمَةَ رَبِّکُم إِذَا استَوَیتُم عَلَیهِ وَ تَقُولُوا سُبحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنّا لَهُ مُقرِنِینَ وَ إِنّا إِلی رَبِّنا لَمُنقَلِبُونَ و نیز ذات متعال در مقام عموم قدرت خود ببشر تذکر میدهد که هیچ نر و ماده‌ای نیست مگر آنکه ما آن را آفریده‌ایم و با هم جفت گردانیده‌ایم چنانچه در جای دیگر گفته شد تمام موجودات از نر و ماده تشکیل یافته‌اند حتی مواد اولیه که در محل خود ثابت گردیده که از دو عنصر مثبت و منفی که بمنزله نر و ماده در حیوانات میباشند ترکیب گردیده شده‌اند و وحدت حقیقی و فردیت واقعی منحصر بذات (واجب الوجود تعالی است).
و نیز پس از آنکه بباقی تفضّلاتی که برای انتفاع بشر مهیا نموده مثل کشتیها که بآسانی توانند از روی آب گذر نمایند و چهارپایان که برای سواری و باقی احتیاجات بشر مهیا گردانیده امر میفرماید که وقتی بپشت کشتی و نیز بپشت چهارپایان سوار گردیدید متذکر گردید که اینها نعم پروردگار شما است و بگوئید منزه و مبرا است از هر عیب و نقص آن خدایی که اینکه موجودات ارضی و سمائی را برای آسایش ما مسخر گردانیده و ماها عاجز و ناتوان هستیم و چنین قدرتی را نداشتیم که برای نفع خود چنین

موجودات عظیمی را مسخر خود گردانیم، غرض آنکه در همه حال متذکر حق تعالی و نعمت‌های بی‌پایان او باشید و از یاد ولی نعمت خود غافل نگردید.

(وَ إِنّا إِلی رَبِّنا لَمُنقَلِبُونَ) و نیز بگوئید ما بسوی پروردگارمان بازگشت مینمائیم اشاره به اینکه لازمه اعتراف بمبدء اعتراف بمعاد است کسی که در امر خلقت تدبر بنماید (و بعلم الیقین) اعتراف کند که خدای متعال تمام موجودات را برای نشو و ارتقاء بشر مسخّر نموده و برای هر موجودی غایت و فائده‌ای قرار داده برای اینکه بشر بمنتهای کمال لایق بخود برسد البته اعتراف می‌نماید که همانطوری که برای هر چیزی فائده و غایتی است که بایستی بآن برسد انسان هم نیز که غایت الغایات

صفحه : ۱۱

است بایستی بغایت وجود خود و کمال لایق بخود که بازگشت و رجوع بمبدء است نائل گردد و آن در قیامت کبری که آخرین سیر بشر است انجام میگیرد و بازگشت بحق تعالی برای مؤمنین نیکو کار فوز برحمت رحمانی و رحمت رحیمی است که دو اسم از اسماء الحسنی و اوصاف جمال او است لکن بازگشت کفار و منافقین بسوی غضب و اسم شدید العقاب و قهار و غیر آن است.

وَ جَعَلُوا لَهُ مِن عِبادِهِ جُزءاً إِنَّ الإِنسانَ لَکَفُورٌ مُبِینٌ أَمِ اتَّخَذَ مِمّا یَخلُقُ بَناتٍ وَ أَصفاکُم بِالبَنِینَ آیه راجع بجهالت و بیخردی کفار است که اولا مخلوق خدا را جزء او قرار می‌دهند چنانچه ملائکه را که مخلوق خدا میباشند دختران خدا مینامیدند و اینکه نسبت ناروا کفریست آشکار و ثانیا بهمزه انکار (ام اتخذ) در مقام سرزنش آنها برآمده که چگونه مخلوق ضعیف‌تر را نسبت بخدا می‌دهند آیا سزاوار است که خدا از میان مخلوقات برای خود دختران را انتخاب نماید و شما را برگزیند و فضیلت دهد بپسران و اینکه طور نسبت ناروا کمال سفاهت و نفهمی آنها را میرساند زیرا که اولاد، دختر باشد یا پسر جزء پدر و مادر است و از آنها زائیده شده، و واجب الوجود مبدء عالم است و واحد واحد و بسیط الحقیقهٔ و منزّه و مبرّا از جسم و جسمانیات است چنانچه خودش خود را توصیف نموده بقوله (لَم یَلِد وَ لَم یُولَد وَ لَم یَکُن لَهُ کُفُواً أَحَدٌ) اینکه است که در آخر آیه بالا- می‌فرماید بحقیقت انسان علانیه کفران می‌ورزد.

وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِما ضَرَبَ لِلرَّحمنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجهُهُ مُسوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ أَ وَ مَن یُنَشَّؤُا فِی الحِلیَةِ وَ هُوَ فِی الخِصامِ غَیرُ مُبِینٍ در مقام مذمّت کفار است که وقتی بیکی از آنان بشارت و خبر می‌دادند باولاد دختری که آن را برای خدا مثل قرار میدادند یعنی دختران خدا مینامیدند روی وی ار غیض و غضب سیاه میگردد زیرا که دختر داشتن را بر خود عار میدانستند و از خبث باطن زنان را نسبت بخدا میدادند و دختران خدا مینامیدند.

صفحه : ۱۲

بعد اعتراضا بآنها دو صفت از صفات نکوهیده زن را تذکر میدهد یکی آنکه طبیعت زن مایل بتزیین و در زر و زیور نشو و نما می‌نماید یعنی زن بالطبع مایل بجلوه‌گری و خود آرایی است و خود را بطلا آلات و لباسهای حریر زینت می‌دهد و شاید باین جهت لباس ابریشمی و زینت نمودن بطلا- برای مردها ممنوع و حرام گردیده که با زنان فرق داشته باشند و نیز چون زن بالطبع مایل بآرایش است امر شده که زینت خود را از اجانب مخفی گرداند.

و دیگر از اوصاف زن اینکه است که فرموده (وَ هُوَ فِی الخِصامِ غَیرُ مُبِینٍ) غالبا زن در مورد مخاصمه و استیفاء حق خود از روی قیاس برهانی و گفتار منطقی نتواند طرف را ملزم گرداند و استیفاء حق خود بنماید بلکه بطور قیاسات جدلی غیر بیّن در مقام گفتگو بر می‌آید و اینکه دو صفت نقطه ضعف وجود و نقص عقل وی را میرساند و کفّار مخلوق ضعیف‌تر را نسبت بخدا میدهند و پسران که در نظر آنان نیرومندتر و بزرگ‌منش‌ترند نسبت بخود میدهند.

و در اینکه بطور کلّی مرد شریف‌تر و نیرومندتر و قوی‌تر از زن است حرفی نیست لکن اولا اینکه نسبت کلّی است بکلّی و درست است که اکثر مردها از حیث عقل و تدبیر و عمل شریفتر از زن بشمار میروند لکن نه آنکه هر فردی از مرد بهتر از هر فردی از زن باشد لکن چنانچه تاریخ نشان میدهد و بمشاهده و عیان دیده شده که زنهایی در عالم پدید گردیده‌اند که بمراتب بهتر از بسیاری از مردها بوده و هستند.

و ثانیا چنانچه دانشمندان گفته‌اند اگر چه مرد در عقل و دور اندیشی غالبا قوی‌تر از زن است لکن زن حسّاس‌تر از مرد است و نیز در رقّت قلبی و بعض خصوصیات زن بهتر از مرد است.

و چنانچه از سیاق آیه معلوم می‌شود ذات متعال در مقام اعتراض بکفّار است که اینها وقتی بشارت دختر بآنها داده میشد از شدّت غیض روی آنها سیاه میگردید در صورتی که خالق دختر و پسر یکی است و هر دو انسان و اولاد آنها میباشند، دیگر چرا آن فردی که بنظر شما ضعیفتر و پست‌تر است نسبت بخدا میدهید و فرد قویتر را نسبت بخود

صفحه : ۱۳

وَ جَعَلُوا المَلائِکَةَ الَّذِینَ هُم عِبادُ الرَّحمنِ إِناثاً أَ شَهِدُوا خَلقَهُم سَتُکتَبُ شَهادَتُهُم وَ یُسئَلُونَ و نیز در مقام بیان آراء نکوهیده و سخنان رکیک بی‌مأخذ آنها برآمده که آنان ملائکه را که بندگان پروردگار رحمانند دختران می‌نامند آیا آنان در موقع خلقت آنها در عالم قضاء و مبدء آفرینش حاضر بودند و کیفیّت خلقت آنها را مشاهده نمودند و چگونگی آنها را که زن باشند یا مرد میدیدند بزودی شهادت و گفتار رکیک آنان نوشته میگردد و در قیامت در موقع حساب از آنها سؤال میگردد و بمجازات اعمال خود خواهند رسید.

وَ قالُوا لَو شاءَ الرَّحمنُ ما عَبَدناهُم ما لَهُم بِذلِکَ مِن عِلمٍ إِن هُم إِلّا یَخرُصُونَ أَم آتَیناهُم کِتاباً مِن قَبلِهِ فَهُم بِهِ مُستَمسِکُونَ کفّار و مشرکین گفتند اگر خدای رحمن میخواست که ما عبادت بتها و غیر آن را نکنیم ما عبادت نمیکردیم و ظاهرا باین سخن میخواستند خود را از گناه تبرئه نمایند و بگویند بخواست خدا و رضای او بود که ما عبادت غیر او را بکنیم.

در جواب آنها فرمود اینکه سخن آنها نیز مثل باقی سخنان رکیک آنان بدون فهم و دانش و رویّه سرزده و آنان دروغگویانند یعنی خلاف واقع میگویند و خدا کفر کافر را نخواسته چنانچه فرموده (وَ لا یَرضی لِعِبادِهِ الکُفرَ) سوره (زمر) آیه (۹)

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۲ تا ۳۹]

اشاره

بَل قالُوا إِنّا وَجَدنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلی آثارِهِم مُهتَدُونَ (۲۲) وَ کَذلِکَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ فِی قَریَةٍ مِن نَذِیرٍ إِلاّ قالَ مُترَفُوها إِنّا وَجَدنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلی آثارِهِم مُقتَدُونَ (۲۳) قالَ أَ وَ لَو جِئتُکُم بِأَهدی مِمّا وَجَدتُم عَلَیهِ آباءَکُم قالُوا إِنّا بِما أُرسِلتُم بِهِ کافِرُونَ (۲۴) فَانتَقَمنا مِنهُم فَانظُر کَیفَ کانَ عاقِبَةُ المُکَذِّبِینَ (۲۵) وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ لِأَبِیهِ وَ قَومِهِ إِنَّنِی بَراءٌ مِمّا تَعبُدُونَ (۲۶)

إِلاَّ الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیَهدِینِ (۲۷) وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ (۲۸) بَل مَتَّعتُ هؤُلاءِ وَ آباءَهُم حَتّی جاءَهُمُ الحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِینٌ (۲۹) وَ لَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ قالُوا هذا سِحرٌ وَ إِنّا بِهِ کافِرُونَ (۳۰) وَ قالُوا لَو لا نُزِّلَ هذَا القُرآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ القَریَتَینِ عَظِیمٍ (۳۱)

أَ هُم یَقسِمُونَ رَحمَتَ رَبِّکَ نَحنُ قَسَمنا بَینَهُم مَعِیشَتَهُم فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ رَفَعنا بَعضَهُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعضُهُم بَعضاً سُخرِیًّا وَ رَحمَتُ رَبِّکَ خَیرٌ مِمّا یَجمَعُونَ (۳۲) وَ لَو لا أَن یَکُونَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلنا لِمَن یَکفُرُ بِالرَّحمنِ لِبُیُوتِهِم سُقُفاً مِن فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ

عَلَیها یَظهَرُونَ (۳۳) وَ لِبُیُوتِهِم أَبواباً وَ سُرُراً عَلَیها یَتَّکِؤُنَ (۳۴) وَ زُخرُفاً وَ إِن کُلُّ ذلِکَ لَمّا مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا وَ الآخِرَةُ عِندَ رَبِّکَ لِلمُتَّقِینَ (۳۵) وَ مَن یَعشُ عَن ذِکرِ الرَّحمنِ نُقَیِّض لَهُ شَیطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ (۳۶)

وَ إِنَّهُم لَیَصُدُّونَهُم عَنِ السَّبِیلِ وَ یَحسَبُونَ أَنَّهُم مُهتَدُونَ (۳۷) حَتّی إِذا جاءَنا قالَ یا لَیتَ بَینِی وَ بَینَکَ بُعدَ المَشرِقَینِ فَبِئسَ القَرِینُ (۳۸)

وَ لَن یَنفَعَکُمُ الیَومَ إِذ ظَلَمتُم أَنَّکُم فِی العَذابِ مُشتَرِکُونَ (۳۹)

صفحه : ۱۵

(ترجمه)

بلکه کفّار گفتند چون ما حقیقتا آباء و اجداد خود را دیدیم بر ملت و طریقی (سلوک مینمایند) ما نیز بروش آنان سلوک نموده هدایت می‌یابیم (۲۲)

و همچنین ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ما پیش از تو در هیچ قریه و دهی هیچ پیمبر و رسول تهدید کننده‌ای نفرستادیم مگر آنکه متموّلین آنها گفتند بحقیقت ما پدران خود را بر ملّت و طریقه‌ای یافته‌ایم و ما بر آثار آنها پیروی کننده گانیم (۲۳)

پیمبران (در پاسخ آنها) گفتند آیا شما متابعت پدران میکنید اگر چه ما برای شما ملّت و روشی آورده‌ایم که راه‌نماتر باشد از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌اید (کفّار) گفتند محققا ما بآنچه شما فرستاده شده‌اید ناگرویدگانیم (۲۴) (یعنی تابع شما نمیشویم)

پس ما از آنان انتقام کشیدیم، ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نظر کن و ببین چگونه بود عاقبت تکذیب کنندگان (۲۵)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یاد کن وقتی که ابراهیم بپدرش (عمویش) و قومش گفت بدرستی من از آنچه شما عبادت میکنید بیزارم (۲۶)

(و بندگی و عبادت نمیکنم) مگر آن کسی را که مرا آفریده و بزودی مرا بسوی حق هدایت مینماید (۲۷)

و ابراهیم (کلمه توحید را) در اعقاب خود باقی گذاشت که شاید (پدر و قومش) از کفر بازگشت نمایند (۲۸)

بلکه ما آن جماعت و پدران آنان را از (دنیا) متمتع و بهره‌مند گردانیدیم تا وقتی که کلمه حق (توحید) بر آنها فرود آمد و پیمبری با معجزات ظاهر و آشکار (۲۹) (برای هدایت آنان فرستادیم)

و چون رسول با معجزات بسوی آنها آمد گفتند اینکه سحر است و ما بآن کافرانیم (۳۰)

کفّار گفتند چرا قرآن فرود نیامد بر مردی که (بوده باشد) از یکی از دو ده و قریه‌ای باشد که شأن و منزلت آن بزرگ است (۳۱)

(ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) آیا اینکه مردم رحمت پروردگار تو را قسمت میکنند (در صورتی که) ما معاش دنیوی آنان را ما بین آنها قسمت کرده‌ایم، و بلند گردانیدیم درجات بعضی را فوق بعض دیگر تا آنکه بعضی بعض دیگر را تسخیر نموده و بکار بدارند (ای محمّد) رحمت پروردگار تو بهتر (از آن مال و ثروتی است) که جمع نموده‌اند (۳۲)

و اگر نبود برای آنکه بایستی مردم ملّت واحده باشند (و باجتماع زندگانی نمایند) هر آینه قرار میدادیم

صفحه : ۱۶

سقف خانه کسانی که بپروردگار رحمن کافر گردیده‌اند نقره و نردبانها که بر آن بالا روند ببام از نقره (۳۳)

و نیز قرار میدادیم درب خانه‌های آنان و تختهایی که بر آن تکیه کنند از نقره (۳۴)

و جواهرات و تمام اینها نیست مگر بهره اندکی از زندگانی دنیا، و آخرت و حضور یافتن نزد پروردگار تو برای پرهیزکاران است (۳۵)

(ای محمّد) کسی که اعراض کند و چشم بپوشد از یاد پروردگار تو شیطان را بر او برگماریم و همنشین او گردانیم (۳۶)
محققا شیاطین راه آنان را می‌بندند و آنان گمان میکنند که راه یافته شدگانند (۳۷)
تا وقتی که در روز محشر (کافر) نزد ما آمد با همنشین خود (شیطان) گوید ای کاش بین من و تو بقدر دوری دو مشرق دوری بود و تو بد هم‌نشینی برای من میباشی (۳۸)
(بآنها گویند) امروز هرگز دوری شما از هم نفع نمی‌بخشد زیرا که شما بخود ظلم نموده (و خود را از رحمت الهی دور گردانیده‌اید) و محققا شما در عذاب مساوی می‌باشید (۳۹)

توضیح آیات:

اشاره

بَل قالُوا إِنّا وَجَدنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلی آثارِهِم مُهتَدُونَ وَ کَذلِکَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ فِی قَریَةٍ مِن نَذِیرٍ إِلّا قالَ مُترَفُوها إِنّا وَجَدنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلی آثارِهِم مُقتَدُونَ خدای متعال به پیمبرش خبر می‌دهد که پیش از تو پیمبرانی نفرستادیم مگر آنکه متموّلین و ثروتمندان کفّار در پاسخ سخنان هدایت آمیز آنان که میگفتند همگی شماها در راه باطل سلوک مینمائید و ما فرستاده شدگان از طرف خدای جهانیان میباشیم که شما را از کج روی بسوی طریق مستقیم ارشاد نمائیم و راه نجات و سعادتان را بشما بفهمانیم تا آنکه بدانید که خدای عالم یکی است و در حقیقت وجود و الهیت شریک و انبازی برای او نیست، باراده خود می‌آفریند و بقدرت خود روزی می‌دهد نه جزء چیزی است و نه چیزی جزء او است منزّه و مبرّا از تمام صفات اجسام و جسمانیّات است نه زایش می‌کند و نه زائیده شده (لم یلد یولد است او از قدم) (نه پدر دارد و نه فرزند و نه عم) و متصف بتمام

صفحه : ۱۷

صفات کمال است ازلی و ابدی و فرد و سرمدی است چنین خدایی لایق پرستش و بندگی است نه اجسام بی‌شعور که قدرت بر کاری ندارند.
کفار در پاسخ سخنان حکیمانه آنها بدون آنکه رجوع بعقل و و جدان خود نمایند و در آن تأمل کنند میگفتند چون آباء و اجداد ما بر طریقی سلوک مینمودند ما نیز تابع آنان گردیده بروش آنها عمل میکنیم قالَ أَ وَ لَو جِئتُکُم بِأَهدی مِمّا وَجَدتُم عَلَیهِ آباءَکُم قالُوا إِنّا بِما أُرسِلتُم بِهِ کافِرُونَ فَانتَقَمنا مِنهُم فَانظُر کَیفَ کانَ عاقِبَةُ المُکَذِّبِینَ پیمبران آنها را ارشاد بعقلشان نموده که رجوع بعقل خود نمائید که اگر ما بطریق روشن‌تری از آنچه پدران شما بر آن بودند شما را بفضیلت و سعادتان راهنمایی کنیم آیا بحکم عقلتان نباید بپذیرید و بفیوضات رحمانی نائل گردید.
پس از آنکه بر آنان حجت تمام گردید و آنان نسبت بپیمبران ظلم و اذیت را از حدّ گذرانیدند و بطوری عصبیّت و کبر و لجاجت آنان را فرا گرفته بود که دیگر امید بازگشت نسبت بآنها تصور نداشت بلکه آنان از کسانی گردیدند که در باره آنها صادق می‌آمد (صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَعقِلُونَ) سوره بقره آیه (۱۶۶) آن وقت موقع انتقام رسید (فَانتَقَمنا مِنهُم) و در مورد غضب پروردگار واقع گردیدند و بعذابهای گوناگون مثل غرق و خسف، باد صرصر، و امثال اینها گرفتار شدند.
اینکه است که در اینجا خطاب برسول اکرم نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ببین چگونه بود سر انجام مردمانی که پیمبران را تکذیب مینمودند ظاهرا اگر چه خطاب برسول است لکن مقصود کفّار و مشرکین است.

وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ لِأَبِیهِ وَ قَومِهِ إِنَّنِی بَراءٌ مِمّا تَعبُدُونَ إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیَهدِینِ ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یاد کن وقتی که ابراهیم علیه السّلام بپدرش یعنی (عمویش) و قومش گفت از آنچه را که شما عبادت میکنید من بری و بیزارم مگر کسی را که

صفحه : ۱۸

مرا آفریده که بزودی هدایتم مینماید.

(ما) در (مِمّا تَعبُدُونَ) شاید ما مصدریه باشد و از باب مبالغه بجای وصف گذاشته شده باشد یعنی من از عبادت شما برای غیر خدا بری و بیزارم و شاید ما موصوله باشد بحذف عائد یعنی بیزاری میجویم از آنچه را که شما معبود خود قرار داده‌اید.

(إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی) (الا) استثناء منقطع که خدا را از بتها استثناء نموده یعنی من معبود شما را عبادت نمینمایم لکن آن کسی را عبادت میکنم که مرا از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده زیرا فطر در لغت بمعنی چاهی است که ابتداء فطر کنند یعنی برای بیرون آمدن آب بکنند و در اینجا استعاره و اشاره بپیدایش انسان است بدون مثال سابق.

(فَإِنَّهُ سَیَهدِینِ) از سین سیهدین میتوان استمرار استفاده نمود و اشاره به اینکه همین طوری که فعلا مرا هدایت نموده در هدایت و ارشاد من میافزاید تا مرا بمنتهای کمال برساند و اینکه بیان چنین ارائه میدهد که حضرت ابراهیم (ع) چون آثار کمال و هدایت و انوار معرفت علی الدّوام در خود مشاهده مینمود اطمینان داشت که آنا فآنا بر معارف و دانشش افزوده خواهد گردید اینکه بود بسین سوف که برای استقبال آرند کلام خود را خاتمه میدهد.

وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ سخنان مفسرین در اینکه مرجع (ها) در جعلها چیست بقولی کلمه (لا اله الا اللّه) است که اینکه کلمه در ذریهٔ و اعقاب او همیشه باقی است و بقول دیگر همان کلمه (إِنَّنِی بَراءٌ مِمّا تَعبُدُونَ) است که برائت از شرک در ذریه ابراهیم (ع) باقی مانده و نیز در اینکه مقصود از (فی عقبه) کیانند بعضی گفته‌اند اولاد و ذریه اویند و بقول دیگر آل محمدند صلّی اللّه علیه و اله و سلّم که تا قیامت امامت بین آنها دائر است (مجمع البیان) بَل مَتَّعتُ هؤُلاءِ وَ آباءَهُم حَتّی جاءَهُمُ الحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِینٌ

صفحه : ۱۹

بل اضراب از آیه بالا است و اشاره به اینکه با آنکه ابراهیم (ع) (کلمه باقیه) در عقب خود گذاشته است که ذریه او در طریق حق ثابت قدم باشند آنان از کلمه توحید برگشتند و مشرک گردیدند اینکه است که بعد از بیان حکایت ابراهیم (ع) برسول خود خبر میدهد که (هؤلاء) که شاید مقصود قریش باشند که از ذریه ابراهیم (ع) بشمار میروند آنان را از امتعه و نعمتهای دنیا برخوردار نمودیم و آنها را مهلت دادیم تا وقتی که آمد فرستاده حق و رسولی که رسالت او ظاهر و هویدا بود (یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم).

وَ لَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ قالُوا هذا سِحرٌ وَ إِنّا بِهِ کافِرُونَ از آیه چنین استفاده میشود که قریش و نیز باقی مشرکین نظر بآنچه پیمبران پیش خبر از بعثت پیمبر خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم داده بودند منتظر قدوم چنین پیمبری بودند لکن بآن حسد جبلّی و فطری و تعصب ذاتی نخواستند قبول کنند که همان پیمبر است که اوصاف وی را در کتابهای آسمانی خوانده‌اند اینکه بود که بآیات قرآن افتراء کذب و سحر میدادند و غرضشان اینکه بود چنین بنمایند که اینکه آیات را پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از روی حیله و تمویه بهم بسته که چشم و گوش ما را ببندد و ما را تابع خود گرداند و ما قبول نخواهیم نمود که اینکه قرآن کلام خدا باشد.

وَ قالُوا لَو لا نُزِّلَ هذَا القُرآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ القَریَتَینِ عَظِیمٍ أَ هُم یَقسِمُونَ رَحمَتَ رَبِّکَ نَحنُ قَسَمنا بَینَهُم مَعِیشَتَهُم فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ رَفَعنا بَعضَهُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعضُهُم بَعضاً سُخرِیًّا وَ رَحمَتُ رَبِّکَ خَیرٌ مِمّا یَجمَعُونَ مشرکین ایراد مینمودند میگفتند چرا

اينكه قرآن فرود نيامد بر يک مرد عظيم الشأن كه از اهل يكى از اينكه دو شهر بزرگ (از اهل مكه يا از اهل طائف باشد).
در اينكه مقصود از آن مرد چه كس بود چند قول است.
بقولى وليد بن مغيره يا عتبهٔ بن ربيعه يا اخنس بن شريف كه اينان ثروتمندترين اهل مكه بودند.
و بقول ديگر يا عروهٔ بن مسعود ثقفى يا حبيب بن عمر يا كنانهٔ بن عيد يا بيل

صفحه : ۲۰

كه اينان از ثروتمندان و رؤساء طائف بودند.
چون اينكه مردم از روى جهالت يا از دائره امور طبيعى بالا نگذارده بودند و عزّت و عظمت و جلال روحانى را مقايسه بعزّت و حشمت طبيعى حسّى مينمودند و بعقل ناقص خود چنين گمان ميكردند كه هر كس در دنيا بنظر مردم عظيم‌تر و نيرومندتر مينمايد بايستى در پيشگاه آفريننده جهان نيز بزرگ و مقتدر باشد و صاحب مقام وحى گردد بلكه چنين مى‌پنداشتند كه هر كس نزد خدا شريف و گرامى است خدا وى را بمال و نيرومندى دنيوى امتياز ميدهد. ديگر نميدانستند كه مقام روحانى غير از مقام طبيعى و فوق آن است كسى لايق مقام نبوّت و رسالت ميگردد كه قبلا داراى مقام ولايت باشد.

مقام ولايت چيست و واصلين بآن كيانند

چنانچه دانشمندان گفته‌اند كسى داراى مقام ولايت گرديده كه از تمام مقامات گذشته و در حاق وسط اعتدال قرار گرفته و مقام ولايت طورى است وراء طور عقل متعارفى يعنى مرتبه كمال عقل است چنانچه گفته‌اند نهايت كمال عقلاء بدايت اولياء است و نهايت اولياء بدايت انبياء است و بين انبياء نيز مراتبى است، اول نبى، دوم رسول، سوم اولو العزم، چهارم خاتميّت كه منتهى درجه كمال انسانى است.
و نبوّت مخصوص باشخاصى است كه علوم و معارف آنها كسبى و مأخوذ از مقدمات منطقى نگرديده و موهبتى است الهى كه از شدت قرب آنها بمبدء متعال قلب و جانشان در گرفته بنور توحيد گرديده و على الدّوام علوم و معارف بر قلب منور آنها ريزش ميكند و مطالب و علومى درک مينمايند كه باقى مردم حتى عقلاء و حكماء عاجز از درک آنند.
در كتاب اصول كافى از ابى عبد اللّه عليه السّلام چنين نقل ميكند كه فرموده انبياء و مرسلين در چهار مرتبه ميباشند اول مرتبه آن (نبى منبئى فى نفسه)
و نبى يا مأخوذ از نبأ است كه بمعنى ارتفاع شأن باشد يا مأخوذ از بناء و بمعنى خبر است.

صفحه : ۲۱

و از كلمه (منبئى) فى نفسه كه اول مقام نبوّت است معلوم ميشود كه نبوت در خور مقام كسى است كه معلومات او كسبى نباشد بلكه داراى نفس قدسى و ولايت كليّه الهيّه باشد و آن كسى است كه (منبأ فى نفسه) يعنى بنفس و روح خود مرتبط بعالم ما فوق الطبيعه گرديده و از آنجا اخذ علوم مينمايند تا آنجا كه امام عليه السّلام فرموده
(و قد كان ابراهيم نبيّا و ليس بامام حتّى قال اللّه تعالى إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَ مِن ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهدِي الظّالِمِينَ)
از اينجا معلوم ميشود كه آخر مرتبه نبوّت مقام امامت و پيشوايى كل است.

خلاصه ولايت كه مقدمه نبوت است در خور مقام هر كسى نيست بلكه مخصوص بكسانى است كه كاملا روح و قلب آنها مرتبط بملإ اعلا گرديده و بآن ربطى كه بين آنها با خالق آنها است يا بدون واسطه ملك يا بواسطه ملك حامل وحى اخذ علوم و معارف مينمايند.

أ هُم يَقسِمُونَ رَحمَتَ رَبِّكَ نَحنُ قَسَمنا بَينَهُم مَعِيشَتَهُم فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ رَفَعنا بَعضَهُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعضُهُم بَعضاً سُخرِيًّا وَ رَحمَتُ رَبِّكَ خَيرٌ مِمّا يَجمَعُونَ اينكه آيه بيان آيه بالا است كه اينكه مردمان جهّال نفهم چگونه توهّم ميكنند كه ميشود هر كسى مخصوص بمقام نبوّت و انزال وحى گردد، آيا اينها را قدرت بر اينكه هست كه رحمت پروردگار تو را يعنى (رسالت) را تقسيم نمايند در صورتى كه قسمت معاش و روزى آنها كه از امور طبيعى بشمار ميرود و امور طبيعى نسبت بامور روحانى چندان قابل اعتناء نيست و ملائكه مدبّرين و حامل ارزاق و گماشته شده از طرف پروردگار و موكلين امور زندگانى بشر بسيارند و با اينكه حال چون آنها مسخر امر حقند تقسيم ارزاق خلائق و باقى امور زندگانى بشر از حيات و ممات و غير آن بدست قدرت حق تعالى انجام ميگيرد آن هم از روى حكمت و استعداد براى هر كس مقدارى تعيين نموده تا آنكه بعضى مسخّر بعض ديگر گردند و نظام عالم مرتب گردد.

صفحه : ۲۲

چون چنين است پس اى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم چگونه گمان ميشود كه ممكن است انزال قرآن كه از معدن رحمت پروردگار تو فرود آمده بدون استعداد سابق كه همان مقام ولايت باشد كه هر كسى استعداد چنين مقامى را ندارد بلكه مخصوص كسانى است كه لايق آن باشند و آن نصيب كسى ميگردد كه در مورد لطف الهى و فيض ربانى واقع گرديده و بدلخواه مردم انجام نميگيرد.

بلكه امامت و خلافت كه منصب خدا دادگى است آن نيز بايستى بدست او و بحكم او بدون توسط غير انجام گيرد اينكه است كه يكى از ادلّه ما شيعيان بر خلافت بلافصل على بى ابى طالب «ع» اينكه است كه امامت كه تالى تلو نبوّت و منصب الهى است ممكن نيست بدون تعيين پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كه آنهم باذن حق تعالى است بدست مردم داده شود زيرا كه خليفه بايستى حافظ دين و مفسّر قرآن و داراى مقام عصمت و برگزيده مرتبه ولايت كليّه الهيّه باشد تا آنكه بشود بقول و حكمتش اعتماد نمود.

چگونه شخص عاقل قبول ميكند دينى كه بايستى تا قيامت باقى و بايد در بين مردم ابراز فعاليت كند حافظ و نگهبان و مجرى آن بدست مردمانى تعيين گردد كه تا چند سال قبل بت پرست و مشرك بودند و مسلما مطلع بر اسرار و نكات قرآن نبودند و نيز باتفاق تمام مسلمانها فاقد مقام عصمت نيز بودند پس چگونه توان قبول نمود كه چنين كسانى بجاى پيغمبر صلّى اللّه عليه و اله و سلّم اسلام نشينند و احكام اسلام را جارى نمايند و براى خود قرآن را تفسير و تأويل نمايند البته عقل سليم قبول نخواهد نمود.

وَ لَو لا أَن يَكُونَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلنا لِمَن يَكفُرُ بِالرَّحمنِ لِبُيُوتِهِم سُقُفاً مِن فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ عَلَيها يَظهَرُونَ- وَ لِبُيُوتِهِم أَبواباً وَ سُرُراً عَلَيها يَتَّكِؤُنَ وَ زُخرُفاً وَ إِن كُلُّ ذلِكَ لَمّا مَتاعُ الحَياةِ الدُّنيا وَ الآخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلمُتَّقِينَ اينكه آيات متفرع بر آيات بالا و در مقام بيان بى‌اعتبارى و حقارت مال و جاه و ثروت دنيا است كه هميشه نزد مردم بسيار با اهميّت مينمايد،

صفحه : ۲۳

و با آنكه عالم مادّيّات و طبيعيات يكى از عوالم حق تعالى است بلكه عالمى است كه انسان كه گل سرسبد موجودات بشمار ميرود در همين عالم از عدم بوجود و از نقص بكمال ميآيد و باين اعتبار شايسته تمجيد است لكن چون عالم طبيعت در آخرين مرتبه عوالم وجود واقع گرديده و مقدمه عالم آخرت و علّت مادى است و غايت و فائده آن كمال اخروى است نه آنكه مقصود اصلى

باشـد اینکه است که طـالبین آن مردمـانی میباشـند که در وصف آنـان فرموده (کَالأنعامِ بَل هُم أَضَلُّ سَبِیلًا) و فوق عالم طبیعت عالم ملکوت و آن عالم معانی و فوق آن عالم جبروت و عالم مجرّدات است که مبرّا از جسم و جسـمانیاتند و فوق آن عالم لاهوت است و فوق آن عالم اله که از حدّ وصف و توصیف بیرون است.

و چون عـالم ملـک و طبیعت که آن را عالم ناسوت نیز گوینـد در آخرین و پست‌ترین عوالم واقع گردیـده و اهل آن نیز پست‌ترین موجودات میباشند در اینکه آیه در مقام برآمده گوش زد بشر نماید که گمان نکنید هر کس از مال و ثروت و ریاست و جاه زیادتر نصیب دارد نزد خـدا ارجمنـدتر و عزیزتر است و بـایستی چنین کس دارای منصب نبوّت و وحی گردد بلکه مـال و جاه دنیا نسبت بمقام انسانی بسیار پست و بی مقـدار است (وَ لَو لا أن یَکُونَ النّاسُ أُمَّهً واحِدَهً) عامه مفسـرین در توجیه آیه چنین گفته‌اند اگر برای اینکه نبود که مردم اجتمـاع در کفر نماینـد و در کفر یـک ملّت و یک فرقه گردنـد یعنی وقتی دیدنـد کفّار چنین ثروت و سـلطنتی دارنـد همگی مایل بکفر گردنـد و کافر شونـد برای کسانی که کافر بخدای رحمن بودند بقدری از مال و ثروت بآنها عطا مینمودیم که سـقف خانه‌هایشـان را از نقره بنا میکردنـد و پله‌ها و درب‌ها و تختهایی که بر آن تکیه نماینـد از نقره و قرار میـدادیم برای کفار طلاهـا و آنچه آرزو میکننـد و تمـام اینهـا نیست مگر یـک متـاع انـدکی از حیـات دنیـا و عالم آخرت که فوق عالم دنیا است و نزد پروردگار تو است مخصوص بمردمان با تقوی است و شاید مقصود از آیه (وَ لَو لا أن یَکُونَ النّاسُ أُمَّهً واحِدَهً) بقرینه آیه بالا (لِیَتَّخِذَ بَعضُهُم بَعضاً سُخرِیًّا) چنین باشد اگر نبود برای اینکه بایستی درجات افراد

صفحه : ۲۴

بشـر در امور زندگانی و امور معاشـشان نزدیک بهم باشد که جامعه و تمدّن روی یک نظام مرتب گردد و بعضی بعض دیگر را در عمل و کار تسخیر نمایند بکفّار چنین مال و ثروتی عطا مینمودم.

از اینکه آیه دو مطلب توان استخراج نمود یکی عطای مال و جاه و عزت دنیوی یک تفضلی است نسبت بکفار زیرا بمقتضای صفت رحمانی که هر کس بقـدر اسـتعداد بایستی از آن بهره‌منـد گردد چون کفار از آخرت نصـیبی ندارند و مقصودشان هم زراعت دنیا است از دنیـا بآنهـا عطـا مینمایـد (وَ مـا لَهُ فِی الآـخِرَهِ مِن نَصِـیبٍ) و دیگر بی‌مقـداری مـال و جاه دنیوی را میرسانـد و اشاره به اینکه پست‌ترین نعمت خود را تخصـیص میدهد بپست‌ترین مردم یعنی کفار زیرا که آنان رکود بعالم طبیعت نموده‌اند و بازگشت آنها نیز باسفل السافلین طبیعت خواهد گردید.

در حدیث است که اگر دنیا بقدر بال مگسی نزد خداوند ارزش داشت شربت آبی بکافر نمیداد.

اینکه است که چون خداونـد متعال دائم الفضل و کثیر الاحسان است هر یک از آنان را بقـدر اسـتعدادشان بهره‌منـد میگردانـد لکن نزد دانشـمندان زر و زیور دنیـا هیـچ ارزش نـدارد و ماننـد بـازی بچه‌گـانه مینمایـد (وَ الآخِرَهُ عِنـدَ رَبِّکَ لِلمُتَّقِینَ) دار آخرت و مقام عندیّت که عبارت از قرب جوار احدیت است مخصوص مردمان پرهیزکار است که پشت بدنیا و روی بحق تعالی آورده‌اند و از دنیا طلب نمیکنند مگر بقدر ضرورت معاش و باقل ما یقنع قانع میگردند.

وَ مَن یَعشُ عَن ذِکرِ الرَّحمنِ نُقَیِّض لَهُ شَیطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ وَ إِنَّهُم لَیَصُدُّونَهُم عَنِ السَّبِیلِ وَ یَحسَبُونَ أَنَّهُم مُهتَدُونَ از راغب اصـفهانی است (عشـا ظلمـهٔ تعترض فی العین یقال رجل اعشـی و امرأهٔ عشواء) کسـی که از یاد خـدا و از تأمل در آیات قرآنی رو گردانیـد و بامور طبیعی مایل گردید شیطان را بر وی می‌گماریم که قرین و همنشین و مصاحب وی گردد.

صفحه : ۲۵

شکی نیست در اینکه کسی که مشغول یاد خدا و اوصاف عظمت او نگردید و در آیات قرآنی و اسرار و نکات مندرجه در آن تأمل

ننمود تـا آنکه حقانیّت دین اسـلام بر او روشن گردد البته مشـغول بباطل میگردد و دل و قلب او میـدان جولان گاه شـیاطین میشود و آنـان اطراف قلب آدمی را فرا میگیرنـد و راه حق و طریق تردّد ملائکه را می‌بندنـد آن وقت قلب محـل قرار گـاه شـیاطین میگردد و دیگر برای انسـان راهی برای طرد شـیاطین نیست مگر ذکر و فکر در اوصـاف الهی و بـدایع خلقت تـا آنکه باسـتعانت حق تعالی راه شیاطین بسته گردد (دیو چه بیرون رود فرشته در آید).

از حضـرت رسول چنین روایت شده (اگر نبود که شـیاطین اطراف قلب بنی آدم را گرفته‌اند هر آینه نظر میکرد بملکوت آسـمانها و زمین) از اینکه حدیث معلوم میشود که هر فردی از بشـر لایق چنین مقامی هست لکن وقتی تابع نفس و هوی گردید شـیاطین بر وی مسلّط میگردنـد و اطراف قلـب را گرفتـه و چشم قلب که بـآن بـایستی بملکـوت آسـمانها و زمین نظر کنـد و حقـایق معنـوی بر وی مکشوف گردد کور میگرداننـد و البته کسـی که بکوری و تـاریکی نفس گرفتـار گردیـد بیراهه و بقهقرا میرود و گمان میکنـد براه مستقیم حرکت میکند.

حَتّی إِذا جاءَنـا قالَ یا لَیتَ بَینِی وَ بَینَکَ بُعـدَ المَشـرِقَینِ فَبِئسَ القَرِینُ وَ لَن یَنفَعَکُمُ الیَومَ إِذ ظَلَمتُم أَنَّکُم فِی العَـذابِ مُشتَرِکُونَ آیه در مقام وصف اشخاصی برآمده که در اثر اعراض از حق تعالی در دنیا شیاطین مونس و جلیس آنان گردیده.

(حَتّی إِذا جاءَنا) تا وقتی که بعالم آخرت بازگشت نمودند و خود را با شـیاطین که در دنیا رفیق آنها بوده در جهنم و عذاب می‌بینند آن وقت برفیق خود که شیطان است میگوید ای کاش بین من و تو بقدر دو مشرق دور بود.

شاید مقصود از مشـرقین مشـرق و مغرب باشد که بین آنها فاصـله زیاد است و از باب تغلیب مشرقین نامیده چنانچه گویند شمسین و قمرین و شاید مقصود از مشرقین

صفحه : ۲۶

همان طور که ظاهر آیه است مشرق زمستانی و مغرب تابستانی باشد و بین آن نیز خیلی فاصله است.

خلاصه اشخاصـی که از حق تعالی و آیات الهی رو گردانیـده و در عوض شـیاطین را قرین و دوست خود گرفته‌انـد نظر به اینکه در قیـامت هر کسـی بـا دوست خود محشور میگردد آنان با شـیاطین که جایگاه آنان جهنم است قرین هم خواهنـد گردیـد آن وقت از روی تأسف و پشیمانی گوید ای کاش هرگز من با تو رفیق و دوست نگردیده بودم و بین من و تو بسیار دوری بود.

و گویا بآنان گفته میشود اینکه حسرت و پشیمانی دیگر سودی ندارد روز عمل گذشته امروز روز جزاء است و چون شما بخود ظلم نموده و از مبدء و مرجع خود گسیخته و مطیع نفس و هوی گردیدید و محل برای شیطان باز نمودید تا بر شما مسلط شده و شما را اغواء گردانیده و همان طور که در دنیا با هم دوست و رفیق بودید حال نیز بایستی در عذاب شرکت نمائید.

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۴۰ تا ۶۲]

اشاره

أَ فَأَنتَ تُسـمِعُ الصُّمَّ أَو تَهـدِی العُمیَ وَ مَن کـانَ فِی ضَـلالٍ مُبِینٍ (۴۰) فَإِمّـا نَـذهَبَنَّ بِـکَ فَإِنّا مِنهُم مُنتَقِمُونَ (۴۱) أَو نُرِیَنَّکَ الَّذِی وَعَدناهُم فَإِنّا عَلَیهِم مُقتَدِرُونَ (۴۲) فَاستَمسِک بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیکَ إِنَّکَ عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (۴۳) وَ إِنَّهُ لَذِکرٌ لَکَ وَ لِقَومِکَ وَ سَوفَ تُسئَلُونَ (۴۴)

وَ سـئَل مَن أَرسَلنا مِن قَبلِکَ مِن رُسُلِنا أَ جَعَلنا مِن دُونِ الرَّحمنِ آلِهَةً یُعبَدُونَ (۴۵) وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسی بِآیاتِنا إِلی فِرعَونَ وَ مَلائِهِ فَقالَ إِنِّی رَسُولُ رَبِّ العـالَمِینَ (۴۶) فَلَمّا جاءَهُم بِآیاتِنا إِذا هُم مِنها یَضـحَکُونَ (۴۷) وَ ما نُرِیهِم مِن آیَةٍ إِلّا هِیَ أَکبَرُ مِن أُختِها وَ أَخَـذناهُم

بِالعَذابِ لَعَلَّهُم يَرجِعُونَ (۴۸) وَ قالُوا يا أَيُّهَا السّاحِرُ ادعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِندَكَ إِنَّنا لَمُهتَدُونَ (۴۹)

فَلَمّا كَشَفنا عَنهُمُ العَذابَ إِذا هُم يَنكُثُونَ (۵۰) وَ نادى فِرعَونُ فِي قَومِهِ قالَ يا قَومِ أَ لَيسَ لِي مُلكُ مِصرَ وَ هذِهِ الأَنهارُ تَجرِي مِن تَحتِي أَ فَلا تُبصِرُونَ (۵۱) أَم أَنَا خَيرٌ مِن هذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لا يَكادُ يُبِينُ (۵۲) فَلَو لا أُلقِيَ عَلَيهِ أَسوِرَةٌ مِن ذَهَبٍ أَو جاءَ مَعَهُ المَلائِكَةُ مُقتَرِنِينَ (۵۳) فَاستَخَفَّ قَومَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُم كانُوا قَوماً فاسِقِينَ (۵۴)

فَلَمّا آسَفُونا انتَقَمنا مِنهُم فَأَغرَقناهُم أَجمَعِينَ (۵۵) فَجَعَلناهُم سَلَفاً وَ مَثَلًا لِلآخِرِينَ (۵۶) وَ لَمّا ضُرِبَ ابنُ مَريَمَ مَثَلًا إِذا قَومُكَ مِنهُ يَصِدُّونَ (۵۷) وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَيرٌ أَم هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلّا جَدَلًا بَل هُم قَومٌ خَصِمُونَ (۵۸) إِن هُوَ إِلّا عَبدٌ أَنعَمنا عَلَيهِ وَ جَعَلناهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسرائِيلَ (۵۹)

وَ لَو نَشاءُ لَجَعَلنا مِنكُم مَلائِكَةً فِي الأَرضِ يَخلُفُونَ (۶۰) وَ إِنَّهُ لَعِلمٌ لِلسّاعَةِ فَلا تَمتَرُنَّ بِها وَ اتَّبِعُونِ هذا صِراطٌ مُستَقِيمٌ (۶۱) وَ لا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيطانُ إِنَّهُ لَكُم عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۲)

صفحه : ۲۸

ترجمه

ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آیا تو (توانا میباشی) که بشنوانی کران را یا راه بنمایی کوران را و کسی که در گمراهی آشکار باشد هدایت نمایی (۴۰)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اگر ما تو را بجوار رحمت خود ببریم بحقیقت ما از آنان (در دنیا و آخرت) انتقام کشنده‌ایم (۴۱)

و اگر اراده نمائیم بتو بنمایانیم آنچه را از عذاب بآنها وعده داده‌ایم محققا ما بر آن توانائیم (۴۲)

پس ای رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چنگ بزن و تمسک نما بآنچه بسوی تو وحی نموده‌ایم بحقیقت تو بر راه راستی (۴۳)

و قرآن محققا برای تو و امت تو تذکر و اندرز (و شرف و عزتی است) و بزودی در موقع سؤال واقع میگردید (که راجع بقرآن چگونه عمل نمودید) (۴۴)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از پیمبرانی که پیش از تو بودند سؤال کن که آیا ما غیر از خدای رحمن خدایانی برای آنان قرار دادیم که آنها را پرستش نمایند (۴۵)

و ما موسی را بحقیقت فرستادیم بسوی فرعون و گروه او با آیات و معجزاتی (که شاهد و دلیل پیمبری او باشد) پس موسی بآنان گفت من فرستاده پروردگار عالمیانم (۴۶)

پس از آنکه موسی با معجزاتی از نزد ما آمد در آن حال آنان از آن معجزات میخندیدند (و موسی را مسخره مینمودند) (۴۷)

و بآنها معجزه‌ای نشان ندادیم مگر آنکه از خواهرش بزرگتر بود (یعنی هر معجزه‌ای بزرگتر از معجزه جلوتر بود) و آنها را بعذاب گرفتیم شاید که بازگشت نمایند (۴۸)

(فرعونیان بموسی) گفتند ای ساحر بخوان پروردگار خودت را بآنچه نزد تو است از عهدی که پروردگار تو با تو بسته است حقیقتا ما هدایت شدگانیم (۴۹)

پس از آنکه بدعای موسی عذاب را از آنها برداشتیم در همان حال آنان عهد خود را میشکنند و از آنچه گفته بودند برگشتند (۵۰)

و فرعون در گروه خود ندا داد و گفت ای جماعت آیا من مالک ملک مصر نیستم و اینکه نهرهایی که از زیر قصر من جریان دارد

آیا چرا شما (عظمت و حشمت مرا) نمی‌بینید (۵۱)

آیا من بهترم یا اینکه (موسی) که خوار و ضعیف و بی‌مقدار است (۵۲) و بجهت لکنت زبان

صفحه : ۲۹

سخن خود را نتواند ظاهر نماید (۵۳)

(اگر پیمبر بود) چرا بر وی دست بندهایی از زر و سیم افکنده نشده یا اینکه ملائکه با او بیایند و با او پیوسته باشند (۵۴)

و فرعون گروه خود را بـاین گفتـار (رکیک) سبک عقل یافت (و آنان را فریب داد) و وی را اطاعت نمودنـد زیرا که آنان گروهی بودند فاسق (۵۵)

وقتی ما را بغضب آوردند ما از آنها انتقام کشیدیم و تمام آنان را غرق گردانیدیم (۵۶)

و حکایت آنها را برای دیگران مثل قرار دادیم که متنبه گردند (۵۷)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم وقتی برای پسر مریم مثلی زده شد (شاید مقصود از مثل داستان عیسویان باشد که عیسی را پسر خدا مینامیدند) آن گاه گروه تو از آن فریاد میکردند (۵۸)

و گفتند آیا خدایان ما بهترند یا او و قوم تو اینکه مثال را نزدند مگر از راه جدال و خصومت بلکه آنان گروهی میباشند از خصومت کننده گان (۵۹)

نبود عیسی مگر بنده‌ای که ما بر وی نعمت بخشیدیم و او را مثل قرار دادیم برای بنی اسرائیل (۶۰)

و ای کافرین اگر بخواهیم هر آینه ملائکه را میآوریم در زمین که جانشین شما باشند (۶۱)

(بآمدن عیسی علیه السّلام بزمین محققا وقوع قیامت دانسته میشود پس شک در وقوع قیامت نکنید و مرا (که رسول خدایم اطاعت نمائید) و همین است راه مستقیم (۶۲)

و شیطان شما را از راه حق باز ندارد زیرا که شیطان برای شما دشمنی است آشکارا (۶۳)

توضیح آیات

اشاره

أَ فَأَنتَ تُسمِعُ الصُّمَّ أَو تَهدِی العُمیَ وَ مَن کانَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ همزه استفهامی در مقام انکار خطاب بپیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نموده که آیا تو چنین انتظار میبری که بتوانی کران را بشنوانی یا بتوانی کوران را هدایت و براه حق ارشاد گردانی و نیز کسانی که در گمراهی هویدا میباشند از گمراهی و کج روی بطریق مستقیم شریعت رهسپار گردانی چنین کاری از عهده تو خارج است. آری کسـی کـه پرده ظلمـانی غفلت و خـود خـواهی و خـود پسـندی روی قلب وی را گرفته و چشم و گـوش دل وی را کـور و کر گردانیده چگونه ممکن است در چنین دلی آیات قرآنی و سخنان وحی آمیز رسول الهی تأثیر نماید و بطریق حق رهسپار

صفحه : ۳۰

گردد هرگز ممکن نیست.

فَإِمّا نَـذهَبَنَّ بِکَ فَإِنّا مِنهُم مُنتَقِمُونَ پس از آن برای تسلّی دل پیمبر خود فرمود ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اگر ما پیش از

آنكه عذاب كفّار را بتو بنمايانيم و تو را بجوار رحمت خود ببريم و تو از آنها انتقام نكشيده باشى ما از آنها انتقام خواهيم كشيد.
و بقولى مقصود اينكه است كه اگر ما تو را از مكه ببريم و تو از قريش انتقام نكشيده باشى در روز (بدر) ما از آنها انتقام كشيم.
و در تفسير اهـل بيت آمـده (فانـا بعلى منهم منتقمـون) (ابو الفتوح رازى) از اينكه آيه دو مطلب توان اسـتخراج نمود يكى اشـاره به اينكه رسول اكرم ص (رحمـهٔ للعـالمين) بود زيرا بـا آن همه اذيت‌هايى كه كفار بآن وجود شـريف مينمودنـد همه را تحمل كرده و معلوم نيست كه هيـچ وقت در بـاره آنـان نفرين كرده باشـد بلكه از راه لطف و رحمت براى آنها طلب آمرزش مينمود شاهـد بر آن قوله تعالى است كه خطاب برسولش نموده (استَغفِر لَهُم أَو لا تَستَغفِر لَهُم إِن تَستَغفِر لَهُم سَبعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغفِرَ اللّهُ لَهُم«۱» سوره توبه آيه ۸۱)، و ديگر عذاب استيصالى غير از جنگ و جهاد كه بامر خدا انجام ميگرفت شايد منافى با خلق شريفش بوده زيرا چون كفّار قريش ارحام و خويشان حضـرتش بودنـد با آنكه از آنان بسـيار اذيت و جفا ديـده نميخواست بعـذاب آسـمانى معذّب گردند اينكه است كه لطفـا بحضـرتش فرموده وقتى تو را از دنيا برديم بنا بر معنى اول يا وقتى كه از مكّه مهاجرت نمودى بنا بر معنى دوم از آنها انتقام مى‌كشيم و شاهد بر اينكه توجيه قوله تعالى است در سوره انفال آيه (۳۳) (وَ ما كانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم وَ أَنتَ فِيهِم)«۲»

۱- براى آنـان طلب آمرزش بكنى يـا طلب آمرزش نكنى اگر چه هفتاد مرتبه اسـتغفار نمايى هرگز ما آنها را نميآمرزيم. ۲- و چنين نبود كه خدا آنان را عذاب كند در حالى كه تو بين آنها باشى.

صفحه : ۳۱

أَو نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدناهُم فَإِنّا عَلَيهِم مُقتَدِرُونَ (او) عطف بآيه بالا است كه براى تسلّى دل رسول اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فرموده بعـد از آنكه تو از ميـان آنهـا بمردن يا بهجرت از مكه بمـدينه رفتى ما از آنها انتقام ميكشـيم شايـد مقصود تهديـد اهل مكه باشد كه يا در حيات تو در جنگ بدر از آنان انتقام ميكشيم يا بعدا و چه قبلا و چه بعدا قدرت داريم از آنها انتقام كشيم.
فَاستَمسِك بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيكَ إِنَّكَ عَلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ- وَ إِنَّهُ لَذِكرٌ لَكَ وَ لِقَومِكَ وَ سَوفَ تُسئَلُونَ گويا خطاب برسولش نموده كه اى محمّـد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بسبب هـدايت نگرديدن كفّار و سـخنان ناروايى كه در باره تو ميگويند نفس شـريفت را مشوب نگردان و تمسـك نمـا بـآنچه از آيـات قرآنى و احاديث قدسـى و غير اينها كه از طرف خـداى تعالى بتو وحى ميگردد و دل خـوش دار كه محققـا تو بر طريق مسـتقيم ميباشـى ظـاهرا مرجع ضـمير (انه) قرآن است كه اينكه قرآن براى تو و پيروان تو شـرف و عزّت و راه هدايت است و بزودى در قيامت راجع بقرآن و اينكه كتاب آسـمانى كه مملوّ از حكمت و اندرز و علائم طريق سـعادت و فضيلت بشرى است از تو و ملّت تو سؤال ميشود كه با اينكه كتاب آسمانى و وديعه الهى چگونه عمل نموديد.
وَ سئَل مَن أَرسَلنا مِن قَبلِكَ مِن رُسُلِنا أَ جَعَلنا مِن دُونِ الرَّحمنِ آلِهَةً يُعبَدُونَ خطاب متوجّه برسول اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم نموده اى محمّـد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم از پيمبران پيش سؤال نما كه آيا غير از خداى رحمن براى آنان خدايانى قرار داديم كه آنها را عبادت نمايند.

سخنان مفسرين در توجيه آيه

(و اسئل) اكثر مفسـرين گفته‌اند در اينجا مضاف كه (امم باشد در تقدير است و مضاف اليه را بجاى مضاف گذارده‌اند و معنى آيه چنين ميشود كه از مؤمنين اهل كتاب

صفحه : ۳۲

و آنهایی که برای آنان پیمبران آمدند سؤال کن که آیا پیمبری بر آنها آمد مگر آنکه آنها را بغیر توحید ارشاد نماید.

۲- از اهل کتابین یعنی توراة و انجیل سؤال کن که (أَ جَعَلنا مِن دُونِ الرَّحمنِ آلِهَةً یُعبَدُونَ) و آنها اگر چه کفارند لکن از باب اتمام حجّت و اثبات اینکه تمام پیمبران امت خود را بعبادت خدای واحد ارشاد مینمودند چنین امر مینماید که بدانند آنها نیز بخدای یگانه مردم را دعوت مینمودند و خطاب اگر چه بحضرت رسول است لکن مقصود امتند که از تمام اهل کتاب بپرسند و اجماع آنها مفید علم گردد.

۳- جماعتی از مفسرین گفته‌اند آیه در شب معراج نازل گردیده علی بن ابراهیم قمی بسنده الی الهشام چنین روایت میکند گوید با ابی جعفر محمّد باقر علیه السّلام حج نمودیم و نافع بن ازرق با من بود نافع چون جماعتی را دید دور شخصی را گرفته‌اند سؤال کرد که اینکه کی است هشام گفت اینکه محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است نافع گفت من میروم نزد وی و از او سؤالاتی مینمایم که جواب آن را نتواند بدهد مگر نبی یا وصی او وقتی رفت خدمت حضرت و گفت سؤالاتی دارم فرمود بپرس گفت بین حضرت عیسی علیه السّلام با محمّد چقدر فاصله بود فرمود بعقیده تو بگویم یا برأی خودم گفت هر دو فرمود برأی من پانصد سال و برأی تو ششصد سال گفت پس چه معنی دارد قوله تعالی (وَ سئَل مَن أَرسَلنا مِن قَبلِکَ) ابی جعفر علیه السّلام اینکه آیه را تلاوت نمود (سُبحانَ الَّذِی أَسری بِعَبدِهِ لَیلًا مِنَ المَسجِدِ الحَرامِ) تا آخر آیه و فرمود از جمله آیات الهی که در آن شب بر حضرتش نمودار گردید اینکه بود که وقتی ببیت المقدس رسید تمام انبیا و مرسلین علیهم السلام در آنجا اجتماع نمودند و جبرئیل اذان گفت و تمام پیمبران بنبی خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اقتداء نمودند آن وقت خطاب رسید ای محمّد از اینکه پیمبران بپرس

(أَ جَعَلنا مِن دُونِ الرَّحمنِ آلِهَةً

)

تا آخر حدیث که مفصل است و محل شاهد ما اینکه آیه بود که بنا بر اینکه حدیث لازم نمی‌آید چیزی در تقدیر گرفت و آیه بظاهر خود باقی است.

صفحه : ۳۳

زیرا که آیه در شب معراج نازل گردیده وقتی که بنا بر اخبار بسیار هفتاد نفر از انبیاء علیهم السلام که از جمله آنها موسی علیه السّلام و عیسی علیه السّلام حاضر بودند و اینکه خطاب برای تذکر اهل کتاب است که همه پیمبران متفقا بامت خود گفتند خدای یگانه را بپرستید و در عبادت کسی را با خدا شریک نگردانید و گر نه پیمبر اکرم محتاج بسئوال نبود از آن رابطه معنوی و حضور روحانی که با پیمبران داشته می‌دانست که هیچ پیمبری برای امت خود غیر از خدای یکتا اله و معبودی تعیین ننموده.

وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسی بِآیاتِنا إِلی فِرعَونَ وَ مَلَائِهِ فَقالَ إِنِّی رَسُولُ رَبِّ العالَمِینَ فَلَمّا جاءَهُم بِآیاتِنا إِذا هُم مِنها یَضحَکُونَ ظاهرا برای تسلّی دل رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در مقام حکایت حضرت موسی (ع) برآمده که ما موسی را با معجزات بسیار از عصا، ید بیضا، جراد، قمّل، ضفادع، خون و غیر اینها از علامات واضح که شاهد بر صدق رسالتش بود فرستادیم و حضرتش بامر (رب العالمین) برای هدایت نمودن فرعون و بزرگان مملکتش مأمور گردیده بود وقتی حضرت موسی (ع) اظهار نمود که من فرستاده پروردگار عالمیانم و عصا و ید بیضا را برای اثبات پیمبری خودش ارائه داد فرعون و تابعین او عوض آنکه رجوع بعقل خود نمایند و بین سحر و معجزه تمیز دهند و برسالت او تصدیق نمایند (یضحکون) از روی مسخره گی میخندیدند.

وَ ما نُرِیهِم مِن آیَةٍ إِلّا هِیَ أَکبَرُ مِن أُختِها وَ أَخَذناهُم بِالعَذابِ لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ و هر قدر فرعون و فرعونیان بر انکار و کفر می‌افزودند

خدای تعالی برای اتمام حجت معجزه بزرگتری بدست حضرت موسی جاری مینمود و آنان را بعذاب میگرفت مثل اینکه گاهی آنها را مبتلا بملخ مینمود و پس از التماس و درخواست معاهده مینمودند که اگر اینکه بلا از ما رفع گردد ایمان می‌آوریم پس از رفع عذاب عهد خود را شکسته و بکفر خود باقی می‌ماندند گاهی آنها مبتلا بشپش، گاهی بوزغ، گاهی بخون که آب آنها خون می گردید و با مثال اینکه عذاب‌ها آنان مبتلا

صفحه : ۳۴

میگردیدند که شاید بخود آیند و بازگشت نمایند.

معجزات خارق العاده حضرت موسی (ع) اگر چه بسیار بود لکن تمام یا اکثر آن راجع بامور طبیعی انجام میگرفت و در مواد موجودات تصرف مینمود و همین طور باقی پیمبران لکن پیمبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اگرچه در امور طبیعی نیز بسیار خارق العاده اظهار مینمود لکن عمده معجزه آن بزرگوار قرآن بود که منشأ آن از امر معنوی ملکوتی و نشان دادن اسرار ملك و ملکوت و آشنا نمودن مردم بعوالم غیر محسوسات سر چشمه گرفته تا آنکه باین وسیله روح و حقیقت مردم از عالم طبیعیات قدری بالا رود و بعالم فوق الطّبیعه آشنا گردند.

و همین طوری که مشاهده مینمائیم که عالم مخصوصا نوع بشر چنانچه سنهٔ اللّه بر آن جاری است علی الدّوام رو بکمال بالا میرود و دین اسلام بایستی تا قیامت بین خلق ابراز فعالیت نماید اینکه است که باید معجزه پیمبر از امور حسّی طبیعی بالاتر باشد و درب معنویات را بروی مردم بگشاید که حجت بر خلق تمام گردد و هر کسی بقدر استعداد و قابلیتش از اینکه کلام معجزنمای الهی بهره‌مند گردد لکن معجزه باقی پیمبران فقط برای اهل زمانشان سودمند بود.

وَ قالُوا یا أَیُّهَا السّاحِرُ ادعُ لَنا رَبَّک بِما عَهِدَ عِندَک إِنَّنا لَمُهتَدُون- فَلَمّا کَشَفنا عَنهُمُ العَذاب إِذا هُم یَنکُثُون بنا بر آنکه مفسرین گویند وقتی فرعونیان بعذاب مبتلا میشدند ملتجی و پناهنده بحضرت موسی (ع) میگردیدند و چون اینقدر مردم فهم نداشتند که بین سحر و معجزه تفاوت بگذارند اینکه بود که او را بزرگ ساحرین میدانستند و گویا میگفتند ای شخص بزرگ که دارای علم سحر بلکه استاد ساحرین میباشی پروردگار خود را بخوان بآن عهدی که با تو بسته شاید مقصود عهد نبوت یا استجابت دعای او یا آن قرار دادی باشد که با او بسته‌ای که هر کس مخالفت کند وی را بعذاب گرفتار نماید و از او درخواست نما که عذاب را از ما بردارد ما ایمان می‌آوریم و هدایت می‌یابیم وقتی بدعای حضرت موسی (ع) از آنان عذاب برداشته می‌شد نقض عهد

صفحه : ۳۵

نموده و بکفر خود ادامه می‌دادند.

وَ نادی فِرعَونُ فِی قَومِهِ قال یا قَومِ أَ لَیس لِی مُلک مِصرَ وَ هذِهِ الأَنهارُ تَجرِی مِن تَحتِی أَ فَلا تُبصِرُون- أَم أَنَا خَیرٌ مِن هذَا الَّذِی هُوَ مَهِینٌ وَ لا یَکادُ یُبِینُ پس از آنکه فرعون با آن قوّت و شوکت و اقتداری که داشت نتوانست با موسی (ع) مقاومت نماید و دید روز بروز پیروان موسی (ع) زیاد میگردند بنای تدلیس را گذاشت و امر کرد مردم را جمع نمودند و برای آنکه مردم را بسلطنت و مکنت خود فریب دهد و خود را بنظر آنان بزرگ نشان دهد ببنی اسرائیلیان که ایمان آورده بودند خطاب می‌نماید که آیا من مالك و سلطان مصر نیستم و اینکه نهرهایی که جریان دارد در تحت اختیار من نیست آیا شما نمی‌بینید آیا من که چنین سلطنت و اقتداری دارم بهترم یا اینکه شخص خوار که نه مال و سلطنت دارد و نه زبان فصیح که با بیان خوب بتواند با شما تکلم نماید.

از بعض مفسرین چنین نقل شده که وقتی خدای تعالی موسی (ع) را نزد فرعون فرستاد لکنت را از زبان او برداشت بدلیل قوله تعالی حکایهٔ از موسی که گفت (وَ احلُل عُقدَةً مِن لِسانِی) و جواب او (قَد أُوتِیت سُؤلَک یا مُوسی) و غرض فرعون اینکه بود که زمان

پيش را بياد مردم آورد و نقطه ضعف موسى را بنماياند.
فَلَو لا أُلقِيَ عَلَيهِ أَسوِرَةٌ مِن ذَهَبٍ أَو جاءَ مَعَهُ المَلائِكَةُ مُقتَرِنِينَ- فَاستَخَفَّ قَومَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُم كانُوا قَوماً فاسِقِينَ فرعون بر سخنان ركيك خود مى‌افزايد و گويد اگر موسى از طرف خداى تعالى مبعوث گرديده چرا دست بند زرين بر دست ندارد گويند فرعون بهر كس حكومت ميداد دست‌بند طلايى بدست او ميكرد و بگردنش طوق زرين مى‌انداخت و اينكه را علامت فرمانروايى او قرار ميداد.
و باين گفتار چنين وانمود مينمود كه موسى لايق رسالت نيست زيرا نه صاحب مال و مكنت است و نه موجودات غيبى مثل ملائكه با او همدوش و با وى پيوسته‌اند

صفحه : ۳۶

كه او را كمك نمايند و شما بچه جهت پيرو وى گرديده‌ايد.
فَاستَخَفَّ قَومَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُم كانُوا قَوماً فاسِقِينَ فرعون چون باين گفتار گروه خود را اغواء كرد و عقل آنان را سبك گردانيد اينكه بود كه عزّت خدايى را مقايسه نمودند بعزّت طبيعى چنانچه عادت اكثر مردم در هر زمانى چنين است كه فرق نميگذارند بين عزت روحانى حقيقى و عزّت مجازى دنيوى و نميدانند كه عزت خدايى كه مصداق كاملش رسالت و نبوّت است از منشأ ديگرى تراوش نموده.
فَلَمّا آسَفُونا انتَقَمنا مِنهُم فَأَغرَقناهُم أَجمَعِينَ- فَجَعَلناهُم سَلَفاً وَ مَثَلًا لِلآخِرِينَ خداى تعالى برسولش خبر ميدهد كه پس از آنكه فرعون سركشى و طغيان را از حد گذرانيد و رسولان ما را خشمناك گردانيد و ما را بغضب آورد از وى و تابعين او انتقام كشيديم و تمام آنها را غرق گردانيديم و آنان را براى كافرين بعد پيش‌رو و مثال قرار داديم كه ببينند و بدانند كه حق تعالى در موقع غضب (شديد الانتقام است) چنانچه در موقع رحمت (ارحم الراحمين) و اكرام الاكرمين است.
وَ لَمّا ضُرِبَ ابنُ مَريَمَ مَثَلًا إِذا قَومُكَ مِنهُ يَصِدُّونَ چون براى مردم مثل زدند عيسى را بآدم كه بى‌پدر و مادر بدنيا آمده چنانچه در قوله تعالى (إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِندَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرابٍ) يعنى مثال عيسى نزد خدا مثال آدم است كه همان طور كه آدم را از خاك آفريديم عيسى را نيز بى‌پدر خلقت نموديم (إِذا قَومُكَ مِنهُ يَصِدُّونَ) خطاب برسول اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم است كه وقتى چنين مثلى زده شد قوم تو از او برميگردند.
مفسرين در توجيه آيه چنين گفته‌اند مشركين وقتى اينكه مثل را شنيدند فرياد برآوردند كه محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ميخواهد ما باو سجده كنيم مثل عيسويان كه عيسى را خدا و پسر خدا ميگفتند.

صفحه : ۳۷

(يصدّون) دو طور قرائت شده بعضى بضم صاد مأخوذ از صدود كه بمعنى اعراض است خوانده‌اند (قال اللّه تعالى) (يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُوداً) و باقى قراء بكسر صاد قرائت نموده‌اند و در معنى آن نيز گفتارى از مفسرين نقل شده.
۱- از إبن عباس است كه (يصدون) يعنى (يصفحون) وقتى اينكه مثل را ميشنوند فرياد ميزنند.
۲- سعيد بن مسيب گفته (يصدّون) يعنى (يضجون) بانك ميزدند.
۳- ديگرى گفته (يصدون) يعنى (يجزعون) جزع ميكنند.
۴- شيخ طبرسى گفته (يصدّون) يعنى (يضجون) ضجيج مجادله در موقع مخاصمه است و آراء ديگرى نيز از مفسرين نقل شده.
وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَيرٌ أَم هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلّا جَدَلًا بَل هُم قَومٌ خَصِمُونَ مفسرين در شأن نزول آيه گفته‌اند كفّار قريش چون اينكه مثل

را شـنيدند گفتند آيا خدايان ما بهتر از عيسـى نيستند اگر عيسى براى اينكه او را بغير از خدا عبادت كردند در آتش باشد خدايان ما نيز همين طور باشـند يعنى آنهـا هم در آتش باشـند (إبن عبـاس و مقاتل) در تفسـير اهل بيت از امير المؤمنين عليه السـلام چنين نقل شـده كه فرمود روزى آمدم نزد رسول اكرم صـلّى اللّه عليه و اله و سـلّم و او ميان جمعى از صـناديد قريش نشسـته بود چون مرا ديد قدرى در من نگريست آن گاه فرمود (يا على مثل تو در اينكه امت مثل عيسـى بن مريم است كه جماعتى در محبّت او افراط نموده و او را خـدا دانسـته و هلاك گرديدنـد و گروهى در بغض و دشـمنى او افراط نمودنـد و هلاك گرديدند و جماعتى اقتصاد و ميانه روى نمودند و آنان نجات يافتند.

وقتى قريش اينكه سـخن را از پيغمبر اكرم شـنيدند خنده مسـخر آميز نمودند و گفتند محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ميخواهد پسر عم خود را تشبيه بانبياء كند آن وقت اينكه آيه فرود آمد كه چون بعيسى بن مريم مثل زده شد يعنى چون على را تشبيه بعيسى (ع)

صفحه : ۳۸

نمودى قوم تو از سفاهت كلام تو را ضعيف انگاشتند و خدا عالم است بتمسخر و عدم تصديق آنان بگفتار تو و گفتند اگر على مثل عيسى باشد خدايان ما از عيسى بهتر خواهند بود و غرض آن جماعت خصومت و جدال بود.

إِن هُوَ إِلّا عَبـدٌ أَنعَمنا عَلَيهِ وَ جَعَلناهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسـرائِيلَ وَ لَو نَشاءُ لَجَعَلنا مِنكُم مَلائِكَةً فِي الأَرضِ يَخلُفُونَ عيسـى نيست مگر بنده‌اى كه بر او انعام و تفضل نموديم و او را مثل قرار داديم براى بنى اسـرائيل شايـد مقصود چنين باشـد كه براى نشان دادن قـدرت خود او را بـدون پـدر آفريـديم و همين طورى كه قدرت داشتيم يك پسـرى بى‌پدر بيافرينيم همين طور اگر بخواهيم قدرت داريم كه شـما را فانى گردانيم و ملائكه را جانشين شما قرار دهيم.

وَ إِنَّهُ لَعِلمٌ لِلسّاعَةِ فَلا تَمتَرُنَّ بِها وَ اتَّبِعُونِ هذا صِراطٌ مُستَقِيمٌ وَ لا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيطانُ إِنَّهُ لَكُم عَدُوٌّ مُبِينٌ آيه بالا اشاره بعموم قدرت بود و آيه اخير شايد اشاره بسـعه علم باشد و ممكن است مرجع ضمير (انّه) عيسى (ع) باشد كه بنزول عيسى (ع) از آسمان نزديك شدن ساعت قيامت دانسته ميشود.

و شايد مرجع ضمير قرآن باشد چنانچه بعضى گفته‌اند يعنى بآيات قرآن دانسته ميشود وقوع قيامت پس در قيامت شك نكنيد و تابع قرآن باشـيد كه پيش‌رو و رهنمـاى شـما است و من پيمبر شـما ميباشم و همين است راه مسـتقيم كه شـما را بجوار رحمت حق تعالى نزديك ميگرداند و شـيطان شـما را از طريق حقّ و فوز برحمت او باز ندارد زيرا كه شـيطان براى شـما دشـمنى است آشـكارا تابع او نگرديد و فريب او را نخوريد كه شما را از طريق حق و هر گونه فضيلت و سعادتى دور مى‌گرداند.

صفحه : ۳۹

[سوره الزخرف (۴۳): آيات ۶۳ تا ۸۰]

اشاره

وَ لَمّـا جاءَ عِيسـى بِالبَيِّناتِ قالَ قَد جِئتُكُم بِالحِكمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُم بَعضَ الَّذِى تَختَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِيعُونِ (۶۳) إِنَّ اللّهَ هُـوَ رَبِّى وَ رَبُّكُم فَاعبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُستَقِيمٌ (۶۴) فَاختَلَفَ الأَحزابُ مِن بَينِهِم فَوَيلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِن عَذابِ يَومٍ أَلِيمٍ (۶۵) هَل يَنظُرُونَ إِلاَّ السّاعَةَ أَن تَأتِيَهُم بَغتَةً وَ هُم لا يَشعُرُونَ (۶۶) الأَخِلاّءُ يَومَئِذٍ بَعضُهُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ المُتَّقِينَ (۶۷)

يـا عِبـادِ لا خَوفٌ عَلَيكُمُ اليَومَ وَ لا أَنتُم تَحزَنُونَ (۶۸) الَّذِينَ آمَنُوا بِآياتِنا وَ كانُوا مُسلِمِينَ (۶۹) ادخُلُوا الجَنَّةَ أَنتُم وَ أَزواجُكُم تُحبَرُونَ

(۷۰) یُطافُ عَلَیهِم بِصِحافٍ مِن ذَهَبٍ وَ أَکوابٍ وَ فِیها ما تَشتَهِیهِ الأَنفُسُ وَ تَلَذُّ الأَعیُنُ وَ أَنتُم فِیها خالِدُونَ (۷۱) وَ تِلکَ الجَنَّةُ الَّتِی أُورِثتُمُوها بِما کُنتُم تَعمَلُونَ (۷۲)

لَکُم فِیها فاکِهَةٌ کَثِیرَةٌ مِنها تَأکُلُونَ (۷۳) إِنَّ المُجرِمِینَ فِی عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ (۷۴) لا یُفَتَّرُ عَنهُم وَ هُم فِیهِ مُبلِسُونَ (۷۵) وَ ما ظَلَمناهُم وَ لکِن کانُوا هُمُ الظّالِمِینَ (۷۶) وَ نادَوا یا مالِکُ لِیَقضِ عَلَینا رَبُّکَ قالَ إِنَّکُم ماکِثُونَ (۷۷)

لَقَد جِئناکُم بِالحَقِّ وَ لکِنَّ أَکثَرَکُم لِلحَقِّ کارِهُونَ (۷۸) أَم أَبرَمُوا أَمراً فَإِنّا مُبرِمُونَ (۷۹) أَم یَحسَبُونَ أَنّا لا نَسمَعُ سِرَّهُم وَ نَجواهُم بَلی وَ رُسُلُنا لَدَیهِم یَکتُبُونَ (۸۰)

صفحه : ۴۰

ترجمه

وقتی عیسی با معجزه‌هایی آمد (که دلالت بر صدق نبوتش میکرد) ببنی اسرائیل گفت من شریعت و دین ظاهر و روشنی آورده‌ام که مشتمل بر حکمت و بیان کننده آن چیزی است که با هم اختلاف دارید پس از عذاب خدا بترسید و تقوی را پیشه خود نمائید و مطیع (اوامر و نواهی) من گردید (۶۴)

بحقیقت خدا است آن کسی که پروردگار من و پروردگار شما است و همین است راه راست (۶۵)

پس (در بین آنها) اختلاف افتاد و فرق متعدّده گردیدند وای بر آنهایی که ستم کردند از عذاب روز دردناك (۶۶)

آیا آنها انتظار نمیکشند مگر اینکه قیامت بغتة در حال غفلت ناگهان بر آنها واقع گردد (۶۷)

در آن روز بعض دوستان (از کفّار) دشمن بعض دیگرند مگر پرهیزکاران (۶۸) (که در آن روز دوست هم و با هم اتفاق دارند)

(از جانب حق تعالی ندا رسد) ای بندگان من امروز برای شما خوفی نیست و شما محزون نمیباشید (۶۹)

و آنان کسانی میباشند که بآیات ما ایمان آوردند و (باوامر حق تعالی) تسلیم گردیدند (۷۰)

(ای مؤمنین مسلمین) داخل بهشت گردید و با ازواج خود شادمان (و گرامی باشید) (۷۱)

(غلمان بهشتی) با کاسه‌های طلا و کوزه‌های بی دسته بر آنان دور میزننـد و در آن بهشت برای آنها مهیّا است آنچه را که نفسهای آنان مایل باشد و آنچه را چشمها از آن لذّت ببرد (و ای مؤمنین متقین) شما در بهشت جاویدانید (۷۲)

و اینکه است آن بهشتی که بارث بشما رسیده بسبب اعمال نیکی که کرده بودید (۷۳)

و در آن بهشت برای شما مهیّا است میوه‌های بسیار که از آن میخورید (۷۴)

محققا گنه‌کاران در عذاب جهنّم جاویدانند (۷۵)

و عذاب از آنان کم نمیشود و آنها در جهنّم (می‌مانند) و امید نجات ندارند (۷۶)

و ما بآنان ستم ننمودیم بلکه آنها (خودشان بخود ظلم نمودند) و از ظالمین بودند (۷۷)

اهل جهنم نـدا کننـد (و گوینـد) ای مالك دوزخ از پروردگار خودت (درخواست نما) که حکم کند بر مرگ ما (تا از اینکه عذاب برهیم) مالك گوید شما باید همیشه در عذاب بمانید (۷۸)

(و در جواب کفّار گفته شود) محققا ما سخن حق را بر شما

صفحه : ۴۱

آوردیم و لکن بیشتر شما از حقّ کراهت داشتید (۷۹)

بلکه (نافرمانی را) محکم کردند ما نیز (عذاب را) محکم کننده گانیم (۸۰)
آیا (اینکه کفار چنین گمان میکنند که آنچه در باطن خود مخفی گردانند) و آنچه آهسته (با یکدیگر) گویند ما نمیشنویم آری میشنویم و بعلاوه فرشتگان ما نزد آنهایند و مینویسند (۸۱)

توضیح آیات

اشاره

وَ لَمّا جاءَ عِیسی بِالبَیِّناتِ قالَ قَد جِئتُکُم بِالحِکمَهِٔ وَ لِأُبَیِّنَ لَکُم بَعضَ الَّذِی تَختَلِفُونَ فِیهِ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ پس از بیان عذاب جهنّمیان خبر میدهد ببعثت عیسی علیه السّلام که چون عیسی بن مریم بپیمبری مبعوث گردید و برای اثبات پیمبری خود معجزات بسیاری از قبیل مرده زنده کردن و از گل پرنده ساختن و بقوه خدا داد خود نفخه دمیدن و پرنده گردیدن گل و غیر این‌ها از معجزات محیر العقول که بدست خود بفرمان خدای متعال جاری مینمود.
با اینکه دلائل واضح ببنی اسرائیل گفت من رسول خدایم و برای هدایت شما آمده‌ام و گفتار من مشتمل بر حکمت و از روی حقیقت انجام گرفته و آیات الهی یعنی کتاب انجیل را برای شما آورده‌ام که اختلاف را از میان شما بردارم و صحیح و فاسد آراء شما را از هم جدا نموده بشما بنمایانم پس از آن ببنی اسرائیل خطاب نمود که از مخالفت و خطاء احتراز نمائید و حکم خدا را بپذیرید و آنچه را بشما امر میکنم اطاعت نمائید.
إِنَّ اللّهَ هُوَ رَبِّی وَ رَبُّکُم فَاعبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُستَقِیمٌ بحقیقت او است خدایی که پروردگار من و پروردگار شما است فقط او را پرستش نمائید همین است راه راست که سر انجام آن قرب جوار ربّ العالمین است (هو) ضمیر غائب و یکی از اسماء الحسنی و مرجعش (اللّه) است و اشاره بآن

صفحه : ۴۲

واحد بسیطی است که غائب از حواس بشر است که بحواس پنجگانه نفسانی نمیتوان آن ذات مقدس را ادراک نمود و او است پروردگار من و شما فقط بایستی او را بندگی و اطاعت نمائید تا بفضیلت و سعادت برسید و برحمت غیر متناهی او فائز گردید.
و با اینکه حضرت عیسی علیه السّلام فرمود من از طرف پروردگار آمده‌ام که از بین شما اختلاف را بردارم که از طریق حق انحراف و اعوجاج پیدا ننمائید و در طریق توحید و وحدت متفق الکلمه باشید با اینکه حال (فَاختَلَفَ الأَحزابُ مِن بَینِهِم) پس از آن بین کسانی که از تابعین او بشمار میرفتند در اثر معجزات خارق العاده که از او مشاهده مینمودند در باره حضرت عیسی علیه السّلام که آیا او خدا یا پسر خدا یا (ثالث ثلاثه) است اختلاف واقع گردید و آنان چند فرقه گردیدند مثل یعقوبیه، فسطوریّه، ملکاتیّه، مرقوسیّه، شمعونیه.
فَوَیلٌ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا مِن عَذابِ یَومٍ أَلِیمٍ اشاره به اینکه پس از آمدن پیمبران با براهین محکم و گفتار حکمت آمیز و کتاب آسمانی و معجزات بسیار که هر یک شاهد عادلی است بر صدق گفتارشان وای بحال افرادی که بخود ظلم نمودند و پس از اتمام حجت در اثر مخالفت خود را مستحق عذاب دردناک گردانیدند.
هَل یَنظُرُونَ إِلَّا السّاعَهَٔ أَن تَأتِیَهُم بَغتَهًٔ وَ هُم لا یَشعُرُونَ (ان تأتیهم) بدل از (السّاعهٔ) است یعنی اینان انتظار ندارند مگر اینکه بغتهٔ بر آنها قیامت بیاید واو (و هم) حالیه است یعنی در حالی که آنان غافل باشند.

(هَل يَنظُرُونَ إِلَّا السّاعَةَ) بهل استفهامى در مقام سرزنش كفار بر آمده كه اينان اگر فكر داشتند از همين حيات درويشان پى بحيات اخرويشان ميبردند چنانچه در سوره واقعه اشاره بهمين دارد قوله تعالى وَ لَقَد عَلِمتُمُ النَّشأَةَ الأُولى فَلَو لا تَذَكَّرُونَ راجع باين آيه در سوره واقعه آيه (۹۲) بيانى شده رجوع بآن جا نمائيد

صفحه : ۴۳

الأَخِلّاءُ يَومَئِذٍ بَعضُهُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ إِلَّا المُتَّقِينَ يا عِبادِ لا خَوفٌ عَلَيكُمُ اليَومَ وَ لا أَنتُم تَحزَنُونَ اول بطور عموم فرمود دوستان و رفقاء در دنيا روز قيامت بعضى دشمن بعض ديگرند بعد پرهيزكاران را از عموم دوستان استثناء نموده يعنى هر دوستى كه دوستى او راجع بامور طبيعى و مادّى دنيوى پديد گرديده كه در لهو و لعب با هم دوست و رفيق باشند يا در امور ديگر در روز قيامت دشمن هم ميگردند قوله تعالى (وَ يَلعَنُ بَعضُكُم بَعضاً) و هر يك بديگرى دشنام ميدهد.
و سرّ دشمنى آنان با يكديگر معلوم است زيرا كه رفقاء در دنيا يا در عمل قبيح و معاصى با هم رفيق ميگردند و عمل بد را در نظر هم شيرين مينمايند يا در كسب و كار و عمل با هم همكارى مينمايند و يكديگر را از طريق حق باز ميدارند و اشتغال بامور دنيوى و لو آنكه در نظر شارع مباح باشد باز آدمى را مشغول بدنيا نموده و از حق تعالى دور ميگرداند و چون در روز موعود اسباب آن لذائذ حسيّه مفقود گرديده و وزر و وبال معاصى و اشتغال بدنيا وى را گرفته كسانى را كه وى را در اينكه كار كمك نموده لعن و نفرين مينمايد.
(إِلَّا المُتَّقِينَ) تمام دوستان و رفقاء در قيامت دشمن هم ميگردند مگر مردمان با تقوى و آنان كسانى ميباشند كه در همه حال چشم دلشان بسوى حق تعالى نگران است كسب و عمل مباح آنها را از حقّ و حقيقت باز نمى‌دارد و همان طورى كه اهل دنيا در فسق و معاصى بعضى معاون بعض ديگرند اهل ايمان و تقوى نيز چنينند زيرا كه فطرى بشر است كه هم عقيده و هم مسلك خود را دوست مى‌دارد و دوستى متقين با هم يكى از دو راهست يا اتفاق آنها در امور روحانى است كه مسلك و روش آنان در سير و سلوك الى اللّه يكى و با هم متحد و معاون يكديگرند و آنها همين طورى كه در دنيا جسما و روحا با هم دوست و يگانگى بينشان استوار گرديده در قيامت كه حقيقت هر چيزى نمايان مى‌گردد البته اتحاد بين آنان استوارتر مى‌گردد.

صفحه : ۴۴

و گمان ميرود كه مأخذ شفاعت نيز همين باشد كه هر دوستى با دوست خود شفع و قرين ميگردد و وى را بسوى خود و مقام خود ميكشاند زيرا كه محبّت جذابه الهى است و اصل محبّت همان ارتباط روحانى است و اگر ما با اولياء الهى باعتبار مقام روحانى آنها از طريق اطاعت و پيروى آنان محبت آنها را در دل خود بپروانيم و آن بزرگواران را بمقام روحانيت بشناسيم و دوست داريم و مطيع آنها گرديم در قيامت شفع ما و شفيع ما خواهند گرديد.
قسم دوم از متقين دوستانى ميباشند كه از جهت صفات حميده و اخلاق فاضله با يكديگر دوستى و رفاقت پيدا مى‌نمايند مثل محبت فضلاء و مؤمنين پرهيزكار با هم و يكديگر را بطريق رضاى حق و عمل نيكو توصيه مينمايند و چنين اشخاص نيز همين طور كه در دنيا دوست صادق و خيرخواه يكديگرند در قيامت دوستى و رفاقت بين آنها تزايد پيدا مينمايد و با هم رفيق مشفق ميگردند.
(يا عباد) خطاب بهمين اشخاص مؤمن با تقوى مينمايد كه داخل بهشت گرديد امروز كه روز قيامت است از فزع اكبر در امانيد و نه خوف و ترسى از عذاب يا بليات و آفاتى كه در دنيا دم بدم متوجّه و رو بروى شما مى‌آورد ترسناكيد و نه بر گذشته عمر خود محزون ميباشيد زيرا كه حيات دنيوى خود را ببيهوده مصرف ننموديد كه امروز كه روز جزا است پشيمان و محزون باشيد و چنين خطاب بلفظ (يا عباد) چنين ارائه مى‌دهد كه اشخاص با تقوى مشمول لطف و رحمت بى‌پايان حق سبحانه و تعالى واقع گرديده‌اند.

الَّذِينَ آمَنُوا بِآياتِنا وَ كانُوا مُسلِمِينَ ادخُلُوا الجَنَّهَٔ أَنتُم وَ أَزواجُكَم تُحبَرُونَ در مقام معرّفی (عباد) ببعض صفات آنان اشاره می‌نماید که آنهایی که ببندگی ستوده شده‌اند کسانی میباشند که بآیات الهی (قرآن) ایمان آورده‌اند و تسلیم اوامر و نواهی و دستوراتی که از طرف حق تعالی بتوسط سفیر اعظم خود محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بآنها ابلاغ شده بدون چون و چرا و استحسانات عقلی خود

صفحه : ۴۵

قبول نموده و عمل می‌نمایند.

آیات اعم از آیات تکوینی و آیات تشریعی است که شخص متفکر اول نظر میکند بآیات تکوینی و نظام خلقت و ارتباط موجودات بیکدیگر و عجائب و اسراری که در کمون موجودات منطوی است در نظر می‌گیرد و در آن دقت مینماید و از اثر پی بمؤثر می‌برد. ایمان از اینجا سر چشمه میگیرد زیرا که پس از آنکه شخص از اثر پی به مؤثر برد و مبدء موجودات را بعلم و قدرت و حکمت شناخت از اینجا نتیجه دیگری عایدش میگردد و بعقل و زکاوت خود پی میبرد که اینکه دستگاه مجلّل جهانی بی‌هوده خلقت نگردیده البتّه مقصود بالاتری در نظر است و انسان بعقل ناقص خود نتواند به آن پی ببرد و نیز بخودی خود طریق سعادت و فضیلت خود را نمی‌شناسد.

و از اینکه دو مقدمه نتیجه دیگری نیز عاید او می‌گردد که بمقتضای لطف و کرم خداوندی بایستی همیشه برای بشر پیشوا و قائد و رهنمایی باشد که راه سعادت و فضیلت آنان را نشان دهد که بیراهه نروند و بچاه هلاکت دنیوی و اخروی واقع نگردند و نیز عقل حاکم بر اینکه است که باید با آن پیشوا که مؤید من عند اللّه و سفیر الی اللّه است کتاب قانونی باشد که وظیفه روزانه بشر را تعیین نماید.

و چنانچه معلوم و محرز است بالاترین کتاب‌های آسمانی قرآن عزیز است که هم کتاب قانونی و هم معجزه سیّد ما نبی خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است و اینکه کتاب (قرآن) چون مشتمل بر اسرار و نکات و قوانین و اسراری است که همه کس نتواند بآن پی ببرد اینکه است که محتاج به مفسّر و مبیّن است زیرا که دین و قانونی که بایستی تا قیامت بین خلق ابراز فعالیّت نماید و در قرآن محکمات و متشابهات و عام و خاص و مطلق و مقیّد و ناسخ و منسوخ بسیار است و علم باینها فقط نزد (راسخین فی العلم) است اینکه است که بایستی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم امام و خلیفه بعد از خود را خود حضرتش بفرمان خدای تعیین نماید هر کس لایق اینکه منصب نیست.

صفحه : ۴۶

(ادخلوا) خطاب بآن کسانی است که در مقابل عوامل تشریعی و تکوینی و آنچه برای آنها بقلم تقدیر جاری گردیده تسلیم گردیده و مطیع و فرمان بردارند که خودتان با زوجه‌هایتان آنهایی که لایقند داخل بهشت گردید در حالی که خوشحال و مسرور میباشند.

يُطافُ عَلَيهِم بِصِحافٍ مِن ذَهَبٍ وَ أَكوابٍ وَ فِيها ما تَشتَهِيهِ الأَنفُسُ وَ تَلَذُّ الأَعيُنُ وَ أَنتُم فِيها خالِدُونَ وَ تِلكَ الجَنَّةُ الَّتِي أُورِثتُمُوها بِما كُنتُم تَعمَلُونَ لَكُم فِيها فاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنها تَأكُلُونَ پس از آن بمؤمنین وعده میدهد بانواع و اقسام نعمت‌های بهشتی و دستگاه مجلّلی که برای آنها تهیه شده از کاسه‌های زرّین و کوزه‌ها و لیوانها از دسته دار و بی‌دسته و بعد نعمت بهشتیان را بسه نوع تعمیم میدهد.

(اوّل) مهیّا گردیده برای بهشتیان هر چه را نفس آنان مایل بآن گردد (دوم) آنچه را که از آن لذت برند و اطلاق (تلذّ الاعین) شامل میگردد هم لذائذ روحانی و هم لذائذ جسمانی و آنچه را که از آن محظوظ گردند (سوم) که از بالاترین نعمتها بشمار میرود خلود آنها است که اهل بهشت همیشه در بهشت جاویدانند.

إنَّ‌المُجرِمینَ‌فِی عَذابِ جَهَنَّمَ‌خالِدُونَ‌لا یُفَتَّرُ عَنهُم وَ هُم فِیهِ مُبلِسُونَ‌وَ ما ظَلَمناهُم وَ لکِن کانُوا هُمُ‌الظّالِمِینَ‌رسم قرآن بر اینکه است که غالبا هر جا بیان نعمتهایی را که بمؤمنین وعده داده تذکر میدهد پس از آن کافرین را تهدید مینماید بعذاب و شکنجه و بعکس هر جا کافرین را تهدید بعذاب نموده پس از آن مؤمنین را وعده می‌دهد بنعمتهای بهشتی شاید سرش اینکه باشد که بایستی انسان همیشه بین خوف و رجا باشد اینکه است که پیمبر اسلام با آنکه بفرموده خدای تعالی (رحمهٔ للعالمین) بود او را (ببشیرا و نذیرا) ستوده و معرفی نموده و همین طوری که مؤمنین متنعّم بنعمتهای بی‌اندازه و بهشت منزل همیشه‌گی آنها است در مقابل آنان کفّار و گنهکاران نیز گرفتار عذاب بسیار و در جهنّم جاویدانند و بدلالت آیات قرآن آنی عذاب آنها سست نمیگردد و از نجات

صفحه : ۴۷

ناامید گردیده‌اند.

(و ما ظلمناهم و لکن کانوا هم الظّالمین) نظر بفرموده خدای (وَ أن لَیسَ‌لِلإِنسانِ إِلّا ما سَعی) یعنی چیزی برای انسان نیست مگر آنچه را که در آن سعی و کوشش نموده (سوره النجم آیه ۴۰) در اینجا تذکر میدهد که گمان نشود کسانی را که ببهشت میبرند و بآن نعمتهای بهشتی آنان را مستفیض میگرداند یک خصوصیت زائدی در اصل خلقت با آنها همراه بوده که بدون اختیار و مجاهده عمل نیک از آنان صادر گردیده و نیز کسانی را که بجهنم میبرند و بآن عذابهای کذایی مبتلا میگرداند یک منقصتی در خلقت آنها قرار داده و بدون اراده و اختیار عمل بد از آنها ناشی میگردد چنانچه رأی (اشاعره) بر اینکه است چنین گمانی فاسد است زیرا که منافی با عدل پروردگار جهانیانست اگر چنین باشد بر عاصی ظلم وارد میگردد ذات متعال بالاتر از اینکه است که بنده ضعیف خود را بصفتی که در او گذاشته و بدون اختیار مرتکب معاصی گردیده وی را عذاب نماید که چرا چنین و چنان کردی.

اینکه است که در بسیاری از آیات قرآن باهل عذاب و اهل جهنم تذکر میدهد که ما بشما ظلم ننمودیم بلکه خودتان دانسته و فهمیده از روی اختیار بنفس خود ظلم نموده و مستحق عذاب شده‌اید و عذاب الهی از روی عدل است که هر چیزی در موقع خود قرار گرفته و و هر که را به بخشد و عذاب نکند از روی رحمت و کرم او است.

وَ نادَوا یا مالِکُ‌لِیَقضِ عَلَینا رَبُّکَ‌قالَ إِنَّکُم ماکِثُونَ‌اهل جهنم از شدت عذاب التجاء بمالک دوزخ نموده و بآن پناه می‌آورند و بطور استغاثه و التماس گویند ای مالک دوزخ از پروردگار خود بخواه که بر مرگ ما حکم کند و ما بمیریم و از اینکه عذاب سخت برهیم مالک در پاسخ گوید شما بایستی همیشه در اینکه عذاب سخت بمانید.

اعتراض

اگر گفته شود آدم گنه کار در مدّت کمی گناه نموده چگونه بایستی برای

صفحه : ۴۸

اینکه مدّت کم همیشه در عذاب شدید باشد و اینکه طور مجازات منافی است با فرموده خدای تعالی (جزاء وفاقا) یعنی جزا باید مطابق عمل انجام گیرد و بنا بر اینکه کفّار باید بقدر عمر دنیویشان که در کفر و عصیان گذرانیده‌اند در جهنّم معذب باشند نه آنکه در جهنم جاویدان گردند.

پاسخ

چون كفر و ايمان راجع بقلب انسانى است نه جسد و روح حيوانى وقتى در اثر مخالفت و طغيان و نفس پرستى قلب و روح و روان آدمى فاسد گرديد و نور توحيد و ايمان در آن نفوذ ننمود و قلب لطيف انسانى كه بايستى آينه صفات الهى و نماينده اوصاف ايزدى باشد مثل سنگ خارا بلكه (شديدتر) يعنى سخت‌تر از سنگ گرديد كه ديگر قابل نفوذ آب رحمت رحمانى نيست و پس از مرگ ديگر محلى براى تدارك باقى نخواهد ماند زيرا چون انسان مادامى كه در دنيا زيست مينمايد استعداد كمال در او باقى است لكن بمردن آنچه در آن بالقوّه موجود بوده بفعليت رسيده اينكه است كه عالم آخرت براى انسان دائمى و هميشگى است و آخر ندارد و كافر در اثر تاريكى قلبش و دورى وى از رحمت خدا هميشه بعذاب گرفتار خواهد بود و همين اثر تيرگى قلب كافر است كه اگر فرضا كافر بعمر دنيا زنده و زندگانى مى‌نمود بكفر خود باقى بلكه بر طغيان و سركشى خود مى‌افزود و چون عالم آخرت هميشه باقى است اينكه است كه كافر كه فعليّت اخير او كفر و دورى از رحمت خداى تعالى است هميشه معذب خواهد بود.

لكن مؤمنين و لو آنكه گنهكار باشند چون جوهر قلبشان فاسد نگرديده منتهى جرم معاصى روى قلبشان را گرفته و نميگذارد نور الهى در آن نفوذ نمايد اينكه است كه اگر بدون توبه از دنيا بروند بايستى مدتى در عذاب بمانند تا آنكه مثل طلاى مغشوش كه در بوته زرگرى آب نمايند غش آنها سوخته گردد و زر ناب گرديده لايق مقام مقربين گردند.

لَقَد جِئناكُم بِالحَقِّ وَ لكِنَّ أَكثَرَكُم لِلحَقِّ كارِهُونَ أَم أَبرَمُوا أَمراً فَإِنّا مُبرِمُونَ

صفحه : ۴۹

اينكه آيات اخير شاهد بر بيان آيه بالا-است كه ذات احديت خطاب بكفّار مينمايد و در پاسخ كفّار آنان كه راه نجات ميطلبند فرموده ما در دنيا طريق حق را بر شما ظاهر گردانيديم يعنى پيمبران و سفراى خود را با اسباب هدايت براى راه‌نمايى و هدايت شما فرستاديم لكن شما افراد بشر از پيروى طريق حقّ كراهت داشتيد بلكه نه فقط كفار سخن پيمبران را نپذيرفتند و ردّ نموده و قبول ننمودند بلكه ضديّت و انكار را محكم گردانيده و در مقام اذيّت آنها بر آمدند چون چنين كردند جزا و پاداش اعمال آنان چنين است كه ما نيز عذاب آنها را محكم گردانيم (جَزاءً وِفاقاً) يعنى مجازات مطابق عمل است.

أَم يَحسَبُونَ أَنّا لا نَسمَعُ سِرَّهُم وَ نَجواهُم بَلى وَ رُسُلُنا لَدَيهِم يَكتُبُونَ آيا كفار و منافقين چنين گمان ميبرند كه ما از اسرار و آن كينه و ضديّتى كه در باطن خود مخفى گردانيده و آنچه را كه سرا با هم نجوى ميكنند بى‌خبريم چنين نيست كه گمان كرده‌اند اگر شما بگوش سر فقط سخنان يكديگر را ميشنويد و از باطن هم بيخبريد ما بگوش و چشم حقّانى همين طور كه سخنان ظاهر شما را ميشنويم و اعمال شما را مينگريم همين طور سخنانى كه در قلبتان و سرّتان با خود حديث ميكنيد و در طريق ضديت با اهل اسلام انديشه مينمائيد و پس از آن با يك ديگر مخفيانه سخن مى‌گوييد تمام آنها را ميشنويم و كرام الكاتبين كه گماشته شده بر ضبط اعمال شما ميباشند نزد شما حاضرند و سخنان شما را مينويسند.

آرى دو اسم از اسماء اللّه يكى سميع و ديگرى بصير است بعضى گفته‌اند بازگشت اينكه دو اسم شريف بهمان علم ازلى او است كه باعتبار آنكه علم بمبصرات و علم بمسموعات دارد خود را سميع و بصير ناميده اگر چه چنين است لكن چنانچه در صفحات جلو اشاره نموديم شايد براى اينكه دو اسم شريف خصوصيات زائدى هم باشد كه بخواهد ببشر بفهماند كه همين طورى كه نزد شما آنچه را كه بچشم ميبينيد و بگوش ميشنويد بطور مشاهده و عيانست همين طور علم حق تعالى بتمام موجودات بطور مشاهده حضورى و عيانست و تمام ممكنات ناشى و پديد گرديده از

صفحه : ۵۰

قدرت مطلقه و علم حضوری و در احاطه علمیّه اوینـد که علم او بتمام آنها احاطه نموده (لا یعزب عن علمه مثقال ذرهٔ فی السماء و الارض).

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۸۱ تا ۸۹]

اشاره

قُل إِن کانَ لِلرَّحمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ العابِدِینَ (۸۱) سُبحانَ رَبِّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ رَبِّ العَرشِ عَمّا یَصِفُونَ (۸۲) فَذَرهُم یَخُوضُوا وَ یَلعَبُوا حَتّی یُلاقُوا یَومَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ (۸۳) وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الأَرضِ إِلهٌ وَ هُوَ الحَکِیمُ العَلِیمُ (۸۴) وَ تَبارَکَ الَّذِی لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَینَهُما وَ عِندَهُ عِلمُ السّاعَهِٔ وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ (۸۵)
وَ لا یَملِکُ الَّذِینَ یَدعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفاعَهَٔ إِلّا مَن شَهِدَ بِالحَقِّ وَ هُم یَعلَمُونَ (۸۶) وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَهُم لَیَقُولُنَّ اللّهُ فَأَنّی یُؤفَکُونَ (۸۷) وَ قِیلِهِ یا رَبِّ إِنَّ هؤُلاءِ قَومٌ لا یُؤمِنُونَ (۸۸) فَاصفَح عَنهُم وَ قُل سَلامٌ فَسَوفَ یَعلَمُونَ (۸۹)

ترجمه

ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بگو اگر برای خدای (یکتا) فرزندی بود من اول کسی بودم که او را پرستش مینمودم (۸۲)
منزّه و مبرّا است پروردگار آسمانها و زمین و خداوند عرش از آنچه او را توصیف مینمائید (۸۳)
ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کافران را بخود واگذار که در لهو و لعب (بازی کنند) تا وقتی که روزی را به‌بینند (یعنی قیامت را) که بآنان وعده داده شده (۸۴)
و آن خدایی است که آفریننده و اله آسمان

صفحه : ۵۱

و آفریننده و اله زمین است و او حکیم و درست کار و عالم بهمه چیز (و دانا است) (۸۵)
و بزرگوار (و بلنـد مرتبه است) آن کسـی که برای او است پادشـاهی و سـلطنت آسـمانها و زمین و آنچه بین آنهـا است و نیز نزد او است علم بوقوع قیامت و شما بازگشت بسوی او مینمائید (۸۶)
(و معبودان مشـرکین که از آنان شـفاعت میطلبید) آنان مالک شـفاعت نیسـتند و مالک شـفاعت نیست مگر کسـی که بحق شهادت داده باشد در حالی که بشهادت خود عالم باشند (یعنی از روی علم و دانش بحق شهادت دهد) (۸۷) ای
محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اگر از اینکه مشرکین سؤال کنی که چه کس شما را آفریده البته میگویند خدا پس آنان چگونه از او رو گردانیده میشوند (۸۸)
(و نزد خدا است علم و میداند قول رسول را که میگفت) ای پروردگار من محققا اینها جماعتی میباشند که ایمان نمیآورند (۸۹)
(پس از جانب حق تعالی برسول امر میگردد) که روا از آنها بگردان و از دعوت آنان اعراض نما و بگو (بین من و شـما) از منازعه و مجادله مسالمت است و بزودی میدانید (و بجزای اعمال خود خواهید رسید)

توضیح آیات

اشاره

قُل إِن کانَ لِلرَّحمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ العابِدِینَ- سُبحانَ رَبِّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ رَبِّ العَرشِ عَمّا یَصِفُونَ اینکه آیات متفرع بر آیات بالا است که کفار و مشرکین ملائکه را دختران خدا می‌نامیدند و عیسویان مسیح را پسر خدا و یهودیان عزیر را پسر خدا میدانستند.

خطاب برسول اکرم نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم باینها بگو اگر برای خدا اولاد بود چنانچه شما می گویید من اول کسی بودم که وی را پرستش مینمودم.

اشاره به اینکه چون من راجع بمعرفت حق تعالی و صفات او داناتر از شما میباشم بر فرض محال اگر احتمال میدادم که برای خدا اولادی باشد من در عبادت و پرستش او بر غیر سبقت میگرفتم.

طبرسی در توضیح آیه گفتاری از مفسرین نقل مینماید

۱- اگر بقول و بگمان شما برای خدای رحمن اولادی بود پس من اول

صفحه : ۵۲

کسی هستم که خدا را بوحدانیّت و یگانگی پرستش مینمایم و کسی که خدا را به یگانگی پرستش نماید نسبت ولد را از او دفع نموده، و معنی اینکه سخن چنین میشود که من اول موحدینم و قول شما را در ولد داشتن خدا انکار مینمایم. (مجاهد) ۲- ان بمعنی ماء نفی است و معنی آیه چنین میشود که برای خدای رحمن ولد نیست و من اول عبادت کننده گان و اقرار کننده بنفی ولد از او میباشم. (إبن عباس و قتاده و إبن زید) ۳- اگر برای خدا اولاد بود من اول کسی بودم که از عبادت او اعراض مینمودم زیرا کسی که برای وی اولاد باشد نمیباشد مگر جسم و حادث و کسی که چنین باشد مستحق عبادت نیست زیرا که قدرت ندارد بر نعمتهایی که بآن مستحق عبادت گردد. (جبائی و غیره) ۴- چنین گوید چون من اول عبادت کننده گان ولد خدا نیستم پس برای خدا ولد نیست و اینکه سخن باین ماند که تو بگویی اگر من نویسنده بودم حسابدان هم بودم و مقصود چنین باشد که من نه نویسنده میباشم و نه حساب دان. (سفیان بن عینه) ۵- اگر برای خدا اولاد بود من اول کسی بودم که او را عبادت میکردم بلحاظ اینکه برای او ولد میباشد و لکن برای او ولد نیست. (سدی و ابی مسلم) و اینکه مطلب مثل اینکه است که گفته شود اگر حکمت بعبادت غیر خدا اقتضاء مینمود من او را عبادت میکردم لکن حکمت مقتضی عبادت غیر او نیست و اگر دلیل دلالت میکرد که برای او اولاد است من نیز می گفتم لکن بر اینکه برای خدا ولد باشد دلیل نداریم و اینکه طور بیان برای اینکه است که ثابت و محقق میگردانند که برای خدا اولادی نیست و نسبت ولد بخدا دادن بعید است زیرا که امر محالی را معلّق نموده بمحال دیگر. (پایان) نظر بسیاق آیه بهترین توجیهات در آیه توجیه اخیر است که به (ان) شرطیه امر

صفحه : ۵۳

محالی را که اولاد داشتن خدا باشد معلّق نموده بر محال دیگر که عبادت او است.

خلاصه شاید میخواهد بمردم بفهماند اگر بفرض محال برای خدا اولاد بود محال بود من او را پرستش نمایم من خدایی را پرستش مینمایم که منزه و مبرا باشد از تولید مثل زیرا که تولید مثل صفت اجسام است نه خالق اجسام.

لکن نظر ببعض روایات چنانچه بعضی گفته‌اند بهترین توجیهات رأی دوم است زیرا چنین نقل میکنند که روزی (نضر بن حارث)

در لاف گاه خود نشسته و بسیاری از صنادید قریش نزد او بودند (نضر) در یک آیه‌ای از آیات قرآن خوض نمود و آغاز استهزاء کرد (ولید بن مغیره) در آن وقت میل باسلام داشت و پیوسته از قرآن ستایش مینمود گفت ای (نضر) بقرآن استهزاء میکنی قسم بخدا که محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نمیگوید مگر حق (نضر) در جواب او گفت من نیز حق می گویم محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم میگوید (لا اله الا اللّه) من هم میگویم (لا اله الا اللّه) اما اضافه می کنم به اینکه گویم ملائکه بنات اللّه میباشند اینکه سخن بگوش پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رسید و اندوهناک گردید پس از آن جبرئیل اینکه آیه را آورد (قل ان کان للرحمن ولد) تا آخر (نضر) نزد (ولید) آمد و آیه را برای او خواند و گفت خدای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ما را در اینکه آیه تصدیق نموده (ولید) گفت ای احمق خدا تو را تکذیب کرده زیرا که (ان) بمعنی نفی است میگوید نیست و نبوده برای خدا فرزندی بگو اگر فرزندی داشت من اول کسی بودم که او را پرستش مینمودم و چون آنها اهل لسان بودند و قرآن بزبان آنها فرود آمده و (نضر) با آن عنادی که داشت نتوانست گفتار خشن ولید را که گفت ای احمق رد کند پس بهتر اینکه است که گفته شود در اینجا (ان) بمعنی نفی است.

سُبحانَ رَبِّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ رَبِّ العَرشِ عَمّا یَصِفُونَ آیه متعلق بآیه بالا است که پس از آنکه تذکر میدهد که مبدئی که بگمان شما صاحب اولاد باشد قابل عبادت و پرستش نیست گوید منزّه و مبرّا است از تولید مثل و آنچه صفت اجسام است آن کسی که پروردگار و مربی آسمانها و زمین و

صفحه : ۵۴

پروردگار عرش است از آنچه آنها بعقل ناقص خودشان او را توصیف مینمایند.

اشاره به اینکه آن کسی که خالق و مربّی آسمانها و زمین و عرش عظیم است که محیط بر تمام اجسام است چگونه ممکن است مثل اجسام تولید مثل نماید اگر چنین بود او نیز مثل باقی اجسام محتاج بغیر و محدود بحد معین و متصف بصفت اجسام و قابل تبدیل و تغییر و در معرض فنا و زوال بود و خالق و مربی عالم بایستی از اینکه صفات منزّه و مبرّا باشد.

فَذَرهُم یَخُوضُوا وَ یَلعَبُوا حَتّی یُلاقُوا یَومَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ پس از آن خطاب برسولش نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اینکه مردمان نفهم جاهل چنان در امور طبیعی فرو رفته‌اند که خالق و مربی عالم را نیز تشبیه بطبیعیات نموده و نسبت ناروا باو می‌دهند دیگر قابل هدایت نمیباشند آنان را بخود واگذار که در لهو و لعب خوض نمایند تا وقتی که برسند بان روزی (روز قیامت) که بآنها وعده داده شده.

وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الأَرضِ إِلهٌ وَ هُوَ الحَکِیمُ العَلِیمُ وَ تَبارَکَ الَّذِی لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَینَهُما وَ عِندَهُ عِلمُ السّاعَةِ وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ (و هو) واو (هو) را عطف میدهد برب یعنی پروردگار آسمان و زمین آن کسی است که در آسمانها اله است و در زمین اله است (وَ هُوَ الحَکِیمُ العَلِیمُ) و در امر خلقت و نظام موجودات بروش حکیمانه هر چیزی را بجای خود قرار داده و بمصالح و مفاسد امور عالم است و علم حضوری او بهمه چیز محیط و اوضاع عالم تحت قیومیّت او انجام گرفته.

مفسرین در اینجا (اله) را بمعنی معبود دانسته‌اند و گفته‌اند خدا آن کسی است که مربی و معبود اهل آسمانها و اهل زمین و اهل عرش است از ملائکه مدبرین و غیر آنها.

و شاید مقصود از (اله) الوهیت و خالقیت باشد که او سبحانه و تعالی هم خالق آسمانها و زمین و اهل آن است و هم مربی و تربیت دهنده آنها است و شاهد بر اینکه

صفحه : ۵۵

معنى قوله تعالى است كه در اخر آيه فرموده (وَ هُوَ الحَكِيمُ العَلِيمُ) كه خلقت او محكم و متقن و از روى علم و دانش و بوجه نيكو انجام گرفته.

بعد در مقام بيان عظمت و بزرگوارى و كبريايى خود برآمده كه بزرگوار خدايى كه مملكت آسمان‌ها و زمين و آنچه بين آنها است ملك او و در قبضه اقتدار و تصرّف او است و دائم الفضل و كثير الاحسان است (وَ عِندَهُ عِلمُ السّاعَةِ) احدى نميداند ساعهٔ وقوع قيامت را مگر او و بازگشت تمام امور بدست قدرت او است.

در اينكه آيات پنج اسم از اسماء الحسنى و پنج صفت از اوصاف جمال احديت خود را تذكّر ميدهد، ربوبيّت، الهيّت، حكمت، عالميّت، مالكيّت اينكه پنج صفت و پنج اسم اصول و جامع اسماء الحسنى است و باقى اسماء مأخوذ از اينها و در تحت اينها بشمار ميروند.

وَ لا يَملِكُ الَّذِينَ يَدعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلّا مَن شَهِدَ بِالحَقِّ وَ هُم يَعلَمُونَ (الّا) در آيه شايد استثناء متّصل باشد در صورتى كه مقصود از (الذّين) تمام معبودان از قبيل بتها و ملائكه و غير آنها از آنچه را كه مشركين عبادت مينمودند باميد آنكه شفيع آنان باشند، لكن اگر مقصود خصوص بتها باشد استثناء منقطع ميگردد.

خلاصه آيه- در بيان ردّ عقيده فاسد مشركين برآمده كه گمان مى‌كردند بتها يا غير بتها از قبيل ملائكه يا حضرت عيسى عليه السّلام يا غير آن شفيع آنها مى‌گردند و آنان را از عذاب مى‌رهانند تذكّر مى‌دهد كه كسى نتواند شفاعت كند مگر در باره كسى كه بحق شهادت داده باشد در صورتى كه شهادت آن نيز از روى علم و يقين انجام گرفته.

اينكه آيه دليل بر اينكه است كه شهادت لسانى بتنهايى در تحقق ايمان كافى نيست بلكه بايستى شهادت از روى علم و يقين باشد و شايد اشاره باين باشد كه

صفحه : ۵۶

شفعاء شفاعت نمى‌كنند مگر اهل توحيد را بدليل فرموده خداى تعالى (لا يَشفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارتَضى).

وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَهُم لَيَقُولُنَّ اللّهُ فَأَنّى يُؤفَكُونَ خطاب برسول مى‌نمايد كه اى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم اگر از اينكه مشركين سؤال كنى چه كس شما را آفريده (بلام و نون تأكيد ثقيله ليقولنّ) مؤكدا گويند ما را خدا آفريده (فَأَنّى يُؤفَكُونَ) بسيار جاى تعجّب است وقتى اينها بفطرت ذاتى خود بطور جديّت اعتراف نمايند كه خالق و آفريننده ما خدا است چگونه از او رو مى‌گردانند و غير او را عبادت و پرستش مى‌نمايند و از وى طلب حاجت مى‌كنند و خود را بهلاكت و عذاب ابدى دچار مى‌نمايند.

در اينجا گفته شده:

ليس العجب ممن نجا كيف نجا انما العجب ممن هلك كيف هلك

يعنى با آن سعه رحمهٔ اللّه و كثرهٔ الدلائل چگونه خود را بهلاكت ابدى مى‌اندازند.

وَ قِيلِهِ يا رَبِّ إِنَّ هؤُلاءِ قَومٌ لا يُؤمِنُونَ بعضى (و قيله) را بكسر لام خوانده‌اند بنا بر اينكه عطف باشد بآيه بالا (وَ عِندَهُ عِلمُ السّاعَةِ) و معنى آيه چنين مى‌شود (و عنده علم قيله) يعنى نزد خدا است دانستن قول رسول كه ميگفت يا رب اينكه جماعت ايمان نمى‌آورند و صاحب كشاف گفته اينكه توجيه غير وجيه است زيرا كه بين معطوف و معطوف عليه بچيزى كه موجه نيست و جمله معترضه است فاصله شده با آنكه موجب تنافر نظم عطفين نيز مى‌باشد (منهج الصادقين) و باقى قراء (قيله) را بنصب قرائت نموده‌اند (القول، و القيل، و القال، تماما مصدر مى‌باشند (و قيله) شايد قول رسول اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم باشد كه در مقام شكايت گفت يا رب اينكه جماعت گروهى مى‌باشند جاهل و نادان و ايمان نمى‌آورند.

صفحه : ۵۷

فَاصفَح عَنهُم وَ قُل سَلامٌ خداوند در پاسخ رسولش فرموده چون نادانند آنان را عفو کن و بگو سلامتی و تحیّت برای ملت ما و امان برای شما است و بعضی گفته‌اند اینکه آیه بآیه جهاد نسخ شد، (فَسَوفَ یَعلَمُونَ) اگر در دنیا چشم و گوش آنان در اثر پیروی هواهای نفسانی بسته شده و نتوانند علم بحقّانیّت کلام رسول پیدا نمایند بزودی پس از مرگ و در قیامت که همه چیز بحقیقت ظاهر میگردد خواهند دانست اگر چه آن دانستن دیگر برای آنان سودی ندارد.

صفحه : ۵۸

سوره الدخان

اشاره

سورهٔ الدّخان تسع و خمسون آیهٔ و هی مکیّهٔ تسع و خمسون آیهٔ کوفیّ سبع بصری ستّ فی الباقین (طبرسی)

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۱ تا ۲۹]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
حم (۱) وَ الکِتابِ المُبِینِ (۲) إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَةٍ مُبارَکَةٍ إِنّا کُنّا مُنذِرِینَ (۳) فِیها یُفرَقُ کُلُّ أَمرٍ حَکِیمٍ (۴)
أَمراً مِن عِندِنا إِنّا کُنّا مُرسِلِینَ (۵) رَحمَةً مِن رَبِّکَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ (۶) رَبِّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَینَهُما إِن کُنتُم مُوقِنِینَ (۷) لا إِلهَ إِلّا هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ رَبُّکُم وَ رَبُّ آبائِکُمُ الأَوَّلِینَ (۸) بَل هُم فِی شَکٍّ یَلعَبُونَ (۹)
فَارتَقِب یَومَ تَأتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ (۱۰) یَغشَی النّاسَ هذا عَذابٌ أَلِیمٌ (۱۱) رَبَّنَا اکشِف عَنَّا العَذابَ إِنّا مُؤمِنُونَ (۱۲) أَنّی لَهُمُ الذِّکری وَ قَد جاءَهُم رَسُولٌ مُبِینٌ (۱۳) ثُمَّ تَوَلَّوا عَنهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجنُونٌ (۱۴)
إِنّا کاشِفُوا العَذابِ قَلِیلاً إِنَّکُم عائِدُونَ (۱۵) یَومَ نَبطِشُ البَطشَةَ الکُبری إِنّا مُنتَقِمُونَ (۱۶) وَ لَقَد فَتَنّا قَبلَهُم قَومَ فِرعَونَ وَ جاءَهُم رَسُولٌ کَرِیمٌ (۱۷) أَن أَدُّوا إِلَیَّ عِبادَ اللّهِ إِنِّی لَکُم رَسُولٌ أَمِینٌ (۱۸) وَ أَن لا تَعلُوا عَلَی اللّهِ إِنِّی آتِیکُم بِسُلطانٍ مُبِینٍ (۱۹)
وَ إِنِّی عُذتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُم أَن تَرجُمُونِ (۲۰) وَ إِن لَم تُؤمِنُوا لِی فَاعتَزِلُونِ (۲۱) فَدَعا رَبَّهُ أَنَّ هؤُلاءِ قَومٌ مُجرِمُونَ (۲۲) فَأَسرِ بِعِبادِی لَیلاً إِنَّکُم مُتَّبَعُونَ (۲۳) وَ اترُکِ البَحرَ رَهواً إِنَّهُم جُندٌ مُغرَقُونَ (۲۴)
کَم تَرَکُوا مِن جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ (۲۵) وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ کَرِیمٍ (۲۶) وَ نَعمَةٍ کانُوا فِیها فاکِهِینَ (۲۷) کَذلِکَ وَ أَورَثناها قَوماً آخَرِینَ (۲۸) فَما بَکَت عَلَیهِمُ السَّماءُ وَ الأَرضُ وَ ما کانُوا مُنظَرِینَ (۲۹)

صفحه : ۵۹

(ترجمه)

سوره دخان مشتمل بر پنجاه و نه آيه است و در مكه نازل گرديده

بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص

حم

قسم بكتاب (قرآن) هويدا (۲)

بحقيقت ما قرآن را فرود آورديم در شب با بركت (شب قدر) بدرستى كه ما ترساننده ميباشيم (۳)

هر امرى و هر حكمى از هم جدا گرديده ميشود (۴)

در حالى كه (جدا شدن آن) امرى است از طرف ما و محققا ما فرستنده (تقدير كننده) آن ميباشيم (۵)

(اى محمّد ص ارسال پيمبران و باقى امور) رحمتى است از طرف پروردگار تو بحقيقت او شنوا و دانا است (۶)

آفريننده آسمانها و زمين و آنچه بين آنها است اگر شما اهل يقين ميباشيد (۷)

نيست خدايى مگر او زنده ميكند و ميميراند او است پروردگار شما و پروردگار پدران نخستين شما (۸)

بلكه كفّار باين گفتار يقين ندارند و در گمان و شك خود را بازى ميدهند (۹)

اى محمّد منتظر باش روزى را كه آسمان ظاهر ميگردد بدودى هويدا (۱۰)

و فرا گيرد مردم را و اينكه عذابى است دردناك (۱۱)

(مردم گويند) اى پروردگار ما عذاب را از ما بردار بحقيقت ما ايمان آورده‌ايم (۱۲)

كجا ديگر متذكر ميگردند در صورتى كه براى هدايت آنان آمد رسول ظاهر و هويدا (۱۳)

و آنها از رسول رو گردانيده و گفتند اينكه تعليم گرفته و ديوانه است (۱۴)

بدرستى كه ما اندك زمانى اينكه عذاب را برميداريم زيرا كه شما باز بكفر خود برميگرديد (۱۵)

(اى محمّد ص) روزى را ياد كن كه آنان را بعذاب سخت

صفحه : ۶۰

بزرگ (قيامت) بگيريم و بدرستى از آنها انتقام كشنده‌ايم (۱۶)

محققا ما پيش از آنها گروه فرعون را امتحان و آزمايش نموديم و رسول بزرگوارى بر آنها فرستاده شد (۱۷)

(آن رسول موسى عليه السّلام ميگفت) بندگان خدا (بنى اسرائيل را) بسوى من بفرستيد بدرستى كه من رسول امين ميباشم (۱۸)

و سركشى و تكبر بر خدا ننمائيد و بحقيقت من با حجتها و معجزات ظاهر آمده‌ام (۱۹)

و من بپروردگار خودم و پروردگار شما پناه ميبرم از آنكه مرا سنگسار نمائيد (۲۰)

و اگر بمن ايمان نداريد از من دورى جوييد (۲۱)

پس از آن موسى عليه السّلام (با پروردگار خود مناجات نمود) كه اينكه مردم جماعت گنهكارانند (۲۲)

(بموسى وحى رسيد) كه بندگان مرا در شب از مصر بيرون بر و محققا (فرعونيان) در عقب شما مى‌آيند (۲۳)

و واگذار دريا را همان طورى كه بر شما شكافته شده محققا آنان قشون غرق شدگانند (۲۴)

چه بسيار كه (قبطيان) از بوستانها و چشمه‌ها را كه گذاشتند و غرق و هلاك گرديدند (۲۵)

و نيز كشتها و منزلهاى عالى خود را گذاشتند (۲۶)

و نيز نعمتهايى كه بآن شاد بودند گذاشتند و رفتند (۲۷)

اينكه طور انتقام ميكشيم (از گنهكاران) و اينكه نعمتها را بارث بديگران داديم (۲۸)

(و از هلاکت قبطیان) نه آسمان گریه کرد و نه زمین و آنان از مهلت داده شدگان نبودند.

توضیح آیات

اشاره

(حم) وَ الکِتابِ المُبِینِ

(سخنان مفسرین در تأویل آیه)

(۱) اسم سوره است (۲) قسم است (۳) اشاره بمطالب منطوی در سوره است (۴) «حا» اشاره باسمایی است که اولش «حا» باشد مثل حمید حکیم حامد و غیر اینها و (میم) اشاره باسمایی است که اوّلش میم باشد مثل مجید، مالک، محیی، ممیت و امثال اینها.
و چنانچه در جای دیگر گفتیم (حم) چون از متشابهات قرآن بشمار میرود سکوت در آن اولی است.

صفحه : ۶۱
إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنّا کُنّا مُنذِرِینَ شاید مقصود از (لَیلَهٍ مُبارَکَهٍ) شب قدر باشد که در سوره (إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَهِ القَدرِ) اشاره بآن نموده و راجع بتعیین شب قدر که چه شبی است و فضیلت آن و بیان توجیهات مفسرین در سوره قدر در جلد چهارم اینکه تفسیر اندازه‌ای بحث نمودیم رجوع بآن جا شود.

(سؤال)

چرا قرآن را در شب نازل فرموده و بچه جهت آن شب را در سوره (إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَهِ القَدرِ) شب قدر نامیده و در اینکه سوره (بلیلهٔ مبارکهٔ) توصیف فرموده.

پاسخ

قدر در لغت بدو معنی آمده یکی اعطاء قدرت دوم اینکه چیزی را قرار دهند بمقدار مخصوص و وجه مخصوص آن طوری که حکمت اقتضا نموده و شاید چنانچه در سوره قدر گفتیم شب اشاره بعالم طبیعت باشد و آن را شب قدرش نامیدند بمناسبت نزول قرآن از عالم مشیّت کلیه الهیّه بعالم قضاء و از آنجا بلوح محفوظ فرود آمده و از آنجا بعالم قدر متشتت و آیه آیه بتوسط ملک وحی در ذهن نبی خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نزول نموده خلاصه شاید شب قدر نامیده نظر به اینکه تقدیرات در آن شب از لوح محفوظ و از عالم قضاء در اینکه عالم طبیعت فرود آمده و از امام محمّد باقر علیه السّلام و امام جعفر صادق علیه السّلام چنین نقل مینمایند که مقصود (از لیلهٔ مبارکهٔ) همان شب قدر است.
و آیه بعد (فِیها یُفرَقُ کُلُّ أَمرٍ حَکِیمٍ) مؤید همین توجیه بالا است و شاید اشاره باین باشد که در آن شب (آن امر حکیم) یعنی قرآن

که مشتمل بر حکمت و جامع همه امور است که فرموده (لا- رَطبٍ وَ لا- یابِسٍ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ) و در عالم امر بطور وحدت و بساطت موجود بوده از آنجا تنزلاتی نموده تا در اینکه عالم خلقت و عالم قدر اندازه‌گیری و متشتت و آیه آیه بمناسبت وقت در عالم طبیعت بصورت الفاظ فرود آمده.

صفحه : ۶۲

رَحمَةً مِن رَبِّکَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ خطاب مهر آمیز برسولش نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اینکه قرآن رحمت و لطفی است از جانب پروردگار تو و محققا پروردگار تو شنوا است که ناله درونی و استغاثه باطنی بشر را که برای نجات از اینکه دریای پر خطر دنیا محتاج بقائد و پیشوایند و راه نجات میطلبند میشنود و لو آنکه خود آنان ملتفت نمیباشند و بطریق نجات آنها دانا است.

رَبِّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَینَهُما إِن کُنتُم مُوقِنِینَ- لا إِلهَ إِلّا هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ رَبُّکُم وَ رَبُّ آبائِکُمُ الأَوَّلِینَ ذات متعال در اینکه دو آیه سه صفت از اوصاف جمال ذاتی سرمدی خود را تذکر میدهد اول مقام ربوبیّت که خود را ربّ و مربّی و پرورش دهنده موجودات از آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است از موجودات ارضی و سمائی معرفی فرموده.

دوم مقام الوهیّت که اله و ایجاد کننده تمام موجودات مادّی و غیر مادی همان فرد سرمدی است و در مقام الوهیّت و خالقیّت شریک و انبازی ندارد:

سوم متفرد بودن خود در فعل و عمل که بالاترین آنها حیات و ممات است او اشیاء مرده را زنده میکند و پس از آن میمیراند، و در اینکه آیات نظر به اینکه بایستی از اثر پی بمؤثر برد و حدوث و امکان و حرکت موجودات بگرد هم دلیل بارز و ظاهری است برای اثبات واجب الوجود جلّ و علا که اله و خالق و موجد عالم است اینکه است که در اینکه آیه و بسیاری از آیات دیگر اول خود را بخلقت آسمانها و زمین ببشر معرفی مینماید تا وقتی نظر میکنند باین نظام حیرت بخش بدیع آفرینش و اینکه کاخ مجلل جهانی را تحت تدبّر قرار میدهند قدری باسرار خلقت پی برند و ببینند در دل هر ذره‌ای از موجودات رموزی نهفته و اسراری منطوی گردیده.

دل هر ذره‌ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی سعدی

آن وقت علم قطعی بوجود مبدء حکیم و قادر توانا پیدا نمایند.

پس از آن از روی نظام و وحدت عالم که چنانچه معلوم است تمام موجودات

صفحه : ۶۳

مثل رشته‌های یک پارچه مرتبط بیکدیگر تحت فرمان یک مدبر حکیم انجام وظیفه میدهند و بوحدت و یگانگی آن اقرار نمایند که خالق و مدبری نیست مگر او زنده میکند و میمیراند او است پروردگار شما و پروردگار پدران و آباء و اجداد شما بَل هُم فِی شَکٍّ یَلعَبُونَ بلکه کفّار از آنچه بتوسط پیمبران بآنان خبر دادیم در شک و گمانند و بگمان اینکه مال و ثروت و حیات دنیا پایدار است دنیا آنان را مشغول کرده و روزگار خود را بلهو و لعب میگذرانند تا وقتی که عذاب آنها را فرا گیرد و مضطر و بی‌چاره گردند، آیه مشعر بر اینکه است که کفار تجاهل مینمودند و چنین وانمود میکردند که ما نمیدانیم برای اینکه روزگار خود را در لهو و لعب بگذرانند و گفتار پیمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله را بدیگران بیهوده بنمایند و گر نه هر عاقلی بدلالت عقلش میفهمد که اوضاع جهانی و اینکه نظام مجدّل بدون خالق حکیم قادر توانا انجام نمیگیرد واقعا چقدر جای تأسف است که بشر عاقل میخواهد از حقایقی که آشکارا مشاهده مینماید تجاهل کرده چشم پوشی میکند و خود را بنفهمی وانمود مینماید و چون دانسته انکار

مينمايـد اينكه است كه مسـتحق عـذاب ميگردد و اگر واقعا قاصـر باشـد و قدرت بر تميز دادن بين حق و باطل نداشـته باشد مسـتحق عذاب نميگردد.

فَارتَقِب يَومَ تَأتِي السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِينٍ- يَغشَى النّاسَ هـذا عَذابٌ أَلِيمٌ خـداى تعالى بعد از بيان ربوبيّت و الوهيّت و خالقيّت خود در مقام بيان عـذاب كفار و تحديد آنان بر آمده و خطاب برسولش مينمايد كه اى محمّد صـلّى اللّه عليه و اله و سـلّم اگر اينها در صدد مخالفت و دشـمنى با تو بر مى‌آيند منتظر باش روزى را كه در اثر طغيان و پاداش اعمالشان آسـمان مى‌آورد دودى هويدا و مردم را فرو ميگيرد و آن عذابى است دردناك.

سخنان مفسرين در توجيه آيه

۱- مقصود قحط و غلاء است بروايت عبد اللّه مسعود چون قريش ايمان نياوردند و باضافه بپيمبر اكرم صـلّى اللّه عليه و اله و سلّم را بسيار اذيّت و تعدّى نمودند پيمبر اكرم و صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بر طائفه

صفحه : ۶۴

بنى نضـر نفرين نمود هفت سال آنان مبتلا بقحطى گرديدند تا كار آنها بجايى رسيد كه گوشت مردار و استخوان ميخوردند و چون باران نمى‌آمـد و زمين خشك بود و غبار بلنـد شـده و از شدّت گرسـنگى آسـمان را مانند دودى ميديدند وقتى كار بر آنان سـخت گرديد ابو سـفيان خدمت رسول اكرم صـلّى اللّه عليه و اله و سـلّم آمد و گفت تو ما را امر بصله رحم مى‌نمايى و ارحام تو از قحطى تلف ميگردنـد و سوگنـد خوردنـد كه اگر از خـدا بخواهى كه اينكه عذاب را از ما برطرف گرداند ما ايمان ميآوريم اينكه است كه خداونـد قول آنها را حكايت ميكنـد كه ميگفتند (رَبَّنَا اكشِف عَنَّا العَذابَ إِنّا مُؤمِنُونَ) وقتى بدعاى پيمبر اكرم صـلّى اللّه عليه و اله و سلّم از آنان عذاب قحطى برداشته شد آنها بكفرشان باقى ماندند.

۲- مقصود از اينكه دود غبارى است كه در موقع فتح مكّه چنان غبارى مرتفع گرديد كه هوا را مثل دود مينمود.

۳- مقصـود روزى است كه پيش از قيـامت و منحـل شـدن عـالم پديـد ميگردد و بروايت منهـج حضـرت رسول فرموده اول علامـت قيامت دخان و نزول عيسـى عليه السّـلام و آتشـى است كه از قعر شـهر عـدن بيرون آيد و همه مردم را بمحشـر راند حذيفه گفت يا رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و اله و سلّم آن چه نوع آتشى است حضرتش همين آيه را قرائت فرمود و گفت آن دودى است كه مشرق و مغرب را پر سـازد و چهل شـبانه روز طول ميكشـد و در آن روز مؤمن بكسـى مانـد كه زكام شـده و كافر مثل آدم مست گردد و بهمين مضمون نيز روايتى از حضرت امير عليه السّلام نقل شده.

نظر باين دو روايت توجيه سوم اولى بنظر مى‌آيـد كه ذات احـديت در مقام تهديد كفار و منكرين قيامت امورى را كه نزديك بقيام قيامت پديد ميگردد تذكر ميدهد.

و نيز آيات بعد مثل قوله تعالى (رَبَّنَا اكشِف عَنَّا العَذابَ إِنّا مُؤمِنُونَ)- أَنّى لَهُمُ الذِّكرى وَ قَد جاءَهُم رَسُولٌ مُبِينٌ مؤيد همين وجه سوم است.

وقتى كافرين آثار عـذاب و در آمدن بروز قيامت را مى‌بينند از كرده خود پشـيمان شده و اظهار ايمان ميكنند لكن اينكه تذكّر ديگر نتيجه بخش نميباشد زيرا كه

صفحه : ۶۵

موقع عمل گذشته و ظهور عذاب پدید گردیده و آنچه در آنان بالقوه موجود بود بفعلیت و عمل رسیده آن وقتی که موقع عمل بود و رسول و حجّت خدا برای آنان ظاهر گردید از او اعراض نمودند.

ثُمَّ تَوَلَّوا عَنهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجنُونٌ پس از آمدن رسول از او رو برگردانیده اعراض نمودند و گفتند اینکه آیات را از بشری تعلیم گرفته و دیوانه است.

إِنّا کاشِفُوا العَذابِ قَلِیلًا إِنَّکُم عائِدُونَ محققا ما یک مدت کمی اینکه عذاب را بنا بر توجیه اول و دوم که قحطی یا خونریزی و جنگ باشد و بنا بر توجیه سوم که مقصود دودی باشد که نزدیک بظهور قیامت و منحل گردیدن عالم پدید میگردد برداشته میشود زیرا که اینکه نوع عذاب در مدت کمی ادامه دارد و مقدّمه بروز قیامت است پس از آن بزودی در موقع قیامت عذاب سخت‌تری آنان را فرا میگیرد.

یَومَ نَبطِشُ البَطشَةَ الکُبری إِنّا مُنتَقِمُونَ ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اگر کفّار نسبت جنون بتو میدهند و بانواع و اقسام بسیار تو را زجر مینمایند منتظر روزی باش که آنان را بعذاب سخت‌تری بگیریم و از آنها انتقام کشیم.

بنا بر توجیه اول و دوم در آیه بالا چنانچه از عبد اللّه مسعود نقل میکنند روز بدر است و بنا بر توجیه سوم عذاب قیامت است و نظر به اینکه (بطشة الکبری) نامیده که اشاره بعذاب بزرگ است حملش بر قیامت اولی است.

وَ لَقَد فَتَنّا قَبلَهُم قَومَ فِرعَونَ وَ جاءَهُم رَسُولٌ کَرِیمٌ أَن أَدُّوا إِلَیَّ عِبادَ اللّهِ إِنِّی لَکُم رَسُولٌ أَمِینٌ در مقام تهدید و انذار کافرین حکایت موسی علیه السّلام و فرعون را بیان می‌نماید که قبلا در زمان پیش از زمان کفّار قریش گروه فرعونیان را آزمایش نمودیم و باقسام و انواع نعمتها آنان را در مقام امتحان درآوردیم و رسول بزرگواری یعنی حضرت موسی علیه السّلام را برای هدایت آنها فرستادیم.

صفحه : ۶۶

کرامتی که نسبت بحضرت موسی علیه السّلام میدهد نه اینکه است که مخصوص باو باشد بلکه تمام پیمبران گرامی و بزرگوار بودند و عظمت و بزرگواری آنها ناشی از روح قدسی آن بزرگواران است لکن راجع بهمان روح قدسی که بآن شایسته نبوّت و رسالت گردیدند از حیث قوّت و شدّت و قرب و بعد بین آنها تفاوت بسیار بوده چنانچه قوله تعالی (تِلکَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَهُم عَلی بَعضٍ) شاهد بر آن است.

حضرت موسی پس از تبلیغ رسالت و اظهار معجزات وقتی از ایمان آوردن فرعون و قبطیان مأیوس گردید و اذیت و جفا را بحضرتش از حد گذرانیدند بفرعونیان گفت بنی اسرائیل که بدام عذاب شما فرعونیان گرفتار میباشند با من بفرستید تا از شهر مصر بیرون رویم.

و بقول بعضی از مفسرین عباد اللّه منصوب بحرف ندا است و خطاب راجع ببنی اسرائیل است یعنی ای بنی اسرائیلیان حق مرا در آنچه بر شما واجب گردیده ادا کنید و ایمان بیاورید و مرا در تبلیغ رسالت یاری نمائید زیرا که من پیمبر امین میباشم و بآنچه مأمور گردیده‌ام بدون کم و زیاد بشما میرسانم.

وَ أَن لا تَعلُوا عَلَی اللّهِ إِنِّی آتِیکُم بِسُلطانٍ مُبِینٍ بنا بر معنی اول آیه (ان أدّوا الی عباد اللّه) راجع بفرعونیان است و بنا بر معنی دوم راجع ببنی اسرائیلیان خطاب مینماید که بر خدا علوّ و سرکشی ننمائید زیرا که من فرستاده خدا میباشم علوّ بر من علوّ بر خدا است و من سفیر حق تعالی و با آیات و معجزات روشن مثل ید بیضا و باقی معجزات واضح و روشن که دلیل بر صدق مدّعای من است مبعوث گردیده‌ام.

چون بنی اسرائیلیان مردمان لجوج و دیر باور و بهانه‌جو و قشری بودند اینکه بود که آن طوری که معلوم میشود معجزات حضرت موسی علیه السّلام زیادتر از باقی پیمبران ظهور و بروز نمود.

و چون معجزات پیمبران ناشی از علوّ مقام و ارتباط آنان بعالم (ما فوق الطبیعه) سرزده و از شدت و قوت عقل نظری و عقل عملی آنان بروز نموده و آن بزرگواران مظهر

صفحه : ۶۷

علم و قدرت حق تعالی و نماینده اوصاف جلال و جمال الهی بودند و باین اعتبار بر تمام افراد زمان خرد بلکه بر تمام افراد بشر علوّ و برتری داشتند اینکه است که فرموده شما علو و برتری بر من ندارید بلکه چون من رسول پروردگارم علو و سلطنت حقیقی مخصوص بمن است که با اینکه کرامات و امور خارق العاده فرستاده شده‌ام که شما را از تاریکی جهل بنور دانش رهبری نمایم.

آن کهوَ إِنِّی عُذتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُم أَن تَرجُمُونِ وقتی موسی علیه السّلام در هدایت نمودن آنان اصرار نمود و باظهار معجزات خود را بالاتر از آنها معرّفی نمود فرعونیان کمر قتل او را بستند و خواستند حضرتش را سنگسار نمایند و او را باعدام تهدید نمودند گفت پناه میبرم بپروردگار خودم و پروردگار شما اشاره به اینکه پروردگار من و پروردگار شما یکی است و من شما را دعوت میکنم بآن خدای واحد یکتا که همه موجودات از او پدید گردیده و بسوی او بازگشت مینمایند و فرعون مخلوق ضعیفی است و لایق پرستش نمیباشد.

وَ إِن لَم تُؤمِنُوا لِی فَاعتَزِلُونِ اگر بمن که رسول پروردگار شمایم ایمان نمی‌آورید چرا کمر قتل مرا بسته‌اید از من دوری کنید و مرا بحال خود گذارید یعنی آن اندازه که مأمور بودم در تبلیغ رسالت و راه‌نمایی شما انجام وظیفه خود را دادم اگر حرف مرا نمی‌پذیرید از من دوری نمائید.

پس از آنکه حضرت موسی علیه السّلام از هدایت یافتن فرعون و قبطیان مأیوس گردید و حجّت بر آنان تمام شد آن وقت بامر پروردگار بر آنها نفرین کرد.

فَدَعا رَبَّهُ أَنَّ هؤُلاءِ قَومٌ مُجرِمُونَ موسی علیه السّلام دست بدعا برداشت و در مقام مناجات گفت پروردگار من اینان گروه نافرمان و گناه کارند و در معصیت و نافرمانی چنان فرو رفته‌اند و دل آنها تاریک گردیده که امید بازگشتن برای آنان نیست.

آری فرو رفتن در معاصی و حظوظات نفسانی چنان آدمی را محجوب میگرداند

صفحه : ۶۸

که حتّی فطرت اولیه خود را که سرشته شده بر توحید بوده از دست میدهد و پرده سیاه خودخواهی و خودپسندی روی قلب را میگیرد اینکه است که دیگر نور ایمان در آن نفوذ نمینماید.

فَأَسرِ بِعِبادِی لَیلًا إِنَّکُم مُتَّبَعُونَ- وَ اترُكِ البَحرَ رَهواً إِنَّهُم جُندٌ مُغرَقُونَ دعای موسی (ع) باجابت رسید و مأمور گردید با بنی اسرائیل از آنهایی که باو ایمان آورده و تابع او گردیده بودند در شب از مصر بیرون رود و خدای تعالی بوی خبر داد که وقتی شما بیرون می‌روید فرعونیان در عقب شما روانه میشوند و بموسی علیه السّلام دستور فرمود که وقتی بدریای نیل رسیدی عصای خود را بزن بدریا که دریا بحکم خدا شکافته میگردد و برای شما راه باز میشود و بسلامت از دریا میگذرید لکن بایستی دریا را به همان طوری که برای شما شکافته گردیده باقی گذاری و هیچ اندیشه مکن زیرا که چنین مقرّر شده که فرعون با قشون خود یعنی قبطیان غرق گردند.

پس از آنکه بفرعون خبر رسید که موسی با بنی اسرائیل از شهر بیرون رفتند با قشون خود در عقب آنها از شهر بیرون رفت و دید دریا شکافته شده فهمید از معجزه موسی چنین شده لکن از آن کبر و عصبیّت و خودپسندی که داشت گمان کرد او نیز تواند از همان راه رد شود خودش و لشگریانش از همان راهی که برای بنی اسرائیل باز شده بود داخل دریا شدند وقتی میان دریا رسیدند

بامر حق تعالی آب دریا بهم وصل گردید و فرعونیان همگی غرق گردیدند.
آری تمام موجودات قشون الهی و تحت فرمان او و مسخّر امر تکوینی وی میباشند و با دوستان خدا دوست و با دشمنان خدا دشمنند و منتظر فرمانند وقتی مأمور گشتند چنان از دشمنان خدا انتقام میکشند که دمار از روزگار آنان برمی‌آورند.

جمله ذرات زمین و آسمان لشگر حقّند پیدا و نهان
کَم تَرَکُوا مِن جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ کَرِیمٍ وَ نَعمَهٍٔ کانُوا فِیها فاکِهِینَ کَذلِکَ وَ أَورَثناها قَوماً آخَرِینَ خدای تعالی برسول خود خبر میدهد که فرعون با قشون خود بغرق هلاک گردیدند و چه بسیار باغها و بوستانها و عمارتهای عالی و چشمه‌های آب روان که

صفحه : ۶۹

برای خود تهیه نموده بودند و در اثر طغیان و سرکشی از دست دادند و نیز چه بسیار مزرعه‌ها و مقامهای عالی ارجمند ملوکانه که بنا نهاده بودند و نصیب دیگران یعنی بنی اسرائیلیان گردید و شهر مصر با آن همه نعمت در اثر ایمان بدون زحمت و مشقت گویا بارث منتقل بآنان گردید و نیز چنین است که مؤمنین علاوه بر آن مقاماتی که در بهشت برای آنها تهیه شده مقامات کفّار که اگر ایمان داشتند منزل آنان بود بارث میبرند چنانچه راجع بمقام مؤمنین و درجات بهشتی آنان در قرآن مجید اشاره بآن نموده (أُولئِکَ هُمُ الوارِثُونَ الَّذِینَ یَرِثُونَ الفِردَوسَ هُم فِیها خالِدُونَ) آیه اشاره باندرز و تذکر مؤمنین است که ببینند و تعقل کنند که چگونه فرعون و فرعونیان در اثر مخالفت با رسول حق تعالی روزگار خود را تباه گردانیدند و خود را بعذاب دنیا غرق و عذاب آخرت که بسیار سخت‌تر و ناگوارتر از عذاب دنیا است گرفتار نمودند و بنی اسرائیلیان در اثر ایمان بدون زحمت بچنین سلطنت و سیادتی رسیدند اینکه تفضّل و نعمت دنیوی آنان بود تا چه رسد بنعمتهای اخروی که محدود بحدّی نیست.
فَما بَکَت عَلَیهِمُ السَّماءُ وَ الأَرضُ وَ ما کانُوا مُنظَرِینَ برای هلاکت و غرق شدن فرعون و قبطیان نه آسمان گریست و نه زمین، استعاره تمثیلیّه و کنایه از بی مقداری فرعون است که خود را بزرگ و مستحق پرستش بمردم معرفی مینمود اشاره به اینکه فرعون نه نزد اهل آسمانها شرف و فضیلتی داشت که از هلاکت وی محزون و متأسف گردند و نه نزد اهل زمین چگونه شرف و منزلتی داشته باشد در صورتی که در الوهیت خود را شریک خدا وا می‌نمود و اهل آسمان و زمین با دشمنان خدا دشمن و با دوستان خدا دوستند بلکه اهل زمین و آسمان از هلاکت او شادمان گردیدند زیرا که باعث گمراهی مردم بود.
و در بعض روایات است که چون کافر بمیرد اهل آسمان و زمین راحت میگردند و اینکه مثالی است شایع که گویند بفوت فلانی آسمان و زمین گریه میکنند و در و دیوار از مفارقت او محزون گردیدند.

صفحه : ۷۰

و شاید آیه کنایه از اینکه باشد که آنان در زمین هیچ عمل صالحی نداشتند که بآسمان بالا رود و مؤید اینکه توجیه روایتی است که انس از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نقل میکند که فرموده (هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آنکه در آسمان دو درب برای او باز است دربی که روزی وی فرود می‌آید و دربی که عمل وی بالا- میرود وقتی مرد اینکه دو درب از نزول رزق و عروج عمل محروم میگردند.
و نیز از عبد اللّه عباس چنین روایت شده که چون مؤمن حیات دنیا را بدرود گوید مصلّی و محل عبادت و محل عروج عملش و محل نزول رزقش گریه میکنند.
در منهج از کتاب معالم نقل میکند که وقتی موسی بن عمران وفات نمود چهل روز آسمان و زمین گریه کردند و چون سید

الشهداء شهيد گرديد آسمان بگريه درآمد و هر شب بر او گريه ميكنند و علامت گريه او آن سرخى اطراف وى است.

و از سدى كه يكى از مفسرين سنّيها است چنين نقل ميكنند كه گفته وقتى حسين بن على عليهما السلام شهيد گرديد آسمان گريه كرد و علامت گريه او آن سرخى اطراف وى است.

و بروايت زراره از ابى عبد اللّه عليه السّلام است كه فرموده چهل روز آسمان بر كشته يحيى بن زكريّا و بر حسين بن على عليه السّلام گريه كرد زراره گويد گفتم يا بن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم گريه وى چگونه است فرمود همان سرخى است كه در وقت طلوع و غروب نمايان ميگردد.

و از مصابيح القلوب چنين نقل ميكنند كه روزى كعب الاحبار مردم را از فتنه‌هاى روزگار خبر ميداد از جمله آنها اينكه بود كه گفت در كتابها خوانده‌ام كه بزرگترين چيزى كه در دنيا واقع ميگردد كشتن امام حسين است و گفت روزى كه امام حسين عليه السّلام كشته گرديد هفت آسمان خون ميگريند گفتند هرگز ما نشنيده‌ايم كه آسمان بر كسى خون گريسته باشد گفت واى بر شما قتل حسين عليه السّلام كار عظيم است او فرزند خاتم پيمبران و پسر وصى رسول آخر الزّمان و پنجم آل عبا و نور ديده

صفحه : ۷۱

فاطمه زهرا است بآن خدايى كه جان كعب بدست او است كه خوانده‌ام روزى كه حسين عليه السّلام را بكشند گروهى از فرشتگان بر سر قبر او بيايند و تا قيامت گريه كنند و هر شب جمعه هفتاد هزار فرشته بر سر قبر او بيايند و تا صبح گريه كنند.

منهج الصادقين شاعر گفته:

اينكه سرخى شفق كه بر اينكه چرخ بيوفا است هر شام عكس خون شهيدان كربلاء است

گر چرخ خون ببارد از اينكه غصه در خور است گر خاك خون بگريد از اينكه ماجرا رواست

[سوره الدخان (۴۴): آيات ۳۰ تا ۵۹]

اشاره

وَ لَقَد نَجَّينا بَنِى إِسرائِيلَ مِنَ العَذابِ المُهِينِ (۳۰) مِن فِرعَونَ إِنَّهُ كانَ عالِياً مِنَ المُسرِفِينَ (۳۱) وَ لَقَدِ اختَرناهُم عَلى عِلمٍ عَلَى العالَمِينَ (۳۲) وَ آتَيناهُم مِنَ الآياتِ ما فِيهِ بَلؤُا مُبِينٌ (۳۳) إِنَّ هؤُلاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴)

إِن هِيَ إِلّا مَوتَتُنَا الأُولى وَ ما نَحنُ بِمُنشَرِينَ (۳۵) فَأتُوا بِآبائِنا إِن كُنتُم صادِقِينَ (۳۶) أَ هُم خَيرٌ أَم قَومُ تُبَّعٍ وَ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم أَهلَكناهُم إِنَّهُم كانُوا مُجرِمِينَ (۳۷) وَ ما خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَينَهُما لاعِبِينَ (۳۸) ما خَلَقناهُما إِلّا بِالحَقِّ وَ لكِنَّ أَكثَرَهُم لا يَعلَمُونَ (۳۹) إِنَّ يَومَ الفَصلِ مِيقاتُهُم أَجمَعِينَ (۴۰) يَومَ لا يُغنِى مَولًى عَن مَولًى شَيئاً وَ لا هُم يُنصَرُونَ (۴۱) إِلّا مَن رَحِمَ اللّهُ إِنَّهُ هُوَ العَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲) إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ (۴۳) طَعامُ الأَثِيمِ (۴۴)

كَالمُهلِ يَغلِى فِى البُطُونِ (۴۵) كَغَلىِ الحَمِيمِ (۴۶) خُذُوهُ فَاعتِلُوهُ إِلى سَواءِ الجَحِيمِ (۴۷) ثُمَّ صُبُّوا فَوقَ رَأسِهِ مِن عَذابِ الحَمِيمِ (۴۸) ذُق إِنَّكَ أَنتَ العَزِيزُ الكَرِيمُ (۴۹)

إِنَّ هذا ما كُنتُم بِهِ تَمتَرُونَ (۵۰) إِنَّ المُتَّقِينَ فِى مَقامٍ أَمِينٍ (۵۱) فِى جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ (۵۲) يَلبَسُونَ مِن سُندُسٍ وَ إِستَبرَقٍ مُتَقابِلِينَ (۵۳) كَذلِكَ وَ زَوَّجناهُم بِحُورٍ عِينٍ (۵۴)

یَدعُونَ فِیها بِکُلِّ فاکِهَةٍ آمِنِینَ (۵۵) لا یَذُوقُونَ فِیهَا المَوتَ إِلَّا المَوتَةَ الأُولی وَ وَقاهُم عَذابَ الجَحِیمِ (۵۶) فَضلاً مِن رَبِّکَ ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ (۵۷) فَإِنَّما یَسَّرناهُ بِلِسانِکَ لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ (۵۸) فَارتَقِب إِنَّهُم مُرتَقِبُونَ (۵۹)

صفحه : ۷۲

ترجمه

محققا ما بنی اسرائیل را نجات دادیم از عذاب خوار کننده (۳۰)

که از فرعون بآنان وارد می‌آمد و فرعون حقیقتا از کسانی بود که علوّ و طغیان را از حد گذرانیده بود (۳۱)

و بحقیقت و درستی که ما (موسی و بنی اسرائیلیان را) برگزیدیم و آنها را بر تمام عالمیان شرافت و فضیلت دادیم) و دانا بودیم (که آنان دارای چنین استحقاقی میباشند) (۳۲)

و بآنان از معجزات و آیات عطا نمودیم آنچه در آن امتحان ظاهر بود (۳۳)

جز اینکه نیست که کفار قریش می‌گویند (۳۴)

نیست برای ما مگر همین مردن اول و ما محشور نمیگردیم (۳۵)

شما پیمبران اگر راست می‌گویید که در قیامت ما زنده میگردیم پدران ما را بیاورید (۳۶)

آیا قریش بهترند یا گروه (تبع حمیری) (۳۷) و آنهایی که پیش از اینها (مردمانی بودند با حشمت و ابهت) و ما آنان را هلاک گردانیدیم زیرا که آنها گروه گناهکاران بودند (۳۸)

و ما آسمانها

صفحه : ۷۳

و زمین و آنچه بین آنها است بیهوده و بازی نیافریدیم (۳۹)

بلکه نیافریدیم آنها را مگر بحقّ و درستی و لکن بیشتر مردم نمیدانند (۴۰)

بحقیقت روز جدا شدن حق و باطل (قیامت) میقات‌گاه تمام آنها است (۴۱)

و آن روزی است که بی‌نیاز نمیکند هیچ دوستی و خویشی از دوست و خویش خود و نیستند آنها یاری شدگان (۴۲)

مگر کسی را که خدا باو رحم کند بدرستی که او است غالب و مهربان (۴۳)

محققا درخت زقوم (۴۴)

طعام گناهکاران است (۴۵)

که مثل فلز گداخته در شکمها میجوشد (۴۶)

و مانند جوشیدن آب جوش (غلیان دارد) (۴۷)

(ای ملائکه) بگیرید (کافر را) و وی را بکشید در وسط دوزخ (۴۸)

و بر سر او بریزید از آن آب جوشان (۴۹)

(ای کافر) بچش عذاب را زیرا که تو (نزد قومت) عزیز و گرامی بودی (۵۰)

بحقیقت اینکه عذاب جهنم...ə... که بآن شک داشتی (۵۱)

محققا پرهیزکاران در جایگاه بهشتی و در امن و امانند (۵۲)

و در بوستانها و چشمه‌هاى سارى ميباشند (۵۳)

و لباس آنها از سندس و استبرق است و رو بروى هم نشسته گانند) (۵۴)

حال آنان چنين است (بدون تغيير) و آنها را با حوريان بهشتى ازدواج ميكنم (۵۵)

هر ميوه‌اى كه مايل گردند در حال امن و امان ميطلبند (۵۶)

(در روز قيامت) براى بهشتيان مرگ نيست مگر همان مرگ اول و خدا آنان را از عذاب جهنم نگاه ميدارد (۵۷)

اى محمّد اينكه بخششى است از جانب پروردگار تو و اينكه رستگارى و سعادتى است بزرگ (۵۸)

اى محمّد جز اينكه نيست كه ما آسان گردانيديم قرآن را بلغت تو كه شايد اينان متذكر گردند (۵۹)

اى محمّد منتظر باش آنچه را (كه از عذاب) بر آنها فرود ميآيد كه محققا آنها نيز (بر آنچه بر تو نازل گردد) از منتظرينند.

توضيح آيات

وَ لَقَد نَجَّينا بَنِي إِسرائِيلَ مِنَ العَذابِ المُهِينِ مِن فِرعَونَ إِنَّه كانَ عالِياً مِنَ المُسرِفِينَ

صفحه : ۷۴

در مقام امتنان بر بنى اسرائيل برآمده كه فرعون را غرق نموديم و بنى اسرائيليان را از عذاب فرعون و قبطيان كه آنان را بطور بنده‌گى و استخدام اسير و خوار گردانيده بودند و پسران آنها را ميكشتند و زنان آنها را بخدمت وادار مينمودند نجات داديم.

(من فرعون) بدل از عذاب است يعنى بنى اسرائيل را از عذاب فرعون نجات داديم (إِنَّه كانَ عالِياً مِنَ المُسرِفِينَ) اشاره به اينكه چون فرعون طغيان و كفر و كبر و سركشى را از حد گذرانيد بطورى غرور وى را گرفته بود كه مدعى خدايى گرديد چون از حد خود و اظهار بنده‌گى پا بالا گذاشت و نيز ببندگان خدا ظلم و تعدى مينمود اينكه بود كه بغضب خدا گرفتار گرديد و بدريا غرق شد آرى كسى كه از حد خود تجاوز نمايد و زير بار بندگى خدا نرود و ظلم و تعدى را بزير دستان روا دارد بالاخره بعذاب دنيا و شكنجه آخرت مبتلا خواهد گرديد.

وَ لَقَدِ اختَرناهُم عَلى عِلمٍ عَلَى العالَمِينَ وَ آتَيناهُم مِنَ الآياتِ ما فِيهِ بَلؤُا مُبِينٌ (على علم) در محل نصب و بمعنى حال است يعنى در حالى كه بنى اسرائيل را فضيلت و برترى داديم بر تمام عالميان لكن وقتى اينكه آيه را با آيه ۱۰۶ از سوره آل عمران جمع كنيم كه در باره امت محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فرمود (كُنتُم خَيرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ تَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَ تُؤمِنُونَ بِاللّهِ)«۱» تا آخر معلوم ميشود امت محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بهترين امتهاى عالم ميباشند و بنى اسرائيل بهترين امت زمان خودشان بودند نه تمام امتها.

و اينكه فضيلت و شرافت را به بنى اسرائيل داديم براى اينكه ميدانستيم كه آنان لايق آن ميباشند.

---

(۱) يعنى شما امت محمّد (ص) بهترين امتها مى‌باشيد از آن امت‌هايى كه براى مردم آورده شده‌اند زيرا كه امر بمعروف و نهى از منكر مى‌كنيد و بخدا ايمان آورده‌ايد. [.....]

صفحه : ۷۵

و از نشانه‌هاى قدرت خود ببنى اسرائيل آيات و معجزه‌هاى بسيارى عطا نموديم كه در آيات ديگرى بيان فرموده مثل شكافته شدن دريا و سايه انداختن ابر بر سر آنها (و منّ و سلوى) در موقع گرفتارى آنها در تيه و غير اينها از معجزات و ظهور معجزات ابتلاء و

امتحانی برای آنها بود که بایستی در موقع نعمت شکرگزار و در موقع بلاء راضی و صابر باشند.
آیه اشاره به اینکه فراوانی نعمت خود بلائی و امتحانی است برای بشر موقعی که شیطان بر انسان ظفر میابد و او را در لهو و لعب و پیروی هواهای نفسانی وادار مینماید موقعی است که همه اسباب تعیش و حظوظ نفسانی مهیا باشد عاقل کسی است که در چنین موقعی مغرور نگردد و متوجه باشد که نعمت دنیا عاریتی است و برای امتحان باو داده‌اند و نعمت را در آنچه خیر و صلاح و رضای خدا در آن است مصرف نماید و همیشه شکرگزار باشد تا آنکه نعمت بر وی زیاد گردد خدای تعالی در سوره ابراهیم آیه ۷ فرموده (لَئِن شَکَرتُم لَأَزِیدَنَّکُم وَ لَئِن کَفَرتُم إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ)«۱».
إِنَّ هؤُلاءِ لَیَقُولُونَ إِن هِیَ إِلّا مَوتَتُنَا الأُولی وَ ما نَحنُ بِمُنشَرِینَ فَأتُوا بِآبائِنا إِن کُنتُم صادِقِینَ جماعت قریش در جواب مؤمنین که بآنها میگفتند شما میمیرید و در قیامت زنده میشوید چنانچه خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۶ فرموده (کُنتُم أَمواتاً فَأَحیاکُم ثُمَّ یُمِیتُکُم ثُمَّ یُحیِیکُم) آنان یا از روی جهل و نفهمی که واقعا اینکه قدر تفهم و بی‌شعور بودند که نمیفهمیدند اعاده برای جزاء و پاداش اعمال است و موقعش دار جزاء است که قیامت است نه دار عمل که دنیا است یا تجاهل مینمودند و میخواستند مؤمنین را رد کنند و گر نه آدم عاقل هم بدلالت عقلش که شاهد صادقی است بر اینکه اینکه عالم و گردش جهان بازیچه نیست و فائده بزرگی در بر دارد و هم بدلالت گفته‌های

---

(۱) یعنی اگر شکر کنید نعمت شما را زیاد میکنم و اگر نعمت خدا را بپوشانید و کفران ورزید عذاب من شدید است.

صفحه : ۷۶

تمام پیمبران و حجج الهی با آن همه معجزات که شاهد بر صدق گفتار آن بزرگواران بوده و متفقا گوش زد بشر نمودند که پس از اینکه عالم عالمی است و پشت اینکه پرده اسراری است و پس از اینکه حیات دنیا حیات دیگری است که آنچه در اینجا کاشته‌اند آنجا بایستی درو کنند با همه اینها دیگر جای شک و تردیدی باقی نمیگذارد تا اینکه مرده‌ها زنده شوند و بآنان خبر دهند که پس از مرگ عالم دیگری است که بجزای اعمال خود خواهید رسید.
اینکه بود که در پاسخ مؤمنین که میخواستند آنها را متنبه گردانند بروز جزا میگفتند اگر شما راست می‌گویید پدران ما را زنده کنید و بما خبر دهند تا ما تصدیق نمائیم و آن بیخردان نمیدانستند که عالم قیامت عالمی است که پس از انقضاء اینکه عالم واقع است زیرا که عالم قیامت در طول اینکه عالم دنیا است نه در عرض آن.
و گویند اینکه سخن ابو جهل پر جهل بوده که بپیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم میگفت تو پدر بزرگ من و خود ترا که قصیّ بن کلابست زنده کن تا از او پرسش نمائیم که بعد از مردن چه خواهد بود چون او آدم راست گویی بوده اگر تو را تصدیق نمود ما قبول میکنیم.
أَ هُم خَیرٌ أَم قَومُ تُبَّعٍ وَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم أَهلَکناهُم إِنَّهُم کانُوا مُجرِمِینَ سخنان مفسرین راجع بتبع و چگونگی او طبرسی در تفسیر مجمع البیان چنین مینویسد خدای تعالی فرموده (أَ هُم خَیرٌ أَم قَومُ تُبَّعٍ) آیا مشرکین قریش از حیث مال و جاه و عزّت و قدرت بالاترند یا گروه تبع الحمیری که (حیره را بنا نمود پس از آن بسمرقند رفت و آن شهر را خراب گردانید و وقتی میخواست کتابی بنویسد در اولش چنین مینوشت (باسم الذی ملک برا و بحرا و ضحا و ریحا) (قتاده) و بمناسبت کثرت تابعین او را تبع نامیده‌اند و بقول دیگر بمناسبت آنکه آخر پادشاهان یمن واقع شده بود (و تبابعه) نام پادشاهان (یمن) بود باین مناسبت لقب

صفحه : ۷۷

وی تبع گردید چنانچه سلاطین ترک را خاقان نامند و ملک روم را قیصر و نام وی اسعد ابو کرب بوده سهل بن سعد از رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم روایت میکند که فرموده

(لا تسبوا تبعا فانه کان قد اسلم)

کعب گفته (تبع) خوب مرد صالحی بوده و خداوند قوم وی را مذمت نموده نه خود وی را.

ولید بن صبیح از ابی عبد اللّه چنین روایت کرده که (تبع) بطائفه اوس و خزرج گفت در همین جا باشید تا وقتی که نبی خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ظاهر گردد اگر من زمان او را درک نمایم کمر خدمتگزاری او را میبندم و با او بیرون میروم یعنی جهاد میکنم با کفار. (پایان) خلاصه حق تعالی برای تهدید و تنبه کفار حکایت قوم (تبع) را گوش زد آنان مینماید که شما رجوع کنید بکسانی که از حیث قوت و حشمت و مال و ثروت پیش از شما و بهتر از شما بودند مثل قوم (تبع) و آنهایی که پیش‌تر از آنان بودند که در اثر مخالفت و گناه آنان را هلاک نمودیم.

وَ ما خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما لاعِبِینَ ما خَلَقناهُما إِلّا بِالحَقِّ وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ قبلا برای اثبات قیامت ارشاد بحکم عقل مینماید که هر کس رجوع بعقل خود کند میفهمد که ما آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است بیهوده نیافریدیم بلکه خلقت ننمودیم آنها را مگر بحق و درستی و از روی علم و حکمت.

از آیه بضمیمه آیات بعد میتوان استفاده نمود که غایت و فایده خلقت آسمانها و زمین پیدایش انسان است و غایت و فایده وجود انسان همان محشور شدن وی است در روز حشر و اگر غیر از اینکه باشد خلقت آسمانها و زمین لغو و بیهوده می گردد.

إِنَّ یَومَ الفَصلِ مِیقاتُهُم أَجمَعِینَ یَومَ لا یُغنِی مَولًی عَن مَولًی شَیئاً وَ لا هُم یُنصَرُونَ إِلّا مَن رَحِمَ اللّهُ إِنَّهُ هُوَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ

صفحه : ۷۸

از جمله نامهای قیامت یکی یوم فصل است که میقاتگاه تمام افراد بشر است یوم فصلش نامیده بمناسبت اینکه در آن روز بین حق و باطل جدا میگردد و حق هر مظلومی را از ظالم میگیرد و اهل حق و اهل باطل هر یک اعمالشان را معاینه و مشاهده مینمایند و هر کسی بجزای اعمال خود خواهد رسید.

و آن روزی است که (لَیسَ لِلإِنسانِ إِلّا ما سَعی)«۱» و هیچ دوستی دوست خود را بی‌نیاز نمیگرداند زیرا که در آن روز کسی قدرت ندارد دوستان خود را یاری بنماید مگر کسی را که خدا باو ترحم نماید و مشمول رحمت و لطف او گردد زیرا که فقط عزت و شوکت و غلبه مخصوص بذات کبریایی الهی است و او بر مخلوقاتش رحیم و مهربان است هر کرا خواهد عذاب میکند و هر کرا خواهد میبخشد، البته عفو و عذاب او هر دو از روی عدل و حکمت انجام میگیرد جزافی نیست.

و لکن چون رحمتش سبقت بر غضبش دارد همگی امیدوار برحمت او میباشیم و آدم گنهکار هر قدر گناه وی بزرگ باشد نباید از رحمت او مأیوس باشد در سوره یوسف آیه ۸۷ فرموده (إِنَّهُ لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الکافِرُونَ)«۲».

و نیز آدم نیکوکار بایستی همیشه خائف و ترسناک باشد و بعمل خود مغرور نگردد از کجا که اعمالش بدرجه قبول رسیده باشد اینکه است که از معصوم رسیده که بایستی (خوف و رجا در مؤمن مثل دو کفه ترازو مساوی باشد) إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعامُ الأَثِیمِ کَالمُهلِ یَغلِی فِی البُطُونِ کَغَلیِ الحَمِیمِ اینکه چند آیه راجع بعذاب شخص گنهکار است که مصداق کاملش کفارند و شاید مقصود از (اثیم) همان کفار باشند زیرا که آیات بالا راجع بکفار بود و نیز سیاق آیه مشعر بر اینکه است که کسی که بوحدانیت حق تعالی و بمعاد و نبوت خاتم انبیاء و ائمه کرام علیهم السّلام ایمان آورده و لو آنکه گنهکار باشد بچنین عذابی

---

(۱) سوره النجم آیه ۴۰ برای انسان چیزی نیست مگر آنچه را که خودش بسعی و عمل تهیه نموده.

(۲) یعنی محققا از رحمت خدا مأیوس نمیگردند مگر جماعت کافرین.

صفحه : ۷۹

گرفتار نخواهد گردید.

اینکه است که بعض مفسرین گوینـد اینکه آیـات راجع بـابو جهل لعین است که کفر و لجاجت و دشـمنی را بانتهاء رسانیـده بود و گوینـد روزی ابو جهل قدری از خرما و کره با هم ممزوج کرده و میخورد و از روی سـخریه و اسـتهزاء میگفت اینکه زقوم است که محمّـد صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم ما را بآن تهدید میکند ما دهانمان را از آن پر مینمائیم حق تعالی سـخن رکیک او را رد نمود که درخت (زقـوم) که خـوراک گنهکـارانست اینکه نیست که ابـو جهـل تصور نموده بلکه (کالمهـل) هر فلزی را که آب کننـد آن را (مهـل) گوینـد مثل طلاـ و نقره و مس-وقتی آنهـا را آب کننـد و بعضـی گفته‌انـد (مهـل) کثـافت زیت است یعنی روغن را که آب میکننـد جرم و کثافات که در ته آن می‌نشیند آن را دردیِ الزّیت نامنـد و مهل نیز خواننـد«۱» شـجره زقوم در شکمها میجوشد مثل جوشـیدن آب بسـیار گرم و احشـا و رودههـای آنـان را پـاره پـاره میکنـد از طرف سـلطان (جبـار قهار) بزبانیه آتش جهنم یا خزنه و موکلین آن خطاب سخط آمیز میرسد.

خُذُوهُ فَاعتِلُوهُ إِلی سَواءِ الجَحِیمِ اینکه کافر ملحد را بگیرید و بسختی و عنف وی را بکشید بمیان دوزخ که اطراف او را آتش گرفته باشد.

ثُمَّ صُبُّوا فَوقَ رَأسِهِ مِن عَذابِ الحَمِیمِ پس بریزیـد بر سـر او آب جوشـان که بـاطن آنان از زقوم پاره پاره گردد و ظاهر آنها از آب جوشان گداخته شود.

ذُق إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الکَرِیمُ مفسـرین گویند ابو جهل بحضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم میگفت ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم من در مکه عزیز و مقتدر و گرامیم نه تو و نه خدای تو نتوانید بمن صدمه وارد نمائید

۱- خدا در سوره معارج آیه ۸ فرموده (یَومَ تَکُونُ السَّماءُ کَالمُهلِ)یعنی روزی که آسمان مثل فلز گداخته میگردد.

صفحه : ۸۰

اینکه است که در قیامت از روی استهزاء بوی گفته میشود حال بچش عذاب را زیرا که تو عزیز و گرامی میباشی.

إِنَّ هذا ما کُنتُم بِهِ تَمتَرُونَ پس از آنکه کفار آنعذابهای کذایی را مشاهده نمودند بلکه در آن واقع گردیدند گویا بآنان گفته میشود اینکه همان عذابی است که پیمبران گوش زد شما نمودند و شما در آن شک نموده و بآنها نسبت ناروا میدادید.

إِنَّ المُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ محققا اشخاص با تقوی در جایگاه امن و امان قرار گرفته‌اند و از نعمت‌های بهشتی برخوردارند و از عذاب جهنم در امن و امانند.

خدای تعالی فرموده (إِنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ فِی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ)«۱».

(مقام امین) در آیه بالا و (مقعد صدق) در اینکه آیه مخصوص باشخاصـی است که در تقوی حائز مرتبه سوم از مراتب تقوای باشند کسـی که در اینکه عـالم قلبش مطمئن بایمـان گردیـده و خـانه دلش از اغیار خالی شـده و با جنود و هم و غضب و شـهوت محاربه نموده و بر آنها مظفر و منصور گردیده و از چنگ علائق عالم طبیعت و مادیت رها شده و در همین عالم دنیا راه تردّد شـیاطین را بر قلب خود بسته گردانیده و دل وی محل جولان گاه و رفت و آمد ملائکه رحمت گردیده و قدم از دریای و هم و امل بیرون گذاشته آن وقت قلب او عرش رحمن میگردد چنانچه در حدیث است که

(قلب المؤمن عرش الرحمن).

و خلاصه آیه اشاره باین است کسی که در اینکه عالم قلبش مطمئن بایمان

۱- سوره قمر آیه ۵۴ و ۵۵ محققا پرهیزکاران در بوستانها و نهرها میباشند در نشیمنگاه راستی و درستی نزد پادشاه مقتدر توانا. .

صفحه : ۸۱

گردید (أَلا بِذِکرِ اللّهِ تَطمَئِنُّ القُلُوبُ) چنین کسی در جایگاه امن و امان قرار گرفته در دنیا از خاطرات نفسانی و شیطانی در حفظ حقّ تعالی در امان است و در آخرت در مقام قرب احدی از هر عذابی و بلائی ایمن است.

فِی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ چنین کسی هم از بهشت‌های روحانی بمشاهدات معنویّه ملکوتیّه فائز گردیده و هم از بهشت‌های جسمانی و حظوظات طبیعی محفوظ میگردد زیرا همین طوری که حقیقت انسان سرشته شده از روح و جسم است بایستی حظّ هر یک از جسم و روح درخور او و مناسب با وی باشد.

و شاید آیه اشاره بهر دو مقام دارد زیرا که مقام امین در خور مقامات روحانی است که روح انسانی وقتی بکمال رسید و از معلومات طوریّه ملکیّه دنیویّه بمشاهدات معنویه ملکوتیه اخرویه فائز گردید آن وقت بمقام امین رسیده.

یَلبَسُونَ مِن سُندُسٍ وَ إِستَبرَقٍ مُتَقابِلِینَ در مقام نعمت‌های جسمانی متقین برآمده که لباس آنان از سندس و استبرق تهیه شده سندس حریر نازک را گویند و استبرق حریر ضخیم را نامند. و سندس و استبرق لباس بهشتیان است و بعضی گفته‌اند که استبرق فرش آنان است (متقابلین) تختهای بهشتیان رو بروی هم گذارده شده که از دیدار یکدیگر شاد و خرّم باشند.

کَذلِکَ وَ زَوَّجناهُم بِحُورٍ عِینٍ گویند حور العین سفید رو و سیاه چشمان و لطیف اندامند آمنین صفت حوریان بهشتی و اشاره بلطافت آنها است چنین است حال بهشتیان که از هر گونه نعمت و لذائذی محظوظند.

یَدعُونَ فِیها بِکُلِّ فاکِهَةٍ آمِنِینَ و نزد آنها حاضر و در دست رس آنها است هر میوه‌ای که بخواهند (امین) بدون آنکه ضرر و مشقتی یا درد و المی متوجّه آنها گردد.

لا یَذُوقُونَ فِیهَا المَوتَ إِلَّا المَوتَةَ الأُولی

صفحه : ۸۲

بالا-ترین نعمت بهشتیان خلود در بهشت و بدترین عذاب جهنمیان خلود در جهنّم است، پس از آنکه اهل بهشت در بهشت قرار گرفتند و اهل جهنّم در جهنّم بروایتی گوسفندی را می‌آورند و گویند اینکه مرگ است و او را میکشند و باهل بهشت و جهنم گویند اینکه مرگ بود و دیگر مرگ نیست.

اینکه مثل است و اشاره به اینکه دیگر در نشئه قیامت مرگ نیست آری اینکه عالم دنیا عالم کون و فساد است که مرگ و حیات بدور هم میچرخند هر حیاتی در عقب او مرگ و هر خوشی در عقب او ناخوشی و هر صحتی در عقب آن مرضی است زیرا که اینکه عالم دنیا عالم هیولایی و مادی است و عالم قوه و استعداد است و چون ترکیب شده از اضداد است و هر مرکبی بالاخره منحل خواهد گردید اینکه است که مرگ برای هر چیزی حتمی است.

لکن عالم آخرت عالم ثابت و پایدار است زیرا آنچه در اینکه عالم بالقوّه موجود بوده در آنجا که سر انجام و غایت آن است بفعلیّت رسیده اینکه است که تمام موجودات آخرت از جنّ و انس و بهشت و جهنّم و اجزاء آن دائمی است و فناء پذیر نمیباشد.

وَ وَقاهُم عَذابَ الجَحِیمِ فَضلًا مِن رَبِّکَ ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ و نعمت دیگری که برای اهل بهشت و اشخاص با تقوی مهیا گردیده

و تذکر میدهد اینکه است که آنان از عذاب جهنّم در امانند خطاب بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم همین بازداشتن آنها از جهنم فضل و رحمت و فوز بزرگی است از طرف پروردگار تو اشاره به اینکه توفیق ایمان و تقوی از فضل الهی است نکته اضافه (ربّ) بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم شاید اشاره باین باشد که اینکه نعمت‌ها و بخشش‌ها که نصیب متقین میگردد در اثر اینکه است که آنها متابعت تو را نمودند و بهدایت تو هدایت یافتند و پروردگار تو را پرستیدند و بولایت تو و ائمه طاهرین متمسّک گردیدند.

صفحه : ۸۳

فَإِنَّما یَسَّرناهُ بِلِسانِکَ لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ فَارتَقِب إِنَّهُم مُرتَقِبُونَ در مقام امتنان بشر برآمده که ما قرآن را بلغت عربی فرود آوردیم تا آنکه عرب که زبان خودشان است وقتی فصاحت و بلاغت آن را دیدند و خود را عاجز دانستند که در مقام تحدّی مثل بعضی از آن را بیاورند بفهمند که اینکه قرآن از منبع فیض الهی ترشح نموده شاید متذکر گردند و ایمان بیاورند- ای محمّد تو منتظر هدایت یافتن آنها باش چنانچه کفّار منتظرند که خاتمه کار تو بکجا میکشد و شاید مقصود اینکه باشد که تو منتظر هدایت و سعادت آنان میباشی و آنها منتظر مرگ و مغلوبیت تواند.

صفحه : ۸۴

سورة الجاثية

اشاره

سبع و ثلاثون آية كوفي ست في الباقين و هي مكّية اختلافها آية (حم)

[سوره الجاثية (۴۵): آيات ۱ تا ۱۷]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
حم (۱) تَنزِیلُ الکِتابِ مِنَ اللّهِ العَزِیزِ الحَکِیمِ (۲) إِنَّ فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ لَآیاتٍ لِلمُؤمِنِینَ (۳) وَ فِی خَلقِکُم وَ ما یَبُثُّ مِن دابَّةٍ آیاتٌ لِقَومٍ یُوقِنُونَ (۴)
وَ اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ وَ ما أَنزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِن رِزقٍ فَأَحیا بِهِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها وَ تَصرِیفِ الرِّیاحِ آیاتٌ لِقَومٍ یَعقِلُونَ (۵) تِلکَ آیاتُ اللّهِ نَتلُوها عَلَیکَ بِالحَقِّ فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعدَ اللّهِ وَ آیاتِهِ یُؤمِنُونَ (۶) وَیلٌ لِکُلِّ أَفّاکٍ أَثِیمٍ (۷) یَسمَعُ آیاتِ اللّهِ تُتلی عَلَیهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُستَکبِراً کَأَن لَم یَسمَعها فَبَشِّرهُ بِعَذابٍ أَلِیمٍ (۸) وَ إِذا عَلِمَ مِن آیاتِنا شَیئاً اتَّخَذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُم عَذابٌ مُهِینٌ (۹)
مِن وَرائِهِم جَهَنَّمُ وَ لا یُغنِی عَنهُم ما کَسَبُوا شَیئاً وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللّهِ أَولِیاءَ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ (۱۰) هذا هُدیً وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِم لَهُم عَذابٌ مِن رِجزٍ أَلِیمٌ (۱۱) اللّهُ الَّذِی سَخَّرَ لَکُمُ البَحرَ لِتَجرِیَ الفُلکُ فِیهِ بِأَمرِهِ وَ لِتَبتَغُوا مِن فَضلِهِ وَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ (۱۲) وَ سَخَّرَ لَکُم ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً مِنهُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ (۱۳) قُل لِلَّذِینَ آمَنُوا یَغفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرجُونَ أَیّامَ اللّهِ لِیَجزِیَ قَوماً بِما کانُوا یَکسِبُونَ (۱۴)
مَن عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفسِهِ وَ مَن أَساءَ فَعَلَیها ثُمَّ إِلی رَبِّکُم تُرجَعُونَ (۱۵) وَ لَقَد آتَینا بَنِی إِسرائِیلَ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقناهُم مِنَ

الطَّيِّبـاتِ وَ فَضَّلناهُم عَلَى العالَمِينَ (۱۶) وَ آتَيناهُم بَيِّناتٍ مِنَ الأَمرِ فَمَا اختَلَفُوا إِلّا مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ العِلمُ بَغياً بَينَهُم إِنَّ رَبَّكَ يَقضِي بَينَهُم يَومَ القِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَختَلِفُونَ (۱۷)

صفحه : ۸۵

ترجمه

سوره جاثیهٔ در مکّه فرود آمده ۲۶ یا ۲۷ آیه است

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

نازل گردیده شده قرآن از طرف خداوندی که مقتدر و غالب و درستکار است (۲)

بحقیقت در آسمانها و زمین هر آینه آیات و نشانه‌هایی است برای کسانی که ایمان آورده‌اند (۳)

و در آفرینش شما و آنچه پراکنده میشود از جنبنده‌ها هر آینه آیاتی است برای اشخاصی که یقین میکنند (۴)

و اختلاف شب و روز و آنچه را که خدا فرود آورده از آسمان که روزی شما است (از باران و برف و غیر آن) که زنده میکند زمین را پس از مردن (خشک شدن) آن و در گردانیدن بادها نشانه‌های (قدرت) برای کسانی است که تعقل میکنند (۵)

اینکه آیات خدا است که میخوانیم بر تو براستی و درستی پس بکدام سخن پس از سخن خدا و دلائل قدرت او (کفّار) ایمان میآورند (۶)

وای بر هر دروغگوی گنهکار (۷)

که می‌شنود آیات خدا را که بر وی خوانده میشود پس از آن بر کفر خود اصرار میکند در حالی که گردن‌کش است (بطوری که) گویا آن را نشنیده پس ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چنین کسی را مژده بده بعذاب دردناک (۸)

و چون از آیات ما

صفحه : ۸۶

چیزی دانست آن را باستهزاء گرفت آن گروه (از مردم) برای آنان است عذاب خوار کننده (۹)

از پیش روی آنها جهنّم است و آنان را بی نیاز نمی‌گرداند آنچه را از مال و اولاد که کسب نموده‌اند و نیز بی‌نیاز نمیگرداند آنان را (از عذاب) آنچه را که غیر خدا دوستان و معبودان خود گرفتند و برای آنها است عذاب بزرگ (۱۰)

اینکه (قرآن) طریق هدایت است و کسانی که کافر شدند بآیات پروردگارشان برای آنها از شدیدترین عذاب دردناک مهیّا است (۱۱)

خدا آن کسی است که دریا را برای شما مسخر گردانیده تا آنکه بامر او کشتی در آن روان گردد و برای آنکه بجوئید از فضل و رحمت او و شاید شما شکر گذار باشید

و برای شما مسخر گردانید آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است بحقیقت در تمام اینها هر آینه آیاتی است برای جماعتی که تفکّر میکنند (۱۳).

بگو ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بآن کسانی که ایمان آورده‌اند (آنهایی که بشما اذیت کرده‌اند) و منتظر جزای عمل خود نمیباشند شما درگذرید و ببخشید (و انتقام از آنان مکشید) تا پاداش دهد خدا گروهی را بآنچه بودند که بآن عمل میکنند (۱۴)

کسی که عمل نیکو کند (فائده آن) عاید نفسش میشود و کسی که عمل بد می‌کند بدی آن بازگشت بخودش میگردد پس از آن

شما بسوی پروردگار بازگشت ميكنيد (۱۵)
و محققا ما بنی اسرائيل عطاء نموديم كتاب (توراة) و نبوت و قضاوت (بين مردم) را و روزی داديم آنان را از چيزهای پاكيزه و فضيلت و برتری داديم آنها را بر تمام عالميان (۱۶)
و بآنان عطاء كرديم دلائل و بيّنات روشن (در امر دين) پس آنها اختلاف نكردند مگر پس از آنكه آمد آنها را دليل و عالم گرديدند (و اختلاف بين آنان) از روی طغيان و سركشی بود و محققا پروردگار تو در قيامت بين آنان حكم ميكند در آنچه در آن اختلاف مينمودند.

صفحه : ۸۷

توضيح آيات

اشاره

حم تَنزِيلُ الكِتابِ مِنَ اللّهِ العَزِيزِ الحَكِيمِ

سخنان مفسّرين در توجيه (حم)

(۱) اسم سوره است و از إبن عباس نقل شده كه (حم) بزرگترين اسماء الهی است.
(۲) حم اشاره بآن اسماء الحسنای است كه اول آن (حاء) يا (ميم) باشد مثل حميد، حليم، حامد، حیّ حقّ حكيم، حاكم، حفيظ، حافظ، حنّان، ملك، مالك، مجيد، ماجد، مبدء، معيد، معز، مهيمن، منّان.
و مؤيد اينكه توجيه (روايتی است كه از انس نقل ميكنند كه روزی اعرابی از رسول صلّی اللّه عليه و اله و سلّم سؤال نمود كه حم چه لغتی است كه در كلام ما نيست فرمود مبادی اسماء اللّه و مفاتيح سوره‌ها است. (عطاء خراسانی) (۳) حم بمعنی (حمّ و قضی ما هو كائن) يعنی مقدّر و مقضی گرديد آنچه بود و هست و خواهد بود. (كلبی) و نيز از بعض عرفاء است كه حم بمعنی حمّ بضم حاء و تشديد ميم يعنی (قضی ما هو كائن) يعنی بودنی همه بودم كردنی همه كردم راندنی همه راندم گزيدنی همه گزيدم پذيرفتنی همه پذيرفتم برداشتنی همه برداشتم افكندنی همه افكندم آنچه خواستم كردم آنچه خواهم كنم آن را كه پذيرفتم بدان ننگرم كه از وی جفاء ديدم بلكه عفو كنم و درگذرم و از گفته او باز نيايم (ما يبدّل القول) (روح البيان) (۴) حم قسم بحلم و ملك حق تعالی است يعنی قسم ياد ميكنم بحلمم و ملكم كه عذاب نميكنم كسی را كه از خلوص قلب گفت (لا اله الا اللّه مخلصا) (۵) گفته‌اند حاء و ميم دو حرف است در وسط الرّحمن و در وسط اسم محمّد صلّی اللّه عليه و اله و سلّم و اشاره بسری است كه ميانه حق تعالی و حبيبش محمّد صلّی اللّه عليه و اله و سلّم بوده و غير اينها توجيهاتی در (حم) شده لكن چون ظاهرا حروف تهجی كه در اوائل

صفحه : ۸۸

سوره‌های قرآن است كه از متشابهات بشمار ميرود بهتر اينكه است كه علم آن را محوّل گردانيم بخدا و (راسخين فی العلم) و در

آن تصرف ننمائیم چنانی که مکرر ذکر شد (تنزیل) مصدر و بمعنی مفعول است یعنی قسم بحم که اینکه قرآن از جانب خدایی فرود آمده که غالب و مقتدر و حکیم و درست کار است که باراده ازلی خود هر چیزی را از روی حکمت بجای خود قرار داده و در نظام آفرینش هیچ خلل و قصوری پدیدار نیست.

إِنَّ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِلْمُؤْمِنِینَ در محل خود مبرهن گردیده که در اثبات علوم نظری یعنی هر امری که از مرتبه حس و محسوس خارج است و نمیتوان از راه حواس پنجگانه نفسانی آن را اثبات نمود بایستی یا از راه برهان لمّی که از مؤثر پی به اثر بردن است و یا از طریق برهان (انّی) که از اثر پی بمؤثر بردن میباشد آن را اثبات نمود.

و چون وجود حق تعالی (ما فوق الطّبیعهٔ میباشد) بلکه ما فوق ادراك هر مدرکی است و بحواس ظاهره درك نتوان نمود و علت ندارد و خود علت العلل است برهان (لمّ) ندارد پس باین لحاظ برهان برای اثبات وجودش منحصر میگردد ببرهان (انّی) که بایستی از آثار پی بمؤثر ببریم و از طریق آثار بوجود و صفات جلال و جمال او ایمان بیاوریم و یقین قطعی پیدا نمائیم.

اینکه است که همان طوری که مشاهده مینمائیم در بسیاری از آیات قرآن مجید برای اثبات مبدء و تحصیل ایمان وجود آسمانها و زمین را دلیل قرار میدهد و در اینکه مبارك آیه اشاره باین است کسی که اینکه جهان پهناور و اینکه دستگاه گیتی را از طبقات آسمانها و زمین و گردش موجودات را بگرد هم بنگرد اگر فکر وی مشوب بگفتار طبیعیّین و مادیّین نباشد بنظر اول تصدیق می‌نماید و ایمان میآورد بآفریدگار و خدای دانا و توانایی که سر چشمه پیدایش جهان از آب رحمت او پدید گردیده و ناظم و مربی تمام عالمیان است.

بنزد عقل هر داننده‌ای هست که با چرخنده چرخاننده‌ای هست

صفحه : ۸۹

از آن چرخه که گرداند زن پیر قیاس چرخ گردان را همان گیر

(البعرهٔ تدل علی البعیر و اثر الاقدام تدل علی المسیر فهذا الهیکل العلوی بهذه اللطافهٔ و هذا الهیکل السفلی بهذه الکثافهٔ کیف لا یدلان علی اللطیف الخبیر) بشهادت فطرت سلیم هر بنائی را بنائی، و هر حادثی را محدثی و هر محرکی را متحرکی و هر شیئی مرکبی ترکیب کننده‌ای لازم دارد و تمام موجودات علوی و سفلی آیات و نشانه‌هایی میباشند برای کسانی که ایمان دارند اینکه است که هر گاه با دیده باز و فکر روشن برای تحصیل ایمان و اعتقاد بوجود خالق یکتا و علم و قدرت و حکمت او بآسمانها و زمین نگاه شود کافی خواهد بود و دیگر محتاج بادلّه فلسفی نمیباشیم و لو آنکه بکیفیّت ترکیب و سلسله علل و معلولات و اینکه نظام بدیع بین کرات و موجودات ارضی و سمائی عارف نگردیده باشیم.

(لَآیاتٍ لِلْمُؤْمِنِینَ) تخصیص بمؤمنین برای اینکه است که مؤمن چشم دلش باز است و غیر مؤمن در اثر هوا پرستی چشم دلش را کور گردانیده و از اشعه نور وجود حق تعالی که در اطراف عوالم پرتو افکنده خود را محروم گردانیده و چشم قلبش تاب دیدن آن را ندارد.

وَ فِی خَلْقِکُمْ وَ ما یَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آیاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ در آیه بالا- وجود آسمانها و زمین را برای مؤمنین آیات و نشانه قرار داده و در اینکه آیه اخیر خلقت انسان و تمام جنبنده‌های زمین را آیات و نمونه قرار داده برای اشخاصی که ایمانشان بمرتبه یقین رسیده زیرا که مرتبه یقین فوق مرتبه اعتقاد است و مرتبه دانی یقین (علم الیقین) و فوق آن (عین الیقین) و بالای آن (حق الیقین است).

(علم الیقین) یقینی است که از طریق برهان پدید گردیده و برهان (انّی بر اثبات واجب الوجود در سراسر عالم گیتی پدیدار است

لکن تحصیل (عین الیقین) که نسبت (بعلم الیقین) مثال دیدن است نسبت بشنیدن بآسانی برای کسی میسّر نمیگردد و مجاهده فراوان لازم دارد.

صفحه : ۹۰

و شاید آیه اشاره باین باشد که تحصیل یقین که مرتبه کمال ایمان است منوط بشناختن حقیقت و روح انسانی و هر جنبنده‌ای است که دارای روح باشد

(من عرف نفسه فقد عرف ربّه)

تا خود و روح و روان خود را نشناسی خدای خود را نخواهی شناخت روح انسانی آیت بزرگ الهی است زیرا که در همین جثه کوچک عالمی بلکه تمام عوالم وجود منطوی است

۱» (أ تزعم انک جرم صغیر- و فیک انطوی العالم الاکبر«.

و مقصود از شناختن خود نه فقط دانستن هیکل و جسمیّت و قوای مندرجه در آن است بلکه اینکه شناسایی وقتی برای شخص میسر میگردد که پس از ایمان در مقام تصفیه نفس برآید و با کوشش بسیار روح و روان خود را جلا دهد و از خودیّت خود عاری و برهنه گردد و از عالم طبیعت سفر کند بعالم روحانیّت و آن روح ملکوتی الهی که در آن بودیعه گذارده شده تقویت دهد و پس از (علم الیقین) ترقی کند تا آنکه بمجاهده که فرمود (من جاهد فینا لنهدینهم سبلنا) بهدایت الهی راهی بعالم (ما فوق الطبیعهٔ) پیدا نماید و از علم بیقین رسد و قلب او آینه مانند ارائه دهد عالم ربوبی و عالم ملکوت در آن منعکس گردد و آثار الهی را بعیان یعنی بچشم باطن که در قلب و جان وی پدید گردیده معاینه نماید آن وقت چنین کسی از (علم الیقین) ترقی نموده و (بعین الیقین) فائز گردیده اینکه است که خدای تعالی خلقت انسان را آیت و نشانه قرار داده برای کسانی که بمرتبه یقین رسیده‌اند.

وَ اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ وَ ما أَنزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِن رِزقٍ فَأَحیا بِهِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها وَ تَصرِیفِ الرِّیاحِ آیاتٌ لِقَومٍ یَعقِلُونَ در اینکه آیه ذات متعال اوضاع عالم را از گردش لیل و نهار و نزول باران و زنده شدن زمین در فصل بهار پس از خشگی و مردگی آن در فصل زمستان و نیز

---

(۱) منسوب بحضرت امیر است (ع) که فرموده آیا تو چنین گمان میکنی که یک جسم کوچکی میباشی در صورتی که در تو عالم بزرگی منطوی و پیچیده شده است.

صفحه : ۹۱

بادهای بهاری و زنده شدن اشجار و روئیدن نباتات تمام اینها را آیات و نشانه قدرت خود بشمار میآورد برای کسانی که تعقل میکنند و در اوضاع عالم و رموز خلقت فکر خود را بکار میاندازند.

آری قوّه عقل و فکر بالاترین فیض سبحانی است و منبع قدرت‌های بیکران خدایی است شخص متفکر تجلیات و ظهورات قانون ازلی و فیض سبحانی را در هر یک از ذرّات کائنات جلوه‌گر می‌بیند و شناختن نفس خود عبارت از همین است.

بدیهی است که محتویات فکر انسان هر قدر عالیتر باشد آن فکر کاملتر و عالیتر است زیرا که فکر و عقل با محتویات آن خود انسان و حقیقت انسان است بنا بر قول دانشمندان حقیقت بشر همان قوه ادراک و محتویات آن است و از آن تعبیر (باتحاد عاقل و معقول) بلکه (اتحاد حاس و محسوس) مینماید.

مولوی گوید:

ای برادر تو همین اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان ریشه‌ای

گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی ور بود خاری تو خار گلخنی
ببین فصاحت کلام و آیات معجز نمای قرآنی را که چگونه در اینکه سه آیه مبارکه آیات و نشانه‌های قدرت خود را سه قسمت نموده و هر یک را اختصاص بجماعتی داده گویا برای حصول اصل ایمان و اذعان بوجود مبدء آفرینش همان وجود آفاقی از آسمانها و زمین را کافی دانسته که فطرت هر بشری شاهد بر آن است لکن چون همین قدر اعتراف بوجود خالق یکتا در استکمال ایمان کافی نیست بایستی انسان متدبّر فکر خود را توسعه دهد و در خود فرو رود و حقیقت خود را بشناسد و بداند که در ذات او گوهر گران‌بهایی نهفته شده و آن را از کثافات طبیعی و اخلاقی تصفیه نماید تا آنکه بمبدء خود آشنا گردد و از راه باطن سیر الی اللّه نماید تا بمرتبه یقین برسد اینکه است که در آیه دوم بآیات آفاقی اکتفاء ننموده و آیات انفسی را ضمیمه نموده برای کسانی که بمرتبه یقین رسیده‌اند.

صفحه : ۹۲

و در آیه سوم راجع بصاحبان عقل و فکر است که آنان منطویات فکرشان را توسعه داده و پس از کمال معرفت و یقین بمقام قدس باری تعالی در مقام معرفت اثار برآمده و عقل و فکرشان را بکار انداخته که وحدت حقه حقیقیه حق را در کثرات موجودات بنگرند و مشاهده نمایند و بر یقینشان افزوده گردد.
ناگفته پیدا است وقتی اوضاع آفاقی و انفسی از آیات الهی بشمار میرود که بنظر مرآتی بآنها نگریست نه بنظر استقلالی چنانچه مخترعین صنایع از طبیعیین و آنهایی که هدف و وجهه نظرشان شناختن آثار و خواص اشیاء است که اکثر آنها از بس در طبیعیّات دقت مینمایند هر قدر رموز و اسرار خلقت بر آنان مکشوف‌تر گردد چون نظرشان را بالا نمیبرند که عالم ما فوق الطبیعهٔ را بنگرند و بهمان آثار خشک محدود طبیعت قانع میگردند از حقیقت دورتر میشوند و بجز عالم طبیعت که در معرض فناء و زوال است عالم وسیع‌تری که فوق آن است نمیبینند بلکه بعضی از آنها اصلا منکر عالم فوق الطبیعه میگردند واقعا چقدر جای تأسف است که آدمی پس از آن زحمات طاقت فرسا که در راه علوم و دانش متحمل میگردد فقط نتیجه آن اینکه باشد که بفهمد فلان فلز یا فلان گیاه یا چیزهای دیگر از طبیعیات چه خواص و آثاری دارد و یک قدمی پا از عالم طبیعت بالا نگذارد.
ما منکر شرافت تحصیل علوم جدیده نیستیم زیرا که هر علمی در مرتبه خود شریف است لکن غرض اینکه است که شرافت علم بقدر شرافت معلوم او است هر قدر معلوم شریفتر علم بآن شریفتر است و چنانچه گفته شد شرافت انسان بسته بمنطویات عقل وی است هر قدر مدرکات عقلی شریفتر باشد بهمان نسبت روح و حقیقت انسان شریفتر و عالیتر میگردد، چقدر فرق است بین آنکه قلبش محل جلوه‌گاه عالم ربوبی گشته و دیده دلش نگران عالم الوهیت گردیده و همیشه باوصاف احدیت و آثار جلال و جمال یزدانی خورسند زیسته یا آنکه روح و قلب خود را در پرتگاه عالم طبیعت پراکنده نموده (تفاوت از زمین تا آسمان است)

صفحه : ۹۳

تِلکَ آیاتُ اللّهِ نَتلُوها عَلَیکَ بِالحَقِّ فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعدَ اللّهِ وَ آیاتِهِ یُؤمِنُونَ خطاب برسول خود نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اینکه آیاتی که بحق و حقیقت بر تو تلاوت نمودیم اگر بچنین آیات معجز نمایی که از مصدر جلال احدیّت فرود آمده و مطابق منطق صحیح و عقل سلیم و فطرت انسانی است اینکه کفار ایمان نیاورند و تصدیق بحقانیت آن ننمایند با وضوح آن پس

دیگر بچه حدیثی از گفتار انبیاء و کتب آنها یا از سخنان حکماء پیشینیان ممکن است ایمان بیاورند اشاره به اینکه آیات قرآن چنان ثابت و محکم و مطابق فطرت سلیم واقع گردیده و آیاتش طریق هدایت را برای خلق واضح گردانیده که دیگر جای انکار و اعتراض برای احدی باقی نگذاشته کسی که اینکه براهین محکم در او تأثیر نکند دیگر هیچ سخن حقّی در وی تأثیر نخواهد نمود بلکه چنین کسی از فطرت انسانیست ساقط گردیده.

وَیلٌ لِکُلِّ أَفّاکٍ أَثِیمٍ یَسمَعُ آیاتِ اللّهِ تُتلی عَلَیهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُستَکبِراً کَأَن لَم یَسمَعها فَبَشِّرهُ بِعَذابٍ أَلِیمٍ گفته‌اند (ویل) چاهی است در درک آخر جهنم و جای کفار و اشقیاء است یا اینکه (ویل) کلمه وعید است و بمعنی وای یعنی وای بحال هر کذّاب بسیار گناه کاریست و گویند مرجع ضمیر در (یسمع) نضر بن حارث است که آیات خدا را میشنود و عوض آنکه ایمان بیاورد بر کبر خود میافزاید و بی اعتنایی میکند بطوری که گویا اصلا نشنیده پس ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تو وی را بشارت بده بعذاب دردناک شأن نزول آیه هر که باشد آیه شامل میگردد هر کسی را که چنین است که اعتناء بآیات قرآنی و کلام حقانی ننماید که برای او عذاب الیم مهیّا است.

وَ إِذا عَلِمَ مِن آیاتِنا شَیئاً اتَّخَذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُم عَذابٌ مُهِینٌ مِن وَرائِهِم جَهَنَّمُ وَ لا یُغنِی عَنهُم ما کَسَبُوا شَیئاً وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللّهِ أَولِیاءَ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ

صفحه : ۹۴

در مقام اوصاف دیگری از اوصاف نکوهیده کفار متکبر لجوج برآمده که آنان علاوه بر اینکه آیات خدا را پس از استماع نشنیده می‌انگاشتند در مقام هرزه‌گویی و استهزاء برمیآمدند برای چنین مردمانی عذاب خوار کننده مهیّا گردیده.

آری نظر به اینکه بایستی جزا در خور عمل باشد پاداش توهین، توهین است (جزاء وفاقا) چون کفار مثل ابو جهل و نضرب بن حارث و امثال آنان بعض آیات را که می‌شنیدند اضافه بر اینکه بی‌اعتنایی مینمودند در مقام سخریه و استهزاء نیز برمیآمدند و نسبت‌های ناروایی که در خور خودشان بود بمقام مقدس آن شخص اول امکان میدادند اینکه است که عذاب بسیار شدید و خوار کننده برای آنان مهیّا گردیده.

(مِن وَرائِهِم جَهَنَّمُ) وراء چیزی را گویند که از نظر غائب باشد و بر جلو و عقب هر دو صادق آید و شاید اشاره باین باشد که اگر چه جهنّم فعلا از نظر آنها پوشیده است لکن در واقع آنان در جهنم‌اند و اعمال نیک آنها بدون ایمان بی‌اثر و سبب نجاتشان نمیگردد و نیز آنهایی را که بغیر خدا دوستان برای خود گرفتند آنها را از عذاب بزرگ جهنم نجات نخواهند داد.

هـذا هُدیً وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِم لَهُم عَذابٌ مِن رِجزٍ أَلِیمٌ هـذا اشاره بآیات قرآن است که اینکه قرآن برای هدایت و رهنمایی بشر فرود آمده و کسانی که بهدایت قرآن هدایت نیافتند و کفر ورزیدند و آیات پروردگارشان را که از روی لطف و کرم بتوسط سفیر اعظم خود محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم برای ارشاد و حصول سعادتشان فرود آمده بنظر حقارت نگریستند برای آنان شکنجه و عذاب مهیا است.

اللّهُ الَّذِی سَخَّرَ لَکُمُ البَحرَ لِتَجرِیَ الفُلکُ فِیهِ بِأَمرِهِ وَ لِتَبتَغُوا مِن فَضلِهِ وَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ ذات کبریایی حق تعالی بشر را بالطاف بی‌نهایت خود متذکر میگرداند

صفحه : ۹۵

که نظر کن و ببین و خدای خود را بشناس و بدان که پروردگار تو آن کسی است که اینکه دریاهای پهناور را با آن سعه و جریان و قوّت و وفور آب چگونه بر تو آرام و مسخر گردانیده تا آنکه بامر حق تعالی کشتیها بآسانی در آن روان گردد و باین واسطه از

فضل و رحمت پروردگارتان بهره بردارید اگر متذکر نعمتهای پروردگارتان گردید شاید شکر گذار گردید.
وَ سَخَّرَ لَکُم ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً مِنهُ در اینکه آیه تذکر میدهد که نه فقط دریاها برای نفع شما افراد بشر مسخر گردیده بلکه آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از کرات و ستارگان و سیارات موجود گردیده همگی را برای پیدایش وجود بشر و تأمین معاش و آسایش آنان مسخر گردانیده و بحرکت درآورده و هر یک برای انجام کاری موظف گردیده‌اند.
انسان خردمند وقتی اینکه دستگاه مجلّل پهناور گیتی را با چشم خود بنگرد و نظام عالم را مورد مطالعه قرار دهد بدون تأمل سر تسلیم فرود می‌آورد و اعتراف مینماید که اینکه چرخهای عظیم آفرینش که علی الدّوام در گردشند خورشید میدرخشد ماه نورافشانی میکند ستارگان هر یک بوضع معینی طلوع و غروب میکنند زمین مانند گهواره برای آسایش بشر بزیر قدم وی بآرامی میچرخد مواد و عناصر با تضاد و تباینی که بین آنان موجود است برای مدت معینی که در نظام آفرینش تعیین گردیده دست در آغوش هم کرده و مسخر امر تکوینی حق تعالی گردیده‌اند و برای انجام زندگانی انسان میکوشند.
آیا در نظر عاقل چنین خلقت عظیمی بیهوده مینماید البته غایت و فایده بزرگی در بر دارد و پس از تفحص چنین بنظر میآید که فائده بزرگش خلقت عجیب بشر است که از نیستی بهستی و از نقص بکمال آید و برای حیات ابدی آماده گردد و دلیل بر شرافت و برتری انسان بر تمام موجودات همین بس که تمام ملائکه مقربین مأمور گردیدند که بآدم سجده کنند و نیز بسیاری از ملائکه را برای انجام امور بشر

صفحه : ۹۶

مسخر گردانیده و هر یک از آنان بکاری راجع بنفع انسان مأمور گردیده‌اند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
(سعدی) إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ چنانچه گفته شد کمال و شرافت انسان بسته بطرز فکر و دانش اوست که اینکه است که در بعض احادیث دارد
(تفکر ساعهٔ خیر من عبادهٔ سنهٔ)
یک ساعت فکر کردن بهتر از عبادت یک سال بشمار میرود در حدیث دیگر
(تفکر ساعهٔ خیر من عبادهٔ ستین سنهٔ)
یک ساعت فکر کردن بهتر از عبادت شصت سال است.
و معلوم است که تفاوت بین اخبار راجع بفکر باعتبار اقسام و مراتب فکر است که فکری که راجع بمقدمات عبادت باشد اگر چه در مورد خود دارای مزیّت و ستایش است لکن هیچ طرف مقایسه با آن فکری که راجع بمعرفت صفات و افعال و آثار الهی صورت میگیرد نمیباشد اینکه اصل است و آن فرع عبودیت و بندگی وقتی محقق میگردد که معبود بدرستی شناخته شود اینکه است که دانشمندان کلمه (لیعبدون) در آیه را که فرموده (ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلّا لِیَعبُدُونِ) تفسیر کرده‌اند به (لیعرفون) سوره و الذاریات آیه ۵۶ قُل لِلَّذِینَ آمَنُوا یَغفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرجُونَ أَیّامَ اللّهِ لِیَجزِیَ قَوماً بِما کانُوا یَکسِبُونَ خطاب برسول خود نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بکسانی که ایمان آورده‌اند بگو از کسانی که بشما اذیت نموده‌اند و منتظر ایام خدا یعنی روزهای عذاب نیستند گذشت نمائید و در مقام انتقام برنیائید تا آنکه خدا آنان را بکیفر اعمالشان بگیرد و ظالمین را مجازات نماید بآنچه عمل نمودند.

مَن عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفسِهِ وَ مَن أَساءَ فَعَلَیها کسی که عمل نیک نماید خوبی عملش بازگشت بخودش میکند و کسی که

صفحه : ۹۷

عمل بد کند آن نیز ضررش عاید خودش میگردد ثُمَّ إِلی رَبِّکُم تُرجَعُونَ شاید اشاره بروز قیامت باشد که بازگشت تمام امور و حاکم روز جزا پروردگار شما است که بعدل بین شما داوری مینماید شاید آیه اشاره باین باشد که چون اعمال بشر از خوب و بد آنچه هست در اینکه نشئه دنیا کاملا اثرش ظاهر نیست زیرا که امور طبیعی پرده و حجاب است بسا میشود بد را خوب بنظر میآراید و نمایش میدهد و نیز اعمال خوب را آن طوری که بایستی خوبی آن معلوم گردد در نظر شما جلوه ننماید لکن وقتی از اینکه عالم طبیعت رهایی پیدا نمودید و رجوع بمبدء خود کردید آنجا عالم حقیقت است که واقعیّات و حقائق تظاهر مینماید و اعمال و آثار آن پدیدار میگردد و هر عملی بنتیجه میرسد.

وَ لَقَد آتَینا بَنِی إِسرائِیلَ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقناهُم مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلناهُم عَلَی العالَمِینَ آیه در مقام بعض تفضلات و نعم الهی است که از جمله آنها چیزهایی است که نسبت ببنی اسرائیل فرزندان یعقوب اجراء گردانیده.

اول- کتاب تورات که در آن حکمت نظریه و عملیّه مندرج گردانید و بآنان عطاء نموده (دوم) نبوت را در میان آنها دائر گردانیده مثل داود و سلیمان و موسی و عیسی «ع» روایت است که از زمان موسی «ع» تا زمان عیسی «ع» یکهزار پیمبر برای ارشاد آنها مبعوث گردیدند (سوم) از چیزهای طیب و پاکیزه مثل (منّ و سلوی) بآنها روزی داد (چهارم) آنان را برتری و فضیلت داد بر تمام عالمیان زمان خودشان و اینکه از بالاترین نعمتهایی است که بآنان عطاء نموده.

وَ آتَیناهُم بَیِّناتٍ مِنَ الأَمرِ فَمَا اختَلَفُوا إِلّا مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ العِلمُ بَغیاً بَینَهُم إِنَّ رَبَّکَ یَقضِی بَینَهُم یَومَ القِیامَةِ فِیما کانُوا فِیهِ یَختَلِفُونَ و نیز در اینکه آیه فرموده از جمله تفضلاتی که ببنی اسرائیل عطاء نمودیم اینکه بود که امور دین و دنیای آنان را ظاهر و روشن گردانیدیم یعنی بآنها علم و دانش

صفحه : ۹۸

عنایت نمودیم که امور معاش و معادشان را بخوبی بتوانند انجام دهند و بعضی گفته‌اند مقصود از بیّنات دلالات ظاهر بود که در کتاب تورات راجع بنبیّ خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مشاهده مینمودند و پس از اینهمه نعم و تفضلاتی که در باره آنها اجراء گردیده آنان از روی دانستگی و فهمیدگی طغیان ورزیدند و بدستورات تورات و آنچه در آن از احکام و خبر بعثت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بود عمل ننمودند و انکار پیمبر اسلام را نمودند و محققا در قیامت پروردگار تو بین آنها حکم مینماید در آنچه که در آن اختلاف نمودند.

[سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۱۸ تا ۲۶]

اشاره

ثُمَّ جَعَلناکَ عَلی شَرِیعَةٍ مِنَ الأَمرِ فَاتَّبِعها وَ لا تَتَّبِع أَهواءَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ (۱۸) إِنَّهُم لَن یُغنُوا عَنکَ مِنَ اللّهِ شَیئاً وَ إِنَّ الظّالِمِینَ بَعضُهُم أَولِیاءُ بَعضٍ وَ اللّهُ وَلِیُّ المُتَّقِینَ (۱۹) هذا بَصائِرُ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ رَحمَةٌ لِقَومٍ یُوقِنُونَ (۲۰) أَم حَسِبَ الَّذِینَ اجتَرَحُوا السَّیِّئاتِ أَن نَجعَلَهُم کَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحیاهُم وَ مَماتُهُم ساءَ ما یَحکُمُونَ (۲۱) وَ خَلَقَ اللّهُ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بِالحَقِّ وَ لِتُجزی کُلُّ نَفسٍ بِما کَسَبَت وَ هُم لا یُظلَمُونَ (۲۲)

أ فَرَأَيتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللّهُ عَلى عِلمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمعِهِ وَ قَلبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَن يَهدِيهِ مِن بَعدِ اللّهِ أ فَلا تَذَكَّرُونَ (۲۳) وَ قالُوا ما هِيَ إِلّا حَياتُنَا الدُّنيا نَمُوتُ وَ نَحيا وَ ما يُهلِكُنا إِلَّا الدَّهرُ وَ ما لَهُم بِذلِكَ مِن عِلمٍ إِن هُم إِلّا يَظُنُّونَ (۲۴) وَ إِذا تُتلى عَلَيهِم آياتُنا بَيِّناتٍ ما كانَ حُجَّتَهُم إِلّا أَن قالُوا ائتُوا بِآبائِنا إِن كُنتُم صادِقِينَ (۲۵) قُلِ اللّهُ يُحيِيكُم ثُمَّ يُمِيتُكُم ثُمَّ يَجمَعُكُم إِلى يَومِ القِيامَةِ لا رَيبَ فِيهِ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ (۲۶)

صفحه : ۹۹

ترجمه

پس ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم قرار دادیم تو را بر شریعت و طریقه از امر (دیانت اسلام) و باید تابع همان شریعتی گردی (که بآن مأموری) و تابع هوای کسانی مشو که جاهل و نادانند (۱۸)

اینکه مردمان نادان هرگز تو را بچیزی از خدا بی‌نیاز نمیگردانند و حقیقهٔ ستمکاران بعضی از آنان دوست بعض دیگرند و خدا دوست پرهیزکاران است (۱۹)

اینکه (قرآن) بینایی است برای مردم و هدایت و رحمت است برای جماعتی که یقین کننده‌گانند (۲۰)

آیا کسانی که مرتکب اعمال بد گردیدند (چنین گمان میکنند) که قرار میدهیم آنان را مساوی با کسانی که ایمان آورده و عمل نیکو نموده‌اند و حیات آنها و ممات آنها یکسان است (چنین نیست) اینکه بد حکمی است که آنان میکنند (۲۱)

خداوند آسمانها و زمین را بحق و راستی (بعدل) خلقت نموده و تا آنکه جزاء و پاداش دهد هر نفسی را بآنچه کسب کرده و آنها ستم گردیده نمیشوند (۲۲)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آیا دیدی تو کسی که هوای خود را معبود خود گرفت و او را خدا گمراه گردانید بر علم (یعنی دانسته و فهمیده چنین کرد) خدا مهر زد بر گوش و قلب او و قرار داد بر چشم وی پرده‌ای پس کیست که پس از (چنین پرده) هدایت یابد آیا چرا متذکر نمیگردند (۲۳)

(کفار) گفتند نیست چیزی جز حیات دنیا میمیریم و زنده میشویم و ما را هلاک نمیگرداند مگر دهر نیست برای آنان علم (بآنچه میگویند) و نیست برای آنها دانشی مگر

صفحه : ۱۰۰

اینکه چنین گمان میکنند (۲۴)

و وقتی بر کفار آیات و حجتهای روشن خوانده میشود برای آنان حجت و بیّنه‌ای نبود مگر اینکه میگفتند بیاورید پدرهای ما را اگر شما راست می‌گویید (۲۵)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بگو بآنان خدا است که زنده می‌کند و پس از آن میمیراند و پس از آن شما را در روز قیامت جمع میکند و در آن شکی نیست و لکن بیشتر مردم نمیدانند (۲۶)

توضیح آیات

اشاره

ثُمَّ جَعَلناکَ عَلی شَرِیعَةٍ مِنَ الأَمرِ فَاتَّبِعها وَ لا تَتَّبِع أَهواءَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ در لغت، راه باز شده بسوی نهر آب را شریعه نامند و در عرف طریق پیمبران را شریعت گویند خطاب برسول خود نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تو را بر شریعت و طریقتی از امر خود قرار دادیم که بر دیگران قرار نـدادیم پس تابع هواهای مردمان نفهم مشو شاید مقصود از امر در آیه عالم امر مقابل عالم خلق و عالم طبیعت باشد که شریعت و طریقه تو از عالم امر پروردگار در اینکه عالم طبیعت فرود آمده اگر چه تمام شرایع و کتابهای پیمبران از عالم ما فوق الطبیعهٔ فرود آمده و همه مشتمل بر آیات الهی و حکمت و معارف و شریعت حقانی است لکن بین آنها از جهاتی تفاوت بسیار است یکی از جهت مقتضیات زمان و اهل آن چنانچه از قرائن معلوم میشود که مردمان پیشینیان با حیوانات چندان تفاوتی نداشتند پس باین لحاظ احکام و شریعت آنها بمناسبت فهم آنان فرود میآمده.

و شاید باین مناسبت بعضی از پیمبران تفضل و برتری داشتند بر بعض دیگر قوله تعالی در سوره (بقره) آیه (۲۵۴) (تِلکَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَهُم عَلی بَعضٍ) که پیمبر هر زمانی بمناسبت اهل آن زمان برتری برساترین داشته.

و دیگر چون بین تمام پیمبران پنج نفر از آنها اولو العزم نامیده شده نه تمام آنها و دفتر رسالت و نبوت بوجود پیمبر خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مهر گردیده و بوجود او رسالت خاتمه پیدا نموده و معلوم است هر چیزی وقتی بانتهاء میرسد که بغایت و فایده خود رسیده باشد آن وقت ختم میگردد و از اینجا معلوم میشود که شریعت و قانون

صفحه : ۱۰۱

محمّدی صلّی اللّه علیه و اله و سلّم هم بمناسبت وجود خود رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم که از حیث مقام و رتبه اول ما خلق اللّه بشمار میرود و هم بمناسبت تمامیت که کامل و فوق کمال است و هم بمناسبت زمان و اهل آن که هر قدر اهل آن کامل گردند بایستی قوانین و احکام الهی طوری ثابت و کامل باشد که کمال و تمامیّتی فوق آن تصوّر نشود و برای هر دوره و زمانی کافی و احکام و قوانینش باقتضاء هر زمانی تطبیق شود، و شاید آیه نظر بهمین دارد که شریعت محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را پس از شریعت موسوی یادآوری مینماید و خطاب بحضرتش مینماید و باو تذکر میدهد که شریعت تو از عالم امر و ما فوق هر شریعتی است و بایستی تو تابع همین شریعت گردی و تابع هواهای جهال و مردمان نفهم نگردی زیرا که تو را تخصیص دادهایم بحقائق و سننی و دین و شریعت تو را چنان محکم نمودهایم که تا قیامت باقی خواهد بود و ما فوق بر آن تصوّر ندارد و چنان شریعت و قانونی است که فرضا اگر موسی و عیسی در زمان تو بودند تابع همین قوانین میگردیدند.

إِنَّهُم لَن یُغنُوا عَنکَ مِنَ اللّهِ شَیئاً وَ إِنَّ الظّالِمِینَ بَعضُهُم أَولِیاءُ بَعضٍ وَ اللّهُ وَلِیُّ المُتَّقِینَ چون کفّار چه از مشرکین و چه از یهودیان چنانچه آیات اشاره بآن دارد بانواع و اقسام حیله‌گری‌ها بگمان فاسد خود میخواستند پیمبر اسلام را تابع مذهب خود گردانند اینکه است که در اینجا و نیز در آیات دیگر برسول خود تأکید مینماید که تابع آنان مشو زیرا که آنها چنین قدرتی ندارند که تو را از حق تعالی بی‌نیاز گردانند و ستم‌کاران یعنی کفار بعضی دوست بعض دیگرند لکن خدا دوست مردمان با تقوی است.

اشاره به اینکه دوستی کفّار نسبت بیکدیگر سودی ندارد نه در موقع بلاها و آفات دنیوی توانند از بلا جلوگیری نمایند و نه در قیامت توانند عذاب را از دوستان خود رفع نمایند لکن چون دوست مردمان با تقوی خدا است و او توانا و قادر مطلق است در همه جا دوستان خود را یاری میکند و آنان در مقام امین و در

صفحه : ۱۰۲

حفظ و حمایت اویند (إِنَّ المُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ) سوره دخان آیه (۵۱) هذا بَصائِرُ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ رَحمَةٌ لِقَومٍ یُوقِنُونَ ظاهرا (هذا) اشاره بقرآن است و در اینکه آیه سه فضیلت از فضائل قرآن را تذکر میدهد.

اول اینکه قرآن بینایی است همین طوری که بینایی و دیدن اشکال و الوان بچشم سر میسّر میگردد قرآن بینایی چشم دل است که بتوسط آن چشم دل باز میگردد و معارف و علوم بر قلب ریزش مینماید کسی که بدیده تحقیق اندکی در آیات قرآن تأمل نماید آن نوری که معصوم «ع» فرموده

(العلم نور یقذفه اللّه فی قلب من یشاء من عباده)

آن نور در قلب وی تابش میکند و از تاریکی جهل او را بروشنایی علم و معرفت رهبری مینماید.

دوم اینکه قرآن هدایت و ارشاد بسوی راه سعادت و رهبر و پیشرو راه نجات است اگر انسان قرآن را در پیش رو نگاه دارد و دنبال آن برود او را از کج روی بجاده مستقیم هدایت مینماید.

سوم اینکه قرآن رحمت است که شخص با ایمان بتوسط عمل بدستورات و احکام آن مشمول رحمت و مغفرت و فضل الهی میگردد و اینکه فضائل و مناقب مخصوص کسانی است که از روی یقین و با تأمل از آیات قرآن استفاده مینمایند.

أم حَسِبَ الَّذِینَ اجتَرَحُوا السَّیِّئاتِ أن نَجعَلَهُم کَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحیاهُم وَ مَماتُهُم ام منقطعه بمعنی همزه انکاری است و اجتراح بمعنی اثم است راغب گفته و اصله من الجراحهٔ کما انّ الاقتراف من قرف القرحهٔ قال تعالی ام حسب الّذین اجترحوا السیئات«۱» (مفردات) آیا کفار چنین گمان میکنند که ما کسانی را که مرتکب سیّئات و گناه

---

(۱) راغب گفته اجتراح بمعنی گناهست و از جراحهٔ مأخوذ گردیده مثل اینکه زخم دمل را قرف القرحهٔ گویند

صفحه : ۱۰۳

گردیده و مخالفت ورزیده‌اند با مؤمنین که بهدایت قرآن هدایت یافته‌اند و چشم دلشان بنور قرآن روشن گردیده و مشمول رحمت حق تعالی گردیده‌اند و عمل نیکو کرده‌اند آیا اینکه دو دسته از مردمان را مساوی و مرادف هم قرار میدهم هرگز چنین نیست.

چگونه در باره آنها چنین حکم ناروایی میکنید حیات و ممات مؤمن و کافر یکسان نیست مؤمنین چنگ زده‌اند (بِالعُروَةِ الوُثقی لَا انفِصامَ لَها)«۱» یعنی خود را پیوند نموده بحلقه محکمی که پاره شدن ندارد حیات دنیای خود را باتکاء و امیدواری برحمت حق تعالی و استمداد از او و بآن نور معرفتی که در قلب آنان جای گزین گردیده و دل و قلب آنها را رونق داده و میدانند در همه حال مورد نظر او میباشند بهمین امید همیشه دل خوش و شادمانند در صحت و مرض در فقر و غنا در خوشی و ناخوشی صابر و راضی و تسلیمند زیرا میدانند که همه بتقدیر ازلی او واقع گردیده و آنچه در باره آنان اجراء مینماید مطابق علم و حکمت یزدانی انجام گرفته و نیز هرگز مردن مؤمن و مردن کافر یکسان نمیباشد کافرین پس از مرگ باسفل سافلین طبیعت که روش حیات دنیوی آنان بوده فرود می‌آیند چنان که خدای تعالی در سوره (انفال) آیه (۵۲) فرموده (المَلائِکَةُ یَضرِبُونَ وُجُوهَهُم وَ أَدبارَهُم) ملائکه هنگام مردن کفار برو و پشت آنان میزنند و بسختی جان آنها را از بدنشان خارج میگردانند لکن مؤمنین بمردن از اینکه تنگ نای عالم طبیعت عروج مینمایند بعالم وسیع ملکوت که آن نیز طریق روش زندگانی و حیات دنیوی آنها بوده و ملائکه رحمت آنان را ببهشت و دار کرامت الهی مژده میدهند (جَزاءً وِفاقاً) سوره عمّ آیه ۲۶ جزاء و پاداش عمل در میزان عدل الهی بایستی با عمل مساوی باشد (ساءَ ما یَحکُمُونَ) کسی که قلب و دلش بنور حق روشن گردیده چگونه چنین کسی را توان مقایسه نمود با کسی که ظلمت کفر قلبش را سیاه گردانیده.

۱- سوره بقره آیهٔ الکرسی

صفحه : ۱۰۴

وَ خَلَقَ اللّه‌السَّماواتِ وَ الأَرضَ بِالحَقِّ وَ لِتُجزی کُلُّ نَفسٍ بِما کَسَبَت خدا آسمانها و زمین را بحقّ و حقیقت و برای اظهار قدرت خود آفریده و عبث و بیهوده کاری از ساحت قدس پروردگار جهان بیرون است.

ازلام (لتجزی) و (باء بما کسبت) چنین توان استفاده نمود که غایت و فائده خلقت آسمانها و زمین پیدایش وجود بشر است که در اینکه عالم نشو و ارتقاء بنمایـد و بکمال رسـد و در قیامت که آخرین سیر استکمالی وی است بجزای اعمال خود برسد چنانچه در همین سوره فرموده (وَ سَخَّرَ لَکُم ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً مِنه) که برای نفع و استکمال انسان آسمانها و زمین را مسخر گردانیده که بحرکت آنها لوازم و احتیاجات حیات بشری را انجام دهند و آنان را بکمال برسانند (وَ هُم لا یُظلَمُونَ) اشاره به اینکه آن خدای رحمانی که اینکه خلقت عظیم و اینکه نظام بدیع جهان را برای نفع انسان مسخر امر خود گردانیده هرگز نسبت بوی ظلم و تعدی روا نمیدارد اگر عمل نیک کند پاداش آن نیك و اگر عمل بد کنند پاداش و نتیجه آن بد خواهد بود أ فَرَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَه هَواه وَ أَضَلَّه اللّه عَلی عِلمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمعِهِ وَ قَلبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَن یَهدِیهِ مِن بَعدِ اللّهِ أ فَلا تَذَکَّرُونَ بهمزه استفهامی خطاب برسولش نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آیا چگونه دیدی آن را که گرفته است خدای خود را هوای نفس خود یعنی اطاعت خواهش‌های خود را مینمایـد و در اثر چنین عملی خدا آنان را گمراه گردانیده و بر گوش و قلب آنها مهر زده که دیگر حرف حق را نمیشنوند و قلبشان مایل بحقیقت نمیگردد و بر چشم آنها پرده‌ای کشیده که دیگر آثار تکوینی و آیات تشریعی الهی را بچشم بصیرت نمی‌بینند و کسانی که اینطور خدا چشم و گوش و دل آنها را بسته گردانید، دیگر چه کسی تواند بعد از خدا آنان را هدایت نماید آیا چرا متذکر نمی‌شوند.

آری کسی که دنبال دلخواه خود رفت و معبود خود را هواهای نفسانی طبیعی

صفحه : ۱۰۵

خود قرار داد همین هواهای نفسانی پرده میگردد و روی چشم و گوش و دل او را میگیرد اینکه است که دیگر کلمات حقانی در وی تأثیر نمیکند و چون دیگر لایق هدایت نیست گمراه میگردد زیرا که خدا اسباب هدایت را در دسترس انسان گذاشته وقتی که خودش بخود ظلم میکند و تابع نفس میشود از هدایت حق تعالی بی‌نصیب میگردد نه آنکه خدا بخواهد وی را گمراه گرداند بلکه هدایت نیافتن او عین گمراهی است اینکه است که در آخر آیه فرموده آیا چرا و چگونه اینها متذکر نمیگردند.

وَ قالُوا ما هِیَ إِلّا حَیاتُنَا الدُّنیا نَمُوتُ وَ نَحیا وَ ما یُهلِکُنا إِلَّا الدَّهرُ وَ ما لَهُم بِذلِکَ مِن عِلمٍ إِن هُم إِلّا یَظُنُّونَ و (قالوا عطف بآیه بالا است) (ا فرأیت) یعنی آنهایی که اله خود را هوای نفسانی خود گرفته و مطیع شیطان و نفس امّاره گردیده‌اند و در اثر آن قوه عقل خود را ضعیف گردانیده‌اند حیات را همین حیات ناچیز دنیا می‌دانند و حیات اخروی را انکار نمودند و گفتند نیست زندگانی مگر همین زندگانی دنیا که در آن می‌میریم و زنده می‌شویم و ما را هلاك نمیگرداند مگر گردش زمان و آنان را بگفتارشان علم و دانش نیست زیرا که در اثر پیروی هوای نفسانی فطرت انسانی خود را از دست داده‌اند و قدرت خدا را محدود نموده‌اند و بگمان فاسد خود چنین تصور مینمایند که عالم منحصر باین عالم است.

(وَ ما یُهلِکُنا إِلَّا الدَّهرُ) مقصود کفار از اینکه کلام گردش روزگار بوده نه آن معنایی که دانشمندان در معنی دهر گفته‌اند.

سخنان مفسرین در توجیه دهر

۱- در قاموس چنین گفته (الدهر الزمان الطویل و الامد المحدود و الف سنة).

۲- در تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم روایت میکند که فرموده
(لا تسبوا الدّهر فان اللّه هو الدهر)
و در بیان آن چنین گوید

صفحه : ۱۰۶

چون در زمان جاهلیت بلاها و حوادث را نسبت بدهر میادند و میگفتند دهر فلان و فلان کرده و بدهر دشنام میدادند حضرت فرمود تمام امور بدست خدا است و او فاعل و مدبّر امور است و فحش (بفاعل) یعنی (خدا) ندهید و دیگری در معنی حدیث گفته یعنی گرداننده دهر و مدبّر امور خدا است و معنی اول نیکوتر است پایان (۳)- دهر روح زمان و باطن زمان و مجموعه زمان است و آن عبارت از آن سیّال و امتداد زمان است و دهر نسبت بزمان مثل حرکت توسطیه است نسبت بحرکت قطعیه یعنی اجزاء زمان چون متصرّم الذاتند و نیز اجزاء آن بالقوّه موجودند نه بالفعل یعنی وجود مستقل ندارند و چیزی که وجود مستقل ندارد چگونه توان فاعل و مؤثر واقع گردد اینکه است که در حدیث فرموده دهر خدا است یعنی اینکه اموری که شما نسبت بدهر می‌دهید و غرض شما اینکه است که گردش روزگار در امور شما دخالت دارد خلاف است اینکه طور نیست بلکه دهر روح و حقیقت زمان است و آن محل اجراء فرمان خدا است و مستقل در عمل نیست و تمام امور و حوادث بدست قدرت خدا انجام می‌گیرد و در سوره (و العصر) جلد چهارم اینکه تفسیر راجع بمعنی دهر تا اندازه‌ای بحث نمودیم رجوع بآن جا شود وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا بَیِّناتٍ ما کانَ حُجَّتَهُم إِلّا أَن قالُوا ائتُوا بِآبائِنا إِن کُنتُم صادِقِینَ (و اذا) عطف بآیه بالا است در مقام گفتار کفار برآمده که وقتی آیات و براهینی که برای اثبات معاد بر آنان خوانده می‌شود و از جواب عاجز می‌گردند می‌گویند اگر شما پیمبران در گفتارتان در اثبات قیامت و حشر و نشر راست گو می‌باشید پدران ما را زنده کنید تا آنکه آنها بما خبر دهند اگر آنان تصدیق شما را نمودند ما کلام شما را قبول می‌کنیم.
قُلِ اللّهُ یُحیِیکُم ثُمَّ یُمِیتُکُم ثُمَّ یَجمَعُکُم إِلی یَومِ القِیامَةِ لا رَیبَ فِیهِ وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ لا یَعلَمُونَ

صفحه : ۱۰۷

ای محمّد باین کفار منکرین قیامت بگو خدا زنده میکند شما را در حیات دنیا پس از آنکه نطفه مرده بودید و پس از حیات دنیا شما را میمیراند و پس از آن در روز قیامت شما را جمع میگرداند و اینکه مرگ و حیات و جمع شدن در روز قیامت شک و ریبی در آن نیست لکن بیشتر مردم نمیدانند.
اشاره به اینکه اگر شما عالم بودید بترتیب خلقتتان و نظام خلقت و حکمت آفرینش خودتان را میدانستید و چگونگی حیات و ممات خود را در نظر می‌آوردید می‌فهمیدید و بیقین میدانستید که مرگ و حیات در بشر حکمت بزرگی در بردارد مرگ دنیوی مقدمه حیات ابدی است زیرا که غایت و فائده حیات و ممات دنیوی برای اینکه است که آنچه مبدء آفرینش در استعداد انسان گذارده بمرگ بفعلیت و غایت برسد و وقتی شیئی بفعلیت اخیر خود رسید قابل بقاء میگردد و چون غایت خلقت انسان بقاء و حیات جاودانی است دیگر فناء پذیر نیست اینکه است که پس از انقضاء عالم دنیا افرادی که بتعاقب در اینکه عالم آمده و رفته‌اند در نشئه قیامت برای بقاء همیشگی با هم جمع میگردند و بجزاء و کیفر اعمال خود میرسند و اگر غیر از اینکه بود وجود انسان بلکه خلقت عالم لغو و بیهوده می‌گردید و کار لغو از ساحت قدس الهی بیرون است (و لا رَیبَ فِیهِ) یعنی شکی در آن نیست زیرا که اینکه مطلب نزد دانشمندان واضح و ظاهر است لکن مردمان جاهل و نفهم که نه خود را میشناسند و نه مبدء و نه معاد خود را و عقلشان پابند هواهای نفسانی آنان گردیده و غیر از محسوسات چیزی را نتوانند درک کنند گویند مرده‌ها زنده شوند و بما بگویند

تا ما بحيات بعد از مرگ تصديق بنمائيم.

صفحه : ۱۰۸

[سوره الجاثية (۴۵): آيات ۲۷ تا ۳۷]

اشاره

وَ لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ يَومَ تَقُومُ السّاعَةُ يَومَئِذٍ يَخسَرُ المُبطِلُونَ (۲۷) وَ تَرى كُلَّ أُمَّةٍ جاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدعى إِلى كِتابِهَا اليَومَ تُجزَونَ ما كُنتُم تَعمَلُونَ (۲۸) هذا كِتابُنا يَنطِقُ عَلَيكُم بِالحَقِّ إِنّا كُنّا نَستَنسِخُ ما كُنتُم تَعمَلُونَ (۲۹) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُدخِلُهُم رَبُّهُم فِي رَحمَتِهِ ذلِکَ هُوَ الفَوزُ المُبِينُ (۳۰) وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَ فَلَم تَكُن آياتِي تُتلى عَلَيكُم فَاستَكبَرتُم وَ كُنتُم قَوماً مُجرِمِينَ (۳۱)
وَ إِذا قِيلَ إِنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ وَ السّاعَةُ لا رَيبَ فِيها قُلتُم ما نَدرِي مَا السّاعَةُ إِن نَظُنُّ إِلاّ ظَنًّا وَ ما نَحنُ بِمُستَيقِنِينَ (۳۲) وَ بَدا لَهُم سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِم ما كانُوا بِهِ يَستَهزِؤُنَ (۳۳) وَ قِيلَ اليَومَ نَنساكُم كَما نَسِيتُم لِقاءَ يَومِكُم هذا وَ مَأواكُمُ النّارُ وَ ما لَكُم مِن ناصِرِينَ (۳۴) ذلِكُم بِأَنَّكُمُ اتَّخَذتُم آياتِ اللّهِ هُزُواً وَ غَرَّتكُمُ الحَياةُ الدُّنيا فَاليَومَ لا يُخرَجُونَ مِنها وَ لا هُم يُستَعتَبُونَ (۳۵) فَلِلّهِ الحَمدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الأَرضِ رَبِّ العالَمِينَ (۳۶)
وَ لَهُ الكِبرِياءُ فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۳۷)

صفحه : ۱۰۹

ترجمه

پادشاهی آسمانها و زمين مخصوص بخدا است و روزی كه قيامت بپا گردد در آن روز تباه كاران زيان و ضرر برده‌اند (يعنی كسانی كه عمر خود را بيهوده صرف نموده‌اند) (۲۷)
و ای محمّد صلّی اللّه عليه و اله و سلّم تو در آن روز می‌بينی هر گروهی را كه بزانو درآمده‌اند و هر امّتی خوانده می‌شوند بسوی كتاب خودشان يعنی نامه اعمالشان امروز جزاء داده ميشويد بآنچه (در دنيا) عمل می‌نموديد (۲۸)
اينكه است كتاب ما كه براستی و درستی با شما سخن می‌گويد و بدرستی ما مينوشتيم آنچه را كه شما عمل ميكرديد (۲۹)
اما كسانی كه ايمان آوردند و اعمال شايسته نمودند پروردگار آنها داخل می‌گرداند آنان را در رحمت خود اينكه است سعادت و رستگاری هويدا (۳۰)
و اما كسانی كه كافر گرديدند (گويا بآنها گفته شود) آيا نبود كه آيات خدا بر شما خوانده می‌شد و شما تكبر كرديد (و بآن اعتناء ننموديد) و شما جماعتی بوديد گنهكاران (۳۱)
و وقتی گفته می‌شد (بشما) كه وعده‌های خدا حق است و ساعت قيامت شكی در آن نيست (ای كفار) شما می‌گفتيد ما نمی‌دانيم چه چيز است قيامت ما گمان نداريم مگر ظنّی و ما نيستيم يقين كنندگان (بقيامت) (۳۲)
و برای آنان ظاهر می‌شود آن بديها و لغزشهايی را كه كرده‌اند و فرود می‌آيد بآنها آنچه را كه بآن استهزاء می‌كردند يعنی عذاب قيامت (۳۳)

و بآنان گفته می‌شود امروز ما فراموش نمائیم شما را چنانچه شما فراموش نمودید امروزتان را و جایگاه شما آتش است و برای شما هیچ یاری کننده‌ای نیست (۳۴)
اینکه است (جزای شما) که آیات خدا را باستهزاء گرفتید (۳۵) و زندگانی دنیا شما را مغرور گردانید پس امروز از آتش (که منزل آنها است) خارج نمیگردند و نیست برای آنان (در آن وقت عملی) که رضایت بخش باشد (۳۶)
و حمد و ستایش مخصوص پروردگار و مربی آسمانها و زمین و پروردگار تمام جهانیان است (۳۷)
و سلطنت و کبریایی او در آسمانها و زمین هویدا است و او است غالب (بر هر چیزی) و حکیم و درست کار است.

صفحه : ۱۱۰

توضیح آیات

وَ لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ یَومَ تَقُومُ السّاعَةُ یَومَئِذٍ یَخسَرُ المُبطِلُونَ اینکه آیه مربوط بآیه بالا است مالك و سلطان آسمانها و زمین خدا است و همه چیز تحت سلطنت و قیّومیّت آن پادشاه مقتدر است که تمام عوالم خلقت بخواست و اراده آن قادر متعال از نیستی بهستی و از عدم بوجود آمده و همین طوری که او سبحانه علت و جور ممکنات است علت بقاء آنها نیز میباشد که علت موجده همان علت مبقیه است و تغییر و تبدیل و تحوّل هر موجودی بدست قدرت او انجام میگیرد.
و روزی که تبدیل میگردد عالم دنیا بعالم آخرت و روز قیامت بپا میگردد در آن روز زیان و ضرر برند تباهکاران و آنان کسانی می‌باشند که عمر خود را بیهوده و در غفلت گذرانیده و مصرف نموده‌اند آری دنیا دار تجارت است و عمر سرمایه تاجر است که بایستی از آن منافع باقیه اخروی و حیات پاکیزه جاو.......... و مقامات روحانی تحصیل نماید کسی که باین سرمایه حیات چنین ربح و منفعتی تحصیل نکرد مثل تاجر ورشکسته است و در آخرت بعلاوه بر اینکه از حیات دنیا سودی نبرده سرمایه خود را نیز از دست داده و بجز حسرت و ندامت و عذاب که در اثر تباه نمودن اینکه سرمایه دارد چیزی عاید وی نخواهد گردید وَ تَری کُلَّ أُمَّةٍ جاثِیَةً کُلُّ أُمَّةٍ تُدعی إِلی کِتابِهَا الیَومَ تُجزَونَ ما کُنتُم تَعمَلُونَ خطاب را متوجه برسول خود نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تو می‌بینی در آن روز قیامت هر امّت و گروهی را که از هول بزانو در آمده‌اند و هر امّتی خوانده میشود بصحیفه عملش.
شاید مقصود (از تدعی الی کتابها) چنین باشد که پس از آنکه تمام افراد بشر در آن روز موعود از شدت هول و اضطراب یارای حرکت ندارند و بدو زانو می‌نشینند آن وقت صحیفه و کتاب اعمالشان باز می گردد و هر کسی بنام صحیفه عملش خوانده می‌شود و معرفی می گردد زیرا که در آن روز هر شخصی باعمالش

صفحه : ۱۱۱

شناخته و نمایش می‌یابد نه باسم و حسب و نسبش و مطابق اعمالش جزاء داده میشود و بعضی گفته‌اند هر کسی خوانده میشود بنام آن کتاب آسمانی که بر پیغمبر زمانش فرود آمده و سؤال می‌شود که نسبت بدستورات آن چه کردی.
هذا کِتابُنا یَنطِقُ عَلَیکُم بِالحَقِّ إِنّا کُنّا نَستَنسِخُ ما کُنتُم تَعمَلُونَ اینکه صحیفه اعمال شما همان کتاب ما است که بر شما بحق و درستی شهادت می‌دهد کتاب مصدر است و بمعنی کتابت و محل جمع مطالب متفرقه و ضبط آن است.
و ممکن است گفته شود کتاب اعمال هر کسی که در روز قیامت باز میگردد همان دفتر نفس خود او است که از اول عمر تا آخر آنچه از خوب و بد کرده در صفحه نفس وی نقش بسته گردیده و مادامی که در دنیا است اینکه دفتر بدست کرام الکاتبین است که کرام الکاتبین از اینکه دفتر استنساخ نموده و رونوشت برمی‌دارند و بامر حق تعالی بهم پیچیده و در روز (یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ) اینکه

دفتر از هم باز میگردد و بر جهانیان تظاهر می‌نمایـد زیرا که اینکه عالم دنیا عالم قوّه و استعداد است وقتی انسان بتدریج از آنچه در آن بـالقوّه موجـود بـود بفعلیت رسـید آن وقت دفتر وجودش پیچیـده می گردد و در آخرت که منتهی غـایت وجـود وی است بـاز میگردد و گویا بوی گفته میشود (اقرَأ کِتابَکَ کَفی بِنَفسِکَ الیَومَ عَلَیکَ حَسِیباً) سوره بنی اسرائیل آیه ۱۵ بخوان کتاب اعمالت را امروز خودت کـافی هستی که حسـاب عمـل خود نمـایی آن وقت انسـان چنـان مضـطرب میگردد و از روی تعجب گویـد (ما لِهـذَا الکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلّا أَحصاها) سوره کهف آیه ۴۷ و نیز گوید (یا حَسرَتی عَلی ما فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللّهِ) سورة الزمر آیه ۵۷ (و هـذا کِتابُنا) شاید (هذا) اشاره (بقرآن) باشد که قرآن کتابی است که از عالم امر پروردگار فرود آمده و بحقّ و حقیقت با شما سخن می گوید و شاید اشاره بکتاب آفرینش و کتاب تکوینی باشد که پیش از ظهور آن

صفحه : ۱۱۲

در عالم خلق در عالم قضاء و لوح محفوظ (که

جف القلم بما هو کائن

) اشـاره بـاین است در آنجـا بقلم قـدرت در دفتر آفرینش ثبت گردیـده و پس از آن در اینکه عالم ظهور و بروز مینمایـد و در عالم آخرت که هر چیزی باصل خود برمیگردد باصل خود بازگشت می‌نمایـد (کَما بَدَأَکُم تَعُودُونَ) از همان جا که ابداء گردیده بهمان جا رجوع مینمایـد و چون علت فاعلی همان علت غایی است اینکه است که کتاب اعمال را نسبت بخودش میدهـد یعنی همانطوری که ما علت و خالق نفس ناطقه بشر میباشیم مرجع و بازگشت آن کتاب تکوینی بشری نیز بسوی ما است.

بقول حافظ شیرازی:

من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست بهمان دست که می‌پروردم می‌رویم

و اینکه بیان منافی با اختیار نیست زیرا که اعمال همان طوری که از روی اختیار در اینکه عالم واقع می گردد در عالم ما فوق الطبیعه در ازل نوشته شده و ضبط گردیده.

فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیُدخِلُهُم رَبُّهُم فِی رَحمَتِهِ پس از بیـان آنکه در قیـامت هر کسـی مطـابق کتـاب اعمال و سـجلّ حالاتش جزاء و پاداش می‌بیند در مقام بیان حال کسانی برآمده که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نموده‌اند که آنان پس از رسیدگی بصـحیفه اعمالشان پروردگارشان آنها را در رحمت خود داخل می گردانـد و مشـمول رحمت غیر متناهی الهی می گردند (ذلِکَ هُوَ الفَوزُ المُبِینُ) آری همیـن است سـعادت، همین است فضـیلت، همین است رسـتگاری، همین است غـایت وجـود بشـر بلکه حکمت خلقت تمـام موجودات که بطفیـل وجود انسـان خلقت گردیده‌انـد جز اینکه نخواهـد بود، و اگر چنین انسان کاملی بوجود نمی‌آمد صفت رحیمیت حق تعـالی محلّ ظهور و بروز پیـدا نمی‌نمود بلکه وجود عالم لغو میگردیـد اینکه است که در حـدیث قدسـی اشاره بهمین دارد قوله تعالی

(لولاک لما خلقت الافلاک)

خطاب برسولش نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اگر تو نبودی افلاک را خلقت

صفحه : ۱۱۳

نمینمودم زیرا که غایت وجود عالم انسان کامل است.

وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا أَ فَلَم تَکُن آیاتِی تُتلی عَلَیکُم فَاستَکبَرتُم وَ کُنتُم قَوماً مُجرِمِینَ وَ إِذا قِیلَ إِنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ وَ السّاعَةُ لا رَیبَ فِیها قُلتُم

ما نَدرِی مَا السّاعَهُ إِن نَظُنُّ إِلّا ظَنًّا وَ ما نَحنُ بِمُستَیقِنِینَ پس از بیان حال مؤمنین نیکوکار و بیان مقام بلند آنان در مقام اعتراض و سرزنش کفّار برآمده و بآنان خطاب سرزنش آمیز مینماید که ای کسانی که کافر گردیده و امروز که روز جزاء و پاداش اعمال است گرفتار عذاب و شکنجه گردیده‌اید آیا چنین نبود که آیات ما بتوسط سفراء الهی و پیمبران بر شما خوانده میشد عوض اینکه آن را بپذیرید و از اینکه عذاب که در اثر اعمال خودتان بآن گرفتار شده‌اید نجات یابید بگفتار پیمبران بی‌اعتنایی مینمودید و عوض آنکه آن را قبول نموده و تسلیم امر حق تعالی گردید استکبار نمودید و شما جماعت گنهکاران میباشید و هر گاه پیمبران بشما میگفتند وعده‌های خدا حقّ است و شکّی در وقوع قیامت نیست که البته واقع است شما در پاسخ میگفتید چه چیز است قیامت و ما بوقوع قیامت یک گمان و ظنّی بیش نمیبریم و ما یقین بچنین ساعتی نداریم.

وَ بَدا لَهُم سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِم ما کانُوا بِهِ یَستَهزِؤُنَ و در آن روز قیامت بر آنان ظاهر میگردد بدیهای اعمال زشتی که در اینکه حیات دنیا بر آنان مخفی بود یعنی کفّار انکار و استکبار خود را نسبت بآیات الهی و نیز قبح باقی اعمال خود را که از روی هواهای نفسانی و قوای طبیعی انجام میدادند نمیفهمیدند و آب گل آلوده دنیا چشم و گوش آنها را پر نموده و چنان از حقیقت بی‌بهره بودند که افعال خود را نیکو میدانستند و از عاقبت خود بی‌خبر بودند اینکه بود که در اثر استهزاء و سخریّه آنان نسبت بآیات الهی یک دفعه مشمول عذاب گردیدند.

وَ قِیلَ الیَومَ نَنساکُم کَما نَسِیتُم لِقاءَ یَومِکُم هذا وَ مَأواکُمُ النّارُ وَ ما لَکُم مِن ناصِرِینَ

صفحه : ۱۱۴

(و قیل) عطف بآیه بالا است یعنی وقتی که کفار گرفتار عذاب میگردند از طرف حق تعالی بتوسط ملائکه عذاب بآنها گفته میشود همین طوری که شما قبلا که در دنیا حیات داشتید و آنچه پیمبران و سفراء ما چنین روزی را بشما تذکر میدادند و شما مسخره مینمودید و وعده چنین روزی را بخاطر نگاه نمیداشتید ما نیز امروز که روز درماندگی و بیچارگی شما است با شما همان معامله را میکنیم که شما با ما کردید و در عذاب شما را وا میگذاریم بطوری که گویا شما را فراموش کرده‌ایم و جایگاه شما جهنم است و در آن جاویدانید و یار و یاوری ندارید که شما را از عذاب نجات دهد.

ذلِکُم بِأَنَّکُمُ اتَّخَذتُم آیاتِ اللّهِ هُزُواً وَ غَرَّتکُمُ الحَیاهُ الدُّنیا فَالیَومَ لا یُخرَجُونَ مِنها وَ لا هُم یُستَعتَبُونَ و نیز بآنان گفته میشود اینکه است جزاء و پاداش اعمال و گفتار شما که آیاتی که از معدن صدق و حقیقت فرود آمده مسخره نمودید و بگفته‌های پیمبران اعتناء ننمودید و حیات دنیا شما را مغرور گردانیده و مبدء و معاد خود را فراموش نمودید و همین طوری که از کفر و زندقه بیرون نیامدید امروز نیز از جهنم بیرون نخواهید آمد و دیگر قدرت بر عملی ندارید که رضایت بخش باشد زیرا که وقت عمل گذشته و امروز روز جزاء است.

فَلِلّهِ الحَمدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الأَرضِ رَبِّ العالَمِینَ وَ لَهُ الکِبرِیاءُ فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ حمد و ستایش مخصوص پروردگار و پرورش دهنده آسمانها و زمین و آنچه در آن است از ارواح و اجسام و آنچه در زمین است از جمادات و نباتات و حیوانات و او جلّت عظمته مربّی تمام عالمیان است.

تعمیم بعد از تخصیص افاده عموم میکند یعنی همان پروردگار آسمانها و زمین پروردگار تمام عوالم است از عالم مادّیات گرفته تا عوالم غیر طبیعی از عقول و نفوس و عوالم غیر متناهی که در بین آنها است و عدد آن را نداند کسی مگر خالق

صفحه : ۱۱۵

آن و عظمت و جلال و پادشاهی او در آسمانها و زمین نمایان است و او است سلطان مقتدر و غالب و درستکار که هر چیزی را

بجای خود از روی حکمت و موافق نظام عالم مرتب گردانیده پس مخصوص باو است عظمت و بزرگواری.

و در احادیث قدسیه است که خداوند تعالی فرموده

(الکبریاء ردائی و العظمهٔ ازاری فمن نازعنی فی واحدهٔ منهما القیته فی جهنّم)

سلطنت و بزرگواری لازم ذات من است کسی که در اینکه دو صفت با من منازعه کند وی را در جهنم می‌اندازم تشبیه به رداء و ازار اشاره باحاطهٔ و قیومیّت وی است که همین طوری که رداء و ازار محیط ببدن و مستولی بر آن است ذات حق تعالی نیز محیط بر تمام عوالم و جهانیان است کسی که در یکی از اینکه دو صفت بخواهد با خدا مقابلی نماید وی را در آخرین درکات دوزخ سرنگون مینماید.

صفحه : ۱۱۶

سورهٔ الاحقاف

اشاره

خمس و ثلاثون آیهٔ کوفیّ اربع فی الباقین و هی مکیهٔ

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

حم (۱) تَنزِیلُ الکِتابِ مِنَ اللّهِ العَزِیزِ الحَکِیمِ (۲) ما خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما إِلّا بِالحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی وَ الَّذِینَ کَفَرُوا عَمّا أُنذِرُوا مُعرِضُونَ (۳) قُل أَ رَأَیتُم ما تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ أَرُونِی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الأَرضِ أَم لَهُم شِرکٌ فِی السَّماواتِ ائتُونِی بِکِتابٍ مِن قَبلِ هذا أَو أَثارَةٍ مِن عِلمٍ إِن کُنتُم صادِقِینَ (۴)

وَ مَن أَضَلُّ مِمَّن یَدعُوا مِن دُونِ اللّهِ مَن لا یَستَجِیبُ لَهُ إِلی یَومِ القِیامَةِ وَ هُم عَن دُعائِهِم غافِلُونَ (۵) وَ إِذا حُشِرَ النّاسُ کانُوا لَهُم أَعداءً وَ کانُوا بِعِبادَتِهِم کافِرِینَ (۶) وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلحَقِّ لَمّا جاءَهُم هذا سِحرٌ مُبِینٌ (۷) أَم یَقُولُونَ افتَراهُ قُل إِنِ افتَرَیتُهُ فَلا تَملِکُونَ لِی مِنَ اللّهِ شَیئاً هُوَ أَعلَمُ بِما تُفِیضُونَ فِیهِ کَفی بِهِ شَهِیداً بَینِی وَ بَینَکُم وَ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ (۸) قُل ما کُنتُ بِدعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ ما أَدرِی ما یُفعَلُ بِی وَ لا بِکُم إِن أَتَّبِعُ إِلّا ما یُوحی إِلَیَّ وَ ما أَنَا إِلّا نَذِیرٌ مُبِینٌ (۹)

قُل أَ رَأَیتُم إِن کانَ مِن عِندِ اللّهِ وَ کَفَرتُم بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِن بَنِی إِسرائِیلَ عَلی مِثلِهِ فَآمَنَ وَ استَکبَرتُم إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ (۱۰) وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا لَو کانَ خَیراً ما سَبَقُونا إِلَیهِ وَ إِذ لَم یَهتَدُوا بِهِ فَسَیَقُولُونَ هذا إِفکٌ قَدِیمٌ (۱۱) وَ مِن قَبلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحمَةً وَ هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِیًّا لِیُنذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ بُشری لِلمُحسِنِینَ (۱۲) إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ استَقامُوا فَلا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ (۱۳) أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّةِ خالِدِینَ فِیها جَزاءً بِما کانُوا یَعمَلُونَ (۱۴)

صفحه : ۱۱۷

سوره احقاف در مکه فرود آمده و سی پنج آیه است بعدد کوفیان و بعدد مصریان و مدنیان سی و چهار آیه است و ششصد و چهل و چهار کلمه و دو هزار و پانصد و نود و پنج حرف است

ترجمه

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاصّ

(حم)

فرو فرستادن کتاب (قرآن) از جانب خدای مقتدر غالب درستکار است (۲)

نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است مگر بحقیقت و درستی و مدّت نامبرده شده (معین) و کافرین از آنچه پیمبران آنان را تهدید میکنند اعراض کرده و رو گردانندهگانند (۳)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بآنها بگو که بمن خبر دهید آیا می‌بینید آنچه را که غیر از خدا پرستش مینمائید آنان در زمین چه چیز آفریده‌اند (اگر چنین است) بمن بنمایند آن چیزی را که آفریده‌اند آیا آنان را در آفرینش آسمانها شرکتی است برای من بیاورید کتابی که پیش از قرآن نازل شده باشد یا آثاری از دانش پیشینیان اگر شما راست گویانید (۴)

و کی است گمراه‌تر از کسی که میخواند غیر از خدا کسی را (که اگر وی را) تا روز قیامت بخواند او را اجابت نمیکند در حالی که آنان (یعنی بتها) از خواندن بت‌پرستان بی‌خبرند (۵)

و چون در قیامت محشور گردند آنهایی را که پرستش نموده‌اند دشمنان آنان باشند و از پرستش آنها ناسپاسند (۶)

و چون آیات ظاهر و

صفحه : ۱۱۸

روشن ما بر آنان خوانده شود کسانی که بحق کافر گردیدند گویند اینکه سحری است هویدا (۷)

آیا کفار گویند که محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اینکه کلمات را بهم بافته و نسبت بخدا میدهد ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بگو اگر من بخدا دروغ بندم شما نتوانید مرا حمایت نمائید و (از عذاب خدا) چیزی کم کنید و (مرا نجات دهید و خدا عالم‌تر است بآنچه در آن خوض می‌کنید (و خدا) کافی است که بین من و شما گواه باشد و او آمرزنده و مهربان است (۸)

ای محمّد بگو من تازه پیدا شده از پیمبران نیستم (یعنی پیش از من هم پیمبرانی آمده‌اند) و نمیدانم در باره من و شما (خداوند) چه عمل میکند من پیروی نمیکنم مگر آنچه را که بمن وحی گردیده شود و نیستم من مگر بیم دهنده و تهدید کننده (۹)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بگو بمن خبر دهید اگر (قرآن) از جانب خدا باشد و شما بآن کافر گردید (و بر حقانیّت آن) شاهدی از بنی اسرائیل بر مثل آن شهادت دهد پس از آن ایمان آورد و شما تکبر نمودید (چه خواهید نمود) محققا خدا هدایت نمی‌کند گروه ستمکاران را (۱۰)

و کسانی که کافر شدند گفتند بکسانی که ایمان آوردند اگر ایمان بمحمد آوردن خوب بود شما بر ما پیشی نمیگرفتید یعنی ما بر شما پیشی میگرفتیم (کفّار چون بقرآن) هدایت نیافتند اینکه است که بزودی می‌گویند اینکه دروغی است قدیمی (۱۱)

و حال آنکه پیش از اینکه کتاب موسی علیه السّلام (یعنی تورات) پیشوا و رحمت بود و اینکه کتاب (قرآن) تصدیق کننده تورات و بزبان عربی است برای اینکه بترساند کسانی را (که بنفس خود) ظلم کردند و بشارت باشد برای نیکوکاران (۱۲)

بدرستی و حقیقت آن کسانی که گفتند پروردگار ما خدا است و پس از آن استقامت نمودند پس برای آنان نه خوفی است و نمیباشند محزون (۱۳)

آن جماعت اصحاب بهشتند و در بهشت جاویدانند و آن پاداش آن اعمال (نیکی است) که کرده‌اند.

صفحه : ۱۱۹

توضيح آيات

اشاره

حم تَنزِيلُ الكِتابِ مِنَ اللّهِ العَزِيزِ الحَكِيمِ در اول هفت سوره متصل بهم باين كلمه (حم) افتتاح فرموده:
۱- سوره المؤمن (حم تَنزِيلُ الكِتابِ مِنَ اللّهِ العَزِيزِ العَلِيمِ) ۲- سوره (فصلت) كه (حم) سجده‌اش نامند (حم تَنزِيلٌ مِنَ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ) ۳- سوره (حم عسق كَذلِكَ يُوحِي إِلَيكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِن قَبلِكَ اللّهُ العَزِيزُ الحَكِيمُ) ۴- سوره الزخرف (حم وَ الكِتابِ المُبِينِ) ۵- سوره الدخان (حم وَ الكِتابِ المُبِينِ) ۶- سوره الجاثية (حم تَنزِيلُ الكِتابِ مِنَ اللّهِ العَزِيزِ الحَكِيمِ) ۷- سوره الاحقاف (حم تَنزِيلُ الكِتابِ مِنَ اللّهِ العَزِيزِ الحَكِيمِ)

(و در توجيه اينكه كلمه (حم) از مفسرين گفتاري نقل شده)

(۱) قسم بدو اسم از اسماء اللّه است (حنّان و منّان) و يا حميد و مجيد.
(۲) (حم) اسم سوره است و آراء ديگرى نيز از مفسرين در معنى اينكه كلمه نقل شده.
لكن بهتر اينكه است كه گفته شود حروف تهجى در اوائل سوره‌ها رمز است بين خدا و رسولش و از متشابهات قرآن بشمار ميرود «و لا يعلم تفسيره الا اللّه» پس باين لحاظ سكوت در آن و محوّل نمودن علم آن را براسخين فى العلم اولى است.
(و العَزِيزِ الحَكِيمِ) دو صفت از صفات اللّه است و تنزيل در لغت فرو فرستادن تدريجى است بر خلاف نزول كه اعم است از فرود آمدن دفعى و تدريجى يعنى بر هر دو معنى گفته ميشود.
يعنى آيات قرآن از جانب خداى غالب درستكار بتدريج و پى در پى فرود آمده ما خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَينَهُما إِلّا بِالحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمّا أُنذِرُوا مُعرِضُونَ

صفحه : ۱۲۰

حق را در مقابل باطل آرند و آنچه موجود است بحق و از پرتو وجود حقيقى حق تعالى پديد گرديده و آفريده شده از آسمانها و آنچه در آنست از كرات و سيارات و كهكشانها و ستارگان و نيز موجودات علوى از فرشتگان و عقول و نفوس و غير اينها كه نميداند عدد آنان را مگر خالق آنها.
و نيز آنچه در زمين است از جمادات و نباتات و حيوانات و انواع و اقسام جنّيان و افراد و اقسام بشر و آنچه بين آسمانها و زمين است از هوا و حرارت و ملائكه مدبرين و غير اينها كه تمامى آنها را بحق و از روى حكمت آفريده شده و هيچ شيئى در عالم يافت نمى‌شود مگر آنكه وجودش جزء نظام عالم و از شئونات مدبّر و ناظم جهان بشمار ميرود حتى موجودات ذره بينى و ميكروب‌هاى زمينى و آنچه بنظر كوته‌بينان از قاذورات و اشياء ديگر كه بى‌فائده و مهمل مى‌پندارند در نظر بلند بينان همين طورى كه نيّر اعظم خورشيد عالم تاب جزء نظام جهانى است همين طور ذرات موجودات در نظام كلّيه عالم مدخليّت دارند و اجزاء عالم همه مثل تار و پود و رشته‌هاى يك پارچه مربوط به يكديگرند و مانند حلقه‌هاى زنجير پيوسته بهم و هر يك در حدّ وجود خود رويه تغيير

ناپذيرى دارنـد و همگى بـا هم (بتقـدير عزيز حكيم) با مباينت و تضادى كه بين آنها است دست در آغوش يكـديگر كرده و اينكه جهان مجلل و اينكه نظام بديع طبيعى را تشكيل مى‌دهند.

اينكه است كه مبـدء آفرينش تـذكر مى‌دهـد كه آسـمانها و زمين و آنچه بين آنهـا است نيافريـديم مگر بحق» اشـاره به اينكه بيهوده كارى از ساحت قـدس ما بيرون است آنچه خلق شـده بحق و درست و ثابت و وجود آن در نظام عالم لازم و محقّق است و براى هر چيزى از اجزاء عـالم و نيز براى كلّ عالم جهانى و هيئت اجتماعى مـدتى است معيّن كه در عالم قضاء الهى و در لوح محفوظ تعيين گرديده كه پس از آن مدت معيّن مندك و منحل خواهد گرديد.

خلاصه چنانچه در جاى خود مبرهن گرديده وجود خير است و شرّ امر

صفحه : ۱۲۱

عـدمى است پس آنچه در عـالم موجود ميگردد جزء نظـام عالم و خير است و شـر مطلق در عالم يافت نميگردد اگر چيزى از جهتى شرّ بنظر مى‌آيـد از جهت ديگر يـا جهـاتى خير و وجود آن در نظـام عالم ضـرورى است اگر خوب بنگرى همان چيزى كه شـرّ بنظر مى‌آيـد در نظام عالم خير محض است (پس بد مطلق نباشد در جهان). (مثنوى) (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمّا أُنذِرُوا مُعرِضُونَ) كفار مطيع امر حق تعـالى نگرديدنـد و از آنچه پيمبران از كيفيّت قيـامت و عـذاب روز رسـتاخيز گـوش زد آنـان مى‌نمودنـد اعراض كرده رو برميگردانيدنـد و نمى‌دانستند كـه اينكـه عمـل بضـرر خودشـان تمـام ميگردد سـفراى الهى رسـالت خـود را كـه بـآن مـأمور بـودند ميرسانيدند قُل أَ رَأَيتُم ما تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ أَرُونِي ما ذا خَلَقُوا مِنَ الأَرضِ أَم لَهُم شِركٌ فِي السَّماواتِ ائتُونِي بِكِتابٍ مِن قَبلِ هذا أَو أَثارَةٍ مِن عِلمٍ إِن كُنتُم صادِقِينَ خطاب برسول اكرم خود نموده كه اى محمّـد صـلّى اللّه عليه و اله و سـلّم بگو به آنهايى كه عبادت غير خـدا را ميكننـد و آنان را مؤثر ميدانند بمن نشان بدهيد كه آنها در زمين چه چيز خلق كرده‌اند كه بواسـطه آن مسـتحقّ شـكر و پرسـتش گرديده‌اند آيا بتها در خلقت آسـمانها شـركت دارند بآنها بگو كتابى بمن ارائه دهيد كه پيش از قرآن باشد و شاهد صدق مدعاى شما باشد يا از علم و دانش آثارى از آنان بنمائيد اگر شما در اينكه ادعاء خدايى آنها راست‌گو ميباشيد.

آيه اشـاره بـدليل عقلى است كه مشـركين را متنبّه نمايـد كه هر مـدّعى را دليلى است بر مـدّعاى خـود و هر موجودى را اثرى اسـت مخصوصا موجودات شـريف و اينكه بتهايى كه شـما ملتجى و پناهنده بآنان گرديده‌ايد و بآنها سـجده ميكنيد و طلب حاجت از آنها مينمائيد و چنين پنداريد كه قرب و منزلتى براى آنان است چه خصوصيّتى در آنها مشاهده نموده‌ايد بچه دليل اينكه موجودات پست بى‌مقدار را معبود خود قرار داده‌ايد آيا در زمين چيزى را از نيستى بهستى آورده‌اند كه بدانيد

صفحه : ۱۲۲

چنين قـدرتى دارنـد يـا دانش و علومى و خارق العاده‌اى از آنان پديـدار گرديـده يا فهميده‌ايـد كه با موجودات علوى ارتباط دارند وقتى كه هيچ برترى و امتيازى در آنها نميباشد بلكه از پست‌ترين موجودات بشـمار ميروند زيرا كه جمادى بيش نيستند و بيشتر آنان بـدست خودتـان سـاخته شده‌انـد شـمايى كه ادعـاى عقـل و دانش و انسانيت داريـد روش عقلايى چنين نيست كه بجمادى پناهنـده گردد.

خلاصه آيه بالا (ما خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَينَهُما إِلّا بِالحَقِّ) اشاره بالوهيّت و مبدئيت خود دارد كه آنچه در آسـمانها و زمين و بين آنهـا است بحق و از مبـدء حقيقت پديـد گرديـده و آيه اخير اشاره بوحـدت و فردانيت اله عالم است (و لا مؤثر فى الوجود الا اللّه) را اثبات مى‌گرداند كه آنچه هست از او و قائم بآن فرد متعال است و غير او همه فقير و محتاج بآن غنى مطلق ميباشند.

در كتـاب كريم بعبـارات مختلفه و بـادّله واضـحه وحـدت اله عـالم را ثـابت ميگردانـد يـك جـا فرموده (لَو كـانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللّهُ

لَفَسَدَتا)«۱» در جاى ديگر (وَ ما كانَ مَعَهُ مِن إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعضُهُم عَلى بَعضٍ)«۲» و در اينجا بطرز ديگرى بشر را متنبّه مى گرداند و پستى و بى‌مقدارى بتها را ميرساند و حكم آن را موكول بعقل خودشان ميكند كه بدانيد اينكه هايى را كه بغير از خدا عبادت ميكنيد لايق عبادت و پرستش نيستند عبادت و بندگى مختص بآن خدايى است كه مبدء كائنات است و ممكنات را از نيستى و عدم بوجود آورده.

وَ مَن أَضَلُّ مِمَّن يَدعُوا مِن دُونِ اللّهِ مَن لا يَستَجِيبُ لَهُ إِلى يَومِ القِيامَةِ وَ هُم عَن دُعائِهِم غافِلُونَ

۱- سوره انبياء آيه ۱۳۲ اگر در آسمان و زمين غير از خداى يكتا خدايان ديگر بودند هر آينه زمين و آسمان فاسد ميگشت. ۲- سوره مؤمنون آيه ۹۳ اگر با خدا خدايان ديگرى بود هر آينه هر خدايى با مخلوق خود در طرفى از سعه عالم وجود رفته و بحكم تقابلى كه بين آنها است هر يك از ديگرى برترى ميجست پس بسبب جدال و نزاع آنان عالم مضمحل و فاسد ميگرديد.

صفحه : ۱۲۳

در مقام تعرض و سرزنش كسانى است كه بتها را عبادت ميكنند كه اينان در گمراهى و ضلالت بمنتهى درجه پستى رسيده‌اند زيرا كه در نفهمى بدرجه‌اى ميباشند كه ميخوانند از غير خدا چيزهايى را كه اگر فرضا تا روز قيامت آنان را بخوانند و از آنها طلب حاجت كنند و هر قدر هم در مقابل بتان تذلّل و استغاثه نمايند جوابى نمى‌شنوند و آنهايى را كه ميخوانند از طلب نمودن آنها غافلند يعنى نمى‌فهمند و چون (من) موصوله در (ممّن) را براى ذوى العقول مى‌آورند و بتها صاحب عقل نيستند شايد مقصود از (مِن دُونِ اللّهِ) اعمّ باشد و شامل گردد آنچه را كه بغير خدا پرستش مى‌شود از ملائكه يا جنّ يا پيمبر و غير آنها و آيه اشاره باين باشد كه معبود حقيقى و آنكه مستحق عبادت و (قاضى الحاجات) است فقط خدا است و بس.

وَ إِذا حُشِرَ النّاسُ كانُوا لَهُم أَعداءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِم كافِرِينَ و همان چيزهايى را كه معبود خود قرار داده‌اند و گمان مى كردند كه آنان فرياد رس آنهايند در روز حشر كه همه با هم جمع مى‌شوند دشمنان آنهايند.

چنانچه از آيات مثل قوله تعالى (وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الحَيَوانُ لَو كانُوا يَعلَمُونَ)«۱» و نيز در باره زمين كه فرموده (يَومَئِذٍ تُحَدِّثُ«۲»ما هذِهِ الحَياةُ الدُّنيا إِلّا لَهوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ الخ) يعنى نيست اينكه حيات دنيا مگر هزلى و بازيچه‌اى و محققا خانه آخرت عالم حيات است اگر ميدانستيد.

۲- سوره زلزال آيه چهارم يعنى روز قيامت زمين خبرهاى خود را حديث مى كند و مى گويد.

صفحه : ۱۲۴

مثل ملائكه و جن و انس و خواه جماد باشند مثل بتهايى كه بدست خود ميسازيد تمام در روز قيامت با شما دشمن خواهند بود خلاصه آنچه را كه غير از خدا معبود خود قرار داده‌ايد چون شما دشمنان خدا ميباشيد كه در عبادت غير خدا را شريك ميگردانيد و آنها قشون الهى و مطيع امر اويند عوض آنكه شفيع شما گردند دشمنان شما ميشوند و بر عبادت كردن شما ناسپاسند.

وَ إِذا تُتلى عَلَيهِم آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلحَقِّ لَمّا جاءَهُم هذا سِحرٌ مُبِينٌ از اينكه آيه چنين استفاده مى‌شود كه آيات قرآن در نظر كفّار امر خارق العاده مينموده زيرا با اينكه قرآن بزبان عربى فصيح و بليغ فرود آمده و مشركين عرب اهل لسان بودند مى‌فهميدند كه چنين آياتى از عهده آنان خارج است و آن عصبيّت جاهليّت و آن كبر و نخوتى كه در باطن آنان تمركز داشته نميگذاشت كه تصديق برسالت نبى خاتم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بنمايند و اعتراف كنند كه اينكه كلام خدايى است اينكه بود وقتى آيه‌اى را مى‌شنيدند نسبت ساحرى و جادوگرى بحضرتش ميدادند.

أَم یَقُولُونَ افتَراهُ قُل إِنِ افتَرَیتُهُ فَلا تَملِکُونَ لِی مِنَ اللّهِ شَیئاً هُوَ أَعلَمُ بِما تُفِیضُونَ فِیهِ کَفی بِهِ شَهِیداً بَینِی وَ بَینَکُم وَ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ خطاب برسول اکرم است که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آیا کفّار چنین گمان میکنند و گویند اینکه قرآن ساخته و پرداخته خود تو است و از جانب خدا نیست تو در پاسخ آنان بگو اگر من برای هدایت شما قرآن را بدروغ نسبت بخدا میدهم و افترا بخدا می‌بندم البته بر اینکه عمل مستحق پاداش سخت میگردم و شما قدرت ندارید و از طرف خدا مالک نیستید که بنفع من کاری بکنید و عذاب را از من رفع نمائید و خدا خودش عالم‌تر است بآنچه در آن خوض می‌کنید از تنقید نمودن و طعنه زدن در آیات الهی و مرا خدا کافی است

صفحه : ۱۲۵

که شاهد و گواه باشد بین من و بین شما و خدا آمرزنده و مهربان است.

قُل ما کُنتُ بِدعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ ما أَدرِی ما یُفعَلُ بِی وَ لا بِکُم إِن أَتَّبِعُ إِلّا ما یُوحی إِلَیَّ وَ ما أَنَا إِلّا نَذِیرٌ مُبِینٌ ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم باین کفار بگو من نیستم اول پیمبری که مبعوث شده باشم و پیش از من هیچ پیمبری نیامده باشد و چنین نیست که شما خبری از پیمبران سابق نداشته باشید تا آنکه رسالت مرا مستبعد دانید بلکه عادت خدا در نظام خلقت چنین بوده که از روی شفقت و کرم در هر زمانی پیمبران و سفرایی برای هدایت خلق فرستاده که حجت خود را بر خلق تمام کند.

و من نمیدانم خدا با من و شما چه عملی خواهد نمود شاید مقصود چنین باشد که من با اینکه مرتبه رسالت و پیمبری احاطه کامل بعالم قضا و قدر الهی ندارم و نمیدانم چه حکمی در باره من دارد و چه دستوراتی بمن خواهد داد که برسالت و رساندن آن بشما مأمور گردم و نیز نمیدانم در باره شما با اینکه انکار و مخالفت الهی چه خواهد نمود شما را مبتلا بعذاب دنیا باضافه از عذاب اخروی می‌گرداند یا شما را مهلت میدهد و کیفر اعمال شما را در آخرت میاندازد و من از پیش خود و برای و سلیقه خودم بشما امر و نهی نمی‌نمایم تابع و مطیع وحی هستم آنچه از جانب حق تعالی مأمور گردم مأموریّت خودم را انجام میدهدم و من ادّعایی غیر از پیغمبری ندارم و خود را مستقلّ در رأی و صلاح بینی نمیدانم و نمی‌باشم من مگر مأمور گردیده‌ام که شما را بخبث اعمال بدتان مطّلع گردانم و از عذابی که در اثر اعمال نکوهیده و پاداش صفات رذیله دامن‌گیر شما خواهد گردید شما را بترسانم.

بروایتی وقتی اینکه آیه (وَ ما أَدرِی ما یُفعَلُ بِی وَ لا بِکُم) فرود آمد مشرکین گفتند کار ما و محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یکسان است همین طوری که ما از عاقبت کار خود بی‌خبریم او نیز خبر از عاقبت کار خود ندارد که خدا با او چه خواهد نمود آن وقت

صفحه : ۱۲۶

اینکه آیه (لِیَغفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ)«۱» فرود آمد اصحاب گفتند (هنیئا لک یا رسول اللّه) بر تو معلوم شد که خدا با تو چه خواهد نمود و بر ما معلوم نیست که با ما چه خواهد کرد اینکه آیه (لِیُدخِلَ المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ الخ)«۲» فرود آمد. (منهج الصادقین) قُل أَ رَأَیتُم إِن کانَ مِن عِندِ اللّهِ وَ کَفَرتُم بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِن بَنِی إِسرائِیلَ عَلی مِثلِهِ فَآمَنَ وَ استَکبَرتُم إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بگو مرا خبر دهید که چه می‌گویید اگر اینکه قرآن از جانب خدا باشد و بر حقانیّت آن شاهدی از بنی اسرائیل شهادت دهد و شما تکبر ورزیدید و بآن کافر شدید حال شما چگونه خواهد بود آیا شما از ستمکاران نمیباشید و خدا ستمکاران را هدایت نخواهد نمود.

گویند مقصود از شاهد عبد اللّه سلام است که از مرتاضین و دانشمندان بنی اسرائیل بوده و مقصود از (مثله) آیات و معانی توراة است که مصدق قرآن و در معارف الهی مطابق او است و نیز در وعد و وعید مثل وی است خلاصه از مفهوم و منطوق آیه چنین

استفاده میشود که پیمبر اکرم از طرف حق تعالی مأمور می گردد که به یهودیان از باب ارشاد بگوید اگر بشهادت دانشمندان خودتان ثابت گردد که اینکه قرآن از نزد خدا فرود آمده و شما از روی کبر انکار نمائید آیا ظالم نیستید و وقتی ظالم باشید دیگر قابل هدایت نمی‌باشید.

---

(۱) سوره فتح آیه دوم (هر آینه خدا می‌آمرزد گناهانی را که پیش کرده‌ای و آنچه را که عقب انداخته‌ای ۲- سوره فتح آیه پنجم (تا آنکه مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه را داخل گرداند در بهشتهایی که از زیر آن نهرها جریان دارد [.....]

صفحه : ۱۲۷

وَ قالَ الَّذِينَ کَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَو کانَ خَيراً ما سَبَقُونا إِلَيهِ مقصود یا کفّار قریشند یا یهودیان یا مطلق کفار که در زمان حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بودند که چون آنها خود را عالم و دانشمند میدانستند و مؤمنین اصحاب رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مثل عمار و صهیب و إبن مسعود و غیر اینان چون فقیر و بی مال بودند در نظر کفّار حقیر و ضعیف مینمودند و خود را نظر به اینکه صاحب مال و ثروت و عشیره میدانستند بزرگ و دانشمند می‌پنداشتند اینکه بود که برای اغوای مؤمنین بآنان می گفتند اگر در پیروی محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فضیلت و سعادتی بود ما که از شما داناتر و دانشمندتریم در ایمان بر شما سبقت میگرفتیم.

وَ إِذ لَم يَهتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هذا إِفکٌ قَدِيمٌ آیه خبر می‌دهد که چون کفار بسوی سعادت و فضیلت خود راه نیافتند و هدایت نگردیدند و کبر و عصبیّت آنها نگذاشت که نور قرآن در قلوب آنان طلوع نماید و بحقانیّت قرآن اعتراف کنند اینکه است که تجاهل میکنند و گویند اینکه قرآن افترایی است که محمّد بخدا نسبت میدهد و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است که حکایت از کفار فرموده (إِن هذا إِلّا أَساطِيرُ الأَوَّلِينَ) سوره انعام آیه ۲۵ یعنی کفّار می گفتند نیست اینکه قرآن مگر دروغ‌های پیشینیان.

وَ مِن قَبلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحمَةً وَ هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشری لِلمُحسِنِينَ مرجع ضمیر (من قبله) قرآن است که پیش از نزول قرآن کتاب موسی که توراۀ بود از جانب حق تعالی فرود آمد که در آن وقت پیش رو و مقدم بود بر تمام کتب آسمانی و برای مردم رحمت بود که طریق هدایت از الواح توراۀ بیابند و بآن هدایت گردند و اینکه کتاب یعنی قرآن که بزبان عربی فصیح است تصدیق مینماید آنچه را که در تورات و سائر کتب آسمانی ثبت گردیده تا آنکه مخالفین را از عذاب دنیا و آخرت بترساند و کفار و مشرکین را تهدید نماید و نیز مؤمنین و

صفحه : ۱۲۸

نیکوکاران را به بهشت و مقاماتی که برای آنان بپاداش عمل نیکشان مهیّا گردیده بشارت دهد إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ استَقامُوا فَلا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ پس از تهدید مخالفین و بشارت بمؤمنین نیکوکار در مقام بیان صفات مؤمنین ثابت قدم برآمده که آنان کیانند و پاداش عمل نیك آنان چیست (محسنین) کسانی می‌باشند که بزبان گفتند و بقلب تصدیق نمودند که پروردگار و آفریننده ما خدا است و پس از آن در ایمان استقامت نمودند و ثابت قدم ماندند و از جاده شریعت منحرف نگردیدند چنین کسانی که در ایمان و عمل ثابت قدم ماندند بر چنین اشخاصی دیگر نه خوفی است که از آینده ترسناك باشند و نه حزنی است که بر گذشته متأسف و محزون گردند شاید مقصود از عدم خوف و حزن نسبت بمؤمنین ثابت قدم خوف و حزن در امور اخروی باشد که آنان در قیامت در جوار قرب الهی قرار گرفته و از فزع اکبر آن روز در امانند در آنجا دیگر آنان را نه خوفی است از عذاب و نه محزونند چون آیه اطلاق دارد شاید نفی خوف و حزن از نیکوکاران اعم باشد که شامل گردد دنیا و آخرت آنان را که چنین

اشخاصـی در دنیا برای آنان خوفی از آینده نیست زیرا کسـی که از خدا ترسـید از هیچ چیز نمی‌ترسد و خود را در حصن (لا اله الا اللّه) متحصن می‌بیند و نیز برای آنها حزنی هم نیست زیرا کسـی که دل بخدا بست و هدف و آرزوی او رسـیدن بلقاء حق تعالی شد دیگر از فقـدان چیزی از امور دنیـا محزون نمیگردد بلکه داخل کسانی گردیـده که در باره او (رضـی اللّه عنهم و رضوا عنه) صادق می آید.

بایـد دانست که انسان بکمال ایمان و یقین فائز نمی گردد مگر در اثر متانت و اسـتقامت و مجرد اقرار زبانی و تصدیق قلبی در کمال ایمان کافی نیست مؤمن کامل

صفحه : ۱۲۹

انسـانی است که آنچه سـدّ راه او است شکسـته و از آن گـذر نموده و بمرتبه (عین الیقین) یـا (حق الیقین) رسـیده و آن وقتی وی را میسّر میگردد که با یک اراده متین و استقامت در عمل همراه باشد.

آری متانت و اسـتقامت است که کوه‌های مشکلات که دمبدم در مقابل او رژه میدهند و سدّ راه وی گردیده‌اند از جا کنده و زیر پا هموار نموده و راه او را باز می گرداند هر قدر نفس ضعیف باشد در اثر ثبات و مجاهده قوی می گردد.

خلاـصه تحصـیل ایمـان کامـل منوط بمتـانت و اسـتقامت و ثبـات است که شـخص در مقام مجاهـده و جهاد با نفس برآیـد و طریق شیـاطین را به بنـدد تـا آنکه راه تردّد ملاـئکه در قلب وی بـاز گردد و بمقـام نفس مطمئّه برسـد آن وقت چنین کس را مؤمن کامل گویند و مصداق اینکه آیه میگردد که دیگر برای وی خوف و حزنی نیست.

أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّةِ خالِدِینَ فِیها جَزاءً بِما کانُوا یَعمَلُونَ مزیّت و کرامت دیگری که در اینکه آیه راجع به نیکوکاران و کسانی که در ایمـان اسـتقامت دارنـد تـذکر می‌دهـد اینکه است که چنین اشخاصـی از یاران بهشـتند یعنی بهشت نامزد آنان است و همیشه در بهشت متمکن و جاویداننـد و بهشت و خلود در آن پـاداش اعمـال نیکوی آنها است که در دنیا اقرار بوحـدانیت خـدا نمودنـد و در ایمان راسخ و پا برجا ماندند و هیچ تزلزلی در یقین و ایمان آنان در حیات دنیا پدید نگردید.

صفحه : ۱۳۰

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱۵ تا ۲۳]

اشاره

وَ وَصَّینَا الإِنسانَ بِوالِدَیهِ إِحساناً حَمَلَتهُ أُمُّهُ کُرهاً وَ وَضَعَتهُ کُرهاً وَ حَملُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهراً حَتّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَربَعِینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوزِعنِی أَن أَشکُرَ نِعمَتَکَ الَّتِی أَنعَمتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَن أَعمَلَ صالِحاً تَرضاهُ وَ أَصلِح لِی فِی ذُرِّیَّتِی إِنِّی تُبتُ إِلَیکَ وَ إِنِّی مِنَ المُسلِمِینَ (۱۵) أُولئِکَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنهُم أَحسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَن سَیِّئاتِهِم فِی أَصحابِ الجَنَّةِ وَعدَ الصِّدقِ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ (۱۶) وَ الَّذِی قالَ لِوالِدَیهِ أُفٍّ لَکُما أَ تَعِدانِنِی أَن أُخرَجَ وَ قَد خَلَتِ القُرُونُ مِن قَبلِی وَ هُما یَستَغِیثانِ اللّهَ وَیلَکَ آمِن إِنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ فَیَقُولُ ما هذا إِلاّ أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ (۱۷) أُولئِکَ الَّذِینَ حَقَّ عَلَیهِمُ القَولُ فِی أُمَمٍ قَد خَلَت مِن قَبلِهِم مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ إِنَّهُم کانُوا خاسِرِینَ (۱۸) وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا وَ لِیُوَفِّیَهُم أَعمالَهُم وَ هُم لا یُظلَمُونَ (۱۹)

وَ یَومَ یُعرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا عَلَی النّارِ أَذهَبتُم طَیِّباتِکُم فِی حَیاتِکُمُ الدُّنیا وَ استَمتَعتُم بِها فَالیَومَ تُجزَونَ عَذابَ الهُونِ بِما کُنتُم تَستَکبِرُونَ فِی الأَرضِ بِغَیرِ الحَقِّ وَ بِما کُنتُم تَفسُقُونَ (۲۰) وَ اذکُر أَخا عادٍ إِذ أَنذَرَ قَومَهُ بِالأَحقافِ وَ قَد خَلَتِ النُّذُرُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ مِن خَلفِهِ أَلاّ

تَعبُدُوا إِلاّ اللّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ (۲۱) قالُوا أَ جِئتَنا لِتَأفِکَنا عَن آلِهَتِنا فَأتِنا بِما تَعِدُنا إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ (۲۲) قالَ إِنَّمَا العِلمُ عِندَ اللّهِ وَ أُبَلِّغُکُم ما أُرسِلتُ بِهِ وَ لکِنِّی أَراکُم قَوماً تَجهَلُونَ (۲۳)

صفحه : ۱۳۱

ترجمه

بانسان توصیه نمودیم که بپدر و مادرش نیکویی بنماید مادرش وی را بکراهت حمل کرد و وضع حمل نمود او را بکراهت (و سختی) و حمل او و از شیر باز گرفتن او سی ماهست تا وقتی که برسد بکمال قوّت خود و بچهل سالگی رسید گفت پروردگارا بمن الهام نما که شکر کنم ترا که نعمت بخشیدی بمن و بر پدر و مادر من و اینکه عمل شایسته نمایم که موجب رضا و پسند تو باشد و اصلاح کن مرا در ذرّیّه من (یعنی اولاد صالح بمن عطاء نما) و محققا من باز گشت نمودم بسوی تو و بحقیقت من از مسلمانانم (۱۵)

اینکه گروه کسانی می‌باشند که از آنان قبول میکنیم بهتر از آنچه را که عمل کرده‌اند و از گناهان آنها درمیگذریم (و آنها) از اصحاب بهشت باشند و اینکه وعده وعده صدق است که بآنها در دنیا وعده داده میشد (۱۶)

و آن کسی که بپدر و مادرش گفت (اف) بر شما آیا وعده میدهید مرا که (از کفر خارج شوم و ایمان آورم) محققا قرنهایی گذشته (و قیامت نیامده) و پدر و مادر بخدا استغاثه می‌کنند (و بوی) گویند وای بر تو ایمان آور وعده خدا حقّ است (در پاسخ) می‌گوید نیست اینکه مگر افسانه پیشینیان (۱۷)

اینکه گروه (از مردم) کسانی می‌باشند که محقق شده بر آنها کلمه عذاب و در زمره اممی می‌باشند که پیش از آنها بودند از جنّ و انس و بدرستی که آنان زیان‌کارانند (۱۸)

و برای تمام اینها درجاتی است از آنچه عمل کرده‌اند تا اینکه خداوند (بهر کسی جزای) عملش را تمام بدهد و آنها ستم گردیده نشوند (۱۹)

و یاد کن روزی را که

صفحه : ۱۳۲

کافرین بر آتش جهنم عرضه کرده شوند (و بآنان گفته شود) صرف نمودید چیزهای پاکیزه خود را در زندگانی دنیای خودتان و از آن تمتع (طبیعی) گرفتید پس امروز جزاء داده میشوید عذاب خواری و رسوایی بسبب آنچه بودید بدون استحقاق در زمین تکبر کننده‌گان و برای آنکه فاسق (و گنه‌کار) بودید (۲۰)

ای محمّد یاد کن برادر عاد را یعنی (هود علیه السّلام) را وقتی که ترسانید و تهدید نمود قوم خود را در وادی پر ریگ و انبوه شده و محققا پیمبرانی پیشتر از (هود علیه السّلام) و بعد از او آمده و بآنان گفته بودند عبادت نکنید مگر خدا را بدرستی من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ (قیامت) (۲۱)

(قوم عاد بهود علیه السّلام) گفتند آیا تو آمده‌ای که ما را از خدایانمان بگردانی پس اگر راست می‌گویی بیاور آنچه را که بما از عذاب وعده می‌دهی (۲۲)

(هود علیه السّلام) گفت محققا علم بوقوع (قیامت) نزد خدا است و من تبلیغ می‌کنم شما را بآنچه فرستاده شده‌ام بآن و لکن می‌بینم شما را گروهی که نادانی می‌کنید (۲۳)

توضیح آیات

وَ وَصَّینَا الإِنسانَ بِوالِدَیهِ إِحساناً حَمَلَتهُ أُمُّهُ کُرهاً وَ وَضَعَتهُ کُرهاً وَ حَملُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهراً حَتّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ چون اساس زندگانی بشر و کامیابی و ترقیات انسان روی پایه اتفاق و محبّت و معاونت بهم نوع خود قرار گرفته و نزدیک‌ترین اشخاص به آدمی پدر و مادر ویند که از علل مادّی وجود او بشمار می‌روند اینکه است که خدای متعال بانسان توصیه و سفارش می‌فرماید که به پدر و مادر خود نیکی بنماید.

مخصوصا مادر که محبت مادر نسبت بفرزند یکی از عجائب عالم و از اسرار خلقت بشمار میرود زیرا که با وجود آن همه دردها و مشقاتی که مادر متحمل میگردد اولاد هر قدر زشت صورت یا زشت سیرت باشد محبتش تبدیل به نفرت نمی گردد

صفحه : ۱۳۳

و نیز زحمت مادر از حمل و بارکشی در مدّت نه ماه و آن درد مخاض که در موقع وضع حمل بایستی تحمّل نماید و شیر دادن و در دامن پرورش اولاد نمودن که اقل مدت حمل و از شیر گرفتن بچه چنانچه آیه تعیین مینماید سی ماه میشود نظر باین جهات زحمت مادر زیادتر از پدر است اگر چه پدر هم از جهات دیگر زحمت او نسبت باولاد بسیار است.

خلاصه پدر و مادر در تربیت اولاد از تهیه خوراک و پوشاك و آموزگار چه مشقاتی متحمل میگردند تا وقتی که اولادشان بحد رشد برسد.

در اینجا سیاق آیه بارشاد عقلی میماند نه امر مولوی زیرا که هر منصفی بعقل خود احسان بپدر و مادر را لازم میداند و آیه ارشاد بهمین حکم عقل است در سوره الرحمن آیه ۶۰ فرموده (هَل جَزاءُ الإِحسانِ إِلَّا الإِحسانُ) اشاره به اینکه آیا بحکم عقل پاداش نیکی غیر از نیکی است.

لکن وقتی اینکه آیه را با آن آیه که در سوره نساء آیه ۴۰ فرموده:

(وَ اعبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشرِکُوا بِهِ شَیئاً وَ بِالوالِدَینِ إِحساناً) که در چهار سوره برای تأکید اینکه آیه تکرار شده و بضمیمه احادیث و اخبار بسیار که از معصومین (ع) رسیده که اگر بخواهیم احادیثی که راجع با طاعت پدر و مادر و احسان و نیکی که در باره آنها بایستی مراعات نمود شرح دهیم سخن طولانی میگردد و جای آن کتب اخبار است.

خلاصه وقتی آیات و اخبار را با هم جمع کنیم علاوه بر ارشاد عقلی امر مولوی نیز می‌توان از آن استفاده نمود زیرا که احسان به پدر و مادر را مقترن گردانیده بعبادت و بندگی خود یعنی بحکم خدا واجب و لازم است بر اولاد که علاوه بر احسان بپدر و مادر مطیع و فرمان‌بردار آنان نیز گردد مگر در آنچه مخالف حکم خدا و رسول باشد و در باره آنها از هیچ نوع احسان و محبت خودداری ننماید و حتی الامکان در همه وقت رضایت آنان را تحصیل نماید زیرا که اطاعت و رضایت آنها اطاعت و رضایت خدا است.

صفحه : ۱۳۴

وَ بَلَغَ أَربَعِینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوزِعنِی أَن أَشکُرَ نِعمَتَکَ الَّتِی أَنعَمتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَن أَعمَلَ صالِحاً تَرضاهُ وَ أَصلِح لِی فِی ذُرِّیَّتِی کمال رسد جسمانی و عقلانی بشر در سن چهل سالگی بانتهاء می‌رسد آن وقت معلوم می‌شود که آن در راه سعادت قدم میزند یا در بیراهه افتاده اینکه است که خداوند از سعادتمندان خبر میدهد که اگر انسان در مدت چهل سال در راه سعادت افتاد بحال نیازمندی و شکر گذاری گوید ای پروردگار من بمن الهام گردان که به نعمت‌های فراوانی که بمن بخشوده‌ای از جسمانی و

روحانی و به پدر و مادر من عطا فرموده‌ای شکر گزار باشم و بشکرانه نعمت‌های تو بر طبق رضاء و خشنودی تو عمل نمایم.
و چنین آدمی نه فقط در باره خود دعا میکند بلکه در باره اولادان و ذریهٔ خویش از خدا صلاح و سعادت آنان را میطلبد و روی نیازمندی بدرگاه بی‌نیاز مطلق آورده و از روی حقیقت گوید خدایا من روی بتو آوردم و بازگشت بتو نمودم.
إِنِّی تُبتُ إِلَیکَ وَ إِنِّی مِنَ المُسلِمِینَ و بحقیقت من بازگشت بتو نموده‌ام و تسلیم امر تو گردیده‌ام و بآنچه امر فرمایی فرمان بردارم و فقهاء از اینکه جمله (وَ حَملُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهراً) بضمیمه قوله تعالی (وَ الوالِداتُ یُرضِعنَ أَولادَهُنَّ حَولَینِ کامِلَینِ) چنین استفاده نموده‌اند که اقل مدّت حمل شش ماهست که شش ماه ایّام حمل و دو سال شیر دادن با هم سی ماه تمام میشود.
أُولئِکَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنهُم أَحسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَن سَیِّئاتِهِم فِی أَصحابِ الجَنَّةِ وَعدَ الصِّدقِ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ (اولئک) اشاره بهمین جماعتی است که در آیه بالا- بعض اوصاف آنان را بیان نمود در اینکه آیه در مقام پاداش اعمال نیک و حسن نیت آنها برآمده که ما از چنین اشخاصی قبول میکنیم و می‌پذیریم از آنان بهتر از آنچه عمل نموده‌اند

صفحه : ۱۳۵

و از گناهان آنها میگذریم و خدا بچنین اشخاصی وعده بهشت داده و وعده خدا صدق و محقّق الوقوع و تخلّف ناپذیر است.
از اینکه آیه چنین استخراج میشود که اینهمه لطف و مرحمتی که نسبت بچنین اشخاصی نموده بازاء سه عمل نیک آنها است.
(اول) احسان بپدر و مادر (دوم) دعاء و نیازمندی آنان از بی‌نیاز مطلق که موفّق گردند بشکر نعمت‌هایی که نسبت بخود و والدین آنها عطاء نموده (سوم) توبه و بازگشت نمودن آنها از مخالفت بموافقت هر گاه گناه و خطایی از آنان صادر شده باشد زیرا که دعاء و التجاء بدرگاه قادر مطلق و نیز توبه و پشیمانی از خطاء دو دری است از درهای رحمت الهی چنانچه اشاره بعلو مرتبه دعا دارد قوله تعالی (قُل ما یَعبَؤُا بِکُم رَبِّی لَو لا دُعاؤُکُم) سوره الفرقان آیه ۷۷ خطاب برسولش نموده که (بمردم بگو اگر دعاء شما نبود پروردگار من بشما اعتنایی نداشت و راجع بتوبه فرموده (فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ) سوره (فرقان) آیه (۸۰) راجع بتوبه‌کنندگان فرموده خداوند علاوه بر اینکه گناهان آنان را می‌بخشد بدیهای عملشان را تبدیل بحسنات مینماید. (وَ إِنِّی مِنَ المُسلِمِینَ) شاید بیان حال آنان است که چنین اشخاص بمقام سلّم و تسلیم رسیده‌اند لکن اگر انسان بعد از رشد و بلوغ در بیراهه افتاد و باغواء شیطان و نفس اماره آن گوهر گرانبهایی که مبدء عالم در باطن او بودیعه گذارده بود تلف گردانید بعکس آن دسته اول بجای نیکی و احسان به پدر و مادر میگوید (اف لکما) در مفردات در لغت (اف) گفته) (اصل الاف کل مستقذر من وسخ و قلامهٔ ظفر و ما یجری مجراهما) پایان وسخ بمعنی چرکی است (و قلامهٔ ظفر) ناخنی است که میگیرند و اینکه معنی اصل کلمه (اف) است لکن در استعمال عرفی (افّ) گفته میشود هر چیزی که بخواهند آن را خفیف و بی‌قدر گردانند مثل قوله تعالی (أُفٍّ لَکُم وَ لِما تَعبُدُونَ

صفحه : ۱۳۶

مِن دُونِ اللّهِ) سوره انبیاء آیه ۶۷ مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در باره عبد الرحمن بن ابی بکر فرود آمده که وقتی پدر و مادر بوی گفتند ایمان آور بعد از توهین بآنها بکلمه (اف) گفت شما عبد اللّه جدعان و مشایخ قریش از مرده‌ها را زنده کنید تا من از آنها سؤال کنم اینکه راجع بمبدء می گویید اگر آنان نیز تصدیق نمودند من ایمان میآورم آنها در حال استغاثه بوی گفتند وای بر تو ایمان بیاور بدرستی و حقیقت وعده خدا حق است او در جواب میگفت اینکه وعده‌هایی که شما میدهید از اوضاع قیامت اینها نیست مگر همان افسانه‌های پیشینیان.
(خلاصه) شأن آیه هر چه باشد چنانچه گفته شد آیه مطلق است و در مقام حال اینکه قسم از مردمانی که عاق والدین و منکر معاد

و زنـده شـدن در قيـامت و ثواب و عقـاب و گفتار پيمبراننـد و كلمات وحى را افسانه مى‌پندارنـد و نيز بپـدر و مادر هر گاه در مقام انـدرز و خير خواهى آنان برآينـد توهين نموده و سـخن آنان را لغو مى‌پندارنـد و آنها از راه بيچارگى كه نميتوانند اولاد خود را در اثر مخالفت در آتش و عذاب ببينند بخدا استغاثه مى‌نمايند و هدايت فرزندشان را طلب مى‌نمايند.
أُولئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيهِمُ القَولُ فِي أُمَمٍ قَد خَلَت مِن قَبلِهِم مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ إِنَّهُم كانُوا خاسِرِينَ (اولئك) اشاره باشخاصى است كه در آيه بالا وصف آنان را نمود كه چنين مردمانى از جن و انس براى آنان محقق گرديـده كلمه عذاب آرى كسـى كه منكر مبدء و معاد گردد و بپدر و مادر توهين نمايد و سخنان مهر آميز و صلاح بين آنان را افسانه پندارد بدون آنكه در مقام برآيد و رجوع بعقل خود كنـد تا آنكه از روى برهان و دليل عقل شـهادت دهـد بر صـدق گفتار پيمبران و حقوق پـدر و مادر را نگاه دارد بلكه بخـدعه نفس و اغواء شيطان فريب خورده و خود را باسفل سـافلين طبيعت پرتـاب نموده براى چنين اشخاصـى چه گذشـتگان از امم سابقه باشند چه

صفحه : ۱۳۷

آينـده‌گان و چه مردمـان حاضـر از جنّ و انس عـذاب محقـق و ثـابت گرديـده و اينـان زيانكاراننـد كه عمر گرانبهـاى خود را اسـير سرپنجه قواى شـهويّه و غضبيّه نموده زيرا كه همـان كفر آنـان منشأ عـذاب آنهـا گرديـده و در بـاطن خودشـان در اثر كفر جهنّم را افروخته گردانيده‌اند.
وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيَهُم أَعمالَهُم وَ هُم لا يُظلَمُونَ (واو) در (و لكل) عطف بـدو آيه بالا است كه آيه اول آن اشخاصـى كه بعـد بلوغ و رشـد ايمـان آوردنـد و تسـليم امر حق تعـالى گرديـده و از خـدا موفقيت براى خود و والـدين خود طلبيدنـد و توبه و بـازگشت بحق تعـالى نمودنـد و آن دسـته دوم كه بعكس بپـدر و مـادر توهين نموده و منكر معـاد گرديدنـد براى هر يـك از آنـان درجه‌اى است از درجات صـعود بقـدر عملشان يا درجه‌اى است از درجات نزول كه آن هم نيز بميزان عملشان ميباشد و جزاى عمل هر كسى بالتّمام و كمال داده ميشود و از حقّ احدى كاسته نميگردد تا آنكه بر او ستم شده باشد در سوره زلزال آيه ۷ فرموده:
(فَمَن يَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَيراً يَرَهُ وَ مَن يَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) خلاصه ظاهرا آيه اشاره باين است كه درجات ناشى از اعمال است و چون مردم در عمـل تفـاوت بسيار دارنـد اينكه است كه در درجـات نيز تفاوت بسـيار دارنـد و درجه هر كسـى روى ميزان اعمال و صفات و اخلاق وى تعيين گرديده كه در واقع خودش در حيات و زندگانى دنيوى خود بنا نهاده.
از اينكه آيه ميتوان اسـتفاده نمود كه انسـان در اعمـال خود مختـار است زيرا كه (لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا) مشـعر بر اينكه است كه درجه هر كسـى در قيامت ناشـى از عمل خود او است و بوى ظلم و سـتم نشده اگر آدمى در عمل مجبور بود چگونه درجه او ناشى از عملش و متفرّع بر كردارش ميگرديـد و هر گاه درجه او اسـفل سافلين گرديده چگونه صـحيح بود كه گفته شود بر او سـتم نشده بلكه ظلمى بالاـتر از اينكه تصوّر نـداشت كه انسان را مجبور گرداننـد بر اعمال نكوهيـده‌اى پس از آن وى را در دركه عـذاب واقع گردانند و باو گفته شود اينكه كيفر مجازات

صفحه : ۱۳۸

اعمال بد تو است.
وَ يَومَ يُعرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النّارِ أَذهَبتُم طَيِّباتِكُم فِي حَياتِكُمُ الدُّنيا وَ استَمتَعتُم بِها فَاليَومَ تُجزَونَ عَذابَ الهُونِ بِما كُنتُم تَستَكبِرُونَ فِي الأَرضِ بِغَيرِ الحَقِّ وَ بِما كُنتُم تَفسُقُونَ آيه در مقـام بيـان عـذاب روز قيامت است كه وقتى آتش دوزخ عرضه ميشود بر كافرين يعنى آتش جهنّم رو بآنـان آرد بآنهـا گفته ميشود آن چيزهـا و نعمت‌هـاى نيكى كه در دنيـا بشـما عطاء شـده بود چه از نعمت‌هاى

خارجی مثل سلامتی بدن و مال و ثروت و اطعمه‌های لذیذ و چه از نعمتهای باطنی مثل عقل، هوش ذکاوت، شجاعت و غیر اینها را در غیر محلّ خود که بایستی بآنها سعادت و فضیلت و کمال انسانیّت خود را تحصیل نمائید صرف گردانیدید و تمام آنها را صرف تمتّعات نفسانی نمودید و چون کفران نعمت کردید امروز که روز قیامت است بایستی بکیفر اعمال نکوهیده که در دنیا نمودید و از روی کبر و منیّت زیر بار اطاعت و فرمان حق تعالی نرفتید و مشغول فسق و فجور گردیدید بچشید عذاب خوار کننده را (جَزاءً وِفاقاً) چون جزاء بایستی موافق عمل باشد مجازات کبر خواری است و مجازات فسق عذاب است اینکه است که فرمود (عذاب الهون) از (سدی) که یکی از روات و مفسرین سنیها است چنین نقل می‌کنند که گوید عادت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اینکه بود که هر وقت سفر می‌رفت آخرین کسی را که وداع می‌کرد فاطمه «ع» بود و وقتی برمیگشت اولین کسی را که ملاقات می‌کرد فاطمه بود روزی از سفر برگشت بعادت معهود وقتی بدر خانه فاطمه «ع» رسید دید پرده گلیمی برسم تجمل و زینت بدر خانه خود آویخته وقتی حضرت پرده را دید برگشت فاطمه «ع» بعد از آنکه قدری انتظار کشید و دید پدرش نیامد رفت بحجره رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و گفت چرا ترک عادت کردید و مرا از دیدارت محروم گردانیدی فرمود آمدم درب خانه تو دیدم پرده‌ای آویخته‌ای برگشتم اینها عادت جبابره است آل محمّد را با زینت دنیا چه کار است من بسیار متنفرم فاطمه «ع» پرده را خدمت پدر فرستاد

صفحه : ۱۳۹

و پس از آن بقناعت و سختی می‌گذرانید. (منهج) وَ اذکُر أَخا عادٍ إِذ أَنذَرَ قَومَهُ بِالأَحقافِ خطاب برسول خود نموده‌ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یاد کن برادر عاد یعنی (هود نبی علیه السّلام) را گویند هود علیه السّلام برادر نسبی عاد یا از قبیله عاد بود که بوی امر شد ای هود بترسان و تهدید کن قبیله خود را (بالاحقاف) (احقاف) جمع (حقف) بمعنی رمل مستطیل مایل باعوجاج است و آن ریگستانی بوده نزدیک حضرموت در ولایت یمن مشرف بر دریای عمّان و آن موضع را شجر گویند و گویند احقاف یک محلی است میان عمّان و مهره و اهل آن وادی اهل خیام بودند از قبیله‌های ارم که در بادیه می‌نشستند و هود علیه السّلام برای ارشاد آنها مبعوث گردید.

وَ قَد خَلَتِ النُّذُرُ مِن بَینِ یَدَیهِ در اینکه جمله مفسرین چند احتمال داده‌اند شاید جمله حالیه باشد یعنی هود علیه السّلام برسالت برای اهل بادیه مبعوث گردید در حالی که پیمبرانی پیش از هود علیه السّلام (وَ مِن خَلفِهِ) و بعد از او برای ارشاد مردم بتوحید و پرستش خدای یکتا آمده بودند.

و ممکن است جمله معترضه باشد نه حالیه (أَلّا تَعبُدُوا إِلَّا اللّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ) خلاصه خدای سبحان هود علیه السّلام را برسالت بگروه عادیان فرستاد و هود آنان را بپرستش خدای یکتا دعوت نمود که عبادت و پرستش ننمائید مگر او را زیرا که فقط مستحقّ پرستش او است و بس و گوش زد آنها نمود که اگر بر خدا شریک قرار دهید من بر شما می‌ترسم از عذاب روز بزرگ.

اهل عاد گفتند ای هود (أَ جِئتَنا لِتَأفِکَنا عَن آلِهَتِنا) آیا آمده‌ای که ما را از خدایان ما بگردانی (فَأتِنا بِما تَعِدُنا إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ) همیشه وعده عذاب بما می‌دهی اگر راست می‌گویی اینکه عذاب را برای ما بیاور.

قالَ إِنَّمَا العِلمُ عِندَ اللّهِ وَ أُبَلِّغُکُم ما أُرسِلتُ بِهِ وَ لکِنِّی أَراکُم قَوماً تَجهَلُونَ

صفحه : ۱۴۰

هود علیه السّلام در پاسخ اعتراض آنان گفت علم بموقع عذاب نزد خدا است من بشما میرسانم آن اندازه‌ای را که بمن ارسال

گردیده و مأمور گردیده‌ام که بشما ابلاغ نمایم که ایمان آرید و مطیع فرمان خدا گردید و چون شما مردمان جاهل و نادان میباشید و اطّلاعی از عاقبت اعمال نکوهیده خود ندارید و نمیدانید که پیمبران از طرف حق تعالی ارسال گردیده‌اند که مردم را از عذابی که در اثر طغیان و کفر آنها بروز مینماید آنها را تهدید نموده و بترسانند لکن نه وقوع عذاب و نه رفع آن هیچ یک بدست پیمبران نیست.

پس از آنکه از سخن هود علیه السّلام و وعد و وعید او متنبه نگردیدند و بر طغیان خود افزودند چنانچه مفسرین گفته‌اند خدای متعال آنان را بقحطی مبتلا نمود و سه سال برای آنها باران نیامد که شاید متنبه گردند و حضرت هود علیه السّلام بآنان میگفت ایمان آرید تا خدا بشما باران فرستد و گر نه عوض باران بر شما عذاب ریزان خواهد شد بالاخره از راه اضطرار بمحلّ کعبه که آن وقت پشته ریگ سرخ رنگی بود پناه بردند و مرتد نامی که یکی از تابعین هود علیه السّلام بود بآنها گفت بحضرت هود علیه السّلام ایمان آرید تا از اینکه بلا نجات یابید و بدعای شما باران نخواهد آمد عادیان بسخن او اعتنا ننمودند و او را حبس نمودند خلاصه اهل عاد در آن موضع مشغول شدند بدعاء و طلب باران نمودند آن وقت سه قطعه ابر پدید گردید و صدایی شنیدند که یکی از اینکه سه قطعه ابر را اختیار کنید اینان ابر سیاه را که مانند دل خودشان سیاه بود بگمان اینکه ابر سیاه بیشتر باران دارد اختیار نمودند.

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۴ تا ۳۵]

اشاره

فَلَمّا رَأَوهُ عارِضاً مُستَقبِلَ أَودِيَتِهِم قالُوا هذا عارِضٌ مُمطِرُنا بَل هُوَ مَا استَعجَلتُم بِهِ رِيحٌ فِيها عَذابٌ أَلِيمٌ (۲۴) تُدَمِّرُ كُلَّ شَيءٍ بِأَمرِ رَبِّها فَأَصبَحُوا لا يُرى إِلّا مَساكِنُهُم كَذلِكَ نَجزِي القَومَ المُجرِمِينَ (۲۵) وَ لَقَد مَكَّنّاهُم فِيما إِن مَكَّنّاكُم فِيهِ وَ جَعَلنا لَهُم سَمعاً وَ أَبصاراً وَ أَفئِدَةً فَما أَغنى عَنهُم سَمعُهُم وَ لا أَبصارُهُم وَ لا أَفئِدَتُهُم مِن شَيءٍ إِذ كانُوا يَجحَدُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ حاقَ بِهِم ما كانُوا بِهِ يَستَهزِؤُنَ (۲۶) وَ لَقَد أَهلَكنا ما حَولَكُم مِنَ القُرى وَ صَرَّفنَا الآياتِ لَعَلَّهُم يَرجِعُونَ (۲۷) فَلَو لا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللّهِ قُرباناً آلِهَةً بَل ضَلُّوا عَنهُم وَ ذلِكَ إِفكُهُم وَ ما كانُوا يَفتَرُونَ (۲۸)

وَ إِذ صَرَفنا إِلَيكَ نَفَراً مِنَ الجِنِّ يَستَمِعُونَ القُرآنَ فَلَمّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنصِتُوا فَلَمّا قُضِيَ وَلَّوا إِلى قَومِهِم مُنذِرِينَ (۲۹) قالُوا يا قَومَنا إِنّا سَمِعنا كِتاباً أُنزِلَ مِن بَعدِ مُوسى مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيهِ يَهدِي إِلَى الحَقِّ وَ إِلى طَرِيقٍ مُستَقِيمٍ (۳۰) يا قَومَنا أَجِيبُوا داعِيَ اللّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغفِر لَكُم مِن ذُنُوبِكُم وَ يُجِركُم مِن عَذابٍ أَلِيمٍ (۳۱) وَ مَن لا يُجِب داعِيَ اللّهِ فَلَيسَ بِمُعجِزٍ فِي الأَرضِ وَ لَيسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَولِياءُ أُولئِكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (۳۲) أَ وَ لَم يَرَوا أَنَّ اللّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ لَم يَعيَ بِخَلقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلى أَن يُحيِيَ المَوتى بَلى إِنَّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۳۳)

وَ يَومَ يُعرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النّارِ أَ لَيسَ هذا بِالحَقِّ قالُوا بَلى وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا العَذابَ بِما كُنتُم تَكفُرُونَ (۳۴) فَاصبِر كَما صَبَرَ أُولُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَستَعجِل لَهُم كَأَنَّهُم يَومَ يَرَونَ ما يُوعَدُونَ لَم يَلبَثُوا إِلّا ساعَةً مِن نَهارٍ بَلاغٌ فَهَل يُهلَكُ إِلَّا القَومُ الفاسِقُونَ (۳۵)

ترجمه

پس چون گروه عـاد دیدنـد ابر پهـن شـده و صـحرا و رودخانه‌هایشـان را گرفته گفتنـد اینکه ابری است که بـاران آرد. (هـود علیه السّلام) گفت بلکه اینکه آن عذابی است که بآن عجله میکردید اینکه بادی است که در آن عذاب دردناک است (۲۴)

و بـاذن پروردگـار هر چیزی را هلاک میگردانـد پس صـبح کردنـد در حالی که دیـده نمی‌شـد مگر منزلهایشان (همه هلاک شـده بودند) چنین پاداش می‌دهیم گروه ستم‌کاران را (۲۵)

محققا قوم عاد را متمکن گردانیـده بودیم بآنچه را که شـما را متمکن نگردانیـدیم و برای آنان قرار دادیم گوش و چشم و قلب پس بی‌نیاز ننمود آنها را (از عـذاب) نه گوش و نه چشم و نه قلب آنها زیرا که آنان جماعتی بودنـد که آیات خـدا را انکار می‌نمودند و آنها را فرو گرفت آنچه را که بآن استهزاء و مسخره می‌نمودند (۲۶)

(خطـاب بکفّار است که) بحقیقت ما هلاک گردانیـدیم آنچه اطراف شـما بود از قریه‌ها و ما مکرّر گردانیـدیم آیات را شایـد آنان بازگردند (۲۷)

پس چرا آنها را یاری ننمودنـد آن کسانی که بغیر خـدا بآنها نزدیکی می‌جسـتند و آنان را اله و اله خود قرار میدادند بلکه (در موقع عذاب) گم شدند (و پدیدار نبودند) و اینکه است دروغ آنها و آنچه را که افتراء میزنند (۲۸)

و ای

صفحه : ۱۴۳

محمّد یاد کن وقتی که گروهی از جن را بسوی تو گردانیدیم که اسـتماع قرآن مینمودند و چون حاضـر شدند گفتند خاموش باشید و (بشنوید) و چون آیات را شنیدند بسوی قوم خود برگشتند در حالی که آنان تهدید کننده‌گان بودند (۲۹)

(جنیّان) گفتند ای گروه جنیان بدرستی ما شـنیدیم کتابی که بعد از موسـی علیه السّلام فرود آمده (که آن کتاب) تصدیق کننده آن چیزی است که پیش از او بوده و آن کتاب (قرآن) راه‌نمایی میکند بسوی حق و مینماید راه راست را (۳۰)

(و نیز جنیان با هم گفتنـد) ای گروه ما اجابت کنیـد خواننده بسوی خدا (محمّد را صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم) و باو ایمان آورید تا خدای تعالی بیامرزد گناهان شما را و از عذاب دردناک در پناه او باشید (۳۱)

کسـی که اجابت نکند داعی الی اللّه را (چنین کسـی) نتواند احدی را در زمین عاجز نماید و نه برای او دوستانی است غیر از خدا و اینکه جماعت در گمراهی آشکارند (۳۲)

آیـا کفـار ندیدنـد و ندانسـتند که خـدایی که (بقـدرت کـامله خود) آسـمانها و زمین را آفریـده و در خلقت آنها خسـته‌گی و آزار نکشیده (چنین کس قدرت) دارد که مرده‌ها را نیز زنده گرداند آری محققا او بر هر چیزی توانا است (۳۳)

ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یاد کن روزی را که کفار بر آتش جهنم عرضه شوند (و بآنان گفته شود) آیا براستی و حقیقت اینکه آتشی نیست که بشما وعده داده شده (در پاسخ گویند) آری قسم بپروردگار ما آن گاه (خازن جهنم بآنها گوید) پس بچشید عذاب را بسبب آنکه کافر شدید (۳۴)

ای محمّـد صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم صبر کن بر جفای کفار همانطوری که پیمبران اولو العزم صبر نمودنـد و عجله نکن در عذاب آنها گویا آنها می‌بینند روزی را که بآنها وعده داده شده (۳۵) که (در دنیا) درنگ نکردند مگر یک ساعتی از روز (اینکه هایی که در اینکه سوره گفته شد) تبلیغی است پس آیا هلاک گردیده میشوند مگر گروه گنه‌کاران

صفحه : ۱۴۴

توضیح آیات

اشاره

فَلَمّا رَأَوهُ عارِضاً مُستَقبِلَ أَودِیَتِهِم قالُوا هذا عارِضٌ مُمطِرُنا بَل هُوَ مَا استَعجَلتُم بِهِ رِیحٌ فِیها عَذابٌ أَلِیمٌ گروه عاد وقتی دیدند سه قطعه ابر بالای سر آنان پدید گردید گفتند اینکه ابری است که از آن باران ریزش میکند و بآن منتفع میگردیم لکن گمان آنها درست نبود بلکه بعکس آن ابر باعث هلاکت آنها گردید و آن همان عذاب عظیمی بود که حضرت (هود) علیه السّلام قبلا بآنها خبر داده که اگر ایمان نیاورید و عبادت نکنید مگر خدای یکتا را مبتلا میگردید بعذاب بزرک و آنان از روی جهالت و نفهمی باور ننموده و گفتند اگر راست می‌گویی بیاور آن عذابی را که بما وعده میدهی و شاید (بَل هُوَ مَا استَعجَلتُم) سخن هود باشد وقتی که ابر بالا آمد حضرت هود گفت اینکه همان ابری است که در آن عذابی است که بآن عجله مینمودید.

خلاصه چنانچه مفسرین گویند در آن ابر بادی بود و چنان وزیدن گرفت که آنان را مستأصل نمود و اموال و حیوانات و تمام اثاثیه آنها را پراکنده گردانید و خود آنان را نیز هلاک نمود.

بروایت منهج از عمر و بن میمون است که گفته آن باد خیمه‌ها و شتران را با هودجهای آنها بالای هوا میبرد و مانند ملخ در هوا پرواز میداد و بروایت دیگر اول کسی از آنها که آن عذاب را مشاهده نمود زنی بود که بآنها گفت بادی میبینم که در آن شعله‌های آتش است و هود علیه السّلام مؤمنین را از میان آنان بیرون برد وقتی همین باد بمؤمنین میخورد روح آنها را تازه مینمود و بدن آنان را نرم میگردانید و از آن لذت و راحتی میبردند و محظوظ میگردیدند.

آری بایستی چنین باشد زیرا که تمام موجودات قشون خدا و زیر فرمان اویند با دشمنان خدا دشمن و با دوستان خدا دوستند و مسخّر امر حق تعالی و منتظر فرمانند و اگر چهار صباحی با دشمنان خدا موافقت نمایند و آنها

صفحه : ۱۴۵

بدلخواه خود روزگاری را بگذرانند از روی حکمتی است که مربّی عالم بآنها مهلت داده که عالم دنیا تعمیر گردد گویند وقتی عادیان از شدّت وزیدن باد مستأصل گردیدند در منزلهای خود رفتند و درب را روی خود بستند و باین وسیله گمان کردند از عذاب خدا میتوانند فرار نمایند باد شدّت نمود و درب‌ها را از جای کند و هفت شبانه روز می‌وزید و پشته‌های ریگ احقاف را بر آنان میریخت تا همه در زیر آن پنهان گردیدند و هلاک شدند.

فَأَصبَحُوا لا یُری إِلّا مَساکِنُهُم کَذلِکَ نَجزِی القَومَ المُجرِمِینَ و گروه عادیان بعد از ورود اینکه عذاب الیم طوری مندک و نابود گردیدند که دیگر اثری از آنان پدیدار نبود مگر منزلها و محلی که در آن زندگانی مینمودند معلوم میشود پس از آرامش باد جسدهای آنها نیز مضمحل و ناپدید گردیده زیرا چنانچه گفته‌اند باد آنان را بلند میکرد و بکوه میزد تا آنکه بدنهای آنها را ریز ریز میگردانید بطوری که دیگر اثری از آنها ظاهر نمیگردید چنین است کیفر و مجازات گنهکاران که اضافه بر عذاب اخروی در دنیا نیز اگر حکمت اقتضاء نماید بایستی بمکافات اعمال و افعال خود برسند تا دیگران متنبه گردند.

وَ لَقَد مَکَّنّاهُم فِیما إِن مَکَّنّاکُم فِیهِ (ان) در آیه نافیه است و خطاب باهل مکه است که ای قریش جماعت عاد از حیث مال و ثروت و قوّت و بلندی قامت و استحکام در عمل متمکن‌تر از شما بودند گویند قوّت جسمانی آنان بقدری شدید بوده که از کوه سنگ

میکنند و برای خود خانه میساختند چنان تمکن و قوّت و قدرتی بآنها دادیم که بشما ندادهایم و شاید (ان) زائده باشد اشاره به اینکه قوم عاد با اینکه قوّت و زور و بازو و با آن عظمت جثه و استحکام منازل و بناء عالی نتوانستند خود را از بادی که ناشی از غضب الهی بود حفظ نمایند شما که ضعیف‌تر و ناتوان‌ترید چگونه از عذاب خدا

صفحه : ۱۴۶

احتراز نمی‌نمائید.

وَ جَعَلنا لَهُم سَمعاً وَ أَبصاراً وَ أَفئِدَةً فَما أَغنی عَنهُم سَمعُهُم وَ لا أَبصارُهُم وَ لا أَفئِدَتُهُم مِن شَیءٍ إِذ کانُوا یَجحَدُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ حاقَ بِهِم ما کانُوا بِهِ یَستَهزِؤُنَ و با آنکه بآنها گوش شنوا و چشم بینا و قلب درّاک دادیم یعنی آنان را از تمام شئونات انسانیّت برخوردار نمودیم هم از جهت قوّت و قدرت جسمانی و هم از جهت قوّت نفسانی لکن با اینکه حال نتوانستند از نعمت‌های الهی خود را بهره‌مند گردانند و سعادت و فضیلت روحانی خود را تأمین نمایند بلکه نعمت‌های خود را در بیراهه صرف تعیشات طبیعی خود نمودند و آیات خدا را منکر گردیدند و رسول الهی را مورد مسخره قرار دادند اینکه بود که عاقبت کار آنها اینکه شد که عذاب آنها را فرو گرفت و نتیجه استهزاء و سخریّه آنان را بازگشت بخودشان نمود.

وَ لَقَد أَهلَکنا ما حَولَکُم مِنَ القُری وَ صَرَّفنَا الآیاتِ لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ (و لقد) عطف بآیه بالا- است و اشاره به اینکه همین طوری که عادیان را در اثر مخالفت پیمبرشان هلاک گردانیدیم اهل قریه‌هایی که اطراف شما یعنی در اطراف مکّه بودند آنان را نیز هلاک نمودیم و قوم (هود علیه السّلام) را در یمن و قوم صالح علیه السّلام در حجر، و ثمود در، سدوم و قوم لوط در راه شام که در رهگذار شما است به‌بینید و عبرت گیرید که پس از آنکه بر آنان آیات و نشانه‌های قدرت خود را مکرر نمایانیدیم که شاید آنان از کفر بایمان بازگردند وقتی بازنگشتند بکیفر اعمال خود مبتلا بعذاب گردیدند.

آیه اشاره باین است که خدا پیش از اتمام حجّت کسی را مبتلا به عذاب نمیگرداند آیات خود را مکرر میگرداند گاهی بمعجزه و گاهی بتهدید و انذار و گاهی بوعده بهشت و نعمت‌های بهشتی و گاهی نعمت‌ها و آثار قدرت خود را تذکر میدهد و گاهی بفقر و سختی مردم را مبتلا میگرداند و آنان را در فشار روزگار وا می‌گذارد که شاید متنبه گردند و دست از لجاجت و خودسری بردارند پس از آنکه

صفحه : ۱۴۷

دانسته و فهمیده بنای انکار و ضدیّت و اذیّت به پیمبران و مؤمنین را گذاشتند آنان را بعذاب مستأصل میگرداند که شاید دیگران متنبّه گردند.

فَلَو لا نَصَرَهُمُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللّهِ قُرباناً آلِهَةً بَل ضَلُّوا عَنهُم وَ ذلِکَ إِفکُهُم وَ ما کانُوا یَفتَرُونَ در مقام اعتراض بکفار برآمده که آنهایی که در اثر کفر و شرک گرفتار عذاب گردیدند و بگمان فاسد خود خدایانی را که ساخته شده دست خودشان بود پرستش مینمودند و میگفتند که (ما نَعبُدُهُم إِلّا لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللّهِ زُلفی) تا اینکه باین وسیله بخدا تقرب جویند (فلولا بمعنی فهلا است) پس چرا در موقع عذاب آنان را یاری ننمودند.

(بَل ضَلُّوا عَنهُم) بلکه خدایان آنان در موقع عذاب گم شدند و مشرکین معبودان خود را نیافتند و همین است نتیجه دروغ آنها که بخدای یگانه افترا میزنند و شریک برای او قرار میدهند.

اشاره به اینکه اگر آنها منزلت و مقام و فضیلتی نزد خدا داشتند بایستی عبادت کننده‌گان را خود را از عذاب نجات دهند نه آنکه خودشان در عذاب مضمحل و نابود گردند.

وَ إِذ صَرَفنا إِلَيکَ نَفَراً مِنَ الجِنِّ يَستَمِعُونَ القُرآنَ فَلَمّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنصِتُوا فَلَمّا قُضِيَ وَلَّوا إِلي قَومِهِم مُنذِرِينَ خطاب بشخص رسول است که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یاد کن وقتی را که جماعتی از جنّیان را بسوی تو گردانیدیم که استماع قرآن مینمودند.

بقول بعضی آنها از بلاد و مسکن خود بتوفیق الهی ملهم گردیدند که برای استماع قرآن حاضر گردند بقول دیگر وقتی شیاطین دیدند راه آسمان بسوی آنان بسته شده که هر گاه میخواستند بآسمان عروج نمایند بستاره شهاب رانده میشوند گفتند یک امر بزرگی در زمین واقع گردیده که راه آسمان را بروی ما بسته گردانیده در مقام تجسر

صفحه : ۱۴۸

برآمدند و در زمین میگشتند تا بتهامه رسیدند و با رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در وادی نخله ملاقات نمودند و استماع قرآن کردند و دانستند که سبب ممنوعیت آنها از صعود بآسمان همین بوده.

و در اینکه مقصود از (نفرا) از جنیان چند عدد بوده گفتاری از مفسرین نقل شده از إبن عباس است که آنان هفت نفر بودند، دیگری گفته نه نفر بودند و ده نفر، و دوازده نفر، و هفتاد نفر نیز گفته شده لکن چون بقاعده عربیّت (نفر) بر زیادتر از ده عده گفته نمیشود باین لحاظ باید یا ده نفر یا کمتر باشند.

(خلاصه وقتی جنیان برای استماع قرآن حاضر شدند با هم گفتند ساکت باشید و گوش دهید چون استماع نمودند بسوی قوم خود برگشتند در حالی که گروه خود را تهدید می‌نمودند گویند جنیان پس از استماع قرآن ایمان آوردند و مسائل چندی استفسار نمودند و حضرت آن چند نفر را برسالت برای قومشان تعیین فرمود.

قالُوا يا قَومَنا إِنّا سَمِعنا كِتاباً أُنزِلَ مِن بَعدِ مُوسي مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيهِ يَهدِي إِلَي الحَقِّ وَ إِلي طَرِيقٍ مُستَقِيمٍ وقتی بطائفه خود برگشتند گفتند ای قوم ما شنیدیم آیات کتابی را که بعد از موسی علیه السّلام فرود آمده گویند آنان یهودی بودند یا نامی از انجیل نشنیده بودند یا بآن ایمان نداشتند اینکه بود که اسمی از انجیل نبردند وقتی جنیان برگشتند بقوم خود گفتند ما شنیدیم کتابی که تصدیق کننده کتب آسمانی و مشتمل بر حقانیّت انبیاء و راه‌نمای بحق و نماینده طریق مستقیم بود.

يا قَومَنا أَجِيبُوا داعِيَ اللّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغفِر لَكُم مِن ذُنُوبِكُم وَ يُجِركُم مِن عَذابٍ أَلِيمٍ جنیان باز بطریق ارشاد خطاب بکسان خود نموده و گفتند ای قوم و عشیره ما اجابت کنید داعی الی اللّه را و باو ایمان آورید تا آنکه خدا گناهان شما را

صفحه : ۱۴۹

بیامرزد و شما را از عذاب سخت دردناک جهیم پناه دهد.

وَ مَن لا يُجِب داعِيَ اللّهِ فَلَيسَ بِمُعجِزٍ فِي الأَرضِ وَ لَيسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَولِياءُ أُولئِكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ هر کس اجابت نکند خواننده بسوی خدا یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را در اثر نافرمانی و اعراض از داعیان حق تعالی مبتلا گردد بعذاب و کی است که بتواند از عذاب خدا جلوگیری نماید و او را عاجز گرداند که نتواند عذاب کند و کسی که در مورد غضب و عذاب الهی واقع گردید و خود را از نظر رحمت او انداخت دیگر دوست و یار و یاوری برای او نیست که بتواند وی را از عذاب برهاند زیرا که تمام موجودات دوست دوستان خدا و دشمن دشمنان خدا میباشند و چنین کسانی در گمراهی هویدا قدم میزنند.

مفسرین راجع باین قضیه بالا چنین گفته‌اند که پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم پس از وفات ابو طالب که حامی او بود سخت در مورد جفای قریش واقع گردید و میدانست که تبلیغ و دعوت او در دل سخت کفار قریش اثری ندارد چگونه ممکن بود سخنان او در دل سهمگین قریش که بر خلاف عادات چندین ساله آنان است نفوذ نماید.

اینکه بود که پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم جان خود را در معرض خطر می‌بیند اگر چه از اینکه جهت هم وحشتی نداشت لکن برای اینکه وظیفه خود را انجام دهد در مقام حامی و پشتیبان برآمد و خواست مکّه را ترک کند رو بطائف نمود که سه روز راه بود تا بمکّه و در دامن کوه شهر سبز و خرمی واقع بود و طائفه ثقیف که دائیان او بودند در آنجا مسکن داشتند حضرت بگمان اینکه شاید باو کمک نمایند در آنجا نزول نمود.

و با سه نفر رئیس آنها بنام عبد یالیل، و مسعود و حبیب فرزندان عمرو وارد صحبت گردید و آنان را بیاری خود دعوت نمود ولی آنها علاوه بر اینکه دعوت او را نپذیرفتند مسخره و استهزایش نمودند و اوباش را بر علیه او تحریک کردند.

صفحه : ۱۵۰

ثقیفیها که مردمان ثروتمند بودند و با قریش داد و ستد داشتند و شهر آنان مرکز یکی از بزرگترین بتهای قریش بود و آن بت را (لات) مینامیدند تحمّل ننمودند که آن مهمان خود را اقلا بخوبی از نزد خود برانند.

پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم وقتی دید دعوت او را نپذیرفتند از آنها تقاضا نمود که اینکه امر را پوشیده گردانند تا سبب تجرّی قریش نگردد بعکس تقاضای او شورش نموده و اوباش را تحریک کردند که او را سنگ باران نمایند تا آنکه پای مبارکش مجروح گردید و با پای مجروح و بدن خونین از شهر بیرونش کردند.

حضرت از شهر بیرون رفت و در بین راه باغی بود بنام نخیله چند روزی در آنجا توقّف نمود وقتی از شرّ اوباش اهل طائف آسوده گردید دلش شکست احساساتش تحریک شد زیرا خود را بدون پناه و ملجأ میدید با اشک ریزان و دل بریان روی دل بخدای خود نمود و گفت:

(اللهم الیك اشكو ضعف قوتی و قلة حیلتی و هوانی علی النّاس یا ارحم الراحمین) چون پسران ربیعه چنین حال افسرده‌گی از او مشاهده نمودند، عرق قرابت آنها بحرکت آمده طبق انگوری بغلام نصرانی که نام او (عداس) بود دادند و نزد حضرتش فرستادند وقتی عداس طبق انگور را خدمتش گذاشت بسم اللّه گفت و بخوردن انگور مشغول گردید عداس حیرت زده بر او نگریست و گفت اهل اینکه شهر چنین کلمه‌ای نمیگویند تو از کدام شهری گفت از مکّه‌ام حضرت فرمود تو از کدام شهری و دین تو چیست غلام گفت ترسایم یعنی عیسویم و از اهل نینوی گفت آیا از دهکده مرد پارسا یونس بن متی علیه السّلام میباشی عداس پرسید چه میدانی که یونس کیست محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم گفت یونس برادر من پیمبر بود من هم پیمبرم.

عداس وقتی اینکه سخن را شنید افتاد روی زمین و دست و پای پیمبر اکرم را بوسید فرزندان ربیعه از دور تماشا میکردند و تعجب می‌نمودند لکن دست از دین خود برنمیداشتند همین که عداس برگشت باو گفتند اینکه مرد تو را از دینت

صفحه : ۱۵۱

برنگرداند دین تو بهتر است غلام گفت من سخنی از او شنیدم که غیر از پیغمبر کسی نمیداند گفتند اینکه مرد ساحر و خدّاع است.

خلاصه وقتی حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از ایمان آوردن اهل طائف مأیوس گردید برگشت بمکّه و چون ببطن نخله فرود آمد و در شب بنماز تهجّد و قرائت قرآن مشغول گردید آن وقت جنیان استماع قران نمودند و ایمان آوردند اینکه بود بیان آیه بالا که خدا خبر می‌دهد (وَ إِذ صَرَفنا إِلَیكَ نَفَراً مِنَ الجِنِّ یَستَمِعُونَ القُرآنَ الخ).

اینکه آیه و آیات سوره (جنّ) و غیر آن دو مطلب را بطور وضوح برای ما ثابت میگرداند یکی اینکه (جن) مقابل انس وجود دارد و غیر از نوع انسان بشمار میرود و دیگر آنکه نبی خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بر جنّ و انس رسالت داشت نه فقط بر افراد بشر.

و کسانی که تابع طبیعیین گردیده و منکر وجود جنند آیه را حمل بر معنی لغوی نموده‌اند و گویند جن در زبان عربی بچیزی اطلاق

میشود که پوشیده و مستور باشد و دیده نشود چنانچه طفل در شکم مادر اجن و جنین نامند و بمعنی وحشت نیز آمده اینکه است که نظر بهمین معنی لغوی آیه را حمل بر افرادی از بشر نموده‌اند که در خارج از آبادی‌ها زندگانی مینمودند آنها در اشتباهند زیرا وقتی که اینکه آیه را با آیات سوره (جنّ) جمع کنیم دلالت صریح دارد که مقصود از (جن) در اینجا نوع دیگری است از موجودات که مقابل انسان است نه اینکه بعضی از افراد بشر باشد چگونه جایز است که اینکه آیاتی که بضمیمه آیات سوره جن ظاهر و واضح است که جن غیر از انس است و از محکمات قرآن بشمار میرود حمل بر معنی غیر ظاهرش نمود.

زهی نفهمی و بیخردی که انسان عوالمی را که از فیض رحمت نامتناهی قادر مطلق بروز و ظهور نموده محصور گرداند بمحسوسات خود و آنچه را که بحواس ظاهره درک نشود از انواع و اقسام ملائکه و انواع جنّ و غیر آن و لو اینکه

صفحه : ۱۵۲

در کلمات وحی تصریح بآن شده باشد حمل بر محسوسات نماید.

خلاصه چون وجود جنّ امری است ممکن و همچنین طبقات و انواع و اقسام ملائکه که از آن در سوره ملائکه توصیف با جنحه نموده آن نیز ممکن الوقوع است و مخبر صادق خبر بوقوع آنها داده بایستی بدون تردید قبول نمود آیا منکرین جنّ و ملائکه بعوالم خلقت احاطه نموده‌اند و دانسته و فهمیده‌اند که چنین موجوداتی در عالم وجود ندارند یا بعقل ناقص خود غیر از اجسام کثیف اجسام لطیف مثل جن و ملائکه را محال عقلی میدانند.

آیا در قدرت خدا قصوری است آیا در خلقت ممکنات مانع و جلوگیری است که از نفوذ قدرت او کاسته میگرداند ماها مانند کردم در وسط سیب میمانیم که شاید گمان کند عالم منحصر بهمان محوطه‌ای است که در آن است ما نیز گمان میکنیم عالم منحصر بعالم جمادات و نباتات و حیواناتست و خبری از عوالم غیر متناهی الهی نداریم همین طور که فیض او بی‌انتهاء است مستفیض نیز بی‌انتهاء است کسی که خدا را قادر مطلق داند و باحاطه علميّه او ایمان دارد و نیز ایمان دارد که قرآن از معدن وحی صادر گردیده و تصدیق دارد قوله تعالی را که در باره پیمبرش فرموده (ما يَنطِقُ عَنِ الهَوى إِن هُوَ إِلّا وَحيٌ يُوحى) دیگر چه داعی دارد که کلمات وحی را که از محکمات قرآن بشمار میرود حمل بر غیر ظاهرش نماید و یک توجیهات بعیده در باره آن بنماید مگر اینکه بخواهد آیات قرآن را مطابق آراء مادیین و طبیعیین تفسیر و توجیه نماید و اینکه نیست مگر از قصور فهم و عقل که پا از دائره محسوسات بالا نگذاشته و همه چیز را حمل بر معلومات و محسوسات خود نموده أَ وَ لَم يَرَوا أَنَّ اللّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ لَم يَعيَ بِخَلقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلي أَن يُحيِيَ المَوتي بَلي إِنَّهُ عَلي كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ برای نفی استبعاد منکرین معاد و اثبات زنده شدن مردگان در قیامت و بیان عموم قدرت بهمزه استفهامی که در مقام انکار می‌آورند فرموده (أَ وَ لَم يَرَوا) آیا کفّار ندانستند که بحقیقت خدا آن کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده

صفحه : ۱۵۳

و هیچ تعب و رنج و زحمتی از خلقت آنها نکشیده کسی که چنین قدرتی دارد که آسمانهای با آن عظمت را که مملو از کرات و سیّارات و کهکشانها است و مخلوقاتی در آن است که عدد آن را نمیدانند مگر خالق آن و نیز زمین را با سعه آن از کوه‌ها و اقیانوسها و انواع و اقسام موجودات زمینی، که همه آنها را بیک اراده وحدانی خلقت فرموده در سوره بقره آیه (۱۱۱) فرموده (وَ إِذا قَضي أَمراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ) (کن) در آیه اشاره بسرعت اجابت ممکنات است که بمحض امر تکوینی از نیستی و عدم بهستی و وجود آیند چگونه قدرت ندارد که زنده کند مرده ها را چنین نیست که گمان کرده‌اند بلکه خدا بر هر چیزی توانا است.

اشاره بعموم قدرت دارد که آنچه را شما بعقل ناقص خود درک نمیکنید نباید انکار نمائید و قدرت خدا را محدود گردانید

بمحسوسات و آياتى كه خارج از محسوسات است آن را بفهم و سليقه خودتان تأويل و توجيه نمائيد.
وَ يَومَ يُعرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النّارِ أَ لَيسَ هـذا بِالحَقِّ قالُوا بَلى وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا العَذابَ ذات متعال به پيمبر گرامى خود خبر ميدهد كه در روز قيامت وقتى كه كفار را بر آتش جهنم عرضه ميدارند يعنى در معرض آتش واقع ميگردانند بآنها گفته ميشود آيا آنچه پيمبران گوش زد شما نمودند از جهنم و عذاب حقيقت نداشت چنانچه شما دروغ مى‌پنداشتيد و باور نمى‌نموديد آنان گويند آرى قسم بپروردگار ما كه آنچه بما خبر دادند تماما حق و درست بود و ما وعد و وعيد آنها را نپذيرفتيم ملائكه عذاب يا خازن دوزخ بآنان گويد در دنيا عناد ورزيديد و قبول ننموديد امروز بكيفر اعمال نكوهيده خود سختى عذاب را بچشيد.
بِما كُنتُم تَكفُرُونَ شايد اشاره باين باشد كه شراره آتش جهنم ناشى از خبث باطن و انكار حق و مخالفت نمودن پيمبران و سفراى الهى سر ميزند و خود انسان در آن وقت با نفس خود در مقام سرزنش و خصومت برمى‌آيد و بخود خطاب كند كه آيا سخن پيمبران حق نبود و تو انكار نمودى و وقتى كه عذاب را معاينه مينمايد

صفحه : ۱۵۴

تصديق مى‌كند ولى ايمان وى ديگر سودى ندارد بايد بچشد عذابى را كه در اثر كفر براى او آماده گرديده.
فَاصبِر كَما صَبَرَ أُولُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَستَعجِل لَهُم كَأَنَّهُم يَومَ يَرَونَ ما يُوعَدُونَ لَم يَلبَثُوا إِلّا ساعَةً مِن نَهارٍ بَلاغٌ فَهَل يُهلَكُ إِلَّا القَومُ الفاسِقُونَ (من) در (من الرسل) يا بيانى است يعنى تمام پيمبران يا تبعيضى است يعنى بعضى از رسل كه اولو العزم بودند و در تبليغ رسالت صاحب عزم قوى و متانت استوار گرديدند.
خطاب برسول خود نموده كه اى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بر جفاى كفار و آن نسبتهاى ناروايى كه بتو ميدهند و سخنان تو را افسانه مى‌پندارند و تو را بزجر از خود ميرانند صبر نما همان طورى كه اولو العزم از پيمبران بر جفاى كفار صبر نمودند و در پاداش عمل آنان عجله مكن زيرا كه حيات دنيا چنان زود گذر است كه وقتى كفار عذاب را معاينه نمودند چنان پندارند كه در دنيا نمانده‌اند مگر يك ساعتى از روز آرى حيات و زندگانى دنياى فانى نسبت بآخرت باقى مثل آنى مينمايد سالهايى از عمر بشر ميگذرد وقتى فكر ايّام گذشته خود را ميكند مانند رؤيايى در نظر وى جلوه ميكند و هيچ از آن لذائذ خيالى كه هميشه همّ خود را مصروف بر آن نموده جز نكبت و قساوت و تيره‌گى قلب چيزى در دست ندارد و شايد مقصود از قوله تعالى (الّا ساعة) همان آن سيّال باشد كه تعبير از آن بزمان ميشود و على الدّوام در كون و فساد است وجود ثابت مستقرّى ندارد و عالم آخرت عالم ثابت و باقى و عالم لا يتغير و عالم حيات است يعنى حيات جاودانى چنانچه در وصف او فرموده: (وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الحَيَوانُ لَو كانُوا يَعلَمُونَ) سوره عنكبوت آيه ۶۴

سخنان مفسرين در تعداد اولو العزم

در (منهج) از امام محمّد باقر و امام جعفر صادق (ع) نقل ميكند كه اولو العزم پنج نفرند كه ناسخ شريعت غير خود بودند:

صفحه : ۱۵۵

نوح (ع)- ابراهيم (ع)- موسى (ع)- عيسى (ع)- محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كه آنها را سادة النبيّين گويند و از إبن عباس و قتاده نيز همين طور نقل شده.
قول ديگر اولو العزم پيمبرانى ميباشند كه در بلاء بسيار صبر نمودند و آنان شش نفر بودند اول نوح (ع) كه بر اذيت مردم اهلش

خیلی صبر نمود و خود را سپر تیر بلاء ساخت دوم ابراهیم (ع) که بر آتش صبر کرد و خود را هدف تیر بلاء گردانید و از بوته امتحان خالص بیرون آمد سوم اسحق (ع) یا اسمعیل (ع) که برای ذبح حاضر گردید چهارم یعقوب (ع) که در فراق یوسف (ع) و فقدان چشم صبر نمود پنجم یوسف (ع) که در بلیّه چاه و زندان صبر و شکیبایی نمود تا آنکه باوج جاه و رفعت رسید ششم ایوب (ع) که بر ضرر بیماری شکیبایی کرد.

و بعضی داود (ع) و موسی (ع) و عیسی (ع) را داخل نموده‌اند و بقول دیگر آنها هیجده نفر بودند و در بعضی از تفاسیر تمام پیمبران را اولو العزم بشمار آورده مگر یونس که در موقع نزول عذاب از میان قومش بیرون رفت و بکیفر آن عمل در شکم ماهی محبوس گردید. (منهج الصّادقین) خلاصه اولو العزم باعتبار معنی لغوی بر تمام پیمبران صادق آید زیرا تمام آن بزرگواران در تبلیغ رسالت صاحب عزم قوی و دارای متانت و استقامت بودند و چون گفتار آنها بر خلاف عقیده و روش مردمان زمانشان بود مسلما از جفای آنان بسیار اذیّت میکشیدند و برای اجرای فرمان حق تعالی صبر مینمودند و شاید آیه اشاره باین باشد که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم همین طوری که تمام پیمبران از جفای کفار صبر مینمودند تو نیز همان طور صبر بنما.

صفحه : ۱۵۶

سورهٔ محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم

اشاره

اربعون آیهٔ بصری ثمان و ثلاثون کوفی تسع فی الباقین و مدنیّهٔ

[سوره محمّد (۴۷): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِیلِ اللّهِ أَضَلَّ أَعمالَهُم (۱) وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الحَقُّ مِن رَبِّهِم کَفَّرَ عَنهُم سَیِّئاتِهِم وَ أَصلَحَ بالَهُم (۲) ذلِکَ بِأَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا الباطِلَ وَ أَنَّ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الحَقَّ مِن رَبِّهِم کَذلِکَ یَضرِبُ اللّهُ لِلنّاسِ أَمثالَهُم (۳) فَإِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَضَربَ الرِّقابِ حَتّی إِذا أَثخَنتُمُوهُم فَشُدُّوا الوَثاقَ فَإِمّا مَنًّا بَعدُ وَ إِمّا فِداءً حَتّی تَضَعَ الحَربُ أَوزارَها ذلِکَ وَ لَو یَشاءُ اللّهُ لَانتَصَرَ مِنهُم وَ لکِن لِیَبلُوَا بَعضَکُم بِبَعضٍ وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَلَن یُضِلَّ أَعمالَهُم (۴) سَیَهدِیهِم وَ یُصلِحُ بالَهُم (۵) وَ یُدخِلُهُمُ الجَنَّهَٔ عَرَّفَها لَهُم (۶) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللّهَ یَنصُرکُم وَ یُثَبِّت أَقدامَکُم (۷) وَ الَّذِینَ کَفَرُوا فَتَعساً لَهُم وَ أَضَلَّ أَعمالَهُم (۸) ذلِکَ بِأَنَّهُم کَرِهُوا ما أَنزَلَ اللّهُ فَأَحبَطَ أَعمالَهُم (۹)

أَ فَلَم یَسِیرُوا فِی الأَرضِ فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ عاقِبَهُٔ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم دَمَّرَ اللّهُ عَلَیهِم وَ لِلکافِرِینَ أَمثالُها (۱۰) ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ مَولَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الکافِرِینَ لا مَولی لَهُم (۱۱) إِنَّ اللّهَ یُدخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأکُلُونَ کَما تَأکُلُ الأَنعامُ وَ النّارُ مَثویً لَهُم (۱۲) وَ کَأَیِّن مِن قَریَهٍٔ هِیَ أَشَدُّ قُوَّهًٔ مِن قَریَتِکَ الَّتِی أَخرَجَتکَ أَهلَکناهُم فَلا ناصِرَ لَهُم (۱۳) أَ فَمَن کانَ عَلی بَیِّنَهٍٔ مِن رَبِّهِ کَمَن زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهواءَهُم (۱۴)

صفحه : ۱۵۷

ترجمه

سوره محمّد چهل آيه است و در مدينه فرود آمده

(بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص)

كسانى كه كافر شدند و راه خدا را بستند و از حق اعراض نمودند (خدا) اعمال آنان را نابود و باطل گردانيد (۲)

و كسانى كه ايمان آوردند و عمل نيكو نمودند و بآنچه بر محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم (از طرف حق تعالى) فرود آمده اذعان نموده و (تسليم اوامر تشريعيه گرديدند) و حال آنكه آن حقّ و از طرف پروردگار آنها است خداوند گناهان آنان را پوشانيد و كارهاى آنها را اصلاح گردانيد (۳)

(و گمراهى كفّار) براى اينكه است كه پيرو باطل گشته‌اند و بحقيقت كسانى كه ايمان آوردند پيرو حقّ گرديده‌اند خدا اينطور براى مردم داستان آنان را مثل ميزند (۴)

(اى مؤمنين) وقتى كافرين را ملاقات نموديد (تكليف شما زدن گردن آنها است تا وقتى كه مغلوب و مقهور و در دست شما اسير شوند پس بسختى آنها را به‌بنديد (۵) سپس يا بر آنها منت گذاريد يا از آنان فدا بگيريد تا وقتى كه قشون كفّار اسلحه خود را زمين گذارند (۶) و اينكه (حكمى است) كه براى اهل جنگ (و ياران كفّار) توان كرد و اگر خدا ميخواست هر آينه از آنها انتقام ميكشيد لكن چنين نكرد

صفحه : ۱۵۸

براى اينكه بعض شما را ببعض ديگر بيازمايد و كسانى كه در راه خدا كشته شدند هرگز خدا اعمال آنها را ضايع نگرداند (۷)

و بزودى آنان را هدايت نمايد و حالشان را اصلاح گرداند (۸)

و آنان را در آن بهشتى كه براى ايشان معرفى نموده داخل گرداند (۹)

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد اگر دين خدا را يارى كنيد خدا شما را يارى ميكند و قدمهاى شما را ثابت ميگرداند (۱۰)

و آنهايى كه كافر شدند نگونسار گرديده‌اند و خداوند اعمالشان را ضايع و باطل ساخته (۱۱)

براى آنكه ناخوش داشتند آنچه را خدا (بتوسط رسولش) فرود آورده پس خدا اعمال آنان را حبط و نابود گردانيد (۱۲)

آيا كفّار در زمين سير ننمودند كه ببينند عاقبت كسانى را كه پيش از آنها بودند كه چگونه خدا آنان را هلاك گردانيد و اى محمّد براى كافرين بتو مانند آن عقوبتهايى است كه براى امّتهاى گذشته بوده

اينكه است كه خدا دوست كسانى است كه ايمان آورده‌اند و براى كافرين دوستى نيست (۱۳)

محققا خدا داخل ميگرداند اشخاص مؤمنين را در بوستانهايى كه زير اشجار آنها نهرها جريان دارد و كسانى كه كافر گرديدند بهره‌ور ميگردند و ميخورند همان طورى كه چهار پايان ميخورند و جايگاه آنان آتش است (۱۴)

(اى محمّد) چه بسيار اهل شهرستانها كه شديدتر و قوى‌تر بودند از اهل شهرستان تو كه تو را از آن بيرون كردند كه ما (در اثر مخالفت) آنان را هلاك گردانيديم و ياورى نداشتند كه آنها را نجات دهد (۱۵)

آيا كسى كه با بيّنه و حجّتى از جانب پروردگارش ميباشد مانند كسى است كه اعمال بدش نزد وى آراسته و زينت داده شده و تابع هواى خود گرديده (هرگز اينكه دو مساوى نيستند) (۱۶)

توضيح آيات

اشاره

الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِیلِ اللّهِ أَضَلَّ أَعمالَهُم مفسـرین گویند اینکه آیه در مذمّت کفّار مکّه و قریش فرود آمده و دو طور معنی شـده یکی (صدوا) مشـتق از (صدوا صدا) متعدّی باشد یعنی آنان ضال و مضل بودند هم خود گمراه گردیده که معترف بوحدانیّت حق تعالی و رسالت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نگردیده و از طریق حقّ منحرف گشتند و هم از هدایت یافتن دیگران

صفحه : ۱۵۹

مـانع میگردیدنـد و بنـا بر اینکـه معنی مفعـول آن که نـاس باشـد محـذوف است یعنی کسـانی که چنین بودنـد و مردم را از راه حق بازمیداشـتند اعمـال آنهـا باطـل گردیـده و دیگر اینکه (صـدوا) لازم باشـد یعنی کسانی که از اهل مکّه کافر بودنـد و از طریق حق اعراض نمودند (أَضَلَّ أَعمالَهُم) اعمال چنین مردمانی را خدا نابود و بی اثر گردانید باین معنی که اگر اعمال خیری مثل انفاق بفقراء یا غیر آن میکردنـد چون بدون ایمان بوحدانیّت حق تعالی و رسالت رسول انجام میگرفت عمل آنان (هَباءً مَنثُوراً) میگردید که هیچ اثر و فائده‌ای بر آن مرتب نمیگشت و از إبن عباس چنین نقل میکنند که گفته اینان ده نفر از کفّار اهل بدر بودند که از روی ریاء و شهرت بفقراء اطعام مینمودنـد و صـله رحم میکردنـد و اسیران را آزاد میگردانیدند و آنها از صـنادید قریش و متمولین آنان بشـمار میرفتند و شاید مقصود تمام کفّار از مشرکین و اهل کتاب باشند که چون بر دین خود مصرند و بنبوت نبی خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم معترف نمی‌باشند اعمال آنان باطل و اثری بر آن مترتب نخواهد گردید.
و بروایت علی بن ابراهیم قمّی آیه راجع باصـحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است که بعد از او مرتد گردیدند و حقّ اهل بیت او را غصب نمودنـد زیرا که حق خلافـت و ولایـت امیر المؤمنین (ع) و ولایـت ائمه طاهرین (ع) را گرفتنـد اینکه بود که اعمال آنها باطل است و بر آن اثری مترتب نخواهـد گردیـد و گفته آیه بعد (وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّدٍ) (ما) موصوله و راجع بعلی علیه السّـلام است و آیه بعد (وَ هُوَ الحَقُّ مِن رَبِّهِم الخ) راجع بابی ذرّ و سـلمان و عمّار و مقداد فرود آمده که بعد از رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نقض عهد ننمودند و بولایت علی علیه السّلام ثابت ماندند.
وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحـاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الحَقُّ مِن رَبِّهِم کَفَّرَ عَنهُم سَیِّئاتِهِم وَ أَصـلَحَ بالَهُم مفسـرین گویند آیه اول راجع بکفار قریش و آیه دوم (وَ الَّذِینَ آمَنُوا) در شأن انصار از اهل مدینه فرود آمده و مقصود از (ما) موصوله در (بما نزل) قرآن است

صفحه : ۱۶۰

یعنی آنهایی که بقرآن ایمان آوردند که از طرف حق تعالی بر محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرود آمده و اعتراف نمودند که آن حقّ و ثابت و پابرجا است و تا قیامت باقی است و نسـخ و تغییر و تبـدیل بر آن وارد نشود مانند باقی کتابهای آسـمانی مثل تورات و انجیل و سایر کتب پیمبران گذشته نمیباشد که بقرآن مجید احکام آنها نسخ گردید.
و اینکه کسانی که بقرآن و رسالت نبی خاتم صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم ایمان آوردند و مطابق احکام و قوانین دین اسلام و شریعت دین محمّـد صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم اعمال نیکو نمودنـد (اصـلح بالهم) (بالهم) بحالهم تفسـیر شـده یعنی از پرتو ایمان حال آنها اصـلاح میگردد و همـان ایمان و اسـلام آوردن آنها حالات قلبی و باطنی آنان را عوض مینمایـد و از فساد اخلاقی و قـذارات باطنی تصـفیه میگرداند (اصلح بالهم) که در شأن مؤمنین است مقابل (اضلّ اعمالهم) که راجع بکافرین است اشاره به اینکه همانطوری که مؤمنین در پرتو ایمانشان حالات برونی و درونی آنها اصلاح میگردد بعکس کفّار در اثر کفرشان در گمراهی قدم میزنند.

و شايـد مقصود چنين باشـد كه همـانطورى كه كفر اعمـال نيكو را حبـط و بى اثر ميگردانـد ايمان بعكس كسـى كه ايمان در قلبش نفوذ نمود در اثر ايمان اعمالش خير و نيكو و باعث صفاى نفس و اصلاح باطن او ميگردد.

ذلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الباطِلَ وَ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الحَقَّ مِن رَبِّهِم (ذلـك) از اسـماء اشاره است و اشاره بكفّار نموده و در مقام بيان بطلان عمل آنها است كه آنان چون تابع و پيرو هواى نفسانيشان گرديدند و در طريق باطل سـير نمودند اعمال آنها كه اثر بـاطن آنهـا است و لو بظـاهر نيكو نمايـد باطـل و بى‌اثر است زيرا كه محرك اعمـال آنـان حظوظ نفسانى و ميل طبيعى آنها بوده نه تحصـيل رضاى حقّ تعالى و نه اينكه از روى اطاعت و فرمان بردارى انجام گرفته باشد بلكه تابع نفس و شـيطان گرديده‌اند، و از هر كس چنين اعمالى صادر گردد باطل و بى‌اثر و خالى از حقيقت خواهد بود زيرا كه حق و حقيقت منحصـر بخدا است و تابعين باطل در

صفحه : ۱۶۱

بيراهه قدم ميزنند.

و اشاره بهمين دارد قوله تعالى آنجا كه فرموده (ذلِكَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الباطِلُ) سوره حـج آيه ۶۱ يعنى هر عملى از هر عاملى كه براى غير خدا انجام گيرد نتيجه بخش نخواهد گرديد زيرا كه از حق و حقيقت عارى و باطل گرديده.

كَذلِكَ يَضرِبُ اللّهُ لِلنّاسِ أَمثالَهُم خدا براى مردم اينكه طور مثال مى‌آورد كه بدانند خير و نيكو بودن عمل منوط بايمان بوحدانيّت خدا و رسالت رسول او است وقتى قلب بحقيقت ايمان ثابت گرديد اعمال كه فرع و منبعث از آن است نيز ثابت و با اثر ميگردد زيرا كه حقيقت انسـان قلب وى است كه محـل ايمـان و مخزن تقوى است وقتى در اثر كفر اصـل فاسـد گرديـد فرع بطريق اولى باطل و بى‌ثمر ميگردد.

و از اينجـا ميتـوان پى‌برد كه اجر عمـل و قيمت آن بسـته بشـدت و ضـعف ايمـان است عامـل هر قـدر در ايمـان محكم‌تر و در يقين ثابت‌تر گرديد قيمت عمل و اثر آن زيادتر خواهد گرديد و قلب و دل آدمى را از صفات نكوهيده زيادتر تصفيه مينمايد.

فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَربَ الرِّقابِ حَتّى إِذا أَثخَنتُمُوهُم فَشُدُّوا الوَثاقَ فَإِمّا مَنًّا بَعدُ وَ إِمّا فِداءً حَتّى تَضَعَ الحَربُ أَوزارَها بمؤمنين دسـتور ميدهد كه وقتى شما كافرين را در موقع جهاد ملاقات نموديد بايستى شجاعانه بجنگيد و يكى از سه عمل در باره آنان اجراء نمائيـد يا گردن آنها را بزنيـد يعنى آنان را بكشـيد يا مجروح گردانيـد تا اينكه كفار مغلوب و مقهور گرديده و در دست شـما اسـير گردند پس از آنكه اسـير گرديدند براى جلوگيرى از فساد آنها را به‌بنديد، و پس از خاتمه جنگ يا بر آنان منت گذاريد و رهاشان نمائيد يا پس از اينكه از آنها فداء گرفته‌ايد رهاشان كنيد

(و در حكم آيه بين مفسرين گفتارى است)

صفحه : ۱۶۲

۱- اينكه آيه بآيه (فَاقتُلُوا المُشرِكِينَ حَيثُ وَجَدتُمُوهُم) نسخ گرديده.

(قتاده و جماعت ديگر) ۲- آيه از محكمات قرآن است و نسـخ نگرديـده و بعد از اتمام جهاد امام مخير است بين قتل كه اسيران را بكشد يا آنكه بر آنان منت نهاده فداء گيرد و رهاشان نمايد (عبد اللّه عمر و حسن و عطاء) و إبن قول بهتر است زيرا كه خود رسول اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم روز بـدر عقبه چنين كرد إبن ابى سـعيد و نضـر بن حارث را كشت و از باقى اسيران فداء گرفت و

رهاشان نمود و نیز بنی قریظه را کشت و امامهٔ بن انال صنفی را رها نمود.

(ابو الفتوح رازی) ذلِکَ وَ لَو یَشاءُ اللّهُ لَانتَصَرَ مِنهُم وَ لکِن لِیَبلُوَا بَعضَکُم بِبَعضٍ وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَلَن یُضِلَّ أَعمالَهُم اگر خدا بخواهد هر آینه بدون جنگ و زحمت و مشقت مؤمنین و شهید گردیدن آنان از کفّار انتقام میکشد و آنان را مبتلا مینماید به بلاهای دیگر همانطوری که گروه پیشینیان در اثر مخالفت با انبیاء بطوفان و غرق و خسف و غیر اینها آنان را مستأصل گردانید لکن حکمت الهی چنین اقتضاء نموده که بعضی از اینکه امّت مرحومه را ببعض دیگر و رو برو شدن با کفار و جهاد نمودن در راه خدا آزمایش نماید و بالاترین امتحان برای بشر فداکاری و جانبازی است و چون اینکه امّت شریف‌ترین و فاضل‌ترین امم میباشند اینکه است که در مورد امتحان بایستی بسخت‌ترین مصائب آزمایش گردند.

پس از آن در مقام فضیلت و پاداش مجاهدینی که در راه خدا کشته شده‌اند بر آمده که خدا هر گز اعمال آنها را ضایع و باطل نخواهد گردانید.

سَیَهدِیهِم وَ یُصلِحُ بالَهُم وَ یُدخِلُهُمُ الجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُم شاید مرجع ضمیر سیهدیهم و باقی ضمائر کسانی باشند که در راه خدا کشته می‌شوند و شاید مرجع مؤمنین باشند یا مقصود از اینکه فضائل خصوص شهدایی

صفحه : ۱۶۳

است که در جبهه جنگ در راه خدا کشته شده‌اند که خداوند بزودی آنان را بدرجات عالیه و فوز برحمت الهیّه هدایت می‌نماید و آنان را داخل میگرداند در بهشتی که قبلا اوصاف آن را گوشزد آنها نموده و گناهان آنها را می‌پوشاند.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللّهَ یَنصُرکُم وَ یُثَبِّت أَقدامَکُم خطاب بمؤمنین نموده که اگر شما خدا را یاری کنید خدا شما را یاری می‌کند و در طریق راستی و درستی ثابت قدم خواهد گردانید.

یاری خدا یاری دین خدا و پیمبر او است کسی که دین خدا یعنی اسلام و شریعت محمّدی صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را بهر نحوی که وی را ممکن باشد بجان و مال و قلم بکوشش و سعی و عمل و حفظ قانون اسلام و جلوگیری از فساد در دین یاری کند بلکه کمک نمودن بمؤمنین از هر راهی که پیش آید همان نیز یاری خدا است و کسی که دین خدا را یاری کرد و آن را قوی گردانید خدا او را یاری می‌کند و وی را نیرومند می‌گرداند که امور دنیوی و اخروی وی بآسانی انجام گیرد (وَ یُثَبِّت أَقدامَکُم) و یاوران دین خدا را در طریق حقّ ثابت قدم می‌گرداند بطوری که در هیچ موردی باغوای شیطانی لغزش قدم پیدا ننمایند و از راه حق منحرف نگردند.

از قتاده نقل می‌کنند که گفته بر خدا واجب است که یاری کند کسی را که بیاری دین او مشغول باشد زیرا که خودش فرموده (إِن تَنصُرُوا اللّهَ یَنصُرکُم) و نیز بر او لازم است که نعمت خود را بر شاکر زیاد گرداند زیرا که فرموده (لَئِن شَکَرتُم لَأَزِیدَنَّکُم) و نیز بایستی کسی که او را یاد می‌کند وی را یاد نماید زیرا که گفته (فَاذکُرُونِی أَذکُرکُم) و بر خدا لازم است که وفاء کند بعهد کسی که بعهد او وفا می‌کند زیرا که فرموده:

(أَوفُوا بِعَهدِی أُوفِ بِعَهدِکُم) وَ الَّذِینَ کَفَرُوا فَتَعساً لَهُم وَ أَضَلَّ أَعمالَهُم ذلِکَ بِأَنَّهُم کَرِهُوا ما أَنزَلَ اللّهُ فَأَحبَطَ أَعمالَهُم

صفحه : ۱۶۴

(تعسا) مصدر است و در لغت بمعنی هلاک و عثار و سقوط و شرّ و بعد و انحطاط استعمال شده. (مجمع البحرین) یعنی کسانی که کافر شدند خداوند آنان را ذلیل و هلاک گردانید و در میدان جنگ قدمهای آنان را لغزیده و شکست خورده و کوشش‌های آنها نتیجه بخش نگردیده و چون خوش نداشتند و کناره جویی مینمودند آن چیزی را یعنی قرآنی را که برای پیمبرش فرود آورده اینکه

بود كه ذليل و شكست خورده گرديدند و اعمال آنان حبط و بی اثر خواهد گرديد.

بروايت منهج از امام محمّد باقر عليه السّلام نقل می‌كند كه فرموده مقصود از اينكه آيه اينكه است كه چون كفّار كراهت داشتند از فضائلی كه در شأن علی بن ابی طالب عليه السّلام فرود آمده اينكه بود كه آنها گمراه شدند و اعمال آنان حبط گرديد زيرا كه ثواب بر توحيد و خلوص در عبادت فرع ولايت و محبّت بآن حضرت و اولاد طاهرين وی است.

أَ فَلَم يَسِيرُوا فِي الأَرضِ فَيَنظُرُوا كَيفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم دَمَّرَ اللّهُ عَلَيهِم وَ لِلكافِرِينَ أَمثالُها (دمّر) در لغت بمعنی هلاكت است يعنی خدا آنها را هلاك گردانيد و اينكه آيه نظير قوله تعالی است (فَانظُر كَيفَ كانَ عاقِبَةُ مَكرِهِم أَنّا دَمَّرناهُم وَ قَومَهُم أَجمَعِينَ) سوره نمل آيه ۵۲ يعنی عاقبهٔ مكر آنان بدمار و هلاكت انجاميد و در اينجا برای تنبه غافلين و فرو رفتگان در وادی جهالت فرموده چرا اينان در زمين حركت نمی‌كنند تا آنكه بآثار گذشتگان نظر كنند و به بينند و پی ببرند و متنبه گردند كه چگونه در اثر مخالفت امر خدا و انكار پيمبران و مكر آنها و اذيت و ظلمی كه نسبت بآن بزرگواران روا داشتند آنان را هلاك گردانيديم و بايست بدانند كه هلاكت آنها در اثر كفر و نافرمانی آنان انجام گرفته و همانطوری كه دمار از روزگار گذشتگان برآورديم امثال چنين عذاب‌ها را برای اينكه كافرين نيز مهيّا گردانيده‌ايم.

صفحه : ۱۶۵

ذلِكَ بِأَنَّ اللّهَ مَولَی الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الكافِرِينَ لا مَولی لَهُم (ذلك) اشاره بآيه بالا است عزت و شرف و فتح و فيروزی مؤمنين برای اينكه است كه آنان دين خدا را ياری كردند (يُحِبُّهُم وَ يُحِبُّونَهُ) چون آنها دين خدا را ياری كردند در مورد كرامت حقّ تعالی واقع شدند و خدا مولی و دوست آنها گرديده.

و علامت دوستی خدا نسبت بعبد اينكه است كه عبد مطيع بوجدان سرّی خود می‌يابد كه محبّت و مهر و دوستی حقّ تعالی در قلب وی جای گزين گرديده و در اثر ايمان و تقوی و ياری دين خدا چنين موهبت عظمی نصيب وی گشته.

(وَ أَنَّ الكافِرِينَ لا مَولی لَهُم) و چون كفّار در اثر كفرشان خود را از مورد نظر لطف حق تعالی انداخته اينكه است كه دوستی برای آنان نيست زيرا كه اگر خدا كسی را دوست داشت تمام موجودات چون جند و لشگر و زير فرمان اويند همه يار و ياور و دوستان او می‌گردند و بامر حقّ تعالی در هر جايی كه مستأصل گرديد اگر مصلحت اقتضاء نمايد وی را ياری می‌نمايند و امور او را اصلاح خواهند گردانيد.

إِنَّ اللّهَ يُدخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأكُلُونَ كَما تَأكُلُ الأَنعامُ وَ النّارُ مَثویً لَهُم خدای تعالی بمؤمنين و كسانی كه عمل صالح و نيكو نموده‌اند وعده ميدهد ببوستانهايی كه از زير درختان آن نهرهای آب رحمت كه هميشه جريان دارد و انقطاعی برای آن نيست جاری خواهد بود و اهل بهشت در بهشت جاويدانند و نعمت‌های آن ناشی از فضل و احسان او است و فيض رحمت او دائمی است و انقطاع نخواهد داشت زيرا كه او دائم الفضل و كثر الاحسان است و كفّار را تهديد ميكند كه همان- طوری كه بهشت‌های پر نعمت برای مؤمنين مهيّا و جايگاه آنان است كسانی كه كافر شدند و بمبدء و معاد معتقد نيستند و مقصود آنها فقط تمتع و حظوظ نفسانی

صفحه : ۱۶۶

است و ميخورند همانطوری كه چهار پايان ميخورند چنين كسانی بازگشت و جايگاه آنان آتش خواهد بود.

و چنانچه در جای ديگر فرموده (جَزاءً وِفاقاً) جزاء بايستی مطابق عمل انجام گيرد مؤمنين دين خدا و پيمبر او را ياری كردند خدا آنان را ياری كرد و دوست آنها گرديد و در دنيا و آخرت مورد لطف و رحمت او واقع گرديده‌اند و كفّار از حقّ و حقيقت بريدند

و دنبال آرزو و آمال نفسانی دنیوی را گرفتند همشان تعیشات مادّی و حظوظ طبیعی گردید و قدمی بسوی حقیقت و روحانیّت بالا نگذاشتند اینست که منزلگاه آنها بمناسبت طبیعتشان بایستی آتش باشد (وَ أَنَّ اللّه لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ) سوره انفال آیه ۵۳.

کَأَیِّن مِن قَریَهٍٔ هِیَ أَشَدُّ قُوَّهًٔ مِن قَریَتِکَ الَّتِی أَخرَجَتکَ أَهلَکناهُم فَلا ناصِرَ لَهُم بعد از (من) در آیه کلمه (اهل) محذوف است و برای تهدید کفّار فرموده چه بسیار از اهل قریه‌ها و ولایاتی که آنان قوی‌تر و شدیدتر و زورمندتر بودند از اهل ولایت و وطن تو یعنی مکّه که وطن اصلی تو بود و کفّار مکّه و قریش تو را از وطنت بیرون کردند و ما آن جماعت پیشینیان را مثل قوم عاد و ثمود با آنکه قوی هیکل و تنومند بودند مستأصل گردانیدیم و قوّت جسمانی آنها جلوگیر عذاب آنها نگردید و همه هلاک گردیدند و یار و یاوری نداشتند که آنان را از عذاب نجات دهد زیرا چنانچه در آیه بالا اشاره نموده خدا دوست و یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند و برای کافرین دوستی نخواهد بود که در مورد بلاء و عذاب آنان را یاری نماید و از عذاب نجات یابند و خدا یار و یاور مؤمنین است.

أَ فَمَن کانَ عَلی بَیِّنَهٍٔ مِن رَبِّهِ کَمَن زُیِّنَ لَه سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهواءَهُم آیه در مقام بیان اهل حقّ و اهل باطل و تمیز بین آنان برآمده که آیا کسی که از طرف پروردگارش در دست او شاهد و بینه‌ای است که شاهد صادقی

صفحه : ۱۶۷

باشد بر حقانیّت او یعنی قرآن که هم معجزه باقیه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است و هم کتاب قانونی و خودش گواه و شاهد بر حقانیّت خود او است زیرا که آن کلامی است که چه از حیث فصاحت و بلاغت و چه از حیث اسرار و رموز مندرجه در آن چنانست که فصحای عرب و دانشمندان عالم عاجز گشتند از آنکه مثل آن یا مثل آیه‌ای از آن را بیاورند.

آیا چنین کسی با اینکه دلیل و بینه روشن مساوی است با کسانی که فاقد هر گونه کمال نفسانی میباشند و عمل بد آنها در نظرشان باغوای شیطانی زینت و آرایش یافته و جلوه نموده و آنان تابع هوای طبیعی خود گردیده‌اند نزد عاقل معلوم و واضح است که اینکه دو کس هرگز مساوی نخواهند بود.

[سوره محمّد (۴۷): آیات ۱۵ تا ۲۸]

اشاره

مَثَلُ الجَنَّهِٔ الَّتِی وُعِدَ المُتَّقُونَ فِیها أَنهارٌ مِن ماءٍ غَیرِ آسِنٍ وَ أَنهارٌ مِن لَبَنٍ لَم یَتَغَیَّر طَعمُه وَ أَنهارٌ مِن خَمرٍ لَذَّهٍٔ لِلشّارِبِینَ وَ أَنهارٌ مِن عَسَلٍ مُصَفًّی وَ لَهُم فِیها مِن کُلِّ الثَّمَراتِ وَ مَغفِرَهٌٔ مِن رَبِّهِم کَمَن هُوَ خالِدٌ فِی النّارِ وَ سُقُوا ماءً حَمِیماً فَقَطَّعَ أَمعاءَهُم (۱۵) وَ مِنهُم مَن یَستَمِعُ إِلَیکَ حَتّی إِذا خَرَجُوا مِن عِندِکَ قالُوا لِلَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ ما ذا قالَ آنِفاً أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّه عَلی قُلُوبِهِم وَ اتَّبَعُوا أَهواءَهُم (۱۶) وَ الَّذِینَ اهتَدَوا زادَهُم هُدیً وَ آتاهُم تَقواهُم (۱۷) فَهَل یَنظُرُونَ إِلاَّ السّاعَهَٔ أَن تَأتِیَهُم بَغتَهًٔ فَقَد جاءَ أَشراطُها فَأَنّی لَهُم إِذا جاءَتهُم ذِکراهُم (۱۸) فَاعلَم أَنَّه لا إِلهَ إِلاَّ اللّه وَ استَغفِر لِذَنبِکَ وَ لِلمُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ وَ اللّه یَعلَمُ مُتَقَلَّبَکُم وَ مَثواکُم (۱۹)

وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا لَو لا نُزِّلَت سُورَهٌٔ فَإِذا أُنزِلَت سُورَهٌٔ مُحکَمَهٌٔ وَ ذُکِرَ فِیهَا القِتالُ رَأَیتَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ یَنظُرُونَ إِلَیکَ نَظَرَ المَغشِیِّ عَلَیهِ مِنَ المَوتِ فَأَولی لَهُم (۲۰) طاعَهٌٔ وَ قَولٌ مَعرُوفٌ فَإِذا عَزَمَ الأَمرُ فَلَو صَدَقُوا اللّه لَکانَ خَیراً لَهُم (۲۱) فَهَل عَسَیتُم إِن تَوَلَّیتُم أَن تُفسِدُوا فِی الأَرضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرحامَکُم (۲۲) أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّه فَأَصَمَّهُم وَ أَعمی أَبصارَهُم (۲۳) أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ أَم عَلی قُلُوبٍ أَقفالُها (۲۴)

إِنَّ الَّذِینَ ارتَدُّوا عَلی أَدبارِهِم مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الهُدَی الشَّیطانُ سَوَّلَ لَهُم وَ أَملی لَهُم (۲۵) ذلِکَ بِأَنَّهُم قالُوا لِلَّذِینَ کَرِهُوا ما نَزَّلَ

اللّه سَنُطِیعُکم فِی بَعضِ الأمرِ وَ اللّه یَعلَمُ إِسرارَهُم (۲۶) فَکَیفَ إِذا تَوَفَّتهُمُ المَلائِکَهُ یَضرِبُونَ وُجُوهَهُم وَ أَدبارَهُم (۲۷) ذلِکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسخَطَ اللّه وَ کَرِهُوا رِضوانَه فَأَحبَطَ أَعمالَهُم (۲۸)

صفحه : ۱۶۹

ترجمه

چنین است مثل بهشتی که بمتقین وعده داده شده که در آن نهرهایی است از آبی که تغییر پذیر نیست و نهرهایی است از شیر که طعم آن تغییر نخواهد نمود و نهرهایی است از شراب که در آشامیدن آن لذّت است برای کسانی که میآشامند (۱۷) و نهرهایی است از عسل تصفیه شده و برای اهل بهشت مهیّا گردیده هر نوع میوه‌ای که بخواهند و مر آنان را از طرف پروردگارشان مغفرت و آمرزش است (آیا اینان مثل کسانی میباشند) که مخلّد در آتشند و آشامیدنی آنها آب جوشان است که روده‌های آنها را پاره کند (هرگز چنین نخواهد بود) (۱۸)

و بعضی از منافقین کسی است که (کلام تو را) استماع میکند تا وقتی که از نزد تو بیرون رفت از مؤمنین میپرسد پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چه گفت اینها کسانی میباشند که خدا بر دلهای آنان مهر زده و آنها کسانی میباشند که تابع هوای خود گردیده‌اند (۱۹)

و کسانی که هدایت یافتند بر هدایت آنان افزوده میگردد و بآنان تقوی عطا مینماید (۲۰)

پس آیا آنها منتظر نیستند مگر وقوع قیامت را که دفعهٔ آنان را فرا گیرد و محققا علامت قیامت پدیدار است و وقتی قیامت ظاهر گردید کجا توانند پند گیرند (و عمل خوب کنند) (۲۱)

ای محمّد بدان که نیست الهی مگر خدای واحد یکتا و طلب آمرزش کن از خدا برای گناه خودت و برای مردهای مؤمنین و زنهای مؤمنات و خدا میداند بازگشت شما را و اقامتگاه شما را (۲۲)

و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند چرا سوره‌ای فرود نیامده وقتی که سوره محکم فرود آمد که در آن حکم جهاد باشد ای محمّد تو می‌بینی کسانی که قلب آنها مریض است تو را مینگرند نگریستن کسی که از مرگ بیهوش شده

پس برای آنان اطاعت و گفتار شایسته سزاوار تر است (۲۳) و موقعی که امر الهی بحدّ عزم رسید آنان اگر راستگویی را پیشه خود نمایند هر آینه برای آنها بهتر است (۲۴)

پس آیا مهیا گردیدید که اگر بر

صفحه : ۱۷۰

امورات مردم مستولی و پیشوا شوید در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید (۲۵)

بچنین کسانی خدا لعنت کرده پس آنان را کر نمود و چشمهای آنان را کور گردانید (۲۶)

آیا چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند آیا بر قلبهای آنان قفل زده شده (۲۷)

محققا کسانی که برگشتند بر پشتهایشان پس از آنکه طریق هدایت برایشان روشن گردید شیطان آرزوهای آنان را آراسته گردانیده (۲۸)

برای اینکه بکسانی که کاره بودند گفتند آنچه را که خدا فرود آورده بزودی ما در بعضی امور مطیع و فرمان بردار شما خواهیم گردید و خدا دانا است بآنچه در باطن آنها است (۲۹)

پس چگونه است حال آنان وقتی که فرشتگان آنها را بمیرانند و به روهای آنها و پشت‌های آنان بزنند
برای آنکه پیروی نمودند آنچه را که خدا را بسخط درآورده و خشنودی خدا را کراهت داشتند پس اعمال آنها نابود گردید (۳۰)

توضیح آیات

مَثَلُ الجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ المُتَّقُونَ فِیها أَنهارٌ (مَثَلُ الجَنَّةِ) مبتداء و خبر آن یا جمله بعد است یا خبر آن هکذا و محذوف است یعنی چنین است بهشت عظیم الشأنی که بمتقین وعده داده شده.
بعد در مقام اوصاف بهشت متقیان برآمده که در بهشت برای اهل تقوی چهار قسم نهرها مهیّا گردیده.
اول- نهرهای آب (انهار من ماء) و آن آبی است مصفی و دائمی و غیر متغیر و مثل آبهای دنیا نیست که بماندن تغییر کند و رنگ و مزه آن عوض گردد و متعفّن شود بلکه همیشه بهمان لطافت و صفای ذاتی اولیه خود باقی خواهد بود و جریان دارد عالم دنیا است که در تغییر و تبدیل دائمی است و اجزاء آن همیشه در

صفحه : ۱۷۱

کون و فساد است اجزاء عالم قیامت تغییر پذیر نمیباشد زیرا چنانچه آیات قرآنی تصریح نموده تمام اجزاء عالم قیامت صاحب حیاتند (وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ لَو کانُوا یَعلَمُونَ) سوره عنکبوت آیه «۱۶۴» دوم- نهر شیر (وَ أَنهارٌ مِن لَبَنٍ) شیر بهشتیان (لَم یَتَغَیَّر طَعمُهُ) طعم آن هرگز تغییر نخواهد نمود همانطوری که نهر آب آنها متغیر نمی‌گردد نهر شیر آنان نیز چنین است و مثل شیرهای دنیا نیست که باندک وقتی ترش و بد مزه گردد و از انتفاع بیفتد و نیز نهر شیر آنها مثل نهر آب آنها همیشه در جریان خواهد بود زیرا که آب و شیر آنان از لطافت و صفای قلبشان سر چشمه گرفته.
سوم- نهر شراب (وَ أَنهارٌ مِن خَمرٍ) خمر شامل تمام مسکرات میگردد خمر بهشتیان چنین نیست که بد مزه و بد بو و الم و درد سر آورد بلکه در طعم لذیذ و خوشگوار و طرب و سرور آور است چهارم- نهر عسل (وَ أَنهارٌ مِن عَسَلٍ مُصَفًّی).
برای اهل تقوی در بهشت نهرهای عسل تصفیه شده مهیّا گردیده مصفی اشاره باین است که عسل بهشتی در اصل خلقت صاف و خالی از هر کثافتی است مثل عسلهای دنیوی نیست که مخلوط بکثافات موم و غیره باشد تا آنکه بعمل و تصفیه پاک گردد بلکه صاف و روان و لذت بخش است.
وَ لَهُم فِیها مِن کُلِّ الثَّمَراتِ وَ مَغفِرَةٌ مِن رَبِّهِم نعمتهای بهشتی برای پرهیزکاران منحصر باین چهار نهر نیست بلکه برای آنان از هر گونه میوه و هر نوع نعمت و ثمره‌ای که تصور بشود یا از تحت تصور بشر خارج باشد از آنچه (نه جسمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده) مهیا و آماده خواهد بود.
کسی که آرزوی چنین نعمت‌هایی را در دل خود می‌پروراند بایستی بداند که رحمت‌های الهی و نعمت‌های بهشتی را در قیامت مخصوص باهل تقوی گردانیده

۱- اگر دانا و عالم بودید میدانستید که خانه آخرت هر آینه دارای حیات است.

صفحه : ۱۷۲

چنانچه در آیه بالا فرموده (وُعِدَ المُتَّقُونَ) و اصل و ریشه آن را بایستی در همین عالم دنیا در مزرعه قلب کاشته گردد تا در قیامت بثمر رسد یعنی باید کوشش نمود تا آنکه شخص خود را متصف گرداند بملکه حمیده تقوی.

و چون قرآن مجید بسیاری از معانی و رموز خلقت را که فهم بشر بکنه و حقیقت آن نمی‌رسد در قالب مثال ریخته و بطریق مثل معقول را تشبیه به محسوس گردانیده برای آنکه به بشر بفهماند که بایستی از طریق محسوس پی بمعقول برده شود.

آیات قرآنی مخزن اسرار و منبع رموزات و نکات فراوانی در خلال کلمات آن مندرج است که بکنه و حقیقت آن نمی‌رسند مگر (راسخین فی العلم) و شاید انهار چهارگانه‌ای که در اینکه آیه مبارکه در اوصاف بهشت متقین بیان نموده یکی از اسرارش اینکه باشد که گوشزد بشر نماید که در عالم آخرت که مآل انسان و آخرین سیر بشری وی خواهد بود کسی از چنین انهار رحمت سیراب نمی‌گردد مگر در اثر تقوی و بایستی ملکه تقوی را در همین عالم تهیه نمود تا آنکه نتیجه آن در آخرت بصورت چهار نهر نمودار گردد و شخص متقی در آن غوطه‌ور شود.

و ممکن است اینکه چهار نهری را که در آیه تذکر داده تشبیه نمود به چهار مرحله از مراحل سیر سائرین الی اللّه زیرا که تحصیل حقیقت تقوای منوط بگذشتن از اینکه مراحل است و بدون سیر در آن حقیقت تقوی برای کسی میسر نخواهد گردید.

اول- نهر آب نخستین تحصیل مرتبه تقوی منوط باین است که طالب تقوی اول در دریای رحمت و مغفرت الهی غوطه‌ور گردد و از کثافات نفسانی و طبیعی خود را شستشو دهد تا از اوصاف بهیمی و سبعی پاک شود و دل و جان وی از قذارات اخلاقی تصفیه گردد کسی که دل و جان وی آلوده است چگونه در آخرت از آن نهر آبی که از سر چشمه رحمت ایزدی تراوش نموده بهره‌مند می گردد هرگز ممکن نیست.

صفحه : ۱۷۳

دوم- نهر شیر پس از آنکه دل و قلب آدمی از صفات حیوانی خالی گردید آن وقت ممکن است بذکر خدا و یاد او آن را نرم و لین گردانید و تشبیه بشیر شاید اشاره باین باشد که چون خاصیّت شیر اینکه است که مزاج را لینت میدهد ذکر خدا و یاد او نیز قلب را از قساوت بیرون آورده و نرم و لطیف میگرداند و شاید بهمین معنی ارشاد مینماید قوله تعالی (الَّذِینَ یَخشَونَ رَبَّهُم ثُمَّ تَلِینُ جُلُودُهُم وَ قُلُوبُهُم إِلی ذِکرِ اللّهِ ذلِکَ هُدَی اللّهِ یَهدِی بِهِ مَن یَشاءُ)«۱».

و چون در آخرت هر چیزی بصورت و معنی ظهور و پیدایش مینماید شاید لینت قلب است که در قیامت بصورت نهر شیر مصفایی تظاهر مینماید.

سوم- نهر خمر وقتی انسان از اینکه دو مرحله گذشت بآشامیدن شراب رحمت و معرفت الهی عشق و شوق در وی پدید میگردد آن وقت بحالت سکر مست جمال و جلال ایزدی میگردد و از عشق سر از پا نشناسد.

در مثنوی مولوی اشاره باین انهار چهارگانه نموده آنجا که گوید.

آب صبرت جوی آب خلد شد جوی شیر خلد مهر تو است و ود

ذوق طاعت گشت جوی انگبین مستی و شوق تو جوی خمر بین

اینکه سببها چون بفرمان تو بود چار جوهر مر تو را فرمان نمود

و از بحر الحقایق چنین نقل شده که گفته (آب اشاره بحیات دل است و لین بفطرت اصلیّه که بحموضت هوی و تفاهت بدعت متغیر نگردیده و خمر جوشش محبت الهی و عسل مصفی حلاوت قرب پایان (روح البیان) آری اگر شراره‌ای از آن عشق پاک بر قلب آدمی پرتو افکند تمام قوی و مشاعر وی آتش گیرد و هر چه دارد در آتش عشق و محبت بسوزد و بجز یک توده

۱- سوره زمر آیه (۲۴) کسانی که از پروردگارشان میترسند پس (مشغول ذکر میشوند و در اثر یاد خدا) قلب آنها و پوست آنان بذکر لین و نرم میگردد همین است هدایت خدا که هر کس را خواهد هدایت مینماید.

صفحه : ۱۷۴

آتشین چیز دیگری نمودار نخواهد ماند و خار و خس خودپرستی را سوزانیده و منفی گرداند محبت و عشق پاک اخلاق ذمیمه را از دل پاک میگرداند و در مقابل آتش محبت رنجها و زحمات از بین میرود و شدتها و بیچارگیها و سختیها را آسان مینماید. (سیر و سلوک) وادی عشق مخزن اسرار و جلوه‌گاه عجائب و معجزات است چابک سوار زنده دلی میخواهد که بیک جست و خیز خود را در دریای بیکران عشق پاک خالی از اغراض نفسانی پرتاب نماید هر کسی را تاب تحمل آن نیست ما اگر خواهیم بمرتبه تقوی حقیقی برسیم بایستی در آن بحر بی‌پایان غوطه‌ور گردیم و از درّ و جواهرات آن با خود چیزی اندوخته گردانیم پس از آن در وادی عشق قدم گذاریم تا آنکه بتوانیم خود را از عشاق الی اللّه بشمار آوریم و شاید باین وسیله اثر پای رهروان پیش و واصلان حرم قدس را پیدا نمائیم و در اثر پای آنان خود را بآستان عشق برسانیم.
(چهارم نهر عسل) وقتی انسان کامل و مؤمن با تقوی از اینکه مراحل گذشت و بشراب عشق مست گردید آن وقت از آن عسل مصفای مهر و محبت و معرفت حقیقی قطره‌ای بذائقه جانش میرسد و از کل ما سوی خالی گردیده و چنان شیفته اوصاف جلال و جمال احدیّت میگردد که هر چه غیر از او است حتی خودش را نیز فراموش مینماید و یک توده مهر و محبت میگردد آن وقت مثل زر ناب خالص گردیده و بآخرین درجه تقوی خواهد رسید و از کسانی میگردد که در باره او صادق آید آن حدیث مشهور که از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نقل میکنند که فرموده (بنده از کثرت نوافل بجایی میرسد که چشمش چشم حق میشود که بآن می‌بیند و گوشش گوش حق میشود که باو می‌شنود و دستش دست حق میشود که بآن قبض و بسط مینماید تا آخرین حدیث) و چنین کسی از خود فانی و بحق تعالی باقی میگردد.
کَمَن هُوَ خالِدٌ فِی النّارِ وَ سُقُوا ماءً حَمِیماً فَقَطَّعَ أَمعاءَهُم آیا چنین کسانی از مؤمنین با تقوی که در انهار رحمت ایزد متعال غوطه‌ورند

صفحه : ۱۷۵

و از فیض غیر متناهی او متنعم‌اند مانند مردمانی میباشند که در آتش مخلّدند و مشمول غضب الهی گردیده و جهنم جایگاه همیشه‌گی آنان است که وقتی تشنه گردند از آن آب حمیم جوشان بآنها خورانند که روده‌هایشان را قطعه قطعه نماید هرگز چنین نخواهد بود.
اشاره به اینکه هر عاقلی میداند که اینکه دو نفر یکی مؤمن با تقوی و دیگری کافر مشرک یا منافق هرگز مساوی نمیباشند یکی در انهار رحمت الهی غوطه‌ور.
و علی الدّوام از فیوضات غیر متناهی بهره‌مند و محظوظ و شادمانست و دیگری مشمول غضب و بانواع و اقسام عذاب و بلاء گرفتار و معذب خواهد بود چگونه توان اینکه دو نفر را مساوی دانست هرگز چنین نیست.
وَ مِنهُم مَن یَستَمِعُ إِلَیکَ حَتّی إِذا خَرَجُوا مِن عِندِکَ قالُوا لِلَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ ما ذا قالَ آنِفاً أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِم وَ اتَّبَعُوا أَهواءَهُم (و منهم) شاید مقصود از بعض آنها کفّار یا منافقین یا مسلمانهایی باشند که چندان علاقه و مبالات بگفتار و سخنان پیمبر اکرم نداشتند که کلام حضرت را خوب استماع نموده حفظ نمایند و شاید بآرزوی غنیمت یا ترس جان پای منبر رسول صلّی اللّه

علیه و اله و سلّم حاضر می‌شدند اینکه بود که چنین مردمانی وقتی از مجلس بیرون می‌رفتند از اصحاب سؤال میکردند که پیغمبر حالا چه گفت چنین اشخاص کسانی میباشند که خدا بقلب آنان مهر زده و تابع هوای خود گردیده‌اند.

آری چنین است کسی که چشم بینا و گوش شنوا و دارای قلب پاك بی‌آلایش داشته باشد کلامی که از معدن وحی تراوش نموده از راه گوش بقلبش نفوذ مینماید و در دل وی تأثیر میکند و قلب وی را جلا میدهد، لکن کسی که چنین نباشد و آرزو و آمال دنیوی دلش را پر نموده و مملو از محبت دنیا گردیده همچه دلی دیگر چگونه جا دارد در ان سخن حق جای گزین گردد بلکه چنین دلی جایگاه ورود شیاطین است اینکه است که از یک گوش میشنود و از گوش دیگر بیرون می کند

صفحه : ۱۷۶

و شاید آیه اشاره باین طور مردمانی است که شیاطین اطراف قلب آنان را گرفته از بعض مفسرین است که مستمعین سه قسمند: یکی عاقل، یکی عامل، یکی غافل، غافل کسانی میباشند که قرآن در وصف آنان فرموده:

(أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِم وَ اتَّبَعُوا أَهواءَهُم) و عاقل راه یافته‌گانند (وَ الَّذِینَ اهتَدَوا زادَهُم هُدیً) و عامل متقیانند که در باره آنها است (وَ آتاهُم تَقواهُم) و بروایت منهج از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل میکند که فرموده همیشه ما نزد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم میبودیم تا از وحی خبردار گردیم و ما آن را نیک در گوش خود نگاه میداشتیم وقتی بیرون میآمدیم منافقین برای استهانت و اینکه بما بنمایانند که ما اعتناء بوحی نداریم میگفتند (ما ذا آنفا) پیمبر حالا چه گفت وَ الَّذِینَ اهتَدَوا زادَهُم هُدیً وَ آتاهُم تَقواهُم اشاره به اینکه هدایت یافته شدگان وقتی سخنان وحی که از مصدر جلال احدی صادر گردیده استماع می‌نمایند بر هدایت آنان افزوده میگردد و در اثر آن حقیقت تقوی و نور دانش در قلب آنها طلوع مینماید و از تاریکی جهل و بی‌خردی بروشنایی علم و دانش دل آنها روشن و رونق میگیرد.

فَهَل یَنظُرُونَ إِلَّا السّاعَةَ أَن تَأتِیَهُم بَغتَةً فَقَد جاءَ أَشراطُها فَأَنّی لَهُم إِذا جاءَتهُم ذِکراهُم برای تنبه مشرکین و اینکه بایستی انسان علاج واقعه را قبل از وقوع آن بنماید گوشزد بشر مینماید که شمایی که منتظر وقوع قیامت میباشید قیامت بغتتا میآید و علامت وقوع قیامت ظاهر گردیده زیرا که (نبی خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) در آخر الزمان مبعوث گردیده چنانچه در منهج از حضرت رسول چنین روایت میکند که بدو انگشت خود اشاره فرمود که من و قیامت مانند اینکه دو انگشتیم که متصل بهم است و بعض علامات دیگر نیز ظاهر شده و بعضی در حال ظهور است.

(فَأَنّی لَهُم إِذا جاءَتهُم ذِکراهُم)

صفحه : ۱۷۷

شمایی که منتظر وقوع قیامت میباشید وقتی قیامت برپا گردید دیگر کجا تذکر و عمل بحال شما نفع میدهد.

آری دنیا جای عمل است و آخرت محل جزا و پاداش و نتیجه گرفتن است انسان تا وقتی در دنیا حیات دارد استعداد هر نوع کمالی را داراست لکن وقتی مرد عمل او منقطع میگردد زیرا آنچه قادر حکیم در آن استعداد کمال گذاشته که بایستی بسعی و عمل از قوه بفعل آرد بمردن آن قوّه و استعداد کمال منقطع خواهد گردید و فعلیت وجودش همان است که در ایام حیات دنیوی کسب نموده دیگر برای وی ترقی و صعودی نیست و پس از مرگ نتیجه اعمال و افعالش عایدش خواهد گردید و اینکه است سنت خدا (وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَحوِیلًا) فَاعلَم أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ وَ استَغفِر لِذَنبِکَ وَ لِلمُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ خدای متعال بپیمبر گرامی خود امر فرموده که بدان نیست الهی مگر خدای واحد یکتا و برای گناه خودت و برای مردهای مؤمنین و زنهای مؤمنات طلب آمرزش نما.

چون اتفاقی بین علمای مذهب امامیه است که پیمبران مخصوصا پیمبر خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم معصوم و از هر خطا و گناهی

خالى و پاك بودند شايد مقصود از (ذنبك) كه بمعنى گناهست يا ترك اولى باشد يا اشتغال بامور دنيوى چنانچه از خود حضرتش نقل ميكنند كه فرموده من روزى هفتاد مرتبه (استغفر اللّه ميگويم) كه استغفار حضرتش از جهت اشتغال بوظائف تبليغ و توجه بامور رسالت بوده كه بمقتضاى طبيعت بشريت كه (أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُم) شاهد بر اينكه است اشتغال به آن گاهى مانع از توجه تام بخداى تعالى مى‌گرديده و امور طبيعى غالب مى‌گشته.

اگر چه آن هم بامر خدا و اطاعت او بوده نه گناه لكن نظر به اينكه

(حسنات الأبرار سيئات المقربين)

نسبت بمقام قرب او سيئه مينموده اينكه بود كه مأمور ميگردد باستغفار كه براى خودت و مؤمنين طلب آمرزش نما يعنى پس از تبليغ رسالت از خلق

صفحه : ١٧٨

اعراض نما و بكليه وجودت متوجه درگاه احديت باشد و شايد ذنب در اينجا ترك اولى باشد و چقدر باعث اميدوارى است براى مؤمنين كه حضرتش مأمور گرديده كه سيد و پيمبر ما در باره ما از خداى تعالى طلب آمرزش نمايد و البته دعاى او رد نمى‌شود لكن بشرط اينكه واقعا ما با ايمان باشيم وقتى پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم با آن مقام قدس و آن مرتبه عبوديت مأمور باشد كه طلب آمرزش نمايد حال ما چگونه خواهد بود كه شب و روز چندين گناه مرتكب ميگرديم و بغفلت ميگذرانيم و مراقب حال خود نيستيم كه از (غفار الذنوب) طلب عفو نمائيم و چون توبه بازگشت از مخالفت بموافقت است خودش فى حدّ ذاته يكى از عبادات بشمار ميرود.

وَ اللّهُ يَعلَمُ مُتَقَلَّبَكُم وَ مَثواكُم خدا ميدانند چگونگى حال شما را در دنيا و باعمال و افعال شما خبير و بينا است و نيز ميداند منزلگاه شما را در آخرت زيرا كه او بر هر چيزى آگاهست گذشته و حال و آينده در احاطه علميه او مساوى است.

و شايد اينكه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و اله و سلّم با مقام عصمت مأمور باستغفار گرديده براى اينكه بوده كه استغفار خود عبادتى است.

بروايت طبرسى كه از حذيفه يمانى نقل ميكند كه وى گفته من بسيار تيز زبان بودم حال خود را بخدمت حضرت رسول صلّى اللّه عليه و اله و سلّم عرض كردم و گفتم مى‌ترسم زبان مرا بدوزخ كشاند فرمود چرا از استغفار دور افتاده‌اى من روزى صد مرتبه استغفار ميكنم.

و نيز از سيد انبياء چنين حديث ميكنند كه فرموده گفتن استغفر اللّه و گفتن (لا اله الا اللّه) بهترين عبادات است زيرا كه خداى تعالى فرموده (فاعلم انه لا اله الا اللّه و استغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات) و هر دو را در يک آيه جمع نموده (منهج الصادقين) و بايست دانست كه توبه همين استغفار بزبان تنها نيست حقيقت توبه ندم و

صفحه : ١٧٩

پشيمانى از گناه و تصميم بر عدم عود بگناهست و بمجرد گفتن استغفر اللّه توبه واقعى كه باعث رفع گناه گردد تحقق نپذيرد در حديث مشهور از رسول اللّه است كه فرموده

(الندم توبة)

يعنى اصل توبه پشيمانى از گناهست لكن چون لازمه پشيمانى عزم بر ترك در آينده است ممكن است بگوئيم حقيقت توبه پشيمانى و عزم بر عدم عود بگناهست اگر موقع گناه باقى باشد و لكن گفتن استغفر اللّه و جهات ديگرى كه در روايات داخل در

توبه نموده‌اند شرط کمال توبه است و آن اظهار خارجی پشیمانی است نه اینکه حقیقت توبه باشد زیرا که توبه امر قلبی است که مشعر بخطا میگردد و آدم گنه‌کار خجلت زده خود را مستحق عقوبت میداند اینکه است که پشیمان میگردد و بدل و زبان (از غفار الذنوب) پوزش و گذشت می‌طلبد.

وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَو لا نُزِّلَت سُورَةٌ فَإِذا أُنزِلَت سُورَةٌ مُحكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا القِتالُ رَأَيتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ يَنظُرُونَ إِلَيكَ نَظَرَ المَغشِيِّ عَلَيهِ مِنَ المَوتِ شاید آیه در شرح حال آن مؤمنینی باشد که هنوز ایمان در قلب آنها تمرکز ننموده و منتظر وحی و نزول آیه‌اند و اظهار مینمایند که چرا سوره‌ای فرود نیامده که بآن عمل کنیم وقتی سوره محکمی که راجع بجهاد فرود می‌آید ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کسانی که بمرض قلبی گرفتارند چنان مضطرب و پریشان حال میگردند و تو را مینگرند مثل نگریستن محتضر موقع سکرات مرگ فَأَولى لَهُم طاعَةٌ وَ قَولٌ مَعرُوفٌ در صورتی که بهترین چیزی که سبب سعادت آنان میگردد اطاعت نمودن امر خدا و رسول او و گفتار نیکو است که بگویند شنیدیم و اطاعت نمودیم (سمعنا و اطعنا) مفسرین راجع بکلمه (اولی) دو طور تفسیر نموده‌اند ۱- (فاولی لهم) تهدید و وعید است یعنی برای چنین کسانی عذاب مهیا است و بنا بر اینکه معنی (اولی) بر وزن (افعل) مشتق از (ولی) است و بمعنی قرب یا

صفحه : ۱۸۰

بر وزن (فعلی) مشتق از آل یعنی مآل و بازگشت کار آنان راجع بعقوبات و مکاره خواهد گردید، راغب گفته (اولی) کلمه تهدید است برای کسی که مشرف بر هلاکت باشد (تفسیر روح البیان) ۲- (اولی) بمعنی (احری) و بنا بر اینکه معنی (اولی) مبتدا و خبر او (طاعَةٌ وَ قَولٌ مَعرُوفٌ) میباشد یعنی برای آنان فرمانبرداری در امر جهاد و غیره سزاوارتر است (منهج الصادقین) لکن معنی دوم بسیاق آیه مناسب‌تر بنظر میآید زیرا که آیه راجع بمؤمنینی است که منتظر فرود آمدن سوره بودند منتها چون امر بجهاد برای آنان مشکل مینمود و هنوز ایمانشان استحکام پیدا ننموده بود که قلبشان مطمئن بایمان گردیده باشد اینکه بود که آن مرض قلبی و خوف از مرگ آنان را از حکم جهاد تهدید مینمود و پریشان حال میگردانید.

و شاید مقصود از (اولی لهم) برای تنبه آنها باشد که شمایی که ایمان آورده‌ئید (اولی و احری) برای شما اینست که هر حکمی که در باره شما میرسد بگوئید (سمعنا و اطعنا) نه آنکه متوحش گردید و از حکم جنگ گریزان باشید.

فَإِذا عَزَمَ الأَمرُ فَلَو صَدَقُوا اللّهَ لَكانَ خَيراً لَهُم فَهَل عَسَيتُم إِن تَوَلَّيتُم أَن تُفسِدُوا فِي الأَرضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرحامَكُم وقتی حکم جهاد صادر گردید چنین اشخاصی که منتظر نزول سوره بودند یا غیر اینان اگر در اینکه اظهار راست میگفتند و واقعا طالب امتثال حکم الهی بودند هر آینه برای آنها خیر و خوب بود و آنان بدرجات عالیه میرسیدند.

مفسرین گویند (فهل عسیتم) راجع بمنافقین است که آنان اظهار ایمان میکردند برای اینکه متولّی امور مردم و بر آنها حاکم گردند و در زمین فساد نمایند و آیه اعتراض بچنین مردمانی است که شما منتظر وقتید که اگر وقت بدستتان آمد در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید همانطوری که در زمان جاهلیت برای بدست آوردن مال از هیچگونه ظلم و فساد خودداری نمی‌نمودید.

صفحه : ۱۸۱

أُولئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّهُ فَأَصَمَّهُم وَ أَعمى أَبصارَهُم چنین کسانی یعنی منافقین که در زمین فساد میکنند و قطع رحم می‌نمایند آنان از چنین کسانی میباشند که مشمول لعنت خدا گردیده‌اند و در اثر اعمال نکوهیده‌شان خدا گوش دل آنها را کر و چشم دلشان را کور گردانیده که آیات تشریعی و تکوینی را نه بگوش دل میشنوند و نه بچشم دل آثار آفاقی را مینگرند (صُمٌّ بُكمٌ عُميٌ فَهُم لا يَعقِلُونَ) سوره بقره آیه ۱۶۶ أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ أَم عَلى قُلُوبٍ أَقفالُها استفهام انکاری اعتراض بکسانی است که در قرآن تدبر

نمیکنند تا از بعض اسرار آن منتفع گردند آیا بر قلب آنان قفل زده شده و بسته گردیده که از وعد و وعید قرآن متنبه نمیگردند.
شیخ طبرسی ره در تفسیر مجمع البیان چنین گفته (بدان که در حدیث صحیح از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نقل شده که جایز نیست تفسیر نمودن قران مگر باثر صحیح یا نص صریح.
و از طریق عامه در حدیث نبوی است کسی که قرآن را برأی خود تفسیر کند و لو آنکه تفسیرش صحیح باشد خطا نموده است.
پایان مقدس اردبیلی ره در زبدهٔ البیان راجع بتفسیر نمودن قرآن بیانی دارد که برای وضوح آن را ترجمه مینمایم.
بعد از نقل کلام طبرسی چنین گوید خدا کسانی را که از قرآن استنباط میکنند و طریق را واضح مینمایند مدح نموده بقوله تعالی (لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَستَنبِطُونَهُ مِنهُم) و مذمت نموده کسانی را که تدبر و تفکر در قرآن نمیکنند بقوله تعالی (أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ أَم عَلی قُلُوبٍ أَقفالُها) و نیز فرموده ما قرآن را بعربی فصیح بیان نمودیم (إِنّا جَعَلناهُ قُرآناً عَرَبِیًّا) تا آنجا که فرموده و بالجمله مقصود از تفسیر برأی بدون نص صریح در جایی صحیح نیست که آیاتی که چند معنی در آن احتمال میرود مفسر بمجرد رأی و میل

صفحه : ۱۸۲

خود و استحسان عقلی حمل قطعی بر یکی از احتمالات غیر ظاهر کند بدون شاهدی که شرعا معتبر باشد چنانچه بسیار دیده شده آنهایی که خواهند بدعتی در دین گذارند چنین میکنند که آیات قرآن را حمل قطعی بر یکی از احتمالات غیر ظاهر مینمایند تا آنکه مطابق گردد با روش خودشان. پایان خلاصه آیه در مقام انکار و اعتراض بکسانی است که تدبّر و تفکر در قرآن نمیکنند که آیا بر قلب آنان قفل زده شده و بسته گردیده یعنی چگونه قلبی که لطیفه الهی است و بایستی بروی وی حقایق و عالم اله باز باشد و از انوار فیض رحمت الهی مستفیض گردد اینطور راهش را مسدود گردانیده‌اند و خود را در لجن زار عالم طبیعت پرتاب نموده و از حقایق و نکات و اسرار قرآن خود را محروم گردانیده‌اند.
معلوم است تدبر در جایی صدق میکند که در آیه احتمالاتی داده شود لکن در جایی که معنی آن ظاهر باشد که بنظر همه یکسان آید تدبّر در آن معنی ندارد و اما در جایی که در آیه احتمالاتی داده شود و هیچیک از آنها مخالف با آیات دیگر و نیز با احادیث معتبر هم مخالف نباشد در اینکه صورت اگر مفسر یکی از آن احتمالات را بقرائنی که از آن آیات دیگر گرفته ترجیح دهد آنهم نه بطور قطع و یقین جزمی چنین کسی داخل کسانی میگردد که در فضیلت آنها فرموده:
(لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَستَنبِطُونَهُ مِنهُم)، پس باین معانی که گفته شد تفسیر نمودن آیات که غرض توضیح آیاتی باشد که در آن اندک خفایی هست نیکو و مستحسن خواهد بود و آنکه از تفسیر و تصرف در آن بکلیه منع شده متشابهات قرآن است که (لا یعلمه الا اللّه) در باره چنین آیاتی فرود آمده زیرا کسانی که در قلب آنان مرض است و خواهند بدعتی در دین گذارند یا مدعایی دارند آنها بمتشابهات قرآن تمسک میجویند و بمغالطه کاری آیات را حمل بر مدعای خود مینمایند چنین اشخاصی مشمول غضب و لعنت خدا خواهند گردید لکن کسانی که ادعای شخصی ندارند و غرض آنها ارشاد و هدایت نمودن گمراهان است و در مقام توضیح و بیان محکمات

صفحه : ۱۸۳

قرآن آنهایی که محتاج بتوضیح است برانید ظاهرا چنین اشخاصی مشمول رحمت و فضل الهی گردیده‌اند إِنَّ الَّذِینَ ارتَدُّوا عَلی أَدبارِهِم مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الهُدَی الشَّیطانُ سَوَّلَ لَهُم وَ أَملی لَهُم شاید آیه در وصف کسانی باشد که پس از آنکه حجت بر آنان تمام شد و ایمان آوردند بتسویل شیطانی از دین برگشتند و آنها کسانی میباشند که آرزو و آمال دنیوی و حظوظات طبیعی بر آنان چیره شده و میول نفسانی بر آنها آراسته گردیده و از دین برگشتن را پس از ظاهر شدن حقانیّت آن اندک بشمار آوردند و بقول

بعضی مقصود منافقینند که پس از آنکه حقانیت دین اسلام بر آنها ظاهر گردیده و اقرار بشهادتین نمودند شیطان کفر را در نظر آنان آراسته گردانیده و آرزو و آمال دنیوی را در نظر آنها جلوه داده و از دین برگشتند زیرا کسی که از روی بصیرت باطنی بمقدسات اسلام تصدیق نماید دیگر از دین برنخواهد گردید.

ذلِکَ بِأَنَّهُم قالُوا لِلَّذِینَ کَرِهُوا ما نَزَّلَ اللّهُ سَنُطِیعُکُم فِی بَعضِ الأَمرِ وَ اللّهُ یَعلَمُ إِسرارَهُم ذلک اشاره بآن چیزی است که سبب اغوای آنان گردیده و آرزو و آمال دنیوی را در نظرشان آراسته گردانیده که چنین مردمانی از آنچه خدا فرو فرستاده کراهت داشتند.

بروایت طبرسی ره که از ابی جعفر و ابی عبد اللّه علیهما السلام نقل میکنند آنها بنو امیه بودند که آنچه را راجع بولایت علی علیه السّلام فرود آمده خوش نداشتند و بکسانی که بظاهر ایمان آورده بودند میگفتند شما از اسلام برگردید ما در پاره‌ای از کارها مطیع و فرمانبردار شما میگردیم و خدا میداند آنچه را که از کید و حقد و حسد در باطن آنان مخفی گردیده.

فَکَیفَ إِذا تَوَفَّتهُمُ المَلائِکَةُ یَضرِبُونَ وُجُوهَهُم وَ أَدبارَهُم ذلِکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسخَطَ اللّهَ وَ کَرِهُوا رِضوانَهُ فَأَحبَطَ أَعمالَهُم

صفحه : ۱۸۴

در مقام انذار و تهدید و چگونگی حال کسانی است که بتسویلات شیطانی مسلمانها را از راه حق برمیگردانند و بوعده‌های دروغ آنان را فریب میدهند که چنین کسانی هنگام مردنشان حال آنها چنین است که ملائکه‌ای که قابض ارواحند چون لشگریان خدایند چنانچه تمام موجودات جند حق تعالی میباشند و با دشمنان خدا دشمن و با دوستان او دوستند با تازیانه آتشین برو و پشت آنان میزنند و آنها را زجر میکنند زیرا که پیرو باطل گردیده و از حق اعراض داشتند و پیروی مینمودند آنچه را که خدا را بغضب آورده و چون آنان از تحصیل رضای حق تعالی کاره بودند اعمال خوبی هم اگر داشتند حبط و بی اثر گردیده و در مورد غضب الهی واقع خواهند شد.

صفحه : ۱۸۵

سورة الفتح

اشاره

تسع و عشرون آیة و هی مدنیة

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

إِنّا فَتَحنا لَکَ فَتحاً مُبِیناً (۱) لِیَغفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعمَتَهُ عَلَیکَ وَ یَهدِیَکَ صِراطاً مُستَقِیماً (۲) وَ یَنصُرَکَ اللّهُ نَصراً عَزِیزاً (۳) هُوَ الَّذِی أَنزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ المُؤمِنِینَ لِیَزدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِم وَ لِلّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۴)

لِیُدخِلَ المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها وَ یُکَفِّرَ عَنهُم سَیِّئاتِهِم وَ کانَ ذلِکَ عِندَ اللّهِ فَوزاً عَظِیماً (۵) وَ یُعَذِّبَ المُنافِقِینَ وَ المُنافِقاتِ وَ المُشرِکِینَ وَ المُشرِکاتِ الظّانِّینَ بِاللّهِ ظَنَّ السَّوءِ عَلَیهِم دائِرَةُ السَّوءِ وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِم وَ لَعَنَهُم وَ أَعَدَّ

لَهُم جَهَنَّمَ وَ ساءَت مَصِيراً (۶) وَ لِلّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۷) إِنّا أَرسَلناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً (۸) لِتُؤمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكرَةً وَ أَصِيلاً (۹)

إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللّهَ يَدُ اللّهِ فَوقَ أَيدِيهِم فَمَن نَكَثَ فَإِنَّما يَنكُثُ عَلى نَفسِهِ وَ مَن أَوفى بِما عاهَدَ عَلَيهُ اللّهَ فَسَيُؤتِيهِ أَجراً عَظِيماً (۱۰) سَيَقُولُ لَكَ المُخَلَّفُونَ مِنَ الأَعرابِ شَغَلَتنا أَموالُنا وَ أَهلُونا فَاستَغفِر لَنا يَقُولُونَ بِأَلسِنَتِهِم ما لَيسَ فِي قُلُوبِهِم قُل فَمَن يَملِكُ لَكُم مِنَ اللّهِ شَيئاً إِن أَرادَ بِكُم ضَرًّا أَو أَرادَ بِكُم نَفعاً بَل كانَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِيراً (۱۱) بَل ظَنَنتُم أَن لَن يَنقَلِبَ الرَّسُولُ وَ المُؤمِنُونَ إِلى أَهلِيهِم أَبَداً وَ زُيِّنَ ذلِكَ فِي قُلُوبِكُم وَ ظَنَنتُم ظَنَّ السَّوءِ وَ كُنتُم قَوماً بُوراً (۱۲) وَ مَن لَم يُؤمِن بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنّا أَعتَدنا لِلكافِرِينَ سَعِيراً (۱۳) وَ لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ يَغفِرُ لِمَن يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشاءُ وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۱۴)

صفحه : ۱۸۶

ترجمه

سوره فتح مشتمل بر بیست و نه آیه است و در مدینه فرود آمده

(بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص)

ای محمّد بحقیقت ما برای تو گشودیم گشایش هویدا (۲)

تا آنکه خدا بیامرزد لغزشهای گذشته تو را و آنچه عقب انداخته‌ای و نعمت خود را بر تو تمام کند و راه راست را بتو بنمایاند (۳)

و خدا تو را چنان یاری کند که غالب (بر دشمنان گردی)

خدا آن کسی است که قلبهای مؤمنین را آرامش داد تا آنکه بر ایمانشان بیفزاید و لشگرهای آسمانها و زمین مخصوص بخدا است و خدا دانا و درست کار است (۵)

تا آنکه مردهای مؤمنین و زنهای مؤمنات را داخل گرداند در بهشتهایی که در زیر

صفحه : ۱۸۷

غرفه‌ها و درختان آن نهرها جریان دارد و در آن بهشت‌ها جاویدانند (خدا) لغزشهای آنها را می‌پوشاند و اینکه است رستگاری و فوز عظیم (۶)

و تا آنکه مردهای منافق و زنهای منافقه و مردهای مشرک و زنهای مشرکه را شکنجه و عذاب نماید آنهایی که بخدا گمان بد میبرند (و آنان) مشمول غضب و لعنت الهی خواهند بود و برای آنها جهنم آماده شده و جهنم بد بازگشتی است (۷)

و مخصوص بخدا است لشگرهای آسمانها و زمین و خدا بر هر چیزی غالب و درستکار و حکیم است (۸)

ای محمّد ما تو را برسالت فرستادیم که گواه (بر امت) و بشارت دهنده و تهدید کننده باشی

(ای محمّد بمردم بگو که ما تو را مبشر و نذیر گردانیدیم) برای اینکه بخدا و رسولش ایمان آرید و دین او را تقویت دهید و فرمان او را بزرگ شمارید و در صبح و شام خدا را تسبیح و تنزیه نمائید (۱۰)

ای محمّد بحقیقت و درستی کسانی که در حدیبیه با تو بیعت نمودند جز اینکه نیست که با خدا بیعت نموده‌اند دست (قدرت) خدا بالای دستهای آنها است کسی که بیعت را شکست (و نقض عهد نمود) جز اینکه نیست که نفس خود را شکسته و کسی که بآنچه با خدا عهد بسته وفا نمود خداوند بزودی بوی اجر بزرگ عنایت مینماید (۱۱)

ای محمّد باز پس ماندگان از اعراب بزودی بتو میگویند کسان ما و مالهای ما ما را مشغول گردانیده پس برای ما طلب آمرزش کن

و اینان بزبانشان چیزی گویند که در دل آنان نیست، ای محمّد بآنها بگو کی است که از برای شما مالك چیزی گردد اگر خدا اراده کند بشما ضرری وارد گردد بلکه خداوند بآنچه میکند بینا است (۱۲)

و شاید شما (کفّار) چنین گمان کردید که پیمبر و مؤمنین هرگز باهل خودشان برنمیگردند و اینکه گمان در قلب شما آراسته گردیده و گمان بد بردید و شما گروه هلاك شدگانید

و ما آتش برافروخته جهنم را آماده گردانیده‌ایم برای کسانی که ایمان بخدا و رسولش نمی‌آورند (۱۴)

و پادشاهی آسمانها و زمین مخصوص بخدا است می‌آمرزد هر کس را که بخواهد و عذاب میکند هر کس را که بخواهد و همیشه خدا آمرزنده و مهربان است.

صفحه : ۱۸۸

توضیح آیات

اشاره

إِنّا فَتَحنا لَكَ فَتحاً مُبِيناً در مفردات در لغت فتح بیانی دارد که برای توضیح اجمالی از آن را بیان و ترجمه می‌نمائیم.

(الفتح ازالهٔ الاغلاق و الاشکال) یعنی فتح برطرف کردن بستگی‌ها و اشکال است و آن دو قسم است یکی آن گشودنی است که بچشم دیده میشود مثل باز کردن درب و باز کردن قفل و بستگی متاع مثل قوله تعالی (وَ لَمّا فَتَحُوا مَتاعَهُم) دوم آن است که ببصیرت یعنی بچشم قلب ادراك گردد مثل زائل کردن هم و غم و اینکه نیز اقسامی دارد یکی راجع بامور دنیوی مثل غمی که برطرف میگردد یا فقری که بحصول مال زائل میشود مثل قوله تعالی (فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحنا عَلَيهِم أَبوابَ كُلِّ شَيءٍ) یعنی آن را وسیع گردانیدیم.

دوم فتح مستغلق از علوم مثل قول تو که گویی برای فلانی بابی از علم گشوده شد و مقامی پیدا نمود.

(إِنّا فَتَحنا لَكَ فَتحاً مُبِيناً) بقولی مقصود فتح مکّه است و بقول دیگر مقصود آن علوم و طریق هدایاتی است که برای نبی صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مفتوح گردید که آن ذریعه بسوی ثواب و مقامات محمودی است که سبب غفران گناه او است و فاتحه هر چیزی مبدء وی است که بعد برای وی گشوده میشود اینکه است که سوره حمد بفاتحهٔ الکتاب نامیده شده است. (پایان)

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه

۱- مقصود از (فتحنا) فتح مکه است که خدا در سال حدیبیه بپیمبرش وعده داده بود آن وقتی که کفار قریش نگذاشتند حضرتش داخل مکه گردد.

رأی قتاده و جماعتی از مفسرین بر اینکه است که اینکه آیه در وقتی فرود آمده که حضرت از حدیبیه برگشته بود آن وقت بفتح مکه بشارت داده شد

صفحه : ۱۸۹

(إِنّا فَتَحنا لَکَ) یعنی حکم ما بر اینکه جاری گردید که تو بر اهل مکه غالب گردی و بر آنان ظفریابی.

۲- مقصود از (فتحنا) صلح حدیبیه است که آن فتح و گشایشی بود که بدون جهاد واقع گردید.

در منهج الصادقین راجع بصلح حدیبیه چنین گفته در تواریخ نقل کرده‌اند که سید عالم محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در سال ششم از هجرت در خواب دید که با جماعتی از اصحاب خود بطواف کعبه معظمه مشغولند و بافعال عمره اقدام مینمایند وقتی اصحاب شنیدند گمان کردند در همان سال تعبیر خواب واقع خواهد شد و حضرت رسول بتهیه سفر مشغول گردید روز دوشنبه غره ذیعقده همان سال از مدینه بیرون رفتند و احرام عمره بستند و برای قربانی هفتاد شتر همراه بردند و بیشتر صحابه با او رفتند چون اینکه خبر بکفار مکه رسید متفق شدند که نگذارند آنها وارد مکّه گردند و لشگریانی مهیا نمودند که با آنها بجنگند چون حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بر عزم آنان مطلع گردید بحدیبیه نزول اجلال نمود و از طرف مشرکین عروهٔ بن بنی مسعود ثقفی و جلیس کنانی که رئیس احابیش بود نزد حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آمدند تا استفسار نمایند که بچه مقصودی بطرف مکه آمده‌اند و چون فهمیدند که برای زیارت کعبه آمده برگشتند و بقریش اطلاع دادند قریش بعصبیت جاهلیتی که داشتند راضی نشدند که آنها وارد مکه گردند سیّد عالم عثمان را فرستاد که آنان را راضی گرداند قریش او را حبس نمودند و آوازه قتل عثمان در میان اصحاب افتاد اینکه بود که بیعت رضوان واقع گردید چنانچه بعدا بیان آن می‌آید و کفار از استماع خبر بیعت ترسیدند سهیل بن عمرو را نزد آن حضرت فرستادند و صلح کردند و باملاء حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم صلحنامه بنوشتند باین طور که تا ده سال بین اهل اسلام و مشرکین قریش جنگ نباشد و نه سرا و نه جهرا با یکدیگر تعرض ننمایند و مسلمانان را سال دیگر برای عمره بگذارند بمکه آیند و بیشتر اصحاب از اینکه صلح محزون گردیدند و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در همان جا فرمود سر مبارک او را

صفحه : ۱۹۰

تراشیدند و بعض شتران را قربانی کرد و بعض دیگر را بمکه فرستاد تا در مروه قربانی کنند و بر مساکین و فقرای آنجا قسمت نمایند و اصحاب نیز اقتدا بسیّد انبیاء نموده بتراشیدن سر و تقصیر مشغول شدند و شتر خود را قربانی کردند و حضرت بیست روز در حدیبیه مکث نمود و در شبی از شبها اینکه سوره فرود آمد اینکه است که بعضی آیه را اینکه طور تفسیر نموده‌اند که ما برای تو حکمی کردیم حکم ظاهر و هویدا و مقصود همان صلحی است که در حدیبیه با قریش نمود و در حقیقت همین صلح بود که سبب فتح مکه گردید و آنهایی که در مکه اسلام خود را مخفی میداشتند آن وقت جرئت نموده و با کفار مجاهده نمودند و قرآن را بر آنها میخواندند تا قریب بسه سال بیشتر کفار مکه مسلمان گردیدند و در اثر اینکه صلح بیعت رضوان واقع شد و پس از آن فتح خیبر نصیب مسلمانها گردید و حضرت رسول چند نفر را از نخلهای خیبر طعام داد و اهل روم بر فارس غالب گردیدند و آن مصداق قول حق تعالی است (سَیَغلِبُونَ فِی بِضعِ سِنِینَ) سوره روم آیه ۲ و ۳ و از جابر روایت کرده‌اند که گفته (ما کنا نعلم فتح مکّهٔ الا یوم الحدیبیه) ما بفتح مکه دانا نگشتیم مگر روز حدیبیه زیرا که آن مقدمه فتح مکه بود.

از براء بن عازب از معنی آیه استفسار نمودند گفت گمان شما چنین است که آن فتح مکه است اما ما فتح مکه را از حدیبیه میدانیم زیرا که صلح حدیبیه مقدمه فتح مکه بود و در آن روز ما هزار و چهار صد نفر بودیم و در آن نواحی هیچ آب نبود مگر در چاه حدیبیه و ما از شدت حرارت تمام آن آب را کشیدیم بطوری که دیگر قطره‌ای آب در آن نماند وقتی شکایت عطش را بعرض حضرت رسانیدیم ظرفی طلبید و وضو ساخت و مضمضه نمود و دعا کرد و آب را در چاه ریخت بفرمان حضرت ذو الجلال فورا آب از چاه فوران نمود و بطوری بالا آمد که مردم بکف دست آب برمیداشتند و میخوردند و مالهای خود را آب میدادند.

و سالم بن ابی جعد گوید از جابر پرسیدم که شما چند نفر بودید که در حدیبیه با پیمبر اکرم فرود آمدید گفت قریب بهزار و

پانصد نفر و در آن روز تشنگی

صفحه : ۱۹۱

بر ما غالب گردید آن حضرت ظرفی طلبید و دست مبارک خود را در میان آن آب گذارد آب از میان انگشتان او بیرون می‌آمد و ما میخوردیم تا همگی سیراب گردیدیم و ظرف همانطور پر از آب بود و بعضی گفته‌اند معنی آیه (إِنّا فَتَحنا) اینکه است که ما حکم کردیم از برای تو که در سال دیگر در مکه معظمه داخل گردی دیگری گفته مقصود فتح و ظفر و نصرت او است بر تمام اعداء دین بحجج باهره و معجزات ظاهره و اعلاء کلمه اسلام از شعبی نقل میکنند که بعد از نزول اینکه آیه آیات عظیمه و علامات غریبه پدیدار گردید یکی صلح حدیبیه دوم بیرون آمدن آب چاه حدیبیه سوم فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم غلبه اهل روم بر فارس و اهل کتاب بر مشرکین ششم وعده مغفرت (لِیَغفِرَ لَکَ اللّهُ) (پایان) لِیَغفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعمَتَهُ عَلَیکَ وَ یَهدِیَکَ صِراطاً مُستَقِیماً ای محمّد ما بر تو گشودیم گشایش ظاهر تا آنکه خدا بیامرزد آنچه را از گناهان که پیش انداخته‌ای و آنچه را که عقب انداخته‌ای و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را براه مستقیم هدایت نماید.

اینکه آیه از دو جهت مورد بحث دانشمندان از مفسرین واقع گردیده.

اول- بین متکلمین از شیعه و سنی اتفاقی است که پیمبران مخصوصا پیمبر خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از کبائر معصومند و باتفاق شیعه از گناهان صغیره نیز چه عمدا باشد و چه سهوا در تمام عمر معصومند و اگر در آیات گناهی نسبت ببعض پیمبران داده شده آن ترک اولی است نه گناه پس بنا بر اینکه بایستی آیه (ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ) که ظاهر از ذنب گناه است و آمرزش نیز مترتب بر گناه میشود توجیه نمود.

دوم- (وَ یَهدِیَکَ صِراطاً مُستَقِیماً) مگر پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم پیش از فتح در

صفحه : ۱۹۲

صراط مستقیم نبود تا آنکه تمامی نعمت هدایت یافتن او باشد بر طریق مستقیم

سخنان مفسرین در توجیه آیه و پاسخ سؤال

۱- توجیهاتی که مفسرین از سنیها کرده‌اند اکثر آن موافق با عقیده امامیه که پیمبران را معصوم میدانند نمیباشد، مثل اینکه بعضی از آنها گفته‌اند مقصود هر گناهی است که پیش از بعثت و بعد از بعثت نموده‌ای، یا هر گناهی که قبل از فتح یا بعد از فتح نموده‌ای، یا هر گناهی که واقع شده (وَ ما تَأَخَّرَ) یعنی وعده میدهم آن گناهی که هنوز واقع نگردیده چون واقع گردید می‌آمرزم، یا هر گناهی که قبلا ابوین تو آدم و حوّاء کرده‌اند و یا هر گناهی که امت تو بعدا میکنند و توجیهات دیگری که منافی با عصمت انبیاء است و نزد شیعه صحیح نیست.

شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان چنین گوید اصحابنا یعنی جماعت شیعیان آیه را دو قسم توجیه نموده‌اند.

اول- (لیغفر لک اللّه ما تقدم من ذنب امتک، و ما تأخر بشفاعتک) و مقصود از تقدم و تأخر تقدم و تأخر زمانست، و اضافه گناه امّت باو از جهت اتصال آنها است باو (ص).

و مؤید اینکه توجیه روایتی است که از مفضل بن عمر نقل میکنند که مردی از حضرت صادق علیه السّلام از معنی اینکه آیه سؤال نمود حضرت در پاسخ فرمود (و اللّه) بر او گناهی نبود لکن خداوند برای پیمبرش ضمانت فرمود که گناهان شیعیان علی علیه

السّلام را گذشته و آینده‌اش را بیامرزد.

و بروایت عمر بن زید که گفته بابی عبد اللّه علیه السّلام گفتم مقصود از قوله تعالی (لِیَغفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ) چیست گفت (و اللّه) بر او گناهی نبود و نیز هیچ وقت قصد گناهی نکرده بود لکن خدا گناه شیعه او را حمل بر او نمود پس از آن وعده مغفرت و بخشش داد.

دوم- آن توجیهی است که سید مرتضی قدس سره نموده و چنین گفته (ذنب) مصدر است و چون جائز است مصدر را هم اضافه بفاعل نمود و هم اضافه بمفعول و در

صفحه : ۱۹۳

اینجا اضافه بمفعول شده و معنی آیه چنین میشود آنهایی که تو را از ورود به مکه منع نمودند و راه تو را از مسجد الحرام گرفتند گناه آنان را آمرزیدم و بنا بر اینکه تأویل مغفرت بمعنی ازاله و نسخ احکام و تدابیر دشمنان او است.

خلاصه معنی آیه اینکه میشود که خطاب برسول نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم صلح حدیبیه و فتح مکه برای اینکه است که خدا بپوشاند و از تو زائل گرداند افعال شنیعه و افعال قبیحه اهل مکه را که نسبت بتو اجراء نمودند از اخراج نمودن تو را از مکه و انواع و اقسام کیدها که نسبت بتو اجراء گردانیدند و لهذا مغفرت را جزا و علت فتح گردانیده زیرا اگر مقصود از مغفرت گناه باشد ارتباط آن بفتح غیر معقول است زیرا که مغفرت گناه مناسبتی با فتح ندارد و از اینجا معلوم می‌شود که مقصود بتقدم و تأخر گناه راجع بافعال قبیح اهل مکه است.

(پایان) سوم- مقصود از گناه ترک اولی است نظر بعلو مقام پیمبران ترک مندوب و عملی که نسبت بغیر از مستحبات بشمار میرود ترک آن نسبت بآن بزرگواران ذنب و گناه نامیده میشود و بنا بر اینکه توجیه معنی آیه چنین میشود که بر ترک عمل مندوب چه در گذشته و چه در آینده از تو عفو نمودیم بلکه بعض اعمالی که برای دیگران راجح و مباح است شاید نسبت بآنها مرجوح باشد اینکه است که گفته‌اند

(حسنات الأبرار سیئات المقربین)

لکن آنچه بنظر اینکه ناچیز در توجیه آیه میرسد اینکه است که ممکن است بگوئیم مقصود از فتح در (إِنّا فَتَحنا) چنانچه در معنی لغوی آن گفته شد و از مفردات نقل نمودیم چیز بسته‌ای است که باز شود و اینکه یک معنایی است اعم از فتح و فیروزی در جنگ و از گشایش امور ظاهری طبیعی و از گشایش امر باطنی مثل گشوده شدن بابی از علوم.

و شاید مقصود از آیه (إِنّا فَتَحنا) اشاره بگشایش قلب پیمبر خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم باشد بسوی حضرت ربوبیت که ذات متعال در مقام امتنان به پیمبر خود بفرماید ما سینه

صفحه : ۱۹۴

تو را برای علوم و حکمت بازگردانیدیم و شرح صدر بتو بخشودیم و اشاره بهمان باشد که در سوره الم نشرح در مقام امتنان بنبی خود فرموده (أَ لَم نَشرَح لَکَ صَدرَکَ) تا آنکه عقل و روحانیت تو بر قوای طبیعی تو غالب گردد و بر قوای نفسانی خودت که منشأ و سبب گناه است مسلط گردی و در هیچ وقت از عمر خود گناهی از تو صادر نگردد.

و بنا بر اینکه معنی سبب که غلبه قوای نفسانی است بجای مسبب که گناه باشد گذارده شده یعنی آنچه سبب گناه میشد از تو دفع کردیم و تو بر قوای طبیعی خود مظفر و منصور گردیدی.

و اینکه معنی را بجهاتی از خود آیه میتوان استخراج نمود یکی از (ما تأخر) که اگر مقصود از آمرزش وقوع گناه باشد برای گناهی

كه هنوز واقع نگرديده معنى صحيحى پيدا نخواهد نمود زيرا كه براى گناه نكرده بهر معنايى كه گفته شود آمرزش معنى ندارد و ديگر آخر آيه (وَ يَهدِيَكَ صِراطاً مُستَقِيماً) كه پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم در كج روى نبود تا آنكه بگويد فتح مكه را بتو دادم تا آنكه خدا تو را بطريق مستقيم هدايت نمايد و همچنين آيه بعد (وَ يَنصُرَكَ اللّهُ نَصراً عَزِيزاً) كه مؤيد همين توجيه است بلكه از لام (ليغفر) كه از آن تعليل استفاده ميشود اگر چنين باشد كه بتو فتح داديم براى آنكه گناهان گذشته و آينده تو بخشوده شود بى‌مناسبت خواهد گرديد، چگونه فتح مكه سبب بخشش گناه ميشود گناه بايست بتوبه بخشيده شود نه بفتح و فيروزى.

و اينكه در شأن نزول آيه گويند در حديبيه فرود آمده گوئيم چنانچه در محل خود مبرهن گرديده مورد مخصص نمى‌شود فتح بمعنى لغوى كه مطلق گشايش است و در قرآن مجيد در هر دو معنى استعمال شده اطلاق آن شامل مى‌گردد هم فتح مكّه و هم فتح معنوى را يعنى گشايش قلب و سينه مبارك رسول اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم را و از فتوحات مكيه چنين نقل ميكنند كه گفته حقيقتا استغفار انبياء از

صفحه : ۱۹۵

گناه مثل گناه ما نيست بلكه يك معناى دقيقى است كه فهم ما بكنه آن نميرسد زيرا كه ذوق و فهم ما در مقام و مرتبه ذوق آنان نيست پس جائز نيست گناه آنان را حمل كنيم بر آنچه تعقل ميكنم. (پايان) اينكه سخن محى الدين در منتها درجه متانت و استقامت است زيرا كه فهم هر كسى در خور درجه وجود و استعداد وى است ما بدرجه انبياء نميباشيم تا آنكه امور خصوصى آنها را بتوانيم تعقل نمائيم هر چه در باره آن بزرگواران بگوئيم در خور مرتبه خودمان است و آنها بالاتر از آنند پس بهتر اينكه است كه اظهار قصور كنيم و علم باين آيه و امثال آن را محول بخدا و رسول و راسخين فى العلم نمائيم و در باره آن اظهار عقيده ننمائيم. (و اللّه العالم باسرار كلامه) هُوَ الَّذِى أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ المُؤمِنِينَ لِيَزدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِم وَ لِلّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً خدا آن كسى است كه آرامش و متانت در قلبهاى مؤمنين فرود آورد براى آنكه ايمان بر ايمان آنها زياد گرداند.

در اينكه آيا حقيقت ايمان قابل زياد و نقصان هست يا نيست بين متكلمين گفتارى است.

بعضى گويند ايمان يك امر واحد بسيط است كه عبارت از تصديق و عقد قلبى است و لازمه آن تصديق بزبان و عمل باركان است و اينكه معنايى است بسيط و قابل زياده و نقصان نيست و بعضى چنين معتقدند كه در اصل ايمان نقص كمال هست.

(خلاصه قائلين بنفى زياد و نقصان در اصل ايمان چنين گويند)، ايمان عبارت از تصديق جزمى مطابق واقع است و آن امرى است بسيط و عقد قلب و تصديق بزبان و عمل باركان از لوازم وى است زيرا اگر زياده در اصل ايمان كه عبارت از تصديق باشد مدخليّت داشته باشد فاقد آن از مؤمنين محسوب نخواهد گرديد

صفحه : ۱۹۶

و در اينجا بين متكلمين از معتزله و اشاعره گفتار بسيارى است كه اينجا جاى بحث در آن نيست.

محمّد بن يعقوب كلينى در حديث مفصلى از معصوم روايت ميكند كه در جواب سائلى كه از ايمان سؤال ميكند كه آيا ايمان قول است يا عمل يا قول است بلا عمل امام عليه السّلام در پاسخ او فرموده

(الايمان عمل كله و القول بعض ذلك العمل)

پس از آنكه سائل گويد عمل را توصيف فرما تا بفهمم فرمود ايمان حالات و درجات و طبقات و منازل

(فمنه التام منتهى تمامه و منها الناقص منتهى نقصانه و منه الزائد الراجح زيادته الخ)

پس از آنكه سائل گويد آيا ايمان كم و زياد ميشود فرمود آرى زيرا كه خدا ايمان را بر اعضاء بنى آدم فرض نموده و بر اعضاء

تقسیم گردانیده و چیزی از جوارح نیست مگر اینکه وظیفه‌ای دارد غیر از دیگری و چون حدیث مفصل است اگر بخواهیم تمام حدیث را بیان کنیم سخن طولانی می گردد.

ظاهرا اینکه حضرت در جواب سائل فرموده ایمان (عمل کله) مقابل قول سائل است که گمان کرده بمجرد قول و گفتن شهادتین بدون تصدیق که عمل قلبی است ایمان محقق میگردد اینکه است که حضرت ردّ میکند که اینطور نیست ایمان عمل است و اینکه حدیث و امثال آن با آنکه گفته شود ایمان عبارت از تصدیق جزمی مطابق واقع است و تصدیق لسانی و عمل بارکان از لوازم آن است منافات ندارد بلکه مؤیّد آن است و

قوله (ع) (فمنه التام)

یعنی کامل

(و منه الناقص)

یعنی ناقص در کمال و

قوله (ع) (الایمان عمل کله)

شاید اشاره باین باشد که ایمان تصدیق قلبی مقابل تصور است زیرا چنانچه مشاهده میکنیم ایمان اکثر مردم ایمان تصوری است و تصدیق جزمی مطابق واقع نیست زیرا که لازمه تصدیق جزمی عمل بارکان است و نیز در آن شک و ریب راه ندارد و حقیقت ایمان هر گاه در قلب نفوذ کند همین است و ایمان باین معنی قابل زیاده و نقصان نمیباشد.

صفحه : ۱۹۷

و نیز کلینی در اصول کافی از ابی عبد اللّه علیه السّلام چنین روایت میکند که فرموده:

(ان اللّه تعالی وضع الایمان علی سبعة اسهم، علی البرّ، و الصدق، و الیقین، و الرضا، و الوفاء، و العلم، و الحلم، ثم قسم ذلک بین النّاس فمن جعل فیه هذه السبعة الاسهم فهو کامل محتمل، و قسم لبعض النّاس السهم، و لبعض السهمین، و لبعض الثلاثة حتی انتهوا الی سبعة، ثم قال علیه السّلام لا تحملوا علی صاحب السهم سهمین و لا علی صاحب السهمین ثلاثه فتبهظوهم، ثم قال (ع) کذلک حتی ینتهی الی سبعة)

و تمام اینکه دو حدیث و شرح آن در اربعین هاشمیه است.

و عبد العزیز قراطیسی از ابی عبد اللّه چنین روایت می کند که فرمود

۱» یا عبد العزیز (ان الایمان عشر درجات بمنزلة السلّم یصعد منه مرقاة بعد مرقاة الی ان قال و اذا رأیت من هو اسفل منک بدرجة فارفعه الیک برفق و لا تحملن علیه مالا یطیق فتکسره)«

---

(۱) محققا خدای تعالی ایمان را بر هفت سهم وضع نموده یعنی برای کمال ایمان هفت درجه قرار داده قوله «ع» (علی البر) شامل میگردد تمام اقسام و انواع احسان نمودن بغیر از مال و جاه و عرض و غیر آن و از حیثیت کمیت و کیفیت نیز درجات و مراتبی دارد و شاید مقصود از صدق در اینجا استقامت در دین باشد و یقین اعتقاد جازم مطابق واقع است و برای آن مراتبی است چنانچه در همین حدیث بالا که از عبد العزیز نقل نمودیم امام «ع» فرموده (ایمان ده درجه دارد بمنزله نردبان که بایستی از نردبان ایمان پله پله بالا رفت و اگر کسی را دیدی که در مرتبه پائین است او را ببر بسوی خودت در مرتبه بالاتری و چیزی که در طاقت وی نیست تحمیل بر او نکن که او را میشکنی (قوله «ع») پس از آن ایمان را بین مردم تقسیم نمود و فرمود کسی که دارای هفت سهم باشد چنین کس بکمال ایمان رسیده و برای بعضی یک سهم ایمان است و بعضی دیگر را دو سهم و بعضی را سه سهم است تا برسد

بهفت سهم پس از آن فرمود کسی که دارای یک سهم از ایمان است نباید دو سهم از ایمان بر وی تحمیل نمائید که هلاک میگردد و همچنین کسی که دارای دو سهم از ایمانست نباید سه سهم تحمیل او نمود که سقوط مینماید.

صفحه : ۱۹۸

و تحقیق در مطلب اینکه است که گفته شود (ایمان حقیقهٔ واحدهٔ بسیطهٔ ذات مراتب کثیرهٔ) و در کمال و نقص و تقدم و تأخر مراتب بسیار دارد زیرا که ایمان نور قلبی است و همین طور که نور حسی در هر مرتبه‌ای که باشد در اصل نورانیت یکی است و لکن در نقص و کمال و شدت و ضعف مراتبی دارد ایمان هم که عبارت از تصدیق قلبی است آن نیز مراتب بسیاری دارد اگر چه در تمام مراتب آن اصل واحد که تصدیق جزمی و نسبت حکمیه باشد یکی است که بر تمام مراتب ایمان صادق آید و کم و زیاد و شدت و ضعف راجع بمراتب آن است و آیاتی که در قرآن مجید راجع بایمان ذکر شده مثل همین آیه بالا که راجع بمؤمنین فرموده (لِیَزدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِم) و قوله تعالی آنجا که فرموده:

(وَ إِذا تُلِیَت عَلَیهِم آیاتُه زادَتهُم إِیماناً) و در جای دیگر یا ایها الّذین امنوا آمنوا باللّه و غیر اینها از آیات بسیار و روایات بیشمار که مشعر بر اینکه است که ایمان قابل زیاده و نقصان است ظاهرا حمل بر مراتب و کمال آن کردن اولی است.

لِیُدخِلَ المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ خدا آن کسی است که بمؤمنین متانت و استقامت و فتح و فیروزی عطا نموده تا آنکه آنان فائز گردند بچنین بهشت‌ها و بوستان‌هایی که از زیر غرفها و اشجار آنها نهرها جریان دارد و آنان همیشه در بهشت جاویدانند و نیز گناهانی که قبلا کرده‌اند بپوشاند و نزد خدا چنین نعمت‌ها رستگاری و کامیابی بزرگی است.

وَ یُعَذِّبَ المُنافِقِینَ وَ المُنافِقاتِ وَ المُشرِکِینَ وَ المُشرِکاتِ الظّانِّینَ بِاللّهِ ظَنَّ السَّوءِ عَلَیهِم دائِرَةُ السَّوءِ وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِم وَ لَعَنَهُم وَ أَعَدَّ لَهُم جَهَنَّمَ وَ ساءَت مَصِیراً (واو عطف) یعذب را عطف به (لیدخل) داده اشاره به اینکه همین طوری که برای مؤمنین در اثر ایمانشان و اطمینان قلبشان مقامات عالی مهیّا نموده و قوت

صفحه : ۱۹۹

و کمال ایمانشان گناهانشان را پوشانیده و منزلت و مقام بلندی نزد پروردگارشان برای آنها مهیّا گردانیده و داخل رحمت الهی گردیده‌اند.

در مقابل آنها از مردان و زنان منافقین و همچنین مردها و زنان مشرکین آنان که بخدا گمان بد میبرند و بمقام الوهیت نسبت ناروا میدهند مثل اینکه خدا را صاحب اولاد میدانند و ملائکه را دختران خدا و حضرت مسیح (ع) و عزیز را اینکه اللّه نامند یا در عبادت بتها را شریک خدا مینمایند مقام احدیت بالاتر از اینکه است که چنین نسبت‌های ناروایی باو داده شود بلکه گمان بد آنها بازگشت بخودشان خواهد نمود مقام الوهیت برتر از آن است که فهم بشر بسرادق مقام آن برسد و نمیتوان حدی و صفتی برای او فرض نمود مگر آن اسماء الحسنی و صفاتی که خودش خود را بآن معرفی نموده اینکه است که گویند اسماء اللّه توقیفی است کسی حق ندارد از فهم خود صفتی یا اسمی نسبت بمقام کبریایی دهد.

خلاصه آیه در مقام بیان اینکه است که همان طوری که برای مؤمنین مقام بلندی آماده شده برای مشرکین و منافقین از عذاب درکاتی مهیا گردیده و نیز همان- طوری که مؤمنین در رحمت و مغفرت الهی واقع گردیده‌اند همین طور مشرکین در غضب الهی واقع خواهند بود و جهنّم جایگاه همیشه گی آنها است و برای آنها جهنم بد بازگشتی است.

وَ لِلّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً تمام مملکت ملک و ملکوت مخصوص بخدا است و جمیع اجزاء عالم لشگریان حق تعالی و تحت قیومیت و ربوبیت و استیلاء سلطان السلاطین و مسخر امر ویند و او است سلطان مقتدر و درستکار که از

روی لطف و حکمت بهر کس خواهـد فتـح و فیروزی و عزت چه در دنیـا و چه در آخرت عطا می‌نمایـد و هر کرا بخواهـد ذلیل و مخذول می گرداند إِنّا أَرسَلناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً لِتُؤمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُکرَةً وَ أَصِیلًا

صفحه : ۲۰۰

خطـاب برسول اکرم است که ای محمّـد صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم مـا تو را برسالت فرسـتادیم برای اینکه برای خلق شاهـد و گواه باشی و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است:

(وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُم شَهِیداً) که در قیامت صادقین را تصدیق کنی و منافقین را تکذیب نمایی.

و شاید اشاره بمقام روحانی رسول صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم باشد که در مقام روحانی بمرتبه شـهود و عیان رسیده‌ای و مؤمنین را برحمت پروردگارشـان و درجـات بهشتی که برأی العین و چشم دل مشاهـده مینمائیـد بشارت دهی و کفار و مشـرکین را از عـذاب جهنّم که در اثر کفر و شرک پیرامون آنها می گردد بترسانی و تهدید نمایی تا آنکه حجت بر خلق تمام گردد.

و نیز تا آنکه طریق هـدایت را بخلق بیاموزی و آنان بـدلالت عقلشان بخـدا و رسول ایمان آرند و دین حق را یاری نمایند تا بر کفار غالب گردنـد و در مقام بنـدگی و اطاعت پروردگارشان در صـبح و شام تسبیـح و تنزیه نماینـد (بکره) اول روز است و شایـد اشاره بنماز صـبح باشـد (اصیلا) آخر روز است و شایـد اشاره بنماز عصـر باشد و شاید چنانچه بعضـی گفته‌اند اشاره بنماز ظهر و عصـر و مغرب و عشاء باشد که آیه شامل تمام نمازهای یومیه گردد.

و شایـد یک معنی اعمّی مراد باشد و صـبح و شام کنایه از تمام اوقات و ساعات شب و روز باشد یعنی بایستی مؤمنین همیشه بدل و زبان متوجه بحق تعالی و مشغول حمد و ثنای او باشند.

إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ یَدُ اللّهِ فَوقَ أَیدِیهِم فَمَن نَکَثَ فَإِنَّما یَنکُثُ عَلی نَفسِهِ وَ مَن أَوفی بِما عاهَدَ عَلَیهُ اللّهَ فَسَیُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً بحبیب خود محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم خطاب نموده که کسانی که با تو بیعت کرده‌اند در معنی و حقیقت با خدا بیعت نموده‌اند زیرا که دست قدرت الهی بالای دست آنان خواهد بود و کسـی که نقض عهد نمود و بیعت را شـکست چنین کسـی نفس خود را

صفحه : ۲۰۱

شکسـته و خود را از مرتبه انسانیت سرنگون گردانیده و کسی که بآن عهد و میثاقی که بتوسط پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم با خدا بسته وفاء نماید و بوظیفه خود عمل کند بزودی خداوند اجر و پاداش بزرگی بود کرامت خواهد نمود.

بیعت از باع یبیع مأخوذ گردیده و بمعنی بیع و معاوضه است یعنی کسی که با تو بیعت نمود گویا با خدا معامله کرده قوله تعالی (إِنَّ اللّهَ اشتَری مِنَ المُؤمِنِینَ أَنفُسَهُم وَ أَموالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ) سـوره توبه آیه ۱۱۲ یعنی خـدا نفسـها و اموال مؤمنین را ببهـای بهشـت خریـداری نمود زیرا بیعت با رسول بیعت با خـدا است (یَدُ اللّهِ فَوقَ أَیدِیهِم) خدای تعالی دست خود را بجای دست پیمبرش بشـمار آورده که دستی که در موقع بیعت دست پیمبر می‌بینید آن در واقع دست خدا است زیرا که دست رسول مظهر و نماینده دست خدا خواهد بود.

و اطلاق یدبر قدرت اسـتعاره تخییلیه است و اشاره به اینکه عهد و میثاق با رسول صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم در حقیقت بعینه عهد و میثاق با خـدا است یعنی بفرض محال اگر برای خـدا دست بود همان دست رسول بود پس از باب مثل دست پیمبر صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم را بجای دست خود بشمار آورده یعنی بیعت گرفتن او از شما همان بیعت کردن شما با خدا خواهد بود.

راغب در مفردات در لغت ید چنین گوید (یقال فلان ید فلان ای ولیه و ناصره و یقال لاولیاء اللّه هم ایدی اللّه و علی هذا الوجه قال

عزّ و جلّ إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللّهَ يَدُ اللّهِ فَوقَ أَيدِيهِم فاذا يده عليه السلام يد اللّه و اذا كان يده فوق ايديهم فيد اللّه فوق ايديهم. پايان يعنى وقتى خدا مؤيد گردانيد رسول خود را به اينكه دست او را دست خود بشمار آورد پس دست خدا بالاى دست‌هاى آنها است و آن را تأييد مينمايد آن روايت مشهور كه از حضرت رسول صلّى اللّه عليه و اله و سلّم نقل ميكنند كه فرمود: ۱» (لا يزال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى احبّه فاذا احببته كنت سمعه الذى يسمع

صفحه : ۲۰۲

به و بصر الذى يبصر به و يده الّتى يبطش بها».

خلاصه آيه اشاره بمقام قرب رسول اكرم مينمايد كه مؤمنين بدانند بيعت آنان با پيمبر صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بعينه بيعت آنها است با خدا زيرا كه نزديكى و قرب و منزلت آن بزرگوار بجايى رسيده كه از خود فانى و بحق باقى گرديده پس سخن او سخن حق تعالى و فعل و عمل او فعل و عمل حق تعالى خواهد بود (وَ ما يَنطِقُ عَنِ الهَوى) و دست او دست خدا است (يَدُ اللّهِ فَوقَ أَيدِيهِم) آنچه گويد و بكند باذن حق تعالى و امر او گفته و كرده.

سَيَقُولُ لَكَ المُخَلَّفُونَ مِنَ الأَعرابِ شَغَلَتنا أَموالُنا وَ أَهلُونا فَاستَغفِر لَنا يَقُولُونَ بِأَلسِنَتِهِم ما لَيسَ فِي قُلُوبِهِم قُل فَمَن يَملِكُ لَكُم مِنَ اللّهِ شَيئاً إِن أَرادَ بِكُم ضَرًّا أَو أَرادَ بِكُم نَفعاً بَل كانَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِيراً (سيقول) خداى تعالى بسين استقبال به پيمبرش خبر ميدهد كه بعدا اعرابى كه از امر رسول اللّه تخلف نمودند ميآيند و عذرخواهى ميكنند.

و حكايت آن بروايت عبد اللّه بن عباس و مجاهد چنين است موقعى كه رسول اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم خواست براى عمره با جماعتى از اصحاب بمكه برود عرب‌هايى را كه در اطراف مكه بودند طلبيد و فرمود با من بيائيد اگر قريش خواستند با ما بجنگند ما قشون داشته باشيم آنان حاضر نشدند و با هم گفتند شايد قريش با محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم جنگ كنند و غالب و فاتح گردند و در اينكه ميان ما كشته گرديم و نرفتند اينكه بود كه اينكه آيه فرود آمد و پيمبر را خبر داد كه اعرابى كه پس از صلح حديبيه و بيعت كردن با تو تخلف نمودند آنها در مقام عذر خواهى برمى‌آيند و ميگويند مالهاى ما و

---

(۱) خدا ميفرمايد بنده از كثرت نوافل و عبادات بجايى ميرسد كه محبوب من ميگردد وقتى او را دوست داشتم من گوش او ميشوم كه باو ميشنود و چشم او ميشوم كه باو مى‌بيند و دست او ميشوم كه باو ميگيرد يعنى چنين كسى از خود فانى و بحق باقى گرديده آن وقت مظهر و نماينده اوصاف الهى ميگردد بقول مولوى از عبادت نى توان اللّه شد || ميتوان موسى كليم اللّه شد

صفحه : ۲۰۳

اهل و عيال ما را مشغول نموده و مانع گرديدند كه ما خدمت تو بيائيم و حال از تو معذرت ميخواهيم و براى ما از خدا طلب آمرزش نما و آنان از روى نفاق چيزى بزبان ميگويند كه در قلب آنها اثرى از آن پديدار نيست.

اى محمّد بآنان بگو كيست مالك گردد براى شما چيزى وقتى خدا بخواهد بشما ضرر رساند يا بخواهد نفعى عايد شما گرداند بلكه خداوند بآنچه شما ميكنيد بينا است اشاره به اينكه خدا از باطن شما آگاه است و نفاق و دروغ شما را ميداند ظاهر و باطن هر چيزى نزد او آشكار است.

بَل ظَنَنتُم أَن لَن يَنقَلِبَ الرَّسُولُ وَ المُؤمِنُونَ إِلى أَهلِيهِم أَبَداً وَ زُيِّنَ ذلِكَ فِي قُلُوبِكُم وَ ظَنَنتُم ظَنَّ السَّوءِ خطاب بهمان اعراب نموده كه شما چنين گمان بد برديد و چنين پنداشتيد كه رسول و مؤمنين يعنى كسانى كه در حديبيه با او بودند هرگز بمدينه برنميگردند و قريش آنها را هلاك ميگردانند و چنين گمان بدى را شيطان در باطن شما زينت داده (وَ كُنتُم قَوماً بُوراً) (بور) جمع بائر است و

جمعی گفته‌اند (بور) مصدر است و چون مصدر است تثنیه و جمع آن یکی است مثل اینکه گفته میشود (رجل بور و رجال بور) یعنی شما مردمانی میباشید هالك یا مردمانی هستید فاسد.
وَ مَن لَم يُؤمِن بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنّا أَعتَدنا لِلكافِرِينَ سَعِيراً وَ لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ يَغفِرُ لِمَن يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشاءُ (سعیر) فعیل است بمعنی مفعول یعنی کسی که ایمان نیاورد بخدا و رسول او ما آماده و مهیا نموده‌ایم برای کافرین آتش سوزان یعنی جهنم را از کلمه (اعتدنا) یعنی مهیا نمودیم و از سایر آیات چنین استفاده میشود که جهنم و همچنین بهشت فعلا در محل خود موجود میباشند و ما تا حیات داریم درش بسوی ما بسته است و بمرگ درش باز خواهد گردید نه اینکه در قیامت تازه آفریده شود چنانچه شاید بعضی چنین گمان کنند و در بعضی جزوات اینکه تفسیر اجمالا بیان اینکه مطلب را نموده‌ایم تکرار نشود خدا مالك آسمانها و زمین است

صفحه : ۲۰۴

هر کرا خواهد عذاب میکند و هر کسرا خواهد میآمرزد (و کان اللّه غفورا رحیما) شاید اشاره باین باشد که با آنکه شما گناه‌کار و مستحق عقاب و مجازاتید با اینحال اگر از نفاق برگردید بسوی وفاق و واقعا ایمان بیاورید و مطیع امر خدا و رسول او گردید از شما قبول میشود زیرا که خداوند پذیرنده توبه و مهربان است.

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۵ تا ۲۳]

اشاره

سَيَقُولُ المُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقتُم إِلى مَغانِمَ لِتَأخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعكُم يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلامَ اللّهِ قُل لَن تَتَّبِعُونا كَذلِكُم قالَ اللّهُ مِن قَبلُ فَسَيَقُولُونَ بَل تَحسُدُونَنا بَل كانُوا لا يَفقَهُونَ إِلاّ قَلِيلاً (۱۵) قُل لِلمُخَلَّفِينَ مِنَ الأَعرابِ سَتُدعَونَ إِلى قَومٍ أُولِي بَأسٍ شَدِيدٍ تُقاتِلُونَهُم أَو يُسلِمُونَ فَإِن تُطِيعُوا يُؤتِكُمُ اللّهُ أَجراً حَسَناً وَ إِن تَتَوَلَّوا كَما تَوَلَّيتُم مِن قَبلُ يُعَذِّبكُم عَذاباً أَلِيماً (۱۶) لَيسَ عَلَى الأَعمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الأَعرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى المَرِيضِ حَرَجٌ وَ مَن يُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ يُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ وَ مَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبهُ عَذاباً أَلِيماً (۱۷) لَقَد رَضِيَ اللّهُ عَنِ المُؤمِنِينَ إِذ يُبايِعُونَكَ تَحتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما فِي قُلُوبِهِم فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيهِم وَ أَثابَهُم فَتحاً قَرِيباً (۱۸) وَ مَغانِمَ كَثِيرَةً يَأخُذُونَها وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۹)
وَعَدَكُمُ اللّهُ مَغانِمَ كَثِيرَةً تَأخُذُونَها فَعَجَّلَ لَكُم هذِهِ وَ كَفَّ أَيدِيَ النّاسِ عَنكُم وَ لِتَكُونَ آيَةً لِلمُؤمِنِينَ وَ يَهدِيَكُم صِراطاً مُستَقِيماً (۲۰) وَ أُخرى لَم تَقدِرُوا عَلَيها قَد أَحاطَ اللّهُ بِها وَ كانَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيراً (۲۱) وَ لَو قاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الأَدبارَ ثُمَّ لا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً (۲۲) سُنَّةَ اللّهِ الَّتِي قَد خَلَت مِن قَبلُ وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبدِيلاً (۲۳)

صفحه : ۲۰۵

ترجمه

بازماندگان از اعراب بزودی بمؤمنین گویند چون برای گرفتن غنیمت رفتید بگذارید ما پیرو شما گردیم میخواهند کلام خدا را تبدیل نمایند ای محمّد بگو خدا پیش از اینکه گفته و خبر داده که شما هرگز پیروی ما را نخواهید نمود پس آنان گویند شما بر ما حسد میبرید بلکه اینها نمیفهمند مگر اندکی (۱۶)

ای محمّد بازماندگان از اعراب بادیه بگو بزودی بسوی گروهی خوانده میشوید که صاحبان شجاعت و متهور و نیرومند و شدیدند که بایستی با آنان بجنگید تا تسلیم آنها گردید اگر اطاعت کنید خدا بشما اجر و پاداش نیکو (کرامت مینماید) و اگر رو گردان شوید چنانچه قبلا (از سفر حدیبیه) اعراض نمودید خدا شما را عذاب میکند عذاب دردناك (۱۷)
بر کوران و بر آدم لنگ و بر مریض (بر هیچ کدام) حرجی نیست و کسی که خدا و رسولش را اطاعت نماید او را داخل میگرداند در بهشتهایی که از زیر (درخت‌های) آنها نهرها جریان دارد و کسی که از حکم خدا رو بگرداند خدا وی را عذاب خواهد نمود عذاب سخت

صفحه : ۲۰۶

محققا خدا از مؤمنین خشنود گردید وقتی که با تو در زیر درخت (سمره) بیعت نمودند پس خدا میداند آنچه (از اخلاص) در قلب آنها است پس برای آنان آرامش فرو فرستاد و بآنها فتح و گشایش نزدیکی پاداش داد (۱۹)
(و نیز بپاداش) آن غنیمت‌های بسیار (عطا) نمود که بگیرند آن را و خدا همیشه غالب و درستکار خواهد بود (۲۰)
خدا وعده غنیمت‌های بسیار بشما داده که آن را بگیرید پس برای شما تعجیل نمود اینکه یك غنیمت را (غنیمت خیبر) و از شما دست مردم خیبر را بازداشت تا آنکه برای مؤمنین آیت و نشانه باشد و شما را براه راست هدایت نماید
و خدا وعده غنیمت دیگری بشما داده که هنوز بر آن قادر نگشته‌اید و نمیدانید (مقصود غنائم هوازن است و خدا میداند و علم خدا بر آن احاطه دارد) و خداوند بر هر چیزی توانا است (۲۲)
و اگر شما (مؤمنین) با آنهایی که کافر شدند در مقام جهاد برآئید هر آینه آنان بجنگ پشت خواهند نمود (یعنی نتوانند با شما رو برو شوند و مبارزه نمایند) پس از آن کفار نمییابند نه دوستی و نه یاوری (۲۳)
(اینکه است) سنت خدا آن سنتی که در (امت) پیمبران پیشین گذشته و ای محمّد تو در سنت خدا تغییری نمییابی (۲۴)

توضیح آیات

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُم إِلى مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعكُم يُرِيدُونَ أن يُبَدِّلُوا كَلامَ اللّهِ الی آخر آیه ظاهرا آیه متفرع بآیه بالا است و بیان آن اعرابی است که وقتی آنها را برای رفتن بمکّه و بجا آوردن عمره که در آیه بالا گفته شد طلبیدند و آنان تخلف نمودند و در یاری پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و مؤمنین حاضر نگردیدند وقتی مؤمنین برای جنگ خیبر مهیّا گردیدند بمؤمنین گفتند بگذارید ما نیز پیرو شما گردیم و غرضشان

صفحه : ۲۰۷

بجنگ آوردن غنیمت خیبر بود زیرا چنانچه از آیه معلوم میشود منافق بودند که در ظاهر خود را پیرو مؤمنین میگردانیدند که در غنیمت بردن با آنان شرکت نمایند لکن در جهاد و یاری مؤمنین عذر میآوردند و آنها میخواستند کلام خدا را یعنی حکم خدا را تغییر دهند.
مفسرین گویند حکم خدا اینکه بود که غنائم خیبر برای کسانی باشد که در حدیبیه حاضر بودند و کسی شریك آنها نباشد و آنان کسانی بودند که بهمراهی پیمبر بعزم عمره از مدینه حرکت نموده بودند و چون قریش نگذاشتند داخل مکّه گردند در حدیبیه ماندند و جنگ خیبر درگیر شد وقتی مؤمنین خواستند بجنگ خیبر روند اعراب گفتند بگذارید تا ما با شما بیائیم.
اینکه بود که به پیمبر اکرم خطاب شد که ای محمّد «ص» بآنان بگو شما هرگز متابعت ما را نخواهید نمود و آنان بزودی در جواب

خواهند گفت خدا چنین حکمی نکرده بلکه شما مؤمنین از روی حسد نمیخواهید ما با شما شرکت نمائیم اینکه بود که خدای تعالی کلام آنها را رد میکند که چنین نیست که آنان میگویند بلکه بیشترین آنها جماعت نفهم و بی‌شعور میباشند مگر اندکی از آنان که نظر بغنائم نداشتند و همشان مصروف بر متاع فانی دنیا نبود.

قُل لِلمُخَلَّفِینَ مِنَ الأَعرابِ سَتُدعَونَ إِلی قَومٍ أُولِی بَأسٍ شَدِیدٍ تُقاتِلُونَهُم أَو یُسلِمُونَ فَإِن تُطِیعُوا یُؤتِکُمُ اللّهُ أَجراً حَسَناً وَ إِن تَتَوَلَّوا کَما تَوَلَّیتُم مِن قَبلُ یُعَذِّبکُم عَذاباً أَلِیماً ای محمّد «ص» بگو بآن اعرابی که امر رسول را مخالفت نمودند و با مؤمنین در حدیبیه حاضر نشدند و بعد عذر خواهی نموده و میخواستند در غنیمت گرفتن جنگ خیبر با مؤمنین شرکت نمایند.

(ستدعون) بعدا برای مبارزه و جنگ خوانده میشوند با گروهی که قوی و شدید و متهورند که بایستی با چنین مردمانی رو برو شوید و بجنگید تا آنکه اسلام آورند یا تسلیم گردند و شما اعراب اگر اطاعت کنید و در راه خدا جهاد نمائید

صفحه : ۲۰۸

خداوند جزای نیکو بشما عطا خواهد نمود و اگر مثل پیش که برای رفتن بمکه اعراض نمائید خدا شما را بعذاب سخت معذب خواهد گردانید.

در اینکه جماعتی که اعراب مأمور گردیدند بجنگ آنان روند چه گروهی بودند بین مفسرین گفتاری است:

۱- آنان هوازن و حنین بودند (سعید بن جبیر و عکرمه) ۲- هوازن و ثقیف (قتاده) ۳- ثقیف (ضحاک) ۴- بنو حنیفه با مسیلمه کذّاب (زهری) ۵- اهل فارس (إبن عباس) ۶- اهل روم (حسن و کعب) ۷- اهل صفین یعنی اصحاب معاویه طبرسی در مجمع البیان بعد از نقل آراء مفسرین چنین گوید سخن صحیح اینکه است که گفته شود داعی در قوله تعالی (ستدعون) خود نبی اکرم است زیرا که حضرتش بعد از صلح حدیبیه اعراب را مأمور گردانید که با گروهی از کفار که صاحب نجده و شدت بودند (یعنی بسیار دلیر و شجاع بودند) مثل اهل حنین و طائف و تبوک و غیر اینها جهاد نمایند پس بنا بر اینکه اگر بخواهیم (ستدعون) را حمل بر بعد از وفات آن حضرت چنانچه بعضی چنین کرده‌اند کنیم بی‌معنی میگردد. (پایان) لَیسَ عَلَی الأَعمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الأَعرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی المَرِیضِ حَرَجٌ وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ یُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ وَ مَن یَتَوَلَّ یُعَذِّبهُ عَذاباً أَلِیماً در شأن نزول آیه گویند چون حکم جهاد بگوش عجزه اهل اسلام رسید ترسیدند و بسمع مبارک رسول رسانیدند که ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد اعراض میکنیم آیا حال ما و تکلیف ما چه خواهد بود اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد

صفحه : ۲۰۹

که بر آدم کور نابینا و لنگ و بر مریض هر گاه از جهاد تخلف نمایند بر آنان حرجی نخواهد بود.

شأن نزول آیه هر چه باشد آیه مطلق است و شامل تمام تکالیف شرعیه میگردد بنا بر اینکه قوله تعالی (وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ) اشاره باین میشود که غرض اطاعت نمودن حکم خدا و رسول او است چه راجع بجهاد باشد یا غیر آن و کسی که از بعض اعمال عاجز باشد و از روی عجز و ناتوانی ترک عمل کند همین قدر که از روی ایمان مطیع گردیده خداوند چنین نعمتهای بهشتی را تفضلا بوی عنایت مینماید و مقابل آن کسی که با قدرت و توانایی از اطاعت امر خدا و پیمبرش اعراض نماید بعذاب سخت معذّب خواهد گردید.

لَقَد رَضِیَ اللّهُ عَنِ المُؤمِنِینَ إِذ یُبایِعُونَکَ تَحتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما فِی قُلُوبِهِم فَأَنزَلَ السَّکِینَةَ عَلَیهِم آیه در باره بیعت حدیبیه فرود آمده و بمناسبت همین آیه آن را بیعت رضوان نامیده‌اند که چون مؤمنین در حدیبیه زیر درختی که معروف بشجرة السّمره بود در آن محل با رسول اللّه بیعت نمودند و خدا میدانست که بیعت آنان از روی حقیقت و خلوص نیت ناشی گردیده که در جهاد و غیره مطیع امر

رسول میگردنـد اینکه بود که در شأن و مقام آنها اینکه آیه فرود آمـد که بمؤمنین بشارت دهنـد که در اثر بیعت نمودن شـما چهار چیز عایدتان گردید (اوّل) در موقع خشنودی خدا واقع گردیده‌اید که از بالاترین نعمت‌ها بشمار میرود (دوّم) متانت و ثبات که قلب شما بایمان مطمئن گردیـده و در ایمان ثابت قدم گردیده‌اید (سوّم) فتح و فیروزی نزدیک که عن قریب نصـیب شـما خواهد گردید که آن یا فتح خیبر باشد بقول بعضی یا فتح مکه بقول دیگر.

وَ مَغانِمَ کَثِیرَةً یَأْخُذُونَها (چهارم) غنیمتهای بسیار که عاید شما میگردد وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً

صفحه : ۲۱۰

یعنی خدا غالب و درستکار است و هر چه کند از روی حکمت انجام گرفته.

وَعَدَکُمُ اللّهُ مَغانِمَ کَثِیرَةً تَأْخُذُونَها فَعَجَّلَ لَکُم هذِهِ وَ کَفَّ أَیدِیَ النّاسِ عَنکُم وَ لِتَکُونَ آیَةً لِلمُؤمِنِینَ وَ یَهدِیَکُم صِراطاً مُستَقِیماً خدا بشما مؤمنین وعده داده که بزودی غنیمت‌های بسیار عاید شما خواهد گردید و دست دشمن را از شما باز دارد و اینکه غنیمت یعنی غنیمت خیبر را جلو انداخت تا آنکه برای مؤمنین در آنچه بآنان خبر داده بود از فتح و فیروزی نشانه صدق گفتار پیمبرش باشد.

مقصود از اینکه غنیمت غنیمت خیبر است که قبـل از فتـح مکه در همان سال در حـدیبیه نصـیب مؤمنین گردیـد و حکایت آن بنا بر آنچه تذکره نویسان و مفسرین از سنی و شیعه گفته‌اند و در اینجا اجمالی از آن را شرح میدهیم چنین است:

گوینـد چون پیمبر اسـلام صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم از حـدیبیه مراجعت نمود بیست روز در مـدینه توقف کرد بعد از آن سـباع بن عطفه غفاری را در مدینه خلیفه نمود بحکم وعده الهی:

وَ أَثابَهُم فَتحاً قَرِیباً در مقام فتح خیبر بر آمد و با هزار و چهار صد نفر از مدینه بیرون رفت و رو بقلاع خیبر نمود.

در مجمع البیان و منهج از إبن اسحق نقل کرده که او از ابی مروان اسلمی روایت کرده از پدرش از جدش که چون با رسول خدا از مدینه بیرون آمدیم و مشـرف بر خیبر گردیدیم فرمود توقّف کنید همه اصـحاب در آنجا توقف نمودند و حضـرتش دست نیازمندی بدرگاه بی‌نیاز برداشت و در مقام مناجات گفت:

اللّهم ربّ السّـماوات السّـبع و ما اظللن و ربّ الارضـین السّـبع و ما اقللن و رب الشیاطین و ما اضللن انّا نسألک خیر هذه القریهٔ و خیر اهلها و خیر ما فیها و نعوذ بک من شرّ هذه القریهٔ و شرّ اهلها و شرّ ما فیها)

پس فرمود:

(اقدموا بسم اللّه)

بنام خدا پیش روید آن وقت از آنجا بمنزل صهبا آمدند و در وقت سحرگاه از طریق وادی حرضه بمیان قلاع خیبر رسیدند

صفحه : ۲۱۱

اهـل خیبر بی خبر از قلعه بابیـل و تیشه و اسـباب زراعت رو بباغـات و زراعات خود نمودنـد که ناگاه لشـگر اسـلام را دیدنـد گفتند اینکه محمّد صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم است که با قشون آمده برگشتند و درب قلعه را بستند یهودیان آماده جنگ گردیده مبارزان نامی آنان از قلعه بیرون آمدند و در برابر لشـگر اسـلام صف کشـیدند مرحب یهودی که از دلاوران و شجاعان آنها بود پیش آمد و رجز خوانی نمود شعر:

(قد علمت خیبر انّی مرحب

شاکی السلاح بطل مجرب)

عامر بن اكوع چون اشعار را شنيد جلو مرحب آمد و پس از رجز خوانى آغاز جنگ نمودند و بعد از آنكه چند ضربت بين آن دو رد و بدل گرديد عامر شهيد گرديد آن روز آن دو لشگر با هم جنگيدند روز ديگر پيمبر اكرم پرچم را بابو بكر داد چون ديد حريف سخت است ترسيد و اصحاب را ترسانيد و همه برگشتند روز ديگر حضرت پرچم را بعمر خطاب داد آن نيز با اصحاب ترسان و هراسان برگشتند در آن روز پيشانى پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم درد گرفته بود و نميتوانست از خيمه بيرون آيد در آخر روز صداع آن حضرت تخفيف پيدا نمود از خيمه بيرون آمد و از كيفيت جنگ استفسار نمود پس فرمود:

۱» (لاعطين الراية غدا رجلا يحب اللّه و رسوله و يحبّه اللّه و رسوله كرارا غير فرار لا يرجع حتى يفتح على يديه)«

و بخارى و مسلم از قتيبة بن سعد كه از بزرگان سنيها ميباشد همين حديث را نقل نموده‌اند، چون اصحاب اينكه خبر را از رسول صلّى اللّه عليه و اله و سلّم شنيدند همه شب در فكر بودند كه آيا شخصى كه لايق چنين مقامى است كى است چون صبح شد هر يك منتظر بودند كه اينكه سعادت و فضيلت نصيب كه خواهد شد حضرت فرمود كجا است على بن ابى طالب گفتند چشم درد دارد نميتوانند از خيمه بيرون آيد فرمود او را بطلبيد وقتى على عليه السّلام حاضر گرديد آب دهان مبارك خود را بچشم او ماليد فورا شفاء پيدا نمود آن وقت در باره او دعا نمود:

(اللّهم احفظه عن الحرّ و البرد)

خدايا او را از

۱- قسم بخدا كه فردا علم را بدست كسى ميدهم كه خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نيز او را دوست دارند و از جنگ فرار نميكند تا اينكه خدا فتح را بدست او جارى نمايد

صفحه : ۲۱۲

سرما و گرما حفظ فرما.

خلاصه روز سوم حضرت پرچم را بدست امير المؤمنين عليه السّلام داد و فرمود برو جبرئيل با تو همراهست و فتح و ظفر با تو است و ترس در دل دشمنان تو طارى گردد و در باره او دعا نمود و فرمود اى على برو و وقتى بآنان رسى اول آنها را بدين اسلام رهبرى كن و حقيقت اسلام را گوشزد آنان گردان اگر يكى از آنها بدست تو مسلمان گردند براى تو از شتران قوى سرخ رنگ بهتر خواهد بود.

بعد فرمود اى على بدان كه اينان در كتاب خود خوانده‌اند شخصى كه حصون آنها را بگشايد و آنان را مخذول و منكوب گرداند نام وى ايليا است وقتى به آنها رسى بگو نام من على است كه باذن حق تعالى همه مخذول خواهند گرديد.

و بروايت سلمه چون امير المؤمنين بميدان جنگ رسيد مرحب يهودى با ذرعى و كلاه خودى از فولاد بر سرش نهاده و در بالاى آن كلاه سنگى تراشيده و وضع گردانيده با اينكه هيكل مركب را بجولان درآورد و رجز ميخواند آن وقت حضرت امير عليه السّلام نيز در مقابل او اينطور رجز خواند:

(انا الذى سمّتنى امّى حيدرة كليث غابات كريه المنظرة او فيهم بالصّاع كيل السندرة)

چون مرحب اينكه رجز را شنيد لرزيد براى اينكه مادرش بوى گفته بود من در خواب ديدم شيرى بر تو حمله نمود و تو را مغلوب گردانيد امروز از شير يا كسى كه بنام شير است احتراز نما لكن چون عصبيت جاهليت نگذاشت آرام گيرد در مقام محاربه بر آمد حضرت بعد از دعوت او باسلام و قبول ننمودن او در مقام محاربه برآمد و ميان آنها جنگ درگير شد بالاخره على (ع) چنان ضربتى بفرق او زد كه كلاه خودى با آن سنگى كه در آن بكار برده شكافته و بحلق وى رسيد و بزمين افتاد يهوديان وقتى چنين

شجاعتی از آن حضرت دیدند داخل قلعه شدند و درب قلعه را بستند پس از آن حضرت امیر علیه السّلام بقوت تمام درب را جنبانید حلقه و زنجیرهای

صفحه : ۲۱۳

آن در هم شکست و درب را از جای کند و پشت سر خود انداخت.

ابو عبد اللّه حافظ بسند خود از ابی رافع مولی چنین روایت میکند که وقتی حضرت امیر علیه السّلام با مرحب جنگ مینمود سپس از دستش افتاد درب خیبر را بجای سپر در دست گرفتن و مشغول جنگ گردید تا فتح نمود.

و نیز ابو عبد اللّه بسند خود از لیث بن ابی سلیم و او از ابو جعفر محمّد بن علی علیه السّلام چنین نقل میکند که جابر بن عبد اللّه گفت چون امیر المؤمنین علیه السّلام درب خیبر را کند و انداخت مسلمانان خواستند داخل قلعه شوند خندق حائل بود آن حضرت درب را پل نمود و چون بطرف خیبر نمیرسید حلقه درب را در دست گرفت تا همه اصحاب و لشگریان از آن عبور نموده و داخل قلعه گردیدند.

بروایتی یکی از اصحاب گفت یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم من از قوّت علی تعجب نمیکنم که درب با اینکه عظمت را کند و گرفت تا همه لشگریان از وی عبور نمودند لکن از قوت علی که درب را گرفت آیا دست او ستون است که اصلا تکان نمیخورد فرمود از دستش تعجب میکنی پای او را ملاحظه کن که تعجب آن بیشتر است چون پای مبارک او را ملاحظه کرد گفت یا رسول اللّه سبحان اللّه پای او بر هوا ایستاده فرمود پای او بر شهپر جبرئیل است که زیر پای او فرش کرده.

و نیز لیث از جابر نقل میکند که چهل مرد توانا متفقا خواستند آن در را بجنبانند نتوانستند.

در کتاب دلائل النبوهٔ از ابی بکر بیهقی نقل کرده‌اند که پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم یک یک حصنهای خیبر را می گشود و مالها و غنایم آن را بر اصحاب قسمت می‌نمود تا بحصن وطیح و سلالم رسید و اینکه آخرین حصن خیبر بود و حضرت قریب بده روز بروایتی سیزده روز در پای حصن جنگ نمود تا آن را فتح کرد.

و از محمّد بن اسحق روایت میکند که از حصون خیبر اول حصن ناعم را فتح کرد پس از آن نطاهٔ و شقّ را پس از آن یهودیان بحصن صعب معاد متحصن گردیدند و آن نیز بعد از جهاد بسیار مفتوح گردید امتعه و اقمشه بدست مسلمانان درآمد

صفحه : ۲۱۴

پس بمحاصره قموص مشغول گردیدند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را صداعی عارض شده بود و نمیتوانست سوار شود آنجا نیز بدست شاه ولایت علی علیه السّلام مفتوح گردید.

خلاصه پس از آنکه مسلمانان غنیمت آن را قسمت نمودند و در میان اسراء صفیّه بنت حیّ بن اخطب با زنی دیگر بلال آن دو زن را از میان کشته‌گانشان عبور داد آن زنی که با صفیه بود دست بفریاد و ضجه گذاشت حضرت فرمود اینکه زن شیطانه را دور کنید و ببلال فرمود گویا رحم در دل تو نیست که زنها را از کشته‌گانشان عبور دادی پس از آن صفیه را نزد خود خواند و رداء مبارکش را بر سر او انداخت مردم دانستند که حضرت صفیّه را برای خود انتخاب نموده پس از آنکه وی را آزاد کرد و بعقد خودش درآورد و در اینکه کار از سایر بزرگان و فاتحان پیروی نموده که خانواده زمامداران کشور مغلوب را ازدواج میکردند تا باین وسیله مصیبت آنان تخفیف یابد.

و صفیّه پیش از اینکه در خواب دیده بود که ماه از آسمان در دامن او افتاد بشوهرش کنانهٔ بن ربیع گفت شوهرش سیلی محکمی بصورت او زد که مگر میل بپادشاه حجاز محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کرده‌ای پس از آن کنانهٔ بن ربیع را نزد حضرت رسول

آوردند و او صاحب کنز بنی نضیر بود حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم گفت مالهایی که نزد تو است حاضر کن او قبول نکرد او را بدست زبیر داد که وی را در فشار آرد تا بروز دهد کسی گفت من وی را دیدم در فلان خرابه رفت و آمد میکرد فرمود رفتند خرابه را شکافتند و مال بسیاری بدست آوردند پس از آن إبن ابی حقیق التماس نمود که از قلعه پائین آید و با رسول اللّه صحبت کند پس از رخصت گرفتند آمد نزد حضرت و تضرع و التماس نمود که با آنها صلح کند به اینکه طور که آنچه در قلعه موجود است واگذار کنند مگر لباسی که پوشیده‌اند و جان و ذراری آنان محفوظ باشد پس به اینکه طور مصالحه واقع گردید پس از آن اهل خیبر گفتند ما رسوم و ترتیب زراعت اینکه زمین را بهتر میدانیم ما عمارت و زراعت میکنیم و حاصل آن را نصف مینمائیم رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم باین طور راضی شد و

صفحه : ۲۱۵

فرمود اینکه مصالحه مشروط باین است که هر وقت خواستیم شما را بیرون کنیم بیرون روید آنها قبول کردند.

چون خبر فتح خیبر باهل فدک رسید آمدند نزد حضرت و امان طلبیدند و قلعه فدک را تسلیم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کردند و حضرت بهمان قرار دادی که با اهل خیبر کرده بوده با آنها نیز همان طور صلح نمود پس زمین خیبر غنیمت مسلمانها شد چون بجهاد گرفته بودند لکن قلعه فدک مخصوص بشخص خود حضرت بود زیرا که مسلمانها زحمتی راجع بآن نکشیده بودند و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چند روزی برای استراحت در آنجا توقف نمود زینب دختر حارث که زن سلام بن مشکم بود و دختر برادر مرحب گوسفندی بریان کرد برسم هدیه نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرستاد و سؤال نمود پیغمبر کجای گوسفند را بهتر دوست میدارد گفتند دست آن را زهری بدست گوسفند زد و فرستاد چون نزد حضرت آوردند پاره‌ای از گوشت دست آن برداشت که میل نماید چون قدری در دهان گذاشت انداخت و فرمود اینکه کتف گوسفند بمن خبر میدهد که من مسمومم و مرا بزهر آلوده نموده‌اند و بشر بن براء بن معرور پاره‌ای از آن را خورد وقتی زن را طلبیدند اقرار نمود که من چنین کردم میخواستم امتحان کنم که اگر اینکه شخص پیمبر است می‌فهمد و بنبوت او معتقد میگردم چون اقرار کرد حضرت وی را بخشید لکن بشر بن براء در اثر همان زهر مرد و گویند هر سال اثر آن زهر در حضرت رسول ظاهر میگشت تا بالاخره در اثر همان زهر شهید گردید اینکه خلاصه حکایت فتح خیبر و فدک بود که تمام مورخین و مفسرین از سنی و شیعه با ادنی تفاوتی که بین گفتار آنها است نقل نموده‌اند و اینک بپایان رسید.

وَ أُخری لَم تَقدِرُوا عَلَیها قَد أَحاطَ اللّهُ بِها وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیراً آیه بمؤمنین خبر میدهد که غنیمت دیگری نیز نصیب شما خواهد گردید که فعلا قدرت بر اخذ آن ندارید (و علم بآن نیز ندارید لکن در احاطه علمیه حق تعالی ثابت و مقرر است که بآن ظفر می‌یابید).

صفحه : ۲۱۶

شاید مقصود از آن چیزی که فعلا- قدرت بر آن ندارند فتح مکّه باشد یا غنیمت‌های دیگری که در زمان حیات حضرت رسول نصیب مسلمانها گردید لکن اطلاق آیه و لفظ کثیر در آیه قبل شامل میگردد تمام غنیمت‌هایی که تا قیامت نصیب مسلمانها خواهد گردید.

وَ لَو قاتَلَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوَلَّوُا الأَدبارَ ثُمَّ لا یَجِدُونَ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً سُنَّةَ اللّهِ الَّتِی قَد خَلَت مِن قَبلُ وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبدِیلًا ذات متعال به پیمبرش خبر میدهد که اگر کفار از بنی اسد و غطفان در مقام جنگ با شما برآیند از آن خوف و ترسی که خداوند در دل آنها انداخته از جنگ پشت می‌نمایند و فرار میکنند و کفار در همه حال منکوب و مخذول و بی‌پناه خواهند بود نه دوستی دارند و نه یار

و یاوری اشاره به اینکه دوستی حقیقی و پناه گاه منحصر بمقام کبریایی و عظمت حقانی است کسی که خود را در حصن حصین (لا اله الا اللّه) داخل نگردانید پناه گاهی برای وی نیست و در هیچ کاری موفقیت نصیب وی نخواهد گردید.

سنت خدا و عادت خدا همیشه بر اینکه جاری گردیده چه در اینکه زمان و چه در زمان پیش یا بعد که حق و اهل حق مظفر و غالب گردند چنانچه فرمود:

(لَأَغلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی) البته معلوم و محقق است که: (إِنَّ الباطِلَ کانَ زَهُوقاً).

زیرا که باطل مقابل حقّ فانی و مضمحل می گردد و غیر خدا و آثارش هر چه هست باطل و ناچیز است.

صفحه : ۲۱۷

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۴ تا ۲۹]

اشاره

وَ هُوَ الَّذِی کَفَّ أَیدِیَهُم عَنکُم وَ أَیدِیَکُم عَنهُم بِبَطنِ مَکَّةَ مِن بَعدِ أَن أَظفَرَکُم عَلَیهِم وَ کانَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیراً (۲۴) هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُم عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ وَ الهَدیَ مَعکُوفاً أَن یَبلُغَ مَحِلَّهُ وَ لَو لا رِجالٌ مُؤمِنُونَ وَ نِساءٌ مُؤمِناتٌ لَم تَعلَمُوهُم أَن تَطَؤُهُم فَتُصِیبَکُم مِنهُم مَعَرَّةٌ بِغَیرِ عِلمٍ لِیُدخِلَ اللّهُ فِی رَحمَتِهِ مَن یَشاءُ لَو تَزَیَّلُوا لَعَذَّبنَا الَّذِینَ کَفَرُوا مِنهُم عَذاباً أَلِیماً (۲۵) إِذ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الجاهِلِیَّةِ فَأَنزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی المُؤمِنِینَ وَ أَلزَمَهُم کَلِمَةَ التَّقوی وَ کانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهلَها وَ کانَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیماً (۲۶) لَقَد صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّؤیا بِالحَقِّ لَتَدخُلُنَّ المَسجِدَ الحَرامَ إِن شاءَ اللّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُم وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَم تَعلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذلِکَ فَتحاً قَرِیباً (۲۷) هُوَ الَّذِی أَرسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدی وَ دِینِ الحَقِّ لِیُظهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً (۲۸)

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الکُفّارِ رُحَماءُ بَینَهُم تَراهُم رُکَّعاً سُجَّداً یَبتَغُونَ فَضلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضواناً سِیماهُم فِی وُجُوهِهِم مِن أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُم فِی التَّوراةِ وَ مَثَلُهُم فِی الإِنجِیلِ کَزَرعٍ أَخرَجَ شَطأَهُ فَآزَرَهُ فَاستَغلَظَ فَاستَوی عَلی سُوقِهِ یُعجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الکُفّارَ وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنهُم مَغفِرَةً وَ أَجراً عَظِیماً (۲۹)

صفحه : ۲۱۸

ترجمهٔ

خدا آن کسی است که پس از آنکه (شما مؤمنین) بر اهل مکه ظفر یافتید دستهای (کفار را) از شما و دستهای شما را (از کفار) باز داشت (یعنی نزاع و جدال از بین شما برداشته شد) و خداوند همیشه بر آنچه میکنید بینا و آگاهست

آنان (اهل مکه) کسانی بودند که کافر شدند و راه شما را از مسجد الحرام بستند و نیز قربانی را برگردانیدند (و نگذاشتند بمحلش مکه برسد) و اگر مردهای مؤمنین و زنهای مؤمنات (در مکه) نبودند که شما از روی ندانسته گی آنها را پایمال مینمودید و پس از کشته شدن آنان محزون و غصه‌دار میگردیدید بدون آنکه بدانید (اگر چنین) نبود دست شما را از آنها کوتاه نمیکردیم پس شما را از قتل اهل مکه منع نمودیم تا آنکه خدا داخل گرداند در رحمت خود هر که را بخواهد (اگر مؤمن و کافر) از هم جدا شده بودند هر آینه از اهل مکه کسانی را که کافر بودند عذاب میکردیم عذاب دردناک (۲۶)

ای محمّد آنهایی که کافر شدند در قلب آنان تعصب جاهلیت قرار گرفته پس خداوند در قلب رسولش و مؤمنین سکینته و آرامش قرار داد و آنان را بکلمه تقوی و پرهیزکاری ثابت داشت و مؤمنین سزاوارتر میباشند بتقوی و اهل تقوی و خدا بهر چیزی دانا است (۲۷)

محققا خدا برای پیمبر راست گردانید خوابی را که بحق و درست دیده بود که اگر خدا بخواهد شما را داخل گرداند در مسجد الحرام در حالی که (از دشمن) در امن و امان باشید و نیز سرهای خود را تراشیده و کوتاه کرده خواهید بود پس خدا دانست آنچه را که شما مؤمنین نمیدانستید پس از آن برای شما فتح و فیروزی نزدیکی مقرر گردانید (۲۸)

خدا آن کسی است که رسول خدا را (با اسباب) هدایت بسوی شما فرستاده تا آنکه دین حق را بر تمام ادیان آشکار نماید (ای محمّد) گواهی

صفحه : ۲۱۹

خدا بر اثبات نبوت تو کافی است (۲۹)

محمّد رسول خدا است و مؤمنین و کسانی که با او میباشند بر کفار سخت و شدیدند و بر مؤمنین بین خودشان رحیم دلانند ای محمّد تو می‌بینی آنان را که رکوع کننده‌گان و سجده کننده‌گانند و فضل و بخشش و خشنودی خدا را می‌طلبند در روی آنها نشانه‌هایی از اثر سجودشان هویدا است و در وصف آنها در توریهٔ و انجیل مثل زده شده که مثال آنان مثل زرع (و دانه ایست که شاخه‌های نو رسته آن از زمین بیرون آید و پس از آنکه محکم گردید سبز شود و راست گردد و بر پای خود بایستد بطوری که زارعین را بتعجب درآورد تا اینکه کفار را (از روی حسد و کینه) بخشم آرد و خداوند بکسانی که ایمان آورده و عمل صالح نموده‌اند وعده داده که گناهان آنها را بیامرزد و اجر بزرگ بآنان عطا نماید (۳۰).

توضیح آیات

اشاره

وَ هُوَ الَّذِی کَفَّ أَیدِیَهُم عَنکُم وَ أَیدِیَکُم عَنهُم بِبَطنِ مَکَّهَ مِن بَعدِ أَن أَظفَرَکُم عَلَیهِم وَ کانَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیراً

(سخنان مفسرین در شأن نزول آیه) (مأخوذ از مجمع البیان)

۱- در سالی که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم با جماعتی از اصحاب عازم مکه گردید کفار مانع از ورود آنها گردیدند و چهل نفر از مشرکین برای جنگ و خونریزی مسلمانها در حدیبیه آمدند اصحاب رسول آنها را گرفتند پیمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آنها را رها نمود اینکه بود که خدا فرمود آنها را باز داشتیم از اینکه بشما مؤمنین ضرر رسانند و نیز دست شما را از آنان نگاه داشتیم که آنها را رها کردید.

(إبن عباس) ۲- بقول دیگر آن جماعت هشتاد نفر بودند از اهل مکه و در سال حدیبیه

صفحه : ۲۲۰

در موقع نماز فجر برای کشتن اصحاب رسول از کوه تنعیم هبوط نمودند و رسول اللّه آنها را گرفت پس از آن آنان را رها گردانید. (انس) ۳- بقول دیگر موقعی که حضرت صلّی اللّه علیه و اله و سلّم زیر درختی نشسته بود و حضرت امیر علیه السّلام بنوشتن صلح نامه مشغول بود سی نفر جوان مسلّح برای نزاع حاضر گردیدند بدعای پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چشم آنان نابینا گردید مسلمانها آنها را گرفتند حضرت آنها را رها نمود. (عبد اللّه مغفل) (پایان) (وَ هُوَ الَّذِی کَفَّ أَیدِیَهُم عَنکُم) و او در (و هو) عطف بآیه بالا است یعنی خدا آن کسی است که در دل کفار ترس انداخت که دست آنها از ضرر رسانیدن بشما بسته گردد (وَ أَیدِیَکُم عَنهُم) و دست شما را بنهی از کشتن آنها باز داشت (بِبَطنِ مَکَّةَ) یعنی بعد از آنکه در حدیبیه شما را بر آنان غالب گردانید تا آنکه بعد از صلح جنگ و خون‌ریزی واقع نگردد زیرا که خدا بر آنچه میکنید بینا و آگاه خواهد بود.

هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُم عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ وَ الهَدیَ مَعکُوفاً أَن یَبلُغَ مَحِلَّهُ وَ لَو لا رِجالٌ مُؤمِنُونَ وَ نِساءٌ مُؤمِناتٌ لَم تَعلَمُوهُم أَن تَطَؤُهُم فَتُصِیبَکُم مِنهُم مَعَرَّةٌ بِغَیرِ عِلمٍ آیه در مقام امتنان و لطفی است که نسبت بمؤمنین دارد که جنگ و خون‌ریزی را برای حفظ مؤمنین از اهل مکه برداشتیم اینکه است که فرموده با اینکه کفار مکه آنهایی که نگذاردند شما مؤمنین وارد مسجد الحرام گردید و هفتاد شتری که پیمبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم برای قربانی همراه آورده بود برگردانیدند و نگذاردند بمحل قربانی آن در مکه قربانی شوند حکم جنگ را برداشتیم زیرا اگر نبود برای اینکه مردان مؤمن و زنان مؤمنه در مکه بودند و از ترس کفار ایمان خود را مخفی میداشتند و چون شما نمیدانستید اگر جنگ و جهاد با کفار مکّه مینمودید آن مؤمنین پایمال میگردیدند و کشته میشدند و شما نمیدانستید و بعد متأسف و غمگین میگردیدید اینکه بود که خداوند مؤمنین مکّه را از کشته شدن

صفحه : ۲۲۱

نگاه داشت جواب (لو) در آیه محذوف است یعنی اگر برای حفظ جان مؤمنین مکه نبود امر بجهاد با اهل مکه مینمودیم و بر آنها ظفر مینمودی.

لِیُدخِلَ اللّهُ فِی رَحمَتِهِ مَن یَشاءُ لَو تَزَیَّلُوا لَعَذَّبنَا الَّذِینَ کَفَرُوا مِنهُم عَذاباً أَلِیماً (لِیُدخِلَ اللّهُ فِی رَحمَتِهِ) راجع بآیه بالا (کَفَّ أَیدِیَهُم عَنکُم) میباشد یعنی دست شما را از کفار بازداشت تا داخل کند از مؤمنین در رحمت خود هر کس را که بخواهد و اگر مؤمنین اهل مکه از کفار جدا بودند ما کفار را بعذاب سخت بقتل و غارت و اسارت گرفتار میکردیم.

از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که خداوند از روی رحمت و شفقتی که بمؤمنین دارد هر کجا و در هر زمان که عده‌ای از مؤمنین موجود باشند برای حفظ آنها عذاب و عقوبات عمومی دنیوی را از کسانی که مستوجب آن میباشند رفع مینماید خواه قتل و غارت باشد یا آفات دیگر از آفات ارضی و سمائی که عمومیت داشته باشد و شامل آن عده مؤمنین نیز بشود.

اینک مختصری راجع بصلح حدیبیه آن طوری که تذکره نویسان و راویان اخبار نقل میکنند در اینجا بیان مینمائیم:

گویند وقتی محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از مدینه با هفتصد نفر از اصحاب روی بمکه نهاد وقتی بذی الحلیفه رسید احرام بست و هفتاد شتر برای قربانی مهیّا نمود از آنجا از بنی خزاعه جاسوسی بمکه فرستاد و در حینی که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم با اصحاب بغدیر اشطاط که نزدیک عسفانست رسید آن جاسوس از مکه برگشت و گفت رؤسای قریش چون کعب بن لوی و عامر بن لوی و غیره قشون جمع نموده که با شما جنگ کنند یا از زیارت کعبه و ورود بمکه جلوگیری نمایند محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بطور مشورت با همراهانش فرمود رأی و عقیده شما در اینجا چیست برویم و با آنان جنگ کنیم یا آنکه اگر آنها با ما سر جنگ دارند با آنها بجنگیم.

ابو بکر گفت همان شقّ دوم بهتر است زیرا که ما برای جهاد نیامده‌ایم برای

صفحه : ۲۲۲

زیارت کعبه آمده‌ایم پس از آن حضرت بهمراهانش فرمود بروید آنان رفتند تا بعسفان رسیدند بشر بن سفیان از مکه آمد نزد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و گفت یا رسول اللّه قریش بیک بار برای دشمنی با تو متفق گردیده‌اند و نخواهند گذاشت که تو بمکّه روی اینک خالد بن ولید با جمعی بسیار سر لشگر آنان است و بقلعه عمیم فرود آمده‌اند حضرت فرمود آنها را بر من تسلی نیست اگر آنان با من سر جنگ دارند با آنها جهاد کنم و بتوفیق ربانی و تأیید الهی همه را مقهور و مغلوب گردانم.
پس از آن فرمود از شما کی است که ما را براهی برد که در گذرگاه آنان است مردی اسلمی گفت من شما را از راه سختی میبرم و بآنها میرسانم پس بامر حضرت روانه شدند پس از آنکه از آن راه دشوار گذشتند بزمین هموار رسیدند فرمود بگوئید (استغفر اللّه و نتوب الیه) همه گفتند فرمود اینکه خطبه‌ایست که بنی اسرائیل بآن مأمور شدند و قبول نکردند.
وقتی بطلیعه لشگر رسیدند فرمود براه دست راست روید رفتند تا بثنیهٔ المردان رسیدند که محل فرودگاه حدیبیه است در آنجا شتر حضرت بی‌جهت خوابید اصحاب گفتند اینکه ناقه حرونست که بی‌جهت خوابید فرمود نه مثل پیشرو فیل در اصحاب فیل ماند.
و شتر را بلند کردند و برگشتند و ببالای حدیبیه بر سر چاهی که اندك آبی داشت فرود آمدند و بدعای آن حضرت آب چاه زیاد شد پس از آن بدیل إبن ورقاء خزاعی با جماعتی از بنی خزاعه رسیدند و گفتند کعب بن لویّ و عامر بن لویّ با جماعتی جمع شده‌اند که نگذارند بمسجد الحرام روید فرمود من برای جنگ با احدی نیامده‌ام بلکه قصد زیارت خانه خدا را دارم اگر قبول اسلام نمودند (فهو المراد) و اگر نه بمنزل خود قرار گیرند و اگر سر جنگ دارند بحق آن کسی که جان من در قبضه اقتدار او است با آنها جهاد کنم تا وقتی که بر آنان ظفر یابم یا آنچه امر الهی باشد بر من وارد گردد.
بدیل گفت من بروم و مضمون اینکه کلام را بآنها برسانم و به بینم چه میگویند

صفحه : ۲۲۳

پس از آنکه اینکه خبر بآنها رسید عروهٔ بن مسعود ثقفی برخواست و گفت اینکه مرد سخنی میگوید که خیر شما در آن است اگر قبول نمیکنید مرا نزد محمّد بفرستید تا من با او صحبت کنم وقتی عروهٔ نزد رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آمد آنچه با بدیل گفته بود تکرار فرمود.
خلاصه پس از گفتگوی بسیار عروهٔ چون خوب اطرافیان پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را نگریست دید آنان کمر خدمت بر میان بسته و به روش غلامان و چاکران هر امری که میفرمود بر یکدیگر پیش دستی مینمودند و در مقابل او آهسته سخن میگویند و آب وضوی او را برای تبرك از هم می‌ربودند چون عروهٔ اینکه روش را از یاوران مشاهده نمود برگشت و بقریش گفت من سلاطین عالم مثل قیصر روم و کسری فارس و نجاشی حبشه و مانند آنها را بسیار دیده‌ام و هیچ سلطانی را مطاع‌تر از محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ندیده‌ام و کیفیت خدمت گذاری آنان را بیان نمود و گفت پادشاهی با اینکه عظمت طریق رشد و سعادت بشما نشان میدهد قبول کنید مردی از کنانه گفت بگذارید من بروم و از کیفیت سلوك اصحابش مطلع گردم چون آن مرد نزدیک رسید رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود اینکه فلان کس است و از کسانی است که بقربانی احترام میکند لبیک گویان باستقبالش روید و شتران هدی را همراه ببرید چون آن شخص اینکه حال از اصحاب رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دید گفت سبحان اللّه چنین مردمانی را از خانه خدا چگونه میتوان ممانعت نمود و برگشت و کفار قریش را ترغیب بصلح نمود آنان جلیس بن علقمه را فرستادند و او رئیس احابیش بود رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چون او را دید گفت اینکه از طائفه متعبدانست شتران قربانی را نزد او برید وقتی چنین دید گفت:
(لا حول و لا قوهٔ الّا باللّه العلیّ العظیم) پس از آن سهیل نزد حضرت آمد و گفت من از طرف قریش آمده‌ام که با شما صلح کنیم و

عهدنامه از شما بگیریم حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم علی علیه السّلام را طلبید و طریق نوشتن صلح نامه را باو املاء فرمود امیر علیه السّلام بدستور رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم صلح نامه را (به بسم اللّه الرحمن الرحیم افتتاح نمود سهیل گفت ما رحمن را نمیشناسیم

صفحه : ۲۲۴

و چون میان من و تو است بایست طوری نوشته شود که ما و تو معترف بآن باشیم فرمود در عنوان (باسم اللّهم) بنویس و هر چه سهیل گوید بنویس و حضرت گفت بنویس

(هذا ما قضی علیه محمّد رسول اللّه)

سهیل گفت اگر ما تو را رسول خدا میدانستیم هرگز با تو خصومت و دشمنی نمینمودیم و تو را از خانه خدا منع نمیکردیم حضرت فرمود من رسول خدایم اگر چه شما انکار نمائید آن گاه بعلی علیه السّلام گفت رسول اللّه را از نامه محو نما علی علیه السّلام گفت هرگز دست من بمحو نمودن اینکه کلمه پیش نمیرود خود حضرت نامه را گرفت و کلمه رسول اللّه را محو نمود و علی علیه السّلام بامر حضرت رسول نوشت

(هذا ما قضی علیه محمّد بن عبد اللّه)

و سهیل بن عمر و علی علیه السّلام نامه را اینطور عنوان نمودند که ده سال میان آنها جنگ و نزاع نباشد و در اینکه مدت از اصحاب محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم هر کس بحج و عمره برود یا برای تجارت رود جان و مال او ایمن باشد و هر کس از قریش بمدینه رود و از آنجا بمصر و شام رود آن نیز ایمن باشد و هر کس از آنها بدون رخصت آنان نزد مسلمانان آید وی را برگردانند و از اهل اسلام هر کس نزد آنها رود وی را برنگردانند اینکه شرط بر مسلمانها دشوار آمد حضرت فرمود هر کس از ما نزد آنها رود از رحمت خدا دور است و در مورد غضب و سخط حق تعالی واقع است و هر کس از آنها نزد ما آید ما او را ردّ میکنیم اگر علم خدا بایمان وی تعلّق گرفته راه خروجی برای وی باز می‌کند.

و نیز شرط کردند که الان هر کسی خواست در عهد و میثاق محمّد درآید و هر کس خواست در زمره عهد و میثاق قریش باشد آن وقت بنی خزاعه برخواستند و گفتند ما در عهد محمدیم و بنو بکر گفتند ما در عهد قریشیم پس از اتمام عهدنامه حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود حال بگذارید خانه خدا را زیارت کنیم سهیل گفت امسال اینکار را موقوف نمائید تا سال آینده ما سه روز از مکه بیرون می‌رویم شما بزیارت خانه خدا بیائید.

گویند پس از اینکه واقعه عمر بن الخطاب گفت من از وقتی که اسلام آوردم در

صفحه : ۲۲۵

هیچ جا شک نکردم مگر امروز و رفت نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و گفت آیا تو پیمبر نیستی فرمود آری پیمبر خدایم گفت نه ما بر حقیم فرمود آری ما بر حقیم گفت نه وعده خدا حق است فرمود آری گفت نه آنچه تو گفتی از خدا بود فرمود آری چنین است گفت تو گفتی بمکه میرویم و مناسک حج بجا میآوریم چطور بر خلاف آن واقع گردید حضرت فرمود آیا من گفتم امسال اینطور تحقق میپذیرد گفت نه فرمود گفتم عنقریب در مکه خواهیم رفت عمر گفت گفتم صدقت یا رسول اللّه و توبه بنمودم خلاصه صلح نامه تمام شد و از طرفین گواه گرفتند اینکه مختصری بود از آنچه مورخین و مفسرین راجع بحکایت صلح حدیبیه گفته‌اند و تمام حکایت را مفسرین بتفصیل در کتب خود ضبط نموده‌اند. پایان إِذ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الجاهِلِیَّةِ آیه راجع بهمان حکایت قریش است که آنان از آن عصبیت و تفرعن زمان جاهلیت و آن بغض و حسدی که با رسول خدا

صلّی اللّه علیه و اله و سلّم داشتند مانع گردیدند از ورود پیمبر خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و یارانش که برای عمره و زیارت کعبه معظمه داخل مکه که وطن اصلی او بود گردند و اگر چه اینکه مطلب بر حضرت و یاورانش مشکل بود لکن چون حکمت الهی بر اینکه جاری گردیده بود که با آنها مدارا نماید و بر جفای آنان صبر کند تا موقع ظفر و غلبه او برسد مأمور گردید در آن وقت با آنها صلح کند و جهاد و خون‌ریزی ننماید.

و چون حکمت و مصلحت چنین بوده (فَأَنزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی المُؤمِنِینَ) خداوند متانت و استقامت و سکون قلب برسولش و بمؤمنین عطاء فرمود تا آنها مطیع امر حق تعالی گردند (وَ أَلزَمَهُم کَلِمَةَ التَّقوی) یعنی مؤمنین بر کلمه تقوی که قول لا اله اللّه است یا بسم اللّه الرحمن الرحیم یا محمّد رسول اللّه بود که قریش بر نوشتن آن راضی نشدند ثابت قدم گردانید و بآن متانت و ثباتی که بمؤمنین عطا شده بود توانستند عصبیت زمان جاهلیت را کنار گذارند و از مخالفت امر حق تعالی

صفحه : ۲۲۶

خودداری نمایند و لو اینکه برگشتن بدون زیارت کعبه بر آنان ناگوار مینمود (وَ کانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهلَها) و مؤمنین بمقتضای ایمانشان اهل کلمه تقوی و سزاوارتر بودند بتقوی از غیرشان یا اینکه بنزول سکینه سزاوارتر بودند زیرا کلمه تقوی که ناشی از ایمانست در قلب آنان تمرکز نموده زیرا هر کس ایمان وی محکم‌تر تقوی او بیشتر است و مؤمنین آنهایی که در عام حدیبیه با حضرتش بودند در ایمان و تقوی ثابت قدم بودند.

وَ کانَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیماً اشاره به اینکه خدا بهر چیزی عالم است و صلاح و فساد هر چیزی را میداند و میدانست که در آن سال مصلحت نبود که آن حضرت صلّی اللّه علیه و اله و سلّم با یارانش بزیارت کعبه روند بلکه چنین مصلحت بوده که در آن سال بعزم زیات بروند و در آنجا صلح واقع گردد مقدمتا برای فتح مکه که بعدا بآسانی فتح مکه نصیب حضرتش گردد.

لَقَد صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّؤیا بِالحَقِّ لَتَدخُلُنَّ المَسجِدَ الحَرامَ إِن شاءَ اللّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُم وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَم تَعلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذلِکَ فَتحاً قَرِیباً چون پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در مدینه در خواب دید که مسلمین در مسجد الحرام داخل گردیدند چون خبر خواب خود را باصحاب داد آنها مسرور شدند و گمان کردند در همان سال بمکه میروند و پس از آنکه کفار ممانعت نمودند منافقین گفتند چطور شد که ما داخل مسجد الحرام نشدیم اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد.

بحقیقت خدا رؤیا و خواب پیمبر را راست گردانید که آن رؤیای صادقه و بحق و درستی بود نه اضغاث و احلام و عقب افتادن آن از روی حکمت بود که شاید یکی از آن امتحان و آزمایش مؤمنین بوده که مؤمن ثابت قدم از غیر آن تمیز پیدا نماید و شناخته گردد.

و لام (لتدخلن) برای تأکید و تحقق مطلب آرند و چنانچه بعضی گفته‌اند در آن قسم مندرج گردیده یعنی قسم بخدا که البته اگر خدا بخواهد در سال دیگر

صفحه : ۲۲۷

در مسجد الحرام داخل خواهند شد و مظفر و منصور خواهید گردید و بنا بر اینکه (لتدخلن) جواب قسم است.

گویند در آیه (انشاء اللّه) را برای اینکه آورده که هر کرا که خدا خواسته داخل میگردد زیرا ممکن است بعضی از اصحاب فوت گردیده یا مانع دیگری جلوگیر آنان گردد پس هر کس را که خدا بخواهد مظفراند و بطور امن و امان در حالی که بدستور رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم سرهای خود را تراشیده و پس از اداء مناسک حج بدون خوف تقصیر کنندگان خواهند بود.

و شاید مقصود از (انشاء اللّه) در آیه ارشاد مؤمنین باشد که هر کاری که اراده نمودید بعدا بکنید اینکه جمله (انشاء اللّه) را بگوئید

و ارشاد بهمين دارد قوله تعالى در سوره كهف آيه ۲۳:
وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذلِكَ غَداً إِلّا أَن يَشاءَ اللّهُ (فَعَلِمَ ما لَم تَعلَمُوا) پس خدا ميدانست چيزى را كه شما مؤمنين نميدانيد و جلوتر از فتح مكه فتحى نزديك‌تر مقرّر گردانيده كه آن فتح خيبر يا صلح حديبيه خواهد بود.
هُوَ الَّذِي أَرسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدى وَ دِينِ الحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ (هو) اشاره بحقيقت و هويّت بسيطه الهيه است يعنى خدا آن كسى است كه رسول خود را با اسباب هدايت از معجزات بسيار و آيات قرآنى كه معجزه باقيه او است و با دين و قوانينى كه ظاهر و هويدا است كه از طرف حق تعالى آورده فرستاده و او را غالب و قاهر و مستولى بر كفار گردانيده براى اينكه دين حق يعنى اسلام را بر تمام اديان ظاهر گرداند و بر خلائق معلوم گردد كه دين حق همان دين اسلام است و براى احدى شبهه‌اى باقى نماند.
وَ كَفى بِاللّهِ شَهِيداً ذات حق تعالى كافى است كه گواه و شاهد پيمبرش باشد كه هر چه گويد و بكند حق است:
ما يَنطِقُ عَنِ الهَوى إِن هُوَ إِلّا وَحيٌ يُوحى سوره نجم آيه ۲۳.

صفحه : ۲۲۸

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَى الكُفّارِ رُحَماءُ بَينَهُم تَراهُم رُكَّعاً سُجَّداً يَبتَغُونَ فَضلًا مِنَ اللّهِ وَ رِضواناً سِيماهُم فِي وُجُوهِهِم مِن أَثَرِ السُّجُودِ محمّد مبتداء رسول اللّه خبر او باين جمله برسالت رسولش تصريح نموده كه هيچ شبهه‌اى در پيمبرى حضرتش باقى نماند (وَ الَّذِينَ مَعَهُ) و او در (و الّذين) واو استيناف است و در مقام ستايش مؤمنين است كه با او بودند كه آنان با دوستان خدا دوست و با دشمنان او دشمنند و با كفار شديد و غليظند و لو آنكه خويشان و وابستگان آنها باشند و با اهل ايمان از كسانى كه با هم ميباشند مشفق و مهربانند.
و آيه اگر چه مطلق است و شامل تمام مؤمنين ميگردد لكن مصداق كاملش على عليه السّلام است زيرا بقرينه آيه: يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ لا يَخافُونَ لَومَةَ لائِمٍ«۱» و قوله تعالى: أَذِلَّةٍ عَلَى المُؤمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الكافِرِينَ«۲» كه در اخبار رسيده در شأن على عليه السّلام فرود آمده و نيز آيات ديگرى كه در شأن حضرتش نازل گرديده آن كسى كه كاملا داراى تمام اينكه اوصاف بوده منحصر بعلى بن ابى طالب عليه السّلام است كه در بندگى و مقام معرفت و عبوديت بجايى رسيده كه فرموده:
(خدا را عبادت نميكنم از ترس جهنم و نه شوق به بهشت بلكه چون او را اهل عبادت مى‌بينم بندگى ميكنم).
ذلِكَ مَثَلُهُم فِي التَّوراةِ وَ مَثَلُهُم فِي الإِنجِيلِ كَزَرعٍ أَخرَجَ شَطأَهُ فَآزَرَهُ فَاستَغلَظَ فَاستَوى عَلى سُوقِهِ يُعجِبُ الزُّرّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الكُفّارَ وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنهُم مَغفِرَةً وَ أَجراً عَظِيماً و نيز در بيان اوصاف مؤمنين است كه از حيث قوت و شدت و رشد و نشو و ارتقاء حائز مقامى گرديده‌اند كه در تورات و انجيل آنان را تشبيه نموده بدانى كه اول

۱- سوره المائده آيه ۵۹ در راه خدا مجاهده ميكنند و از ملامت ملامت كننده‌گان خوف و وحشتى ندارند. ۲- بر مؤمنين فروتنانند و بر كافرين تسلط و استيلا دارندگانند

صفحه : ۲۲۹

با شاخه‌هاى نازك سبز از زمين بيرون آيد پس از اطرافش شاخه‌هاى كوچك از زمين روئيده شود و با هم توأم گرديده و غليظ و درشت و بزرگ گردد پس از آن استقامت پيدا نموده و بساق خود بايستد يعنى آن گياهى كه در مرتبه اول ضعيف و ناتوان بنظر ميآمد بالاخره چنان قوى و بزرگ و سطبر و تناور گردد كه زارعين را بتعجب و كفار را بغيظ و غضب آرد و چنين بوده حال مؤمنين صدر اسلام كه اول اسلام قوّت و قدرتى نداشتند و تحت شكنجه كفار واقع بودند تا آنكه در اثر استقامت و متانت و ثبات

در دین غالب بر کفار گردیدند.

و شاید اینکه مثالی که در توریهٔ و انجیل زده شده راجع بخود دین اسلام باشد که در ابتداء بنظر کفار ضعیف و ناچیز مینموده و گروندگان بآن بحسب ظاهر قوّت و شوکتی نداشتند و دشمنان آن قوی و بظاهر نیرومند بودند و همانطوری که گیاه وقتی از زمین بیرون میآید ضعیف و ناتوانست باندك فشاری نابود میگردد و بتدریج نشوء و نماء نموده قوی می‌گردد و بغایت و فوایدی که زارع خواسته می‌رسد دین اسلام بنظر کفار چنین مینموده که چون قوّت و شوکتی ندارند بزودی مضمحل و نابود خواهد گردید دیگر ندانستند که حق و حقیقت همیشه غالب و نیرومند است لکن در فتح مکّه قوّت و شوکت دین اسلام آنان را به تعجب و به غیظ و حسد آورد.

و همانطوری که در آیه بالا- تذکر میدهد (لِيُظهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) بایستی دین اسلام در قوت و شوکت بجایی رسد که بر تمام ادیان غالب گردد بطوری که تمام افراد بشر تحت پرچم توحید و دین اسلام واقع گردند و چون هنوز چنین غلبه‌ای بطور کامل تحقق نپذیرفته و وعده خدا حق است باید وقتی بیاید که وعده خدا ظاهر گردد و آن در آخر الزمان بظهور مهدی علیه السّلام قائم آل محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم عجل اللّه تعالی فرجه متحقق خواهد گردید آن وقت است که کره زمین ما بکمال لایق بخود رسیده زیرا که زمین هم مثل باقی موجودات تا بکمال نرسد مندك و منحل نخواهد گردید و آن وقتی است که تمام افراد بشر در کلمه (لا اله اللّه) متفق گردند و بظهور حضرت مهدی علیه السّلام

صفحه : ۲۳۰

یملأ الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا.

و چون دین اسلام سراسر عالم را فرا گرفت آن وقت حقیقتا بر تمام ادیان تفوّق پیدا نموده و بر تمام ملل عالم غالب خواهد گردید.

وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنهُم مَغفِرَةً وَ أَجراً عَظِيماً شاید مقصود از مؤمنین در آیه کسانی باشند که در حدیبیه با رسول اللّه همراه بودند که هر گاه بر ایمان و عمل ثابت باشند بوعده الهی مشمول مغفرت و اجر بزرگ میباشند و آیه اگرچه مطلق است و شامل تمام افراد مؤمنین با تقوی میگردد لکن ممکن است بقرینه (معه) در آیه بالا- تخصیص آن در اینجا برای تشویق و مزیت رتبه اشخاصی باشد که در حدیبیه با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم همراه بودند که آنها را مخصوص بذکر گردانیده باشد.

صفحه : ۲۳۱

سورهٔ الحجرات

اشاره

ثمانی عشرهٔ آیهٔ و هی مدنیّهٔ

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

يـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَينَ يَدَىِ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (١) يـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرفَعُوا أَصواتَكُم فَوقَ صَوتِ النَّبِيِّ وَ لا تَجهَرُوا لَهُ بِالقَولِ كَجَهرِ بَعضِكُم لِبَعضٍ أَن تَحبَطَ أَعمالُكُم وَ أَنتُم لا تَشعُرُونَ (٢) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصواتَهُم عِندَ رَسُولِ اللّهِ أُولئِكَ الَّذِينَ امتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُم لِلتَّقوى لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أَجرٌ عَظِيمٌ (٣) إِنَّ الَّذِينَ يُنادُونَكَ مِن وَراءِ الحُجُراتِ أَكثَرُهُم لا يَعقِلُونَ (۴)

وَ لَو أَنَّهُم صَبَرُوا حَتّى تَخرُجَ إِلَيهِم لَكانَ خَيراً لَهُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جاءَكُم فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوماً بِجَهالَةٍ فَتُصبِحُوا عَلى ما فَعَلتُم نادِمِينَ (۶) وَ اعلَمُوا أَنَّ فِيكُم رَسُولَ اللّهِ لَو يُطِيعُكُم فِي كَثِيرٍ مِنَ الأَمرِ لَعَنِتُّم وَ لكِنَّ اللّهَ حَبَّبَ إِلَيكُمُ الإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُم وَ كَرَّهَ إِلَيكُمُ الكُفرَ وَ الفُسُوقَ وَ العِصيانَ أُولئِكَ هُمُ الرّاشِدُونَ (٧) فَضلاً مِنَ اللّهِ وَ نِعمَةً وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٨) وَ إِن طائِفَتانِ مِنَ المُؤمِنِينَ اقتَتَلُوا فَأَصلِحُوا بَينَهُما فَإِن بَغَت إِحداهُما عَلَى الأُخرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبغِي حَتّى تَفِيءَ إِلى أَمرِ اللّهِ فَإِن فاءَت فَأَصلِحُوا بَينَهُما بِالعَدلِ وَ أَقسِطُوا إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُقسِطِينَ (٩)

إِنَّمَا المُؤمِنُونَ إِخوَةٌ فَأَصلِحُوا بَينَ أَخَوَيكُم وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُم تُرحَمُونَ (١٠)

صفحه : ۲۳۲

ترجمه

سوره حجرات هیجده آیه و سیصد و چهل و سه کلمه و هزار و چهار صد و نود و شش حروف است و در مدینه فرود آمده

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در هیچ کاری) خود را بین دست خدا و رسول پیش نیاندازید (و منتظر فرمان او باشید) و از مخالفت امر خدا خودداری نمائید بحقیقت خداوند شنوا و دانا است (۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بالای صدای پیمبر صدای خود را بلند نکنید و در موقع سخن گفتن با او بلند حرف نزنید آن طوری که بعض شما با بعض دیگر (در موقع مجادله) سخن می‌گویید تا آنکه اعمال شما باطل نگردد و شما مشعر بر آن نباشید (۳)

کسانی که نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم صدای خود را فرو میبرند (و آهسته سخن میگویند) حقیقتا آنان کسانی میباشند که خداوند قلبهای آنها را بتقوی امتحان نموده و برای آنان مغفرت و اجر بزرگ مهیا گردانیده (۵)

ای محمّد کسانی که تو را از پشت حجره‌ها صدا میزنند حقیقتا آنها تعقل و ادب ندارند (۶)

و اگر آنان صبر کنند تا تو (از حجره) بیرون آیی برای آنها بهتر خواهد بود و خداوند آمرزنده و مهربان است (۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی نزد شما آمد و بشما خبری داد بایستی در مقام جستجو برآئید که مبادا از روی ندانسته‌گی بگروهی ضرر و آسیبی رسانید و پس از آن

صفحه : ۲۳۳

بر آنچه کرده‌اید پشیمان گردید (۷)

و بدانید که پیمبر خدا نزد شما است اگر او در بسیاری از امور گفتار شما را بپذیرد هر آینه شما در رنج و تعب می‌افتید لکن خدا شما را دوست‌دار ایمان گردانیده و ایمان را در قلب شما آراسته و زینت داده و شما را از کفر و فسق و گناه کاره (و بر کنار) گردانیده و جماعتی که چنین باشند آنها راه یافته‌گان خواهند بود (۸)

(و رشد یافتن و هدایت گردیدن) نعمت و تفضلی است از جانب خدا و خدا دانا و درست‌کار است (۹)

و هر گاه دو طائفه از مؤمنین با هم جنگ و نزاع کنند بین آنان اصلاح نمائید و اگر یکی از آن دو فرقه بر دیگری طغیان و سرکشی کند شما با آن فرقه‌ای که طغیان نموده بجنگید تا بسوی امر خدا بازگردد و اگر بسوی امر خدا بازگشت نمود آن وقت بین آنان بعدالت اصلاح کنید زیرا که خدا عدالت کنندگان را دوست خواهد داشت

اینکه است و جز اینکه نیست که مؤمنین با هم برادرانند پس بین برادران خودتان اصلاح کنید و از عذاب خدای تعالی بترسید شاید در موقع رحمت او واقع گردید.

توضیح آیات

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَینَ یَدَیِ اللّهِ وَ رَسُولِهِ تمام قراء مگر یعقوب (تقدّموا) بضم تاء و کسر دال قرائت نموده‌اند مأخوذ از تقدیم بمعنی پیش انداختن و یعقوب بفتح تاء و دال قراءهٔ کرده است مأخوذ از تقدم بمعنی پیشی گرفتن و (تقدموا) در اصل تتقدموا بوده برای تخفیف تاء اول را حذف کرده‌اند.

حق تعالی در اینکه آیه خطاب بمؤمنین نموده که ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر خدا و پیمبر او پیشی نگیرید (بَینَ یَدَیِ اللّهِ (اشاره به اینکه غیر از خدا و رسول کسی را پیشوای خود قرار ندهید.

صفحه : ۲۳۴

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- یعنی بر خلاف کتاب و سنت چیزی مگویید (إبن عباس) ۲- پیش از آنکه خدا و پیغمبر گوید مگویید (عطیه) ۳- شأن نزول آیه اینکه است که جماعتی روز عید قربان پیش از نماز عید قربانی کردند پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آنها را امر فرمود که اعاده کنید و خدای تعالی اینکه آیه را فرستاده (جابر انصاری) ۴- دیگری گفته معنی آیه اینکه است که هر عبادتی که وقت معین دارد پیش از وقتش عمل نکنید مثل نماز و روزه و حج و زکاهٔ که وقت معین دارند اگر پیش از وقتش عمل نمائید صحیح نیست ۵- دیگری گفت شأن نزول آیه اینکه است که بعضی آمدند نزد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و سؤالی نمودند حاضرین مسارعت نمودند و پیش از آنکه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم جواب دهد جواب دادند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد. مجاهد و گفتار دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن چون آیه مطلق است بهتر اینکه است که حمل بر عموم شود که شمایی که ایمان آورده‌اید بایستی مطیع امر خدا و پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم باشید و بدون امر خدا و رسول بسلیقه خود رأی اندیشی نکنید و کسی را امام و پیشوای خود قرار ندهید و در مقابل رسول خدا پیش از حکم او از خود چیزی مگویید.

وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدا و خودداری نمائید از مخالفت امر حق تعالی إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ و بدانید که محققا خداوند شنوا است گفتار شما را میشنود علیم است بکردار و رفتار شما عالم است بآنچه گوئید و شنوید و عمل نمائید.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرفَعُوا أَصواتَکُم فَوقَ صَوتِ النَّبِیِّ وَ لا تَجهَرُوا لَهُ بِالقَولِ کَجَهرِ بَعضِکُم لِبَعضٍ أَن تَحبَطَ أَعمالُکُم وَ أَنتُم لا تَشعُرُونَ

صفحه : ۲۳۵

جهر در لغت بمعنی ظاهر کردن صدا است با قوّت نفس و مقابل آن همس است که بمعنی آهسته صدا کردن میباشد.

در شأن نزول آیه مفسرین گویند عطارد بن حاجب پسر زراره تمیمی با بعضی از اشراف مثل اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن الاهتم و قیس بن عاصم با جماعتی بسیار بمسجد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آمدند و از پشت حجرات طاهرات بآواز بلند گفتند ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بیرون بیا از حجره که مدح ما زینت و مذمت ما شنیع و قبیح است حضرت از صدای بلند آنان متأذی گردید و از منزل بیرون آمد و فرمود خدا است که مدح او زینت و ذم او قبیح است.

آنان گفتند آمده‌ایم تا با تو افتخار کنیم رخصت ده تا شعراء و خطبای ما زبان بمفاخرت ما بگشایند حضرت پس از آنکه رخصت داد عطارد بن حاجب برخاست و گفت:

(الحمد للّه الذی جعلنا ملوکا الذی له الفضل علینا و الّذی وهب لنا اموالا عظاما نفعل بها المعروف و جعلنا اعزّ اهل المشرق و اکثر عددا و عدة فمن مثلنا فی النّاس فمن فاخرنا فلیعدّ مثل ما عددنا«۱».

پس از آن گفت اگر بخواهیم زیادتر می‌گوییم لکن از سخن گفتن زیاد شرم میکنیم اینکه گفت و نشست.

پس از پایان سخنرانی عطارد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بثابت بن قیس امر فرمود که برخیز و جواب عطارد را بده ثابت برخواست و اینکه خطبه را بیان نمود:

(الحمد للّه الّذی السموات و الارض خلقه قضی فیهن امره و وسع کرسیه علمه و لم یکن شیئی قطّ الا من فضله ثم کان من فضله ان جعلنا ملوکا و اصطفی من خیر

---

(۱) حمد و ستایش مخصوص خدایی است که قرار داد ما را پادشاهان آن کسی که بر ما تفضل نمود و آن کسی که بما مالهای زیاد عطاء گردانید که بآن کار نیک نمائیم و قرار داد ما را عزیزترین اهل مشرق و عدد ما را زیاد نمود و آلات دفاعیه بما داد پس مثل ما در مردم کیست و کسی که بر ما افتخار مینماید بشمارد آنچه را ما شماره نمودیم.

صفحه : ۲۳۶

خلقه رسولا اکرمهم نسبا و اصدقهم حدیثا و افضلهم حسبا فانزل اللّه علیه کتابا و ائتمنه علی خلقه فکان خیرة اللّه علی العالمین ثم دعا النّاس الی الایمان باللّه فآمن به المهاجرون من قومه و ذوی رحمه اکرم النّاس احسابا و احسنهم وجوها فکان اول الخلق اجابة و استجابة للّه حین دعاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نحن فنحن انصار رسول اللّه و ردؤه نقاتل النّاس حتی یؤمنوا فمن آمن باللّه و رسوله منع ماله و دمه و من نکث جاهدناه فی اللّه ابدأ فکان قتله علینا یسیرا اقول هذا و استغفر اللّه للمؤمنین و المؤمنات و السلام علیکم)«۱».

پس از آن زبرقان شاعر برخاست و چند شعر خواند و حسان بن ثابت جواب اشعار زبرقان را داد و پس از آنکه حسان از شعر خواندن فارغ گردید اقرع گفت اینکه مرد (یعنی پیغمبر) خطیب او داناتر از خطیب ما است و شاعر او شاعرتر از شاعر ما است و صداهای آنها بلندتر از صداهای ما است بعد از آنکه فارغ شدند پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بآنها جائزه داد بجائزهای نیکو و آنان هم اسلام آوردند و

۱- حمد مخصوص بآن خدایی است که آسمانها و زمین را آفریده و امر خود را در آنها جاری گردانیده و کرسی علم او همه را فرا

گرفته و چیزی یافت نمیگردد مگر از فضل او و از جمله فضل او است که ما را ملوک زمین قرار داده و از بین بهترین خلقش رسولی را برگزیده که کریمترین مردم است از حیث نسب و صادق‌ترین مردم است از حیث گفتار و فاضلترین مردم است از حیث حسب پس خداوند برای او کتابی فرود آورد و او را بر خلقش امین گردانیده و خدا او را بر تمام عالمیان برگزیده پس مردم را بایمان خدا دعوت نمود و مهاجرین از طائفه و خویشان او که بهترین مردمند از حیث حسب و نیکوترند از حیث وجاهت باو ایمان آوردند پس از آن ما اول خلقی بودیم که خدا و رسولش را اجابت نمودیم و ما یاوران و پشت بان رسول خدائیم و با مردم جهاد میکنیم تا وقتی که ایمان آورند و کسی که بخدا و رسول او ایمان آورد مال و خونش محفوظ است و کسی که ایمان نیاورد همیشه با وی در جنگیم و کشتن او بر ما آسان است اینکه را میگویم و برای مؤمنین و مؤمنات طلب آمرزش می‌نمایم و درود و سلام بر شما باد

صفحه : ۲۳۷

مردمانی که با او بودند وقتی دیدند اقرع ایمان آورد همگی ایمان آوردند و حضرت همه را صله و خلعت داد.

چنانچه گفته شد شأن نزول آیه هر چه باشد آیه مطلق است و خداوند برای تعلیم مراسم و ادب نگاهداشتن بمؤمنین امر فرمود که در موقع گفتگوی با پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم صدای خود را بلند ننمائید و اگر در مقابل شخص رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چنین بی‌ادبی کنید اعمال شما حبط میگردد و بر آن اثری مترتب نمیگردد در حالی که شما مشعر بآن نخواهید بود.

إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصواتَهُم عِندَ رَسُولِ اللّهِ أُولئِكَ الَّذِينَ امتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُم لِلتَّقوي لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أَجرٌ عَظِيمٌ (غض) در لغت بمعنی نقصان آمده اگر نسبت بدیدن باشد مثل اینکه خدای تعالی در سوره نور آیه ۳۰ فرموده:

قُل لِلمُؤمِنِينَ يَغُضُّوا مِن أَبصارِهِم وَ قُل لِلمُؤمِناتِ يَغضُضنَ مِن أَبصارِهِنَّ «۱» غض در اینکه آیه بمعنی نقصان و فرود آوردن چشم از نظر کردن است و اگر در سخن گفتن استعمال شود مثل (وَ اغضُض مِن صَوتِكَ) کوتاه کردن صدا است.

(امتحان) بمعنی آزمایش است چون هر صفت و خلقی که در باطن انسان رسوخ نمود) آثاری در ظاهر از آن نمودار میگردد.

آیه اشاره به اینکه کسانی که صاحب تقوی و پرهیزکاری میباشند یکی از اوصاف آنان چنین خواهد بود که در مقابل رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آهسته صحبت میکنند و صدای خود را بالای صدای او قرار نمی‌دهند زیرا عظمت و بزرگواری پیغمبر خدای تعالی چنان در قلب آنان رسوخ نموده که حیا میکنند در مقابل حضرتش بلند حرف بزنند بلکه غضّ صوت میکنند و برای چنین کسانی آمرزش و اجر بزرگ مهیا خواهد بود.

۱- ای محمّد بمردهای مؤمن بگو چشمهای خود را بپوشانند و بزنهای مؤمنه بگو که چشمهای خود را بپوشانند (مقصود نگاه کردن با جنبی است)

صفحه : ۲۳۸

إِنَّ الَّذِينَ يُنادُونَكَ مِن وَراءِ الحُجُراتِ أَكثَرُهُم لا يَعقِلُونَ وَ لَو أَنَّهُم صَبَرُوا حَتّي تَخرُجَ إِلَيهِم لَكانَ خَيراً لَهُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ای محمّد کسانی که تو را از پشت حجره‌ها صدا میزنند بیشتر آنان نفهم و بی‌خردند اگر خردمند بودند و مقام رسالت تو را می‌فهمیدند چنین نمیکردند و اگر آنها صبر میکردند تا تو از حجره بیرون می‌آمدی برای آنان بهتر بود زیرا آن وقت فهم و حیای خود را نمودار میکردند ظاهرا مقصود همان جماعتی است که قبلا راجع بشأن نزول آیه گفته شد.

و بعضی گفته‌اند مقصود اینکه است که پیمبر را بنام او صدا نزنید اینطوری که با هم سخن می‌گویید و بگوئید یا محمّد یا احمد یا

بگوئيد يا رسول اللّه يا نبی اللّه و اينكه آيه نظير آنجا است كه فرموده: لا تَجعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَينَكُم كَدُعاءِ بَعضِكُم بَعضاً سوره نور آيه (۶۳) يعنی پيمبر را بين خودتان نخوانيد مثل خواندن بعضی از شما بعضی ديگر را يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جاءَكُم فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوماً بِجَهالَةٍ فَتُصبِحُوا عَلی ما فَعَلتُم نادِمِينَ خطاب بمؤمنين است اگر فاسقی بشما خبری داد قبل از تفحص از صدق و كذب وی ترتيب اثر صدق بر آن جاری نكنيد زيرا اگر بدون تفحص از روی نادانی عملی انجام دهيد ممكن است عمل خلافی انجام داده باشيد و پس از آن بر آنچه كرده‌ايد نادم و پشيمان خواهيد گرديد.

بعضی از فقهاء باين آيه استدلال نموده‌اند بر حجيّت خبر واحد اگر راوی عادل باشد زيرا كه از مفهوم آيه چنين برمی‌آيد كه در اخبار عادل تفحص لازم نيست لكن نزد جمهور فقهاء اينكه دليل تمام نيست زيرا كه مفهوم خطاب حجّت نيست همين قدر از منطوق آيه برمی‌آيد كه بخبر فاسق اعتماد نبايد نمود و ترتيب اثر بر آن نبايد بار كرد و در شأن نزول آيه گفته‌اند پيمبر اكرم صلّی اللّه عليه و اله و سلّم وليد بن عقبه بن ابی معيط را فرستاد كه از بنی مصطلق زكاة بگيرد آنها برای احترام وی او را استقبال

صفحه : ۲۳۹

نمودند چون آنها را ديد ترسيد و گمان كرد برای كشتن او آمده‌اند برگشت خدمت حضرت رسول صلّی اللّه عليه و اله و سلّم و گفت زكاة ندادند و ميخواستند مرا بكشند حضرت غضب كرد و خواست برای آنها لشگر بفرستد آنها آمدند و گفتند ما رسول تو را احتراما استقبال نموديم چون ما را ديد برگشت و ما سبب آن را ندانستيم اكنون آمده‌ايم كه مبادا خلاف گويد و زكاة مهيا است كسی را بفرست بگيرد پيمبر اكرم صلّی اللّه عليه و اله و سلّم حرف آنان را باور ننمود و خالد بن وليد را طلب نمود و بوی سرّا فرمود برو و ببين شعار اسلام بين آنها برپا است اگر آثار مسلمانی در آنان پديد است زكاة بگير و برگرد و اگر خلاف آن باشد با آنها چنين كن كه با كفار ميكنند وقتی خالد بآن جا رسيد وقت نماز بود و اذان نماز مغرب ميگفتند آن وقت خالد از آنها زكاة گرفت و برگشت پس از آن اينكه آيه فرود آمد يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جاءَكُم فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا الخ وَ اعلَمُوا أَنَّ فِيكُم رَسُولَ اللّهِ لَو يُطِيعُكُم فِی كَثِيرٍ مِنَ الأَمرِ لَعَنِتُّم وَ لكِنَّ اللّهَ حَبَّبَ إِلَيكُمُ الإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِی قُلُوبِكُم وَ كَرَّهَ إِلَيكُمُ الكُفرَ وَ الفُسُوقَ وَ العِصيانَ أُولئِكَ هُمُ الرّاشِدُونَ آيه خطاب بمؤمنين و ارشاد آنها است كه بايست بدانند چون در بين شما رسول خدای تعالی و فرستاده او موجود است شما بايد مطيع امر و حكم او باشيد نه آنكه منتظر باشيد رسول تابع شما گردد اگر پيمبر بدلخواه شما عمل كند شما مؤمنين چون خير و ضرر خود را نميدانيد در زحمت و مشقت ميافتيد و باضافه وقتی باشتباه افتاديد ممكن است در ايمان و يقين شما خلل واقع گردد لكن خداوند ايمان را محبوب شما گردانيده و در قلب شما ايمان آراسته شده و زينت داده و كفر و فسق و گناه را در نظر شما ناپسند گردانيده و كسانی كه چنين باشند آنان ارشاد يافته شدگان خواهند بود.

فَضلًا مِنَ اللّهِ وَ نِعمَةً وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ اشاره به اينكه اگر شما مطيع امر رسول گرديد و از فرمان او تخلف نورزيد

صفحه : ۲۴۰

در اثر اطاعت او ايمان در قلب شما جايگزين ميگردد و حقانيت اسلام بر شما واضح ميشود آن وقت دل و روح و روان شما بنور اسلام روشن خواهد گرديد و بطريق مستقيم اسلام ارشاد يافته‌ايد و آن نعمت و تفضلی است كه از جانب خدا بهر كس خواهد عطا مينمايد و خدای تعالی عالم است بحال و عمل شما و دانا و حكيم و درستكار است كه هر چيزی را بجای خود قرار داده.

و ظاهرا جمله (و اعلموا) در آيه بالا عطف بآيه جلو است كه شما مؤمنين اگر بخواهيد برأی و صلاح ديد خود عمل كنيد مثل همين جا كه خواستيد بقول فاسقی (وليد بن عقبه) ترتيب اثر بار كنيد و بدون تفحص با نبی مصطلق بجنگيد آن وقت بين مسلمين فساد و نزاع واقع می‌گردد و در زحمت می‌افتيد پس بايستی مطيع امر رسول گرديد.

وَ إِن طائِفَتانِ مِنَ المُؤمِنِینَ اقتَتَلُوا فَأَصلِحُوا بَینَهُما فَإِن بَغَت إِحداهُما عَلَی الأُخری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبغِی حَتّی تَفِیءَ إِلی أَمرِ اللّهِ اگر دو گروه از مؤمنین با هم نزاع نمودند اول آنها را با هم صلح دهید و اگر یکی با دیگری طغیان نمود با وی بجنگید تا بسوی امر خدا بر گردد.

در شأن نزول آیه

از قتاده چنین نقل میکنند که از انصار مردی بر مرد دیگر حقی بود آن شخص از دادن آن مضایقه مینمود و چون طلبکار صاحب قوم و عشیره بود ببدهکار گفت اگر بدهی خود را ندهی بسختی از تو میگیرم بدهکار گفت بیا برویم نزد رسول خدا آنچه حکم کند عمل کنیم طلبکار گفت من نمیآیم و کار آنان به نزاع و جدال انجامید اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد.
دیگری گفته زنی از انصار با شوهرش نزاع نمود شوهرش درب خانه را بروی وی بست و رفت کسان آن زن آمدند و زن را از حبس نجات دادند کسان شوهر با آنها نزاع نموده و بروی هم شمشیر کشیدند اینکه آیه فرود آمد که بین آنان اصلاح نمائید. (منهج الصادقین)

صفحه : ۲۴۱

و بیشتر از مفسرین در سبب نزول آیه چنین گفته‌اند روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در مجلسی از مجلس انصار با خری که سوار بود وارد گردید آن خر پشگل انداخت عبد اللّه بن ابی بینی خود را گرفت و گفت اینکه خر را از نزد ما ببر که ما را رنجور نموده عبد اللّه بن رواحه گفت الاغ پیغمبر خوش بوتر از تو و از پدر تو است آن وقت بین یاوران عبد اللّه بن ابی و یاوران عبد اللّه رواحه نزاع درگیر شد و برای حمایت عبد اللّه بن ابی مردی در غضب شد و بعبد اللّه بن رواحه سخن بد گفت و آن دو طائفه بهم دشنام میدادند و کفش و چوب خرما بر یکدیگر مپانداختند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نتوانست بین آنان اصلاح کند اینکه آیه فرود آمد (ابو الفتح رازی) فَإِن فاءَت فَأَصلِحُوا بَینَهُما بِالعَدلِ وَ أَقسِطُوا إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُقسِطِینَ و وقتی که بسوی امر خدا بازگشت نمود بین آنان بعدل و قسط اصلاح نمائید زیرا که خداوند عدالت کنندگان را دوست دارد.
یعنی از هیچیک از آن دو طائفه طرفداری نکنید و نسبت بحقوق آنها بمساوات عمل نمائید.
عدالت حدّ وسط بین افراط و تفریط در تمام امور است چنانچه در علم اخلاق ثابت گردیده که جامع بین صفات نیکو از شجاعت که از کمال قوّه غضبیّه پدید میگردد و عفت که ناشی از کمال قوّه شهویه است و حکمت که از کمال قوه فکریه ناشی میگردد هر گاه تمام اینها با هم جمع گردید واجد آن را باصطلاح علماء اخلاق عادل گویند و کسی که دارای ملکه عدالت گردید محبوب حق تعالی میگردد زیرا چنین کسی مظهر و نماینده عدل الهی گردیده که از بالاترین اوصاف ربوبی بشمار می‌رود.
و در شأن نزول آیه گفتاری از مفسرین نقل نمودیم لکن چنانچه در جای خود مبرهن گردیده مورد مخصص نیست و آیه اطلاق دارد که هر وقت دو گروه یا دو نفر از مؤمنین با یکدیگر نزاع نمودند تا ممکن است بایستی آنها را با هم صلح داد و هر گاه یکی بر دیگری تعدی نمود باید مظلوم استیفاء حق نماید تا آنکه حق وی پایمال نشود.

صفحه : ۲۴۲

و نیز لازمه اصلاح کردن در فصل خصومات اینکه میشود که بایستی قاضی هم عادل و هم عارف بحقوق باشد و گر نه حکم او نافذ نخواهد بود اگر عارف بحقوق یا عادل نباشد چگونه تواند بین آنان بقسط و عدالت حکم کند.

إِنَّمَا الْمُؤمِنُونَ إِخوَةٌ فَأَصلِحُوا بَينَ أَخَوَيكَم چون مؤمنین برادرانند بین دو برادرتان اصلاح کنید مشهور (بین اخویکم) خوانده‌اند و بقرائت إبن سیرین (بین اخوتکم) حسن بصری (بین اخوانکم قرائت نموده و از خدا بترسید و در همه جا مراعات تقوی بنمائید شاید خدا بشما رحم کند وَ اتَّقُوا اللّهَ شاید اشاره باین باشد که در فصل خصومات و اصلاح بین مؤمنین خودداری نمائید و از خدا بترسید که مبادا بر خلاف عدالت بین آنا عمل نمائید لَعَلَّكُم تُرحَمُونَ وقتی شما مراعات تقوی نمودید و بعدالت حکم کردید در اینصورت اگر خلاف غیر عمدی واقع گردد شاید خداوند از روی کرم بشما رحم کند و عذر شما را بپذیرد.

زهری از سالم و او از پدرش از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چنین حدیث میکنند که فرموده (مؤمن برادر مؤمن است نباید بوی ظلم کند و نباید او را در سختی‌ها واگذارد و یاری نکند) کسی که حاجت برادر مسلم خود را برآورد خدا حاجت او را برمی‌آورد و کسی که یک غمّ و غصه‌ای از مسلمانی برطرف میکند خداوند تعالی از آن کس بواسطه اینکه کارش یک غم و غصّه سخت از کروب روز قیامت را بر طرف خواهد گردانید و کسی که عیب مسلمی را بپوشاند خداوند عیوب وی را در قیامت می‌پوشاند و اینکه حدیث در صحیح مسلم و بخاری نقل شده.

و در وصیت نبی اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است بعلی بن ابی طالب علیه السّلام که بقدر یک میل راه بعیادت مریض برو و دو میل راه تشییع جنازه کن و سه میل راه برای اجابت مسلم و چهار میل راه برو برای زیارت کسی که با او در راه خدا دوستی و برادری کرده‌ای و پنج میل راه برو برای اجابت ملهوف و شش میل راه برو برای یاری کردن مظلوم و بر تو باد که همیشه با استغفار باشی (تفسیر مجمع البیان)

صفحه : ۲۴۳

آیات

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۱ تا ۱۸]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسخَر قَومٌ مِن قَومٍ عَسی أَن یَکُونُوا خَیراً مِنهُم وَ لا نِساءٌ مِن نِساءٍ عَسی أَن یَکُنَّ خَیراً مِنهُنَّ وَ لا تَلمِزُوا أَنفُسَکُم وَ لا تَنابَزُوا بِالأَلقابِ بِئسَ الاسمُ الفُسُوقُ بَعدَ الإِیمانِ وَ مَن لَم یَتُب فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ (۱۱) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعضَ الظَّنِّ إِثمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغتَب بَعضُکُم بَعضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُم أَن یَأکُلَ لَحمَ أَخِیهِ مَیتاً فَکَرِهتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحِیمٌ (۱۲) یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقناکُم مِن ذَکَرٍ وَ أُنثی وَ جَعَلناکُم شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکرَمَکُم عِندَ اللّهِ أَتقاکُم إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ (۱۳) قالَتِ الأَعرابُ آمَنّا قُل لَم تُؤمِنُوا وَ لکِن قُولُوا أَسلَمنا وَ لَمّا یَدخُلِ الإِیمانُ فِی قُلُوبِکُم وَ إِن تُطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتکُم مِن أَعمالِکُم شَیئاً إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۴) إِنَّمَا المُؤمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَم یَرتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم فِی سَبِیلِ اللّهِ أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ (۱۵)

قُل أَ تُعَلِّمُونَ اللّهَ بِدِینِکُم وَ اللّهُ یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ (۱۶) یَمُنُّونَ عَلَیکَ أَن أَسلَمُوا قُل لا تَمُنُّوا عَلَیَّ إِسلامَکُم بَلِ اللّهُ یَمُنُّ عَلَیکُم أَن هَداکُم لِلإِیمانِ إِن کُنتُم صادِقِینَ (۱۷) إِنَّ اللّهَ یَعلَمُ غَیبَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۱۸)

صفحه : ۲۴۴

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده‌اید گروهی گروه دیگر را استهزاء و مسخره نکنند شاید آنهایی را که استهزاء و مسخره میکنند بهتر باشند (از آنهایی که) استهزاء میکننـد و نیز زنان دیگر را مسخره و استهزاء نکننـد شایـد (آنهایی که در مورد استهزاء واقع شده‌اند) بهتر باشند از آنهایی که استهزاء مینمایند و خود را عیب نکنید (عیب خود را فاش نکنید) و یکدیگر را بلقب بد مخوانید بد است بعد از ایمان نامی که بر فسق دلالت دارد و کسی که (از منهیات) توبه نکرد چنین مردمانی از ستمکاران محسوب خواهند گردید (۱۲).

ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد از بسیاری گمان‌های بد اجتناب و خودداری نمائید محققا پاره‌ای از گمانها گناه است (و از عیوب و کردار زشت دیگران) تفحص و جستجو نکنید و بعضـی از شما غیبت بعض دیگر را نکنید آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد (البته) از خوردن آن کراهت خواهد داشت (ای مؤمنین) از خدا بترسید و از اینکه اعمال خود داری نمائید بحقیقت خداوند پذیرنده توبه و مهربان است (۱۳)

ای گروه مردم بدرستی ما شما را از مردی و زنی (آدم و حوا) آفریدیم و شما را شعبه‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید محققا گرامی‌ترین شما (نزد پروردگار) پرهیزکارترین شما خواهند بود زیرا که خداونـد عـالم است (بر اعمال و کردار شما) و آگاهست (بر اصل و نسب و شئون شما (۱۴)

اعراب گفتند ما ایمان آوردیم ای محمّد بآنان بگو شما ایمان نیاورده‌ئید لکن بگوئید اسلام آورده‌ایم زیرا که هنوز ایمان در قلبهای شما داخل نگردیده و اگر شما خدا و رسول او را اطاعت کنید از اعمال (خوب شما) چیزی کم نمیگردد حقیقتا خداوند آمرزنده و مهربان است (۱۵)

بحقیقت مؤمنین کسانی میباشند که بخدا و رسول او ایمان آورده‌انـد و پس از آن شک نکردند و بمالها و جانهای خودشان در راه خدا مجاهده نمودند چنین مردمانی (در ادّعای ایمان) راستگویان خواهند بود (۱۶)

ای محمّد بر تو منت میگذارند بر اینکه اسلام آورده‌اند

صفحه : ۲۴۵

بآنان بگو بر من منت نگذارید بلکه اگر در دعوی ایمان راستگو باشید خدا بر شما منت گذاشته و بایمان هدایتتان گردانیده (۱۷)

خدا عالم و دانا است بآنچه در آسمانها و زمین پنهان است و خدا بر افعال شما و آنچه عمل میکنید بینا است (۱۸)

توضیح آیات

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسخَر قَومٌ مِن قَومٍ عَسی أَن یَکُونُوا خَیراً مِنهُم جماعت از مردها را (قوم) نامند خطاب بمؤمنین نموده که شمایی که ایمان آورده‌اید بایستی خودداری نمائید از اینکه در مقام سخریه و استهزاء دیگران از برادران مؤمن خود باشید شما کجا خبر از باطن و سجیه مردم دارید شاید آنهایی که در مورد سخریه شما واقع گردیده‌اند بهتر از شما باشند.

و نیز بزنهای مؤمنه مؤکدا نهی فرموده که بزنهای دیگر طعنه نزننـد و دیگران را سخریه ننمایند از کجا دانستند که خودشان بهتر از آنها میباشند.

آیه در مقام ارشاد و اندرز بمؤمنین است که هر گاه خواستید کسی را مسخره نمائید یا عیب کسی را فاش کنید یا کسی را توهین و

سرزنش نمائيد يا در باره كسى گمان بد ببريد اول رجوع بباطن خود نمائيد و اعمال و افعال خود را در نظر گيريد نظر به اينكه (الانسان على نفسه بصيرة) وقتى مراقب حال خود باشيد مى‌فهميد كه اگر فرضا هيچ عيبى در شما نباشد همين استهزاء بمؤمن از بدترين اوصاف نكوهيده بشمار ميرود آن وقت در مقام اصلاح نفس خود برمى‌آئيد و از عيب‌جويى و توهين بديگران خوددارى مينمائيد.

سخنان مفسرين در شأن نزول آيه

۱- جماعتى از بنى تميم بفقراء اصحاب رسول صلّى اللّه عليه و اله و سلّم مثل عمّار و خباب و بلال و سلمان و صهيب و ابى درداء استهزاء مينمودند اينكه بود كه اينكه آيه فرود آمد و

صفحه : ۲۴۶

از استهزاء بمؤمنين نهى فرمود كه اگر چه اينان در ظاهر فقيرند لكن در باطن و حقيقت شايد آنها بهتر از شما باشند.
(منهج) ۲- إبن عباس گفته اينكه آيه در باره ثابت بن قيس شمّاس فرود آمده كه چون آن شخص گوشش سنگين بود هر وقت در مسجد رسول اللّه وارد ميشد نزديك پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم مى‌نشست كه فرمايشات او را بشنود روزى در وقتى وارد مسجد شد كه مردم از نماز فارغ گرديده و جاى وى را گرفته بودند ثابت آمد و پا بر سر مردم ميگذاشت و ميگفت (تفسحوا) يعنى جاى دهيد تا بيك مردى رسيد آن مرد بوى گفت همين جا بنشين ثابت پشت سر آن مرد نشست در حالى كه غضبناك بود و وقتى حضرت رسول صلّى اللّه عليه و اله و سلّم از منبر پائين آمد ثابت بآن مرد گفت تو كيستى گفت پسر فلان ثابت باو گفت پسر فلانه و او مادرى داشت كه در زمان جاهليت در باره نسبت بد ميدادند آن مرد خجل گرديد و سر بزير انداخت اينكه بود كه اينكه آيه نازل گرديد. (مجمع البيان) وَ لا نِساءٌ مِن نِساءٍ عَسى أن يَكُنَّ خَيراً مِنهُنَّ انس بن مالك گفته روزى ام سلمه پارچه سفيدى بكمرش بسته بود و گوشه آن از پشت سرش آويزان بود عايشه بحفصه دختر عمر گفت ببين اينكه پيراهن از پشت ام سلمه ميكشد گويا زبان سگست كه از دهنش بيرون ميكند اينكه بود كه اينكه آيه فرود آمد كه نبايد زنها زنهاى ديگر را مسخره نمايند.
و از إبن عباس چنين نقل ميكنند كه صفيه دختر حى بن اخطب بشكايت نزد رسول صلّى اللّه عليه و اله و سلّم آمد و گفت زنهاى تو مرا سرزنش ميدهند و گويند تو يهودى و دختر يهودى ميباشى حضرت فرمود بآنها بگو پدر من هارونست و عم من موسى و شوهر من محمّد است آن وقت اينكه آيه نازل گرديد.
(منهج الصادقين) لكن چنانچه مكرر گفته شده مورد مخصص نيست آيه اطلاق دارد و نهى شامل تمام مؤمنين ميگردد اعم از آن كسانى كه در زمان خطاب حاضر بودند و كسانى كه بعدا بدنيا مى‌آيند كه نبايد مرتكب چنين اعمالى گردند.

صفحه : ۲۴۷

وَ لا تَلمِزُوا أَنفُسَكُم وَ لا تَنابَزُوا بِالأَلقابِ (لمز) بمعنى غيبت كردن و جستجو نمودن از معايب مردم است و بعضى گفته‌اند (لمز) اظهار نمودن عيب كسى است در حضور وى (همز) غيبت در پشت سر است ديگرى گفته (لمز) اينكه است كه بچشم و ابرو و اشاره عيب كسى را فاش كنند ديگرى گفته (همز) فقط عيب نمودن بزبان است در سوره (همزه) فرموده:
(وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ) در اينكه آيه از عيب‌جويى نهى فرموده (انفسكم) شايد اشاره باين باشد كه چون مؤمنين بمنزله نفس واحده ميباشند اگر بزبان و اشاره كسى را عيب نمائيد گويا عيب خودتان را فاش نموده‌ايد چنانچه فرموده: (المؤمنون كنفس واحدة) يعنى

مؤمنين چون در ايمان و عمل خير با هم اتحاد دارند مثل يک نفر مانند.

(وَ لا تَنابَزُوا) (نيز) در لغت بمعنى لقب آمده يعنى يكديگر را بلقبى كه از آن كراهت دارند نخوانيد مثل اينكه كسى عمل بدى كرده و لقب وى گرديده پس از آن توبه نموده ديگر نبايد او را بآن لقب خواند و از سياق آيه چنين برمى‌آيد كه مقصود لقب بد است زيرا كه پس از آن فرمود: (بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ) اشاره به اينكه ايمان مثل آب طاهرى ماند كه تمام چركيها و كثافات را ميشويد و محل را پاك ميگرداند اينكه است كه نهى شده كه كسى كه ايمان آورده ديگر وى را بلقب بد مخوانيد.

وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ كسى كه مؤمنين را بزبان يا بچشم و اشاره برنجاند و عيب كسى را فاش گرداند چنين كسى از فاسقين بشمار ميرود و اگر توبه نكرد از ظالمين محسوب خواهد گرديد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ مفسرين در شأن نزول آيه گفته‌اند اينكه آيه در باره دو مرد از اصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فرود آمده و سببش اينكه بود حضرت قرار داد هر فقيرى براى تأمين

صفحه : ۲۴۸

معاشش خدمت دو مرد را بكند و در سفر و حضر كار آنان را انجام دهد و طعام و غذا براى آنها مهيا نمايد سلمان را بدو نفر سپرد كه كار كن آنها باشد يک روز آنها رفتند و بسلمان گفتند براى ما غذا آماده نما بر سلمان خواب غالب گرديد و غذا تهيه ننمود وقتى آنها آمدند غذا آماده نبود گفتند چرا غذا حاضر نكردى سلمان گفت خوابم برد گفتند برو نزد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ببين اگر غذايى هست براى ما بياور حضرت باسامهٔ بن زيد كه و كيل خرج او بود فرمود ببين اگر غذايى هست بده اسامه گفت چيزى آماده نيست سلمان برگشت و بآنان خبر داد كه اسامه گفت چيزى موجود نيست آنان گفتند اسامه بخل ورزيده و بنا كردند بغيبت نمودن سلمان و اسامه سلمان را بجاى ديگر فرستادند برگشت و گفت چيزى نبود بسلمان گفتند اگر تو را بچاه سميحه فرستند آبش بزمين فرو ميرود پس از آن برخواستند و رفتند نزد اسامه و تجسس نمودند كه به‌بينند راست گفته و غذا نبوده يا بخل ورزيده ديدند اثرى از غذا نيست آمدند نزد حضرت رسول بآنها فرمود گوشت خورده‌ايد من بر لب شما اثر آن را مى‌بينم گفتند يا رسول اللّه ما امروز چيزى نخورده‌ايم فرمود امروز گوشت سلمان و اسامه را خورديد آن وقت اينكه آيه بالا فرود آمد كه خطاب بمؤمنين نموده كه اجتناب نمائيد و خود دارى كنيد از بسيارى از گمانها زيرا كه از بيشتر گمانها سوء ظن پديد ميگردد و سبب گناه ميشود چنانچه در باره اسامه گمان بد برديد و گفتيد بخل ورزيده و بما غذا نداده.

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ بعض الظن، بطور نكره بدون تعيين شايد اشاره باين باشد كه چون بعضى گمانها سبب غيبت و تهمت ميگردد و بايستى هميشه فعل مؤمن را حمل بر صحت نمود و مواظبت كرد كه مبادا گمان خلافى برده شود.

بروايت ابو هريره رسول خدا صلّى اللّه عليه و اله و سلّم فرموده بر شما باد كه گمان بد نبريد كه گمان بد از دروغ‌ترين (حديث نفس بشمار ميرود) و تجسس نكنيد و منافسه منمائيد و حسد نبريد و بر يكديگر پشت نكنيد يعنى با هم قهر نكنيد و با هم مثل برادران باشيد

صفحه : ۲۴۹

(وَ لا تَجَسَّسُوا) و از حال بد مردمان تجسس نكنيد و آنچه را مخفى دارند در مقام تفحص از آن برنيائيد و همان گمان بد است كه غالبا سبب تجسس ميگردد چنانچه در باره اسامه چنين كردند.

ظن و گمان چهار قسم است

۱- ظن مأمور به و آن حسن ظنّ بخدا و رسول و مؤمنین است قوله تعالی لَو لا إِذ سَمِعتُمُوهُ ظَنَّ المُؤمِنُونَ وَ المُؤمِناتُ بِأَنفُسِهِم خَیراً«۱» و در حدیث است:

ان حسن الظنّ من الایمان

۲- حرام و آن گمان بد است بخدا و مؤمنین که باعث گناه و مثمر عقوبت است ۳- ظنّ مستحب که در احکام و فروع فقهیه بکار میبرند.

۴- مباح و آن ظنّ در امور دنیا و مهمّات آن و در اینکه صورت بدگمانی موجب سلامتی است و سبب نظم امور دنیوی اینکه است که اینکه قسم را از قبیل حرام نشمرده‌اند بلکه آن را از حزم و احتیاط بشمار آورده‌اند و در حدیث است که

(الحزم سوء الظنّ)

و شاعر گفته:

بد نفس مباش و بد گمان باش و ز فتنه و مکر در امان باشد

و از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم روایت شده که:

(ان اللّه حرّم من المسلم دمه و عرضه و ان یظنّ به ظنّ السوء)

از عبد الرحمن نقل میکنند که گفته من با عمر شبی نزدیک خانه‌ای رسیدیم چراغی میسوخت و صدای آوازی میآمد عمر گفت خانه کی است گفتم خانه امیّة بن ربیعه از بالای دیوار خانه وی درآمدیم و تفحص کردیم دیدیم امیّة با رفقای خود مشغول شراب خوردنند عمر آنها را تهدید نمود گفتند ای عمر ما یک گناه و فعل منکر کردیم و تو چهار عمل حرام کردی.

۱- سوره نور آیه ۱۲ چرا مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه چنین نبودند که وقتی چیزی شنیدند در نفس خودشان گمان خوب ببرند اشاره به اینکه مؤمن بایستی خوش بین باشد و از بدگمانی بپرهیزد.

صفحه : ۲۵۰

اول- تجسس نمودی در صورتی که خدا فرموده: (وَ لا تَجَسَّسُوا) دوم- از در خانه وارد نشدی از بام داخل شدی و خدا فرموده: (وَ أتُوا البُیُوتَ مِن أَبوابِها) سوره بقره آیه (۱۸۵).

سوم- بدون اذن داخل شدی و اینکه مخالف قول خدای تعالی است که فرموده (لا تَدخُلُوا بُیُوتاً غَیرَ بُیُوتِکُم حَتّی تَستَأنِسُوا) چهارم سلام بر ما نکردی و اینکه مخالف قوله تعالی است (وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهلِها) عمر بعد از استماع اینکه کلمات خجل شد و برگشت. (منهج الصادقین) وَ لا یَغتَب بَعضُکُم بَعضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُم أَن یَأکُلَ لَحمَ أَخِیهِ مَیتاً فَکَرِهتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحِیمٌ در اینکه آیات خداوند مؤمنین را از چند چیز نهی صریح فرموده اول- بعضی بعض دیگر را مسخره و استهزاء نکنند. دوم- (وَ لا تَلمِزُوا أَنفُسَکُم) عیب دیگران از مؤمنین را بزبان و کنایه و اشاره بچشم یا بطور دیگر فاش ننمایند (سوم وَ لا تَنابَزُوا بِالأَلقابِ) یکدیگر را بلقب بد نخوانند که تمام اینها سبب فسق خواهد گردید.

چهارم- (اجتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ) بایستی اجتناب نمائید از بسیاری گمانها که مبادا سوء ظنّ نسبت بمؤمن برده شود و نسبت ناروایی بوی داده شود زیرا که بیشتر مفاسد از قبیل غیبت و تهمت و دشمنی از همان بدبینی و بدگمانی تولید میگردد.

پنجم- (وَ لا تَجَسَّسُوا) در مقام تفحص و تجسس از حال و وضعیت امور داخلی مردم و آنچه را مایل نیستند کسی مطلع بر آن گردد

برنیائید.

ششم- (وَ لا ـ یَغتَب بَعضُـ کُم بَعضاً) در غیاب کسـی چیزی که ناخوش دارد مگوییـد آیا کسـی از شـما یافت میشود که گوشت مرده برادر خود را بخورد البته حاضر نیست و کاره از آن خواهد بود.

غیبت مؤمن را تشبیه نموده بخوردن گوشت مرده از اینکه تشبیه مطالبی میتوان

صفحه : ۲۵۱

استخراج نمـود، یکی همیـن طوری کـه خـوردن گـوشت میته حرام است و بر آن عـذاب مـترتب میگردد چنین است غیبت نمـودن مسلمان که از نظر شـرع حرام است و عقـاب بر آن مترتب میگردد دیگر اشاره به اینکه همین طوری که خوردن گوشت میته انزجار طبع میآورد و بمزاج ضـرر میزنـد و وی را مریض و علیل میگردانـد غیبت مسـلمان انزجار روحی میآورد و سـبب دشـمنی و عـداوت میگردد و آن خوی انسانی و عاطفه بین اقوام و دوستان را تبدیل بدشمنی و ضدیت میگرداند.

و اخبار و احادیث در حرمت غیبت بسیار رسیده

در لغت غیبت در (المنجد) گفته:

(غابه غیبهْ و اغتابه اغتیابا ذکره بما فیه من السّوء).

و غیبت بمعنی عرفی اینکه است که گفته شود در غیاب کسـی چیزی که در عرف نقص وی بشمار آید و غرض گوینده نیز انتقاص و ذم او باشد و باین معنی شامل میگردد تمام انواع و اقسام غیبت را از گفتن و نوشتن و اشاره و کنایه و در حرمت غیبت فرقی نیست بین اقسـام آن از آنچه راجع بنقصان در خلقت باشـد یا در نسب یا در خلق یا در قول یا در فعل و آنچه را که در عرف نقص بشـمار آید و غرض عیب‌گویی او باشد.

در (کشف الرّیبه) از حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم چنین حـدیث میکنـد که فرموده آیا میدانید غیبت چیست اصـحاب گفتنـد خـدا و رسولش بهـتر میداننـد گفت غیبت اینکه است که راجع ببرادرت (برادر دینی) چیزی بگویی که کراهت داشـته باشـد گفتنـد اگرچه در او باشـد فرمود اگر باشـد غیبت است و اگر نباشـد تهمت خواهـد بود. و چنانچه از همین آیه و اخبار بسـیار معلوم میشود غیبت یکی از گناهان کبیره بشمار میرود.

در کافی از إبن ابی عمیر از بعض رفقایش از ابی عبـد اللّه علیه السّـلام روایت می‌کند که فرموده کسـی که راجع بمؤمنی (از عیوب او) چیزی بگوید که بدو چشمش دیده باشد داخل میگردد در کسانی که خدا فرموده:

صفحه : ۲۵۲

(إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الفاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ)«۱» و در بحار از ابی سـعید خـدری و جابر نقل میکنـد که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده (باز دارید خود را از غیبت زیرا که غیبت بدتر از زنا است کسی که زنا نمود و توبه کرد توبه او قبول میشود لکن غیبت کننده توبه او قبول نخواهد شد مگر وقتی که آن کس که غیبت او شده ببخشد.

و غیر اینها آنچه از اخبار، و از احادیث بر می‌آید اینکه است که گناه غیبت خیلی بزرگ است.

و معلوم است عظمت گناه ناشـی از زیادتی مفاسـدی است که بر آن مترتب میگردد که منافی با غرض شارع حکیم خواهد بود زیرا که غرض شارع اتفاق مسـلمین است بر طریق سـلوک فی سبیل اللّه و همکاری نمودن با هم در اصـلاح جامعه و آنچه سعادت دنیا و

آخرت آنان بآن تأمین میگردد و غیبت بر خلاف صلاح جامعه و اتفاق بین آنان بلکه سبب تنافر و ضدیت و دشمنی و نفاق میگردد و باضافه غیبت کردن ناشی میشود از بسیاری از صفات نکوهیده انسانی مثل حسد و کبر و عداوت و بغض و خودپسندی و غیر اینها اینکه است که گناه آن خیلی شدید است.

و باید دانست که غیبت کردن همین طوری که گفتن آن بد و گناهست شنیدن و رضایت داشتن بآن نیز گناهست که گوینده و شنونده در گناه مساوی خواهند بود مگر آنکه شنونده اگر میتواند گوینده را منع کند و اگر نتوانست از آن مجلس برخیزد و اگر آن نیز میسر نشد در دل کاره باشد و گوش بحرف او ندهد و در مواردی غیبت استثناء شده یعنی غیبت کردن یا واجب یا جایز شده است که شرح آن در کتب فقهیّه و (کشف الرّیبة) و (قلع الغیبة) مسطور است طالبین بآنها مراجعه نمایند.

وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحِیمٌ ذات احدیت پس از بیان منکراتی که در آیات بالا نهی فرموده در آخر آیه

۱- سوره نور آیه ۱۸ بدرستی کسانی که دوست دارند عیبی برای مؤمنین فاش گردانند برای آنان است عذاب دردناک

صفحه : ۲۵۳

امر بتقوی مینماید که از خدا بترسید و خودداری نمائید از اینکه پیرامون چنین اعمال نکوهیده که تولید عداوت و ضدیّت بین شما مؤمنین میگرداند بگردید و توبه کنید و بازگشت نمائید از مخالفت بسوی موافقت زیرا که خداوند پذیرنده توبه و مهربان است.

یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقناکُم مِن ذَکَرٍ وَ أُنثی وَ جَعَلناکُم شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکرَمَکُم عِندَ اللّهِ أَتقاکُم إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ جماعت عجم را شعوب گویند و جماعت عرب را قبائل نامند و شعوب جمع شعب است و قبائل جمع قبیله و جماعت عجم را شعوب نامند بمناسبت کثرت تفرق آنها در نسب و از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نقل میکنند که شعوب از عجم و قبائل از عرب و اسباط از بنی اسرائیل است.

خطاب بتمام افراد بشر نموده که شما را آفریدیم از مردی یعنی آدم علیه السّلام و زنی یعنی حواء و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله قرار دادیم برای اینکه یکدیگر را بقوم و نسب بشناسید و امور دنیای شما منظم گردد و جامعه بشری را باتفاق و معاونت یکدیگر اصلاح نموده و رونق دهید و مدینه فاضله و تمدن صحیح بین شما استوار گردد.

در منهج الصادقین چنین نقل میکند که چون رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فتح مکّه نمود ببلال حبشی امر نمود که در بام کعبه اذان بگوید جماعتی از طلقاء (آنهایی که آزاد شدگان نامیده میشدند) در غیبت او افتادند از جمله آنان حارث بن هشام در نسب او طعنه زد و گفت آیا محمّد کسی دیگر ندارد که اذان بگوید مگر اینکه کلاغ سیاه عتاب بن اسید گفت الحمد للّه که پدرم زنده نیست تا اینکه صدا را بشنود سهیل بن عمرو گفت اگر خدا بخواهد اینکه را تغییر میدهد ابو سفیان گفت من هیچ نمیگویم میترسم خدای آسمان محمّد را خبردار نماید جبرئیل فرود آمد و پیمبر را از گفتار آنان خبردار نمود حضرتش آنها را طلبید و فرمود شما چنین و چنان گفتید اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد. (پایان)

صفحه : ۲۵۴

ظاهرا اینکه آیه متفرّع بر آیات بالا است که نهی از بدبینی و عیب‌جویی و تجسس و غیبت و استهزاء و باقی منهیات نموده و اشاره به اینکه تمام افراد بشر از سیاه و سفید عرب و عجم غنیّ و فقیر همه از یک اصل پدید گردیده‌اند و از جهت صورت و حسب و نسب کسی برتری بر غیر ندارد مگر بتقوی و بزرگترین و شریفترین شما کسی خواهد بود که تقوای وی بیشتر باشد و چنین کسی نزد حق تعالی عزیز است و در مقام قدس جای گزین خواهد گردید.

در (منهج) از زيد بن منجر روايت ميكند روزى حضرت رسول صلّى اللّه عليه و اله و سلّم در بازار مدينه گذر نمود ديد غلام سياهى را ميفروختند و او ميگفت هر كس مرا خواهد بخرد شرط كند كه مرا از نماز يوميه با رسول اللّه منع نكند زيرا من هميشه نماز يوميّه را پشت سر پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ميكردم كسى او را باين شرط خريد و آن غلام هميشه در مسجد پيغمبر موقع نماز حاضر بود چند روزى حضرت غلام را نديد از حال غلام پرسش نمود گفتند تب كرده حضرت بعيادتش رفتند پس از چند روز ديگر احوال پرسيدند ارباب او گفت مرد حضرت برخاست و بنفس مبارك خود مشغول دفن و كفن و غسل او گرديد مهاجر و انصار تعجب نمودند اينكه آيه فرود آمد اشاره به اينكه نسب و حسب شرافت آور نيست بلكه شرافت و فضيلت بتقوى و پرهيزكارى است.

از امام زين العابدين عليه السّلام روايت شده كه فرمود خداوند جهنم را خلقت كرده براى هر كس نافرمانى او را بكند اگرچه سيّد قرشى باشد و بهشت را خلقت فرموده براى هر كس كه فرمان خدا را ببرد اگر چه غلام حبشى باشد.

و نيز از رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم روايت ميكنند كه فرموده:

(انّ اللّه تعالى لا ينظر الى صوركم و لا الى اموالكم و لكن ينظر الى قلوبكم و اعمالكم و انّما انتم بنو آدم فاكرمكم عند اللّه أتقيكم) يعنى خداى تعالى نظر نميكند بصورتهاى شما و نه بمالهاى شما لكن خدا دلهاى شما و عملهاى شما را مينگرد و تمام شما اولاد حضرت آدم عليه السّلام هستيد و

صفحه : ۲۵۵

گرامى‌ترين شما در نزد خداوند آن كسى است كه تقواى او زيادتر باشد.

(ابو الفتوح رازى) از تأويلات نجميّه نقل ميكنند كه در توجى... آيه (يا أَيُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقناكُم مِن ذَكَرٍ وَ أُنثى) گفته بيان آفرينش قلوب مردم است كه قلب خلق شده از ذكر يعنى روح و انثى يعنى نفس (وَ جَعَلناكُم شُعُوباً وَ قَبائِلَ) يعنى قرار داديم قلب بنى آدم را دو صنف صنفى از آنها شعوبست مايل ميگردد بنفس و آن بمنزله امّ او است و چنين كسى صفات نفسانى بر او غالب ميگردد و صنفى از آنها قبائلند كه مايل ميگردند بأب و پدر كه آن روح است و غالب بر چنين اشخاصى صفات روحانى است (لِتَعارَفُوا) تا اينكه شعوب و قبايل يكديگر را بشناسند و با هم آميزش نمايند و كسانى كه نفس بر آنها غالب گرديده نبايد منافسه و مباهات نمايند بر ارباب عقول كه متصف بصفات روحانيه ميباشند زيرا صفات نفسانى ظلمانى است و صلاحيت تفاخر و مباهات ندارد چنانچه فرموده: (إِنَّ أَكرَمَكُم عِندَ اللّهِ أَتقاكُم).

و

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم[1]» (الكرم للتقوى فاتقاهم من يكون ابعدهم من الاخلاق الانسانيه و اقربهم الى الاخلاق الربّانيه و التّقوى هى التحرزّ و المتقى من يتحرّز عن نفسه بربّه و هو اكرم على اللّه من غيره« (تفسير روح البيان)

قالَتِ الأَعرابُ آمَنّا قُل لَم تُؤمِنُوا وَ لكِن قُولُوا أَسلَمنا مفسرين در شأن نزول آيه چنين گويند در سال قحطى جماعت انبوهى از بنى اسد با تمام ذرارى و اولاد و اثاثيه زياد بمدينه آمدند و اظهار كلمه اسلام نمودند و در باطن ايمان نداشتند و براى گرفتن صدقات آمده بودند و از كثرت آنان مدينه تنگ شد و در مساجد و مقبرهاى مسلمانان منزل ميگرفتند و كوچه‌هاى مدينه را

۱- رسول اللّه فرموده كرم از تقوى و پرهيزكارى پديد ميگردد، متقى‌ترين شما كسى خواهد بود كه دورتر باشد از اخلاق انسانيه و نزديكتر باشد باخلاق ربانيه و تقوى تحرز و اجتناب نمودن است و متقى كسى است كه دورى كند از نفس بسوى پروردگار و چنين كسى كريمترين و شريفترين مردم است نزد خداى تعالى از غير او.

صفحه : ۲۵۶

ملوّث مینمودند و نرخها گران گردید و صبح و شام نزد رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم میآمدند و میگفتند عرب‌ها سواره و تنها بدون اولاد و خدم و حشم نزد تو می‌آمدند و ما با تمام تابعین و اهل و عیال و اثاثیه بدون آنکه با تو در مقام نزاع و جدال باشیم رسالت تو را پذیرفتیم پس بما چیزی بده که صرف عیال و اطفال خود نمائیم اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد.

که اعراب اهل بادیه از بنی اسد گویند ما ایمان آورده‌ایم ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بگو شما ایمان نیاورده‌اید بگوئید ما اسلام آورده‌ایم یعنی منقاد شده‌ایم و بشهادتین اقرار نموده‌ایم.

مقصود از اسلام در اینجا بمعنی اعم است که همان اقرار بشهادتین باشد که بآن حفظ مال و جان میشود نه اسلام بمعنی اخص که مأخوذ از سلّم و تسلیم و منقاد گردیدن حکم خدا و رسول باشد و اسلام بمعنی اخص ایمانی است که در قلب جای گزین گردیده اینکه است که هر مؤمنی بمعنی اخص مسلم هست لکن هر مسلمی بمعنی اعم مؤمن نیست.

وَ لَمّا یَدخُلِ الإِیمانُ فِی قُلُوبِکُم وَ إِن تُطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ اینکه آیه و آیه بعد اخبار از حال کسانی است که ایمان آورده‌اند لکن هنوز ایمان در قلب آنها نفوذ ننموده آنها را بعلاماتی معرفی نموده:

(اول) علامت دخول ایمان در قلب اینکه است که مؤمن مطیع امر خدا و رسول گردیده و باوامر و نواهی حق تعالی سر فرود آورده و چنین کسی که ایمان داخل قلب وی گردیده.

لا یَلِتکُم مِن أَعمالِکُم شَیئاً اینکه آیه نظیر آنجا است که فرموده (لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی)«۱» و اینکه آیات اگر چه اطلاق دارد که خدای تعالی عمل هیچ عمل کننده‌ای را خواه

۱- سوره آل عمران آیه (۱۹۳) (پس اجابت و قبول کرد از آنها پروردگارشان زیرا که ضایع نمیگرداند عمل هیچ عاملی را خواهد مرد باشد یا زن یعنی هر کس به نتیجه عمل خود خواهد رسید [.....]

صفحه : ۲۵۷

مؤمن باشد و خواه کافر ضایع نمیگرداند و نتیجه عمل هر کسی عاید خودش میگردد لکن بقرینه آن آیه بالا (لا یَلِتکُم مِن أَعمالِکُم شَیئاً) و نیز آیات دیگر هیچ عملی در قیامت نتیجه بخش نیست مگر وقتی که عمل پس از ایمان بفرمان خدا و رسولش انجام گرفته باشد.

آری نظر بعموم آیه اخیر ممکن است گفته شود اگر کفار عمل خیری کنند نتیجه آن در همین دنیا عاید آنان خواهد گردید (وَ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن نَصِیبٍ) چون برای حفظ نفسانی و منافع دنیوی خود نموده‌اند (بگفته رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم لکل امرئ ما نوی

) برای عمل هر مردی همان است که در قصد و نیت او بوده خلاصه آیه اشاره به اینکه شمایی که از روی نفاق اظهار اسلام مینمائید اینطور اسلام آوردن ثواب و جزائی بر آن مترتب نخواهد گردید اگر واقعا اسلام آورده بودید و داخل مؤمنین میگردیدید بایستی مطیع امر خدا و رسولش باشید و اگر ایمان داخل قلب شما شده بود مستحق صدقات و اجر بودید و چیزی از ثواب و جزای اعمال شما کم نمیشد غرض آنکه جزای نیکو وقتی بر عمل مترتب میگردد که ناشی از ایمان و از روی یقین سر زند نه از روی نفاق.

و بایست دانست که ایمان امری است قلبی و محل آن قلب است نه زبان زبان و عمل جوارح کاشف و ترجمان ایمان است نه اینکه حقیقت ایمان باشند و اینکه در تعریف ایمان گفته‌اند ایمان اقرار به زبان و و تصدیق بجنان و عمل بارکان است) نه اینکه است که

اقرار بزبـان و عمـل بارکـان جزء ایمان باشـد بلکه کاشف از ایمان است اقرار بزبان فقط اثرش حفظ جان و مال است و عمل بارکان تظـاهر ایمـانست بـدلیل اینکه منـافقین هم بزبان اقرار بشـهادتین می‌نمودنـد و شایـد با جماعت مؤمنین نماز هم میخواندنـد با اینحال فرموده:

(إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ)«۱» و در اینجا تصریح فرموده که

۱- سوره النساء آیه (۱۴۴) محققا اشخاص منافق در پست‌ترین درکات آتش خواهند بود

صفحه : ۲۵۸

ای محمّـد بـاعراب بگو ایمـان نیاوردهایـد فقـط اسـلام آوردهایـد زیرا که ایمـان در قلب شـما نفوذ ننموده آری ایمان کامل از عمل منفک نمیگردد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَم يَرتابُوا (دوم) از علائـم ایمـان اینکه است که هیـچ وقت شک و تردیـد پیرامون آنها نخواهـد گردیـد در وصف مؤمنین فرموده: (أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإِيمانَ) و چنین ایمانی که در قلب نفوذ نموده ایمانی است که بحـد یقین رسـیده زیرا مادامی که ایمان بحدّ (علم الیقین) بلکه (عین الیقین) نرسـیده و لو آنکه شـخص ابتدا بمقدسات شـرع اسـلام یقین داشته لکن شیاطین جنی و انسی در کمین میباشند و بنای وسوسه میگذارند و از راههای مخفی بهر شیوه‌ای هست بر وی هجوم آورده و راه شکی بسوی وی باز میکنند.

لکن کسـی که بمجاهده با نفس و اعمال صالح راه شیاطین را بست و ایمان در قلب وی نفوذ نمود و بکوشش بسیار از (علم الیقین) قدم بالا گذاشت و از طریق برهان بوجدان رسـید و معرفت او نسـبت بمبدء و معاد (بعین الیقین) که مثال دیدن است نسبت بشـنیدن رسـید دیگر راه شـیاطین که از طریق قوه واهمه بر انسان تسـلط پیـدا مینمایـد و او را بوهم و خیال میاندازد تا او را اغواء بنماید بسـته میگردد و خـدعه نفس و شـیاطین بسـیار است هر کسـی را از راهی بشک میانـدازد تا آنکه در ایمانش خلل پیـدا شود بعضـی از راه همان دلائل و براهین عقلی و نقلی که محلّ اعتمادش بوده نقطه ضـعفی در عقائـدش پدیـد میگردانـد بایستی بخـدا پناه ببریم از شـر اینکه دو دشمن بزرگ نفس اماره و شیاطین جنی و انسی.

اینکه است که تمام مؤمنین در خطر عظیم‌انـد مگر مخلصـین اگر چه آنها نیز چنانچه گفته‌انـد در خطرنـد پس بایستی شـخص مؤمن اگرچه در یقین بمرتبه (علم الیقین) هم رسـیده باشـد همیشه مواظب و مراقب باشـد و راههای ورود شـیاطین را به بندد و نگذارد در ایمان وی رخنه نماید و از شرّ شیاطین بخدا پناه ببرد.

صفحه : ۲۵۹

از بعض عرفـاء نقـل شـده کسـی که از روی دلیـل ایمـان آورد بایمان وی وثوقی نیست زیرا که آن ایمان نظری است نه ضـروری و ایمان نظری در معرض شک و شـبهه واقع است لکن ایمان ضروری که بحد و جدان قلبی رسیده باشد در قلب استحکام پیدا مینماید زیرا هر چیزی که از راه فکر و نظر تحصـیل گردد در معرض شـبهه واقع است و کسی که طالب علم یقینی باشد بایستی از راه تقوی و طاعات و نوافل خود را محبوب حق تعالی گرداند تا آنکه نور ایمان در قلبش نفوذ نموده و خدا را بشـناسد و نیز احکام شریعت را بنور ایمان و معرفت بشـناسد نه بعقل خود. (پایان) وَ جاهَدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم فِي سَبِيلِ اللّهِ (سوم) از صـفات مؤمنین که در اینکه آیه تذکر میدهد اینست که بمالها و جانهای خود در راه خدا مجاهده مینمایند.

و نیز اینکه صـفت وقتی بروز و ظهور مینماید که ایمان در قلب داخل شده باشد و مجاهده نمودن با مال و جان اعم است از مجاهده

و جهاد فی سبیل اللّه و انفاق مال بمجاهدین برای تهیه مهمات جنگی و غیره و نیز شامل میگردد مجاهده با نفس و جنگیدن با جنود و هم و شیاطین و آنچه را که باز میدارد انسان را از حق تعالی و همین جهاد است که از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نقل میکننـد که باصحاب امر فرموده بکوشید بجهاد اکبر که آن جهاد با نفس است و اگرچه از آیه جهاد با کفار متبادر بذهن میگردد لکن چون آیه در مقام معرفی کسانی است که ایمان در قلب آنان داخل گردیده و آن وقتی تحقق پذیرد که راه جنود و هم و شیاطین بسته گردد قلبی که محل جولان گاه شیاطین گردیده چگونه جنود عقل وارد آن میگردند وقتی راه لشگر عقل بسته گردید ایمان واقعی که ناشی از کمال عقل است وارد قلب نخواهد گردید.

أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ چنین اشخاصی که دارای اینکه سه فضیلت میباشند در دعوی ایمان راستگویان

صفحه : ۲۶۰

خواهند بود زیرا که برای هر چیز خصوصا امور باطنی آثار و خصوصیاتی است که بآن شناخته میگردد چنانچه فرموده: (لِیَبلُوَکُم أَیُّکُم أَحسَنُ عَمَلًا)«۱» قُل أ تُعَلِّمُونَ اللّهَ بِدِینِکُم وَ اللّهُ یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ خطاب برسول خود نموده که ای محمّد باین جماعتی که اظهار شهادتین مینمایند بگو آیا میخواهید بخدا خبر دهید که ما اسلام آورده‌ایم خدا بآنچه در آسمانها و زمین پنهان است عالم است و خدا بهر چیزی دانا است او از ظاهر و باطن شما آگاهست اگر اسلام شما از روی نفاق باشد او عالم است و از مقصد و نیست شما نیز خبردار است.

یَمُنُّونَ عَلَیکَ أَن أَسلَمُوا قُل لا تَمُنُّوا عَلَیَّ إِسلامَکُم بَلِ اللّهُ یَمُنُّ عَلَیکُم أَن هَداکُم لِلإِیمانِ إِن کُنتُم صادِقِینَ چنانچه گفته شد طائفه بنی اسد در ادعای اسلام بر پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم منت میگذاشتند که ما با اهل و قبیله بدون نزاع نزد تو آمده‌ایم و ایمان آورده‌ایم و باین عمل خود را مستحق اجر و پاداش میدانستند و گمان میکردند که بسبب ایمانشان نفعی به پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم میرسانند و عوض میطلبیدند اینکه بود که آیه بر ردّ گمان فاسد آنها نازل گردید که کسی گمان نکند هر گاه ایمان آرد یا عمل نیکی کند بر خدا و رسولش منت گذارده و مستحق اجری و پاداش گردیده بلکه خدا منت می‌گذارد بهر کس که ایمان آرد زیرا که هدایت یافتن بلکه هر عمل نیکی بتوفیق الهی انجام میگیرد.

و از اینکه آیه چنین برمیآید که نه بایمان و نه بعمل نیکو کسی مستحق اجر و عوض نخواهد گردید بلکه ثواب و پاداشی که بمؤمن وعده داده شده تفضلی است نه استحقاقی که هر چه خواهد بهر قدر که مشیتش قرار گرفته بهر که خواهد عطا خواهد نمود.

۱- سوره هود آیه (۹) تا اینکه خداوند شما را بیازماید کدامیک عملتان نیکوتر است.

صفحه : ۲۶۱

إِنَّ اللّهَ یَعلَمُ غَیبَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما تَعمَلُونَ محققا نزد خدای تعالی ظاهر و پدید است آنچه را که در آسمانها و زمین غائب و پوشیده از حواس و پنهان از نظر است.

اعتراض بکسانی است که گمان میکنند بگفتار و اظهار ایمان بدون عقد قلبی و بدون آنکه ایمان داخل قلب آنها گردیده خود را در زمره مؤمنین قرار دهند و خبث باطن خود را مخفی دارند بایست بدانند چنین نیست که گمان کرده‌اید بلکه خدا رسولش را از باطن و سریره و اغراض شما خبردار مینماید.

صفحه : ۲۶۲

سورهٔ ق

اشاره

مكيّة و هى خمس و اربعون آية

[سوره ق (۵۰): آيات ۱ تا ۱۸]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
ق وَ القُرآنِ المَجِيدِ (۱) بَل عَجِبُوا أَن جاءَهُم مُنذِرٌ مِنهُم فَقالَ الكافِرُونَ هذا شَيءٌ عَجِيبٌ (۲) أَ إِذا مِتنا وَ كُنّا تُراباً ذلِكَ رَجعٌ بَعِيدٌ (۳) قَد عَلِمنا ما تَنقُصُ الأَرضُ مِنهُم وَ عِندَنا كِتابٌ حَفِيظٌ (۴)
بَل كَذَّبُوا بِالحَقِّ لَمّا جاءَهُم فَهُم فِي أَمرٍ مَرِيجٍ (۵) أَ فَلَم يَنظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوقَهُم كَيفَ بَنَيناها وَ زَيَّنّاها وَ ما لَها مِن فُرُوجٍ (۶) وَ الأَرضَ مَدَدناها وَ أَلقَينا فِيها رَواسِيَ وَ أَنبَتنا فِيها مِن كُلِّ زَوجٍ بَهِيجٍ (۷) تَبصِرَةً وَ ذِكرى لِكُلِّ عَبدٍ مُنِيبٍ (۸) وَ نَزَّلنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكاً فَأَنبَتنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الحَصِيدِ (۹)
وَ النَّخلَ باسِقاتٍ لَها طَلعٌ نَضِيدٌ (۱۰) رِزقاً لِلعِبادِ وَ أَحيَينا بِهِ بَلدَةً مَيتاً كَذلِكَ الخُرُوجُ (۱۱) كَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ وَ أَصحابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ (۱۲) وَ عادٌ وَ فِرعَونُ وَ إِخوانُ لُوطٍ (۱۳) وَ أَصحابُ الأَيكَةِ وَ قَومُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ (۱۴)
أَ فَعَيِينا بِالخَلقِ الأَوَّلِ بَل هُم فِي لَبسٍ مِن خَلقٍ جَدِيدٍ (۱۵) وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ وَ نَعلَمُ ما تُوَسوِسُ بِهِ نَفسُهُ وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَيهِ مِن حَبلِ الوَرِيدِ (۱۶) إِذ يَتَلَقَّى المُتَلَقِّيانِ عَنِ اليَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ (۱۷) ما يَلفِظُ مِن قَولٍ إِلاّ لَدَيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸)

صفحه : ۲۶۳

ترجمه

سوره ق در مكّه فرود آمده و چهل و پنج آيه و سيصد و پنجاه و هفت كلمه و هزار و چهار صد و نود چهار حرف است
بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص
قسم بقرآن بزرگوار (۲)
آرى كفار عجيب دانستند كه تهديد كننده‌اى (از نوع) خودشان آمد اينكه بود كه كافرين گفتند اينكه (از جنس خودمان رسول آيد چيز عجيب و غريبى مينمايد (۳)
آيا وقتى ما مرديم و خاك گرديديم بازگشتن ما ثانيا (بحيات بسيار) بعيد خواهد بود (۴)
ما بحقيقت دانسته‌ايم آنچه را كه زمين از آنها كم ميكند (لكن) آنچه را كه زمين از آنان كم ميكند نزد ما كتابى است كه تفاصيل ايشان را نگاه دارنده است (۵)
نه چنين است (بلكه غرض آنان) انكار حق و حقيقت است و چون بر آنان حق (ظاهر) گرديد در كار (خود) مضطرب ميگردند (۶)
آيا چگونه اينها بسوى آسمان كه بالاى سر آنها است نگاه نميكنند (تا آنكه فكر كنند) كه چگونه آن را بنا نهاديم و آن را زينت داديم در حالى كه در آسمان هيچ شكافى نيست (۷)

(و چگونه) زمین را گسترانیدیم (و وسیع گردانیدیم) و در آن کوه‌ها افکندیم و در زمین رویانیدیم از هر جفتی (چیزهای) بهجت و خوشی آورنده (۸)

اینها بینایی و تذکر است برای هر بنده‌ای که بازگشت نماید (۹)

و از آسمان آب باران با برکت را فرود آوردیم و بآن بوستانها و دانه‌های بذر را رویانیدیم (۱۰)

و از زمین درخت خرمای بلند که در آن غلاف شکوفه‌های در هم رسته گردیده بیرون آوردیم (۱۱)

برای آنکه روزی بندگان باشد و همین طوری که بآب باران زنده گردانیدیم زمین‌های مرده را همین طور خواهد بود بیرون آمدن شما از قبر (۱۲)

پیش از اینکه قوم نوح و یاوران چاه یمامه و قوم ثمود (پیمبران خود را) تکذیب نمودند (۱۳)

(و نیز) قوم عاد و فرعون و برادران لوط

و اصحاب الایکه (امت حضرت شعیب) و قوم تبع (حمیری) تمام اینان چون دعوت پیمبران را انکار نمودند پس بر آنها عذاب محقق گردید (۱۴)

آیا ما از خلقت

صفحه : ۲۶۴

اول ناتوان گردیدیم بلکه آنان از آفرینش جدید در اشتباهند و (چنین گمان میکنند) که بر خلقت تازه قدرت نداریم (۱۵)

و بحقیقت ما انسان را آفریدیم و میدانیم آنچه را که نفسش باو وسوسه میکند در صورتی که ما از رگ جان او بوی نزدیکتریم (۱۶)

(ای محمّد) یاد کن وقتی که دو فرشته در طرف راست و چپ (انسان نشسته‌اند) (۱۷)

و او تلفظ نمیکند بسخنی مگر آنکه نگهبانی نزد او آماده خواهد بود (۱۸)

توضیح آیات

اشاره

قوله تعالی (ق)

سخنان مفسرین در توجیه کلمه (ق)

۱- نامی است از نامهای خدا که باو قسم یاد نمود. (عبد اللّه بن عباس) ۲- اشاره بافتتاح نامهایی است که اولش قاف باشد مثل قدوس، قادر، قاهر قریب، قاضی، قابض و غیر آن (قرطی) ۳- نام کوهی است محیط بتمام زمین از زمرّد سبز و سبزی آسمان از رنگ او است و اطراف آسمان بر آن نهاده شده و آنچه از زمرّد بدست مردم افتد از سنک پاره‌های آن است«۱» ۴- ذو القرنین وقتی بکوه طور رسید در اطراف آن کوه‌های خورد دید از موکلان آن سؤال نمود اینکه چه کوهی است کوه گفت من کوه قافم پرسید اینکه کوه‌های خورد در اطراف تو چیست گفت اینها رگهای زمینند و هیچ شهری نیست مگر آنکه رگی از رگهای آن متصل بوی

است وقتی خدا خواهد زمینی را بلرزاند بمن امر مینماید که رگ آن را حرکت دهم ذو القرنین گفت ای کوه چیزی از

۱- اینکه روایت را ابو الجوزا از عبد اللّه عباس نقل میکند

صفحه : ۲۶۵

عظمت حق تعالی مرا آگاه گردان گفت شأن خدای جلّ جلاله عظیمست و از عظمت او است که در پشت من زمینی است که طول و عرض آن هر یک پانصد سال راه از برف است اگر در پشت من چنین برفی نبود من از گرمای دوزخ میسوختم ذو القرنین گفت از عظمت خدا بیشتر بگو گفت جبرئیل پیش خدا ایستاده از ترس میلرزد و از هر لرزش او خداوند صد هزار فرشته میآفریند و فرشتگان ایستاده و سر خود را پائین انداخته و یارای سخن گفتن ندارند چون از جانب خدا دستور رسد سخن گویند (لا اله الا اللّه) گویند و اشاره بهمین دارد که در سوره نبأ آیه ۳۸ فرموده:
(یَومَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ المَلائِکَهُ صَفًّا لا یَتَکَلَّمُونَ إِلّا مَن أذِنَ لَهُ الرَّحمنُ وَ قالَ صَواباً. (پایان) مولوی در مثنوی اینکه حکایت را سروده و گفته:

رفت ذو القرنین سوی کوه قاف دید که را کز زمرّد بود صاف

گرد عالم حلقه کرده او محیط ماند حیران اندران خلق بسیط

گفت تو کوهی دگرها چیستند که بپیش عظم تو باز ایستند

گفت رگهای منند آن کوه‌ها مثل من نبودند در فر و بهاء

من بهر شهری رگی دارم نهان بر عروقم بسته اطراف جهان

حق چه خواهد زلزله شهری مرا امر فرماید که جنبان عرق را

پس بجنبانم من آن رگ را بقهر که بدان رگ متصل بوده است شهر

چون بگوید بس شود ساکن رگم ساکتم وز روی فعل اندر کتم

هم چه مرهم ساکن و بس کار کن چون خرد ساکن و زو جنبان سخن

نزد آن کس که نداند عقلش اینکه زلزله هست از بخارات زمین

اینکه بخارات زمین نبود بدان ز امر حقست و از آن کوه کران

۵- فراء گفته از بعض اهل علم شنیدم که در تفسیر (ق) گفت (قضی اللّه ما هو کائن) خدای تعالی حکم و تقدیر نموده بهر چه واقع است. (ابو الفتوح) ۶- (ق) اشاره بمقام هر سالکی از سیر کننده‌گان بسوی حق تعالی است که

صفحه : ۲۶۶

وقتی بآن مقامی که برای آنان تقدیر نموده رسیدند گوید (ق) قف مقامک یعنی در مقام خودت بایست و از حدّ خود تجاوز منما و قسم که بعد از آن فرموده:

(وَ القُرآنِ المَجِیدِ) اشاره به اینکه قسم بقرآن مجید که مقام تو همین جا است از اینجا که برای تو تعیین شده نتوانی بالا روی ۷- از بعض بزرگان نقل شده که (ق) اشاره بقل هو اللّه احد است یعنی مرتبه احدیت.

و توجیهات دیگری نیز در معنی (ق) از مفسرین نقل شده و هر یک بوجهی صحیح است لکن چون حروف هجاء که در اوائل بعض سوره‌ها است از متشابهات قرآن بشمار میرود (و لا یعلم تفسیرها الا اللّه) پس باین لحاظ محول کردن علم آن را بخدا و راسخین فی العلم اولی است.

وَ القُرآنِ المَجِیدِ و او قسم است و اینکه جواب قسم چیست از مفسرین گفتاری نقل شده کوفیان گفتند (بل عجبوا) جواب قسم است یعنی قسم بقرآن مجید که کفار از آمدن رسولی که از نوع خودشان باشد تعجب نمودند.

اخفش گفته جواب قسم محذوف است یعنی در لفظ نیست و در معنی قسم بقرآن مجید که در قیامت شما را زنده می‌گردانیم و احتمالات دیگری نیز از مفسرین نقل شده.

بَل عَجِبُوا أَن جاءَهُم مُنذِرٌ مِنهُم فَقالَ الکافِرُونَ هذا شَیءٌ عَجِیبٌ شاید سوگند بقرآن بمناسبت تعجب کفار باشد که میگفتند چگونه یک فرد از ما که در جماعت ما نشو و ارتقاء نموده ممکن است رسول خدا و پیمبر و بر ما رئیس و فرماندار باشد اینکه بود که خداوند برای اثبات پیمبری او و رفع تعجب آنان قرآن را شاهد و گواه آورده که وقتی شما آیات بزرگوار قرآن را دیدید و از آوردن مثل او و لو یک آیه باشد عاجز گردیدید همین برای اثبات پیمبری او کافی خواهد بود دیگر جای تعجب نیست زیرا که قرآن کلام خدا و انذار و تهدید کننده

صفحه : ۲۶۷

شما است نه آنکه سخنان خود محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم باشد.

أَ إِذا مِتنا وَ کُنّا تُراباً ذلِکَ رَجعٌ بَعِیدٌ همزه استفهامی را در مقام تعجب آرند و اشاره به اینکه منکرین معاد از روی تعجب میگویند چگونه ممکن است که ما وقتی مردیم و خاک گردیدیم دو مرتبه برگردیم و بازگشتن ما ثانیا بحیات اولی بسیار بعید خواهد بود.

قَد عَلِمنا ما تَنقُصُ الأَرضُ مِنهُم و تعجب نمودن کفار از زنده شدن در قیامت برای اینکه بود که میگفتند ما میدانیم و مشاهده مینمائیم که وقتی مردیم از گوشت و پوست و اعضاء ما چیزی در زمین باقی نمی‌ماند پس چگونه برمیگردیم و حیات تازه‌ای پیدا مینمائیم.

وَ عِندَنا کِتابٌ حَفِیظٌ آیه برای رفع استبعاد آنها است که گمان نکنید وقتی شما پوسیده و خاک گردیدید و از بدن شما در زمانهای بعد چیزی باقی نمانده معدوم صرف گردیده‌اید و در هیچ عالمی وجود ندارید چنین نیست که گمان کرده‌اید.

(برای توضیح آیه مقدمهٔ دو مطلب را تذکر میدهم)

اول- بایـد دانست که چنـانچه در محـل خود مبرهن گردیـده تمام موجودات گذشـته و آینـده و موجودات حاضـر همگی در کتاب تکـوینی که تعـبیر از آن بلـوح محفوظ شـده در علم حضوری حق تعـالی موجودنـد زیرا که محقق و ثـابت است که علم حق تعـالی باشیاء حضوری است یعنی عین معلوم است نه حصولی یعنی حقیقت موجودات همیشه باشخاصشان و اعیانشان ازلا و ابدا در احاطه علمیه او حاضرند و لو موجودات انّی الحصول باشد نه صورت آنها چنانچه بعضی چنین گمان کرده‌اند و تفرق موجودات زمانی که هر چیزی محـدود بحـدّ معیّن و وقت معیّن است ضـرر باحـاطه علمیه او سـبحانه و تعالی نخواهـد زد بلکه هر چیزی با وقت و زمان و تمـام خصوصـیات فردی و حالاـتی که علی الـدوام بر آن طـاری میگردد همیشه نزد او حاضـر است زیرا که تمـام زمانهـا با کثرت و تفرقی که بین آنها است نسبت باوانّی مینماید و نیز تمام مکانها

صفحه : ۲۶۸

احـاطه علمیه او بمنزله نقطه‌ای نمـایش دارد در سوره یونس (ع) آیه ۶۲ فرموده وَ مـا یَعزُبـ‌ُ عَن رَبِّک‌َ مِن مِثقـال‌ِ ذَرَّةٍ فِی الأَرض‌ِ وَ لا فِی السَّماءِ وَ لا أَصـغَرَ مِن ذلِک‌َ وَ لا أَکبَرَ إِلّا فِی کِتاب‌ٍ مُبِین‌ٍ) و نیز نظیر اینکه آیه در سوره سبا آیه سوم و اینکه آیات شاهد بر همین بیانی است که در مقدمه گفته شد.

(مقـدمه دوم) از اطلاقـات ادله و جمع بین آیـات و اخبـار میتوان اسـتخراج نمود که انسان در قیامت بشـخصه و روحه و جسـده بعینه همان است که در دنیا زنـدگانی مینمود (کما بـدأکم تعودون) و اینکه در قیامت روح عود میکنـد ببـدنی که از وی جدا گردیده نه ببدنی مثل او بطوری که هر کس او را ببیند میشناسد که اینکه همان کسی است که در دنیا زندگانی مینمود.

پس از بیـان اینکه دو مقـدمه گوئیم شایـد آیه اشـاره بـاین باشـد که وقتی انسان مرد و اجزاء بـدنش را زمین در خود منحل گردانید فعلیت و حقیقت بـدنی که روحش در ایّام حیاتش باو تعلق داشـته فانی نگردیـده بطوری که در هیـچ نشأ و عالمی باقی نمانده باشـد بلکه چون عوالم در طول یکـدیگر است اگر چه در ظرف زمان از نظر ما نابود و اثری از وی باقی نمانده لکن در لوح محفوظ و در احـاطه و سـعه علم حضوری حق تعـالی بعینه موجود است و همـان است که در عـالم قیـامت که محیط بعالم دنیا است ظهور و بروز مینمایـد زیرا که بمرگ حقیقت انسـان که ترکیب شـده از روح و جسم است تبـدیل نمیگردد بلکه در عـالم برزخ با جسم مثالی که اخبار بسیار شاهد بر آن است و باعتبار دیگر در عالم دهر که فوق عالم زمان و روح زمان است باقی خواهد بود فقط بمردن تحولی نموده و عالم او عوض گردیده و اینکه ما مردگان را نمیبینیم برای اینکه است که عالم آنها فوق عالم ما است.

(و عجب ذنب) که در اخبار تصـریح بآن شده که امام علیه السّلام فرموده در قبر دور میزند تا وقتی که قیامت بر پا گردد شاید اشاره بجواهر فرده باشد که آن را مادهٔ المواد گویند و در اخبار از آن تعبیر باجزاء اصلیه شده و چون قیامت عالم جمع و عالم تام و تمام و عالمی است که هر فردی از بشر بمنتهای کمالی که لایق

صفحه : ۲۶۹

او بوده میرسد چنانچه در سوره التغابن آیه ۹ فرموده: (یَوم‌َ یَجمَعُکُم لِیَوم‌ِ الجَمع‌ِ) در آن وقت انسان جامع تمام عالمی میگردد که در آن سیر نموده و بایستی از هر عالمی نمونه‌ای از آن داشـته باشـد حتی از مواد اینکه عالم نیز چیزی با او همراه باشـد تا آنکه انسانی باشد دارای جسم و روح و جامعیتش محقق گردد.

و سـرش اینکه است که عوالم در طول یکـدیگر است نه در عرض هم و انسان از اول تکون و پیدایشـش همیشه در طریق اسـتکمال قـدم میزنـد پس از مرگ چون سـیر اینکه عـالمش یعنی حـظ و مقـدار وجود دنیوی وی بمنتهی رسـیده بایستی از اینکه عالم با تمام

خصوصیاتی که در شیئت و تشخص و فعلیت وجودش مدخلیت داشته که از جمله آنها صورت اینکه بدن دنیوی او است سفر کند و قدم بالا نهد و وارد گردد در عالمی که فوق اینکه عالم است که آن را عالم برزخ یا عالم مثال گویند و از آنجا بعالم فوق آن که آن را عالم قیامت نامند با روح و بدن وارد گردد.

اگر گفته شود ما بحس و عیان می‌بینیم کسی که مرد بدنش را زیر خاک کرده و پوشیده میشود با چه بدنی سفر میکند.

گوئیم اینکه بدنی که بمردن از آن جدا شده قشر بدن حقیقی او است بدن حقیقی همیشه و در تمام نشأت با روح همراه است و در قیامت که آخرین مرتبه کمال وی است بایستی ثانیا بهمین بدن دنیوی که گفتیم در احاطه علمیه حق تعالی و لوح محفوظ موجود است تعلق گیرد برای اینکه دائره خلقتش تمام باشد و نیز نعمتهای جسمانی اگر از سعداء باشد و عذاب‌های جسمانی اگر از اشقیا باشد حس نماید زیرا احساس نمودن نعمت جسمانی و نیز عذاب جسمانی منوط بجسم است و در کتاب معاد و آخرین سیر بشر راجع باستکمالات بشر اندازه‌ای بحث نمودیم بآن جا رجوع شود.

بَل کَذَّبُوا بِالحَقِّ لَمّا جاءَهُم فَهُم فِی أَمرٍ مَرِیجٍ (بل) اضرابست یعنی کفار علاوه بر اینکه تدبر نمیکنند تا آنکه حقانیت رسول و قرآن را تصدیق کنند از روی کبر و لجاجت تکذیب هم میکنند و چون

صفحه : ۲۷۰

انکارشان از روی فکر نیست سخنان شوریده و پراکنده میگویند زیرا در باره رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم گاهی او را شاعر و گاهی دیوانه و گاهی ساحرش میگفتند و اینکه سخنان پراکنده آنان از روی جهل و نادانی بود و فکر نمیکردند که اینکه سه چیز با هم در یک نفر جمع نخواهد گردید.

أَ فَلَم یَنظُرُوا إِلَی السَّماءِ فَوقَهُم کَیفَ بَنَیناها وَ زَیَّنّاها وَ ما لَها مِن فُرُوجٍ وَ الأَرضَ مَدَدناها وَ أَلقَینا فِیها رَواسِیَ وَ أَنبَتنا فِیها مِن کُلِّ زَوجٍ بَهِیجٍ همزه استفهامی را در مقام تعجب میآورند که عجب است از حال منکرین مبدء و معاد که چگونه بآسمانها که بالای سر آنها است نظر نمیکنند و بنگرند که چگونه آن را بنا نهادیم و آراسته گردانیدیم و بستارگان آن را زینت دادیم و آسمان را از کواکب و ستارگان و کهکشانها که بعضی از آنها بالای بعض دیگر قرار گرفته بطوری پر نمودیم که خلل و فرجه‌ای بین آنان باقی نمانده و نیز اینکه کفّار چرا بزمین نظر نمیکنند و به بینند که چگونه آن را روی آب گسترانیدیم و در آن کوهها قرار دادیم که زمین را محکم نگاهدارند و تکان نخورد و در زمین از هر چیزی جفت بهجت آورنده رویانیدیم.

از اینکه آیه مبارکه و امثال آن معلوم میشود که تمام موجودات زوج ترکیبی میباشند حتّی گیاهان زمین یعنی همه از نر و ماده تشکیل شده‌اند و وحدت و فردیت منحصر است بذات یکتای مبدء عالم.

تَبصِرَةً وَ ذِکری لِکُلِّ عَبدٍ مُنِیبٍ آری کسی که بنظر تدبّر اینکه خلقت عجیب و اینکه نظام بدیع و اینکه کاخ مجلل جهانی را بنگرد و بعظمت و بزرگی مدبّر و آفریننده او متوجه گردد چنین کسی در صنع صانع را مینگرد و در اثر مؤثرا می‌بیند و چنین بنده‌ای از راه آثار بسوی مبدء و آفریننده موجودات بازگشت خواهد نمود.

وَ نَزَّلنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً فَأَنبَتنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الحَصِیدِ وَ النَّخلَ باسِقاتٍ لَها طَلعٌ نَضِیدٌ

صفحه : ۲۷۱

و نیز ذات احدیت جل شأنه برای زیادتی تذکر و اتمام نعمت فرموده و از آسمان آبی که با برکت است فرود آوردیم یعنی باران را نازل گردانیدیم برای آنکه اشجار و نباتات و حبوبات از زمین روئیده گردد و بوستانها و باغها برای روزی بشر و تفریح گاه آنان مهیا باشد- و نیز درخت خرما که بلند و باردار است آن را بآب باران رویاندیم.

رِزقاً لِلعِبادِ وَ أَحيَينا بِهِ بَلدَةً مَيتاً تمام گیاهان و نباتات بتوسط باران با برکت برای روزی بندگان ایجاد نمودیم.
تخصیص بعباد شاید اشاره باین باشد که مقصود اصلی از خلقت اینکه امور طبیعی از نباتات و حبوبات و نزول باران روزی کسانی است که در مقام بندگی و عبودیت میباشند و باقی مردم از کفار و فساق بطفیل وجود آنها از اینکه منابع طبیعی استفاده میکنند نه آنکه غرض اصلی آنان باشند چنانچه در حدیث قدس خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نموده
(لولاک لما خلقت الأفلاک)
از اینکه حدیث معلوم میشود که مقصود از خلقت عالم طبیعیات وجود مبارک او بوده.
و بباران شهرهای مرده را زنده گردانیدیم.
کَذلِکَ الخُرُوجُ اشاره برفع استبعاد منکرین معاد است که همین طوری که زمین خشک و نباتاتی که از زمین روئیده میشود بآب زنده گردانیدیم همین طور قدرت داریم که مرده‌ها را پس از مردن و خاک گردیدن آنان را زنده گردانیم و حیات جدیدی بآنها افاضه نمائیم.
کَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ وَ أَصحابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ وَ عادٌ وَ فِرعَونُ وَ إِخوانُ لُوطٍ وَ أَصحابُ الأَيكَةِ وَ قَومُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ گویند بعضی از قوم نوح از ذریّه شیث و بعضی از ذریّه قابیل پسر آدم بودند و بروایت عکرمه اصحاب رس جماعتی بودند که پیمبر خود حنظلة إبن صفوان

صفحه : ۲۷۲

را شهید نمودند و در چاه انداختند و چاه را پر از سنگ گردانیدند و بروایت ضحاک (رسّ) نام چاهی است که کفار صاحب یاسین را که پیمبر آنان بود در آنجا کشتند و جماعت دیگری گفته‌اند اصحاب الرسّ جماعتی بودند که بر سر چاه یمامه منزل داشتند و آنان همان گروه (اخدود) بودند که در سوره (البروج) بیان شده و توجیهات دیگری نیز راجع باصحاب رسّ کرده‌اند. (منهج الصادقین) (خلاصه) در آیات قرآن راجع به پیمبران پیشین و مردمان زمانشان و انکار و ایذایی که نسبت بآن بزرگواران شده برسول خود مکرر تذکر میدهد و البته در آن حکمت و اسراری نهفته است از جمله حکمتهای بارز آن تسلّی دل رسول خود محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بوده که اگر کفار قریش تو را اذیت مینمایند و نسبتهای ناروا به تو میدهند مردمان پیش نیز چنین بودند بر ایذاء آنان صبر کن همانطوری که پیمبران (اولو العزم) صبر نمودند.
و دیگر برای تهدید و ترساندن کفار و چگونگی عذاب دنیوی آنها که در اثر مخالفت امر حق تعالی آنان را چگونه عذاب گرفت که بعضی گرفتار طوفان و بعضی بصیحه آسمانی و بعضی بباد صرصر و بعضی بسنگ ریزه که بر سر آنها بارید و غیر اینها گرفتار گردیدند که شاید آنها از آفات دنیا بترسند و دست از مخالفت بردارند أَ فَعَيِينا بِالخَلقِ الأَوَّلِ بَل هُم فِي لَبسٍ مِن خَلقٍ جَدِيدٍ (همزه) استفهامی برای انکار و جحد آورند یعنی آیا چنین گمان میکنید که ما از خلقت و آفرینش اول درمانده شده‌ایم و دیگر بر آفرینش جدید قدرت نداریم بلکه آنها از خلقت تازه در اشتباهند و نمی‌دانند که در تغییر و تبدیل دائمی خواهند بود.

توضیح آیه مبارکه

در جای خود مبرهن گردیده که اجزاء بدن انسان و حیوان بلکه تمام موجودات طبیعی مادی در تحلیل دائمی است که علی الدوام اجزاء آن عوض میگردد و شاید ساعتی بیک حال باقی نمیماند اینکه است که اگر بدل (ما یتحلّل) بوی

صفحه : ۲۷۳

نرسد میمیرد سلولهای بدن میمیرند و سلولهای تازه جای آن را میگیرند اگر سلولهای تازه نیاید انسان یا حیوان حیات را بدرود خواهند گفت.

و نیز بقاعده حرکت جوهری حقیقت موجودات دائما در مرگ و حیاتند حقیقت و جوهر ذات آنها مثل باقی کیفیات و عوارض علی الدوام عوض میگردد لکن چون بتجدّد امثال است بحس ادراک نمیشود و در حسّ هر یک از اینکه کثرات را یکی و یک موجود می‌بینیم.

و نیز در جای خود مدلّل گردیده که ممکن همانطوری که محتاج بعلت محدثه است که او را از نیستی بهستی آورد همین طور محتاج بعلت مبقیه است که دائما افاضه وجود بوی نماید اگر آنی فیض وجود بممکن نرسد بعدم اصلی خود رهسپار خواهد گردید (اگر آنی کند نازی بهم ریزند قالبها) بلکه اصلا معدوم صرف میگردند اینکه است که ذات متعال در سوره (الرحمن) آیه ۲۹ فرموده:

(كُلَّ يَومٍ هُوَ فِي شَأنٍ)«۱» اگر نبود فیض دائمی خالق عالم دوام وجود و نیز کمالی برای چیزی میسر نبود، لکن چون فیض وجود دائمی است و تخلل عدم تا مدت معینی که در علم ازلی حق تعالی تعیین گردیده بین اجزاء موجودات پدید نمیشود اینکه است که فرموده. (بَل هُم فِي لَبسٍ مِن خَلقٍ جَدِيدٍ) کفار گمان میکنند که ما بخلقت اول عاجز میشویم و قدرت نداریم در قیامت وجود تازه‌ای بآنها کرامت نمائیم و اینان از تعدد امثال در اشتباهند و نمیدانند که دائم در موت و حیاتند لکن چون اجزاء رفته و آمده متصل بهم است گمان میکنند از اول تا آخر یکی خواهند بود و هر گاه اینکه آیه را با آن آیه بالا (قَد عَلِمنا ما تَنقُصُ الأَرضُ مِنهُم وَ عِندَنا كِتابٌ حَفِيظٌ) جمع کنیم تأیید مینماید آنچه را که راجع بمعاد استظهار نمودیم که انسان بمردن فانی نخواهد گردید و آنچه را که زمین از بدن او کم کرده در احاطه علمیه حق تعالی و در لوح محفوظ ثابت و برقرار است و بمردن از حقیقت

۱- در جواب یهودیان که گفتند (يَدُ اللّهِ مَغلُولَةٌ)اینکه آیه فرود آمده که دست قدرت الهی باز است و علی الدوام در کار خلقت است

صفحه : ۲۷۴

او چیزی کاسته نمیگردد بلکه همیشه از مبدء فیاض فیض وجود بوی میرسد و تحولات بشری از عالمی بعالمی برای استکمال است نه برای فناء چنانچه در حدیث است

(خلقتم للبقاء لا للفناء)

وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ وَ نَعلَمُ ما تُوَسوِسُ بِهِ نَفسُهُ در اینکه آیه مبارکه ذات متعال اشاره بسه صفت از اوصاف جلال خود مینماید: (اول) مبدئیت (دوم) علم، ما انسان را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده‌ایم مبدء وجود او ما میباشیم و چون ما او را آفریده‌ایم عالم و دانا میباشیم بآنچه از وی ظاهر و هویدا میگردد و آنچه را که در خود پنهان گردانیده زیرا که ما باسرار پنهانی وی آگاهیم همانطوری که باعمال و افعال ظاهری او آگاهیم و انکار معاد با علم آنان بمبدء که فطرتشان شاهد بر آن است ناشی از وسوسه نفسانی آنها است.

شاید اشاره باین باشد که اگر منکرین معاد رجوع بعقلشان می‌نمودند و از وسوسه شیطانی احتراز میکردند تصدیق بمعاد برای آنها میسر بود و دیگر محلی برای شک باقی نمی‌ماند.

(سوم) احاطه و قیومیت.

وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَيهِ مِن حَبلِ الوَرِيدِ (ورید) رگی است متصل بقلب و کبد و محل جریان خون است و وریدان که آن را شرائین گویند دو رگی است که از قلب بدماغ کشیده شده و بقای حیات بسته بوی است و از نزدیکترین اشیاء بزندگانی انسان بشمار میرود که اگر خللی در جریان خون پیدا گردد دیگر حیات باقی نخواهد ماند.

و آیه اشاره باحاطه وجود و قیومیّت حق تعالی دارد یعنی چون وجود و هستی انسان بما است پس باین لحاظ ما بوی نزدیکتر از رگ حیات او می‌باشیم و وجه اقربیت که فرموده (نَحنُ أَقرَبُ) ما بوی نزدیکتریم برای اینکه است که وجود هر شیئی بسته بآن چیزی است که قوام و تحقق وجود او بوی است و چون ذات متعال

صفحه : ۲۷۵

خالق و مبدء و غایت موجودات است اینکه است که در واقع تمام آنها و مقوّم وجود آنان است و چون چنین است چگونه ممکن است غایب از چیزی گردد و در محل خود مبرهن گردیده که وجود و عدم نسبت بذات ممکن یکسان است لکن نسبت بموجد و خالق خود واجب بالغیر است چنانچه فرموده (هُوَ مَعَكُم أَينَ ما كُنتُم) مقصود از اینکه معیّت معیّت قیومیت است بقول شیخ حافظ شیرازی:

دوست نزدیکتر از من بمن است اینکه عجب‌تر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم

برای توضیح مطلب گوئیم خلاصه شکی نیست که تحقق هر موجودی بوجود است و ممکن نسبت بذات خود فاقد وجود و هستی خواهد بود وجود و حیات و باقی اوصاف وجودی وی از (واجب الوجود) بوی افاضه شده و وجود واجب ضروری و عین ذات وی است یعنی ذات حق تعالی مصداق وجود و حقیقت وجود است، لکن وجود ممکن عرضی است و هر ما بالعرضی بایستی منتهی گردد (بما بالذات) یعنی او بذات خود موجود است و ممکن بخودی خود هیچ است و آنچه از وجود و آثار وجودی دارد از حق تعالی بوی افاضه گردیده و شاید همین باشد معنی القیوم در کلام الهی (اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الحَيُّ القَيُّومُ)«۱» قیوم یعنی قائم بذاته و مقوم لغیره که بذات خود قائم و پایدار و قیام وجود دیگران بسته بوجود وی است.

و شاید سرّ اینکه نزدیکی خود را بانسان تشبیه برگ حیات بلکه نزدیکتر نموده اشاره باین باشد که همین طوری که حیات انسان برگ قلب وی بستگی دارد که اگر قطع گردد حیات باقی نمی‌ماند وجود و تحقق او نیز بستگی دارد بحقیقت وجود که بایستی (لا ینقطع) فیض وجود بوی برسد اگر آنی نرسد فورا معدوم میگردد بلکه بعدم اولی ذاتی خود رهسپار خواهد گردید و شاید همین باشد معنی حدیث مشهور

(من عرف نفسه فقد عرف ربّه)

کسی که خود را بآن نحوی که قائم

۱- سوره بقره آیهٔ الکرسی خدا است و نیست الهی مگر آن خدای واحد که زنده و قوام هستی موجودات باو است

صفحه : ۲۷۶

بوجود حق تعالی است شناخت بقدر شناسایی خود و بدلالت وجودش خدا را شناخته

(ولی کز معرفت نور صفا دید بهر چیزی که دید اول خدا دید)

إِذ یَتَلَقَّی المُتَلَقِّیانِ عَنِ الیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِیدٌ- ما یَلفِظُ مِن قَولٍ إِلّا لَدَیهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ اذ متعلق بآیه بالا (نَحنُ أَقرَبُ إِلَیهِ) است و شاید اشاره باین باشد که ما بانسان نزدیکتر میباشیم از آن دو ملکی که یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ وی برای حفظ اعمال وی گماشته‌ایم که آدمی تلفظ نمیکند بسخنی مگر آنکه آن دو ملك نزد او مهیّا و آماده خواهند بود.

و تخصیص بقول کنایه از استیعابست یعنی (کراما کاتبین) گماشته شدگان بر ضبط تمام اعمالند و لو یك کلمه باشد و نیز در روز معاد شاهد و گواه بر اعمال او باشند اگر چه علم خدا محیط بر همه چیز است لکن شاید برای اینکه در دار جزا هر کسی اعمال و افعال خود را مشاهده نماید باید اعمال هر کسی ضبط گردیده تا آنکه خودش نیز مشاهده نماید و ملائکه نیز شهادت دهند.

[سوره ق (۵۰): آیات ۱۹ تا ۳۷]

اشاره

وَ جاءَت سَکرَةُ المَوتِ بِالحَقِّ ذلِکَ ما کُنتَ مِنهُ تَحِیدُ (۱۹) وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ ذلِکَ یَومُ الوَعِیدِ (۲۰) وَ جاءَت کُلُّ نَفسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِیدٌ (۲۱) لَقَد کُنتَ فِی غَفلَةٍ مِن هذا فَکَشَفنا عَنکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الیَومَ حَدِیدٌ (۲۲) وَ قالَ قَرِینُهُ هذا ما لَدَیَّ عَتِیدٌ (۲۳)

أَلقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنِیدٍ (۲۴) مَنّاعٍ لِلخَیرِ مُعتَدٍ مُرِیبٍ (۲۵) الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ فَأَلقِیاهُ فِی العَذابِ الشَّدِیدِ (۲۶) قالَ قَرِینُهُ رَبَّنا ما أَطغَیتُهُ وَ لکِن کانَ فِی ضَلالٍ بَعِیدٍ (۲۷) قالَ لا تَختَصِمُوا لَدَیَّ وَ قَد قَدَّمتُ إِلَیکُم بِالوَعِیدِ (۲۸)

ما یُبَدَّلُ القَولُ لَدَیَّ وَ ما أَنَا بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ (۲۹) یَومَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امتَلَأتِ وَ تَقُولُ هَل مِن مَزِیدٍ (۳۰) وَ أُزلِفَتِ الجَنَّةُ لِلمُتَّقِینَ غَیرَ بَعِیدٍ (۳۱) هذا ما تُوعَدُونَ لِکُلِّ أَوّابٍ حَفِیظٍ (۳۲) مَن خَشِیَ الرَّحمنَ بِالغَیبِ وَ جاءَ بِقَلبٍ مُنِیبٍ (۳۳)

ادخُلُوها بِسَلامٍ ذلِکَ یَومُ الخُلُودِ (۳۴) لَهُم ما یَشاؤُنَ فِیها وَ لَدَینا مَزِیدٌ (۳۵) وَ کَم أَهلَکنا قَبلَهُم مِن قَرنٍ هُم أَشَدُّ مِنهُم بَطشاً فَنَقَّبُوا فِی البِلادِ هَل مِن مَحِیصٍ (۳۶) إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکری لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ أَو أَلقَی السَّمعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ (۳۷)

صفحه : ۲۷۷

ترجمه

چون (بامر حق تعالی) بیهوشی مرگ (محتضر را فرا گرفت) (ملائکه باو گویند) اینکه همان مرگی است که از آن فرار میکردی و گریزان بودی (۱۹)

و در صور نفخه دمیده میشود و اینکه همان روزی است که وعده داده شده (۲۰)

و و هر نفسی میآید (در حالی که) با او است راننده و گواهی (۲۱)

(و گویا بوی گفته میشود) حقیقتا تو از اینکه روز بیخبر بودی و ما پرده (غفلت را) از نظر تو

صفحه : ۲۷۸

گشودیم و امروز چشم تو تند و تیز بین گردیده (۲۲)

و رفیق او (یکی از آن رقیب و عتید) باو گوید اینست آن چیزی که نزد من آماده و مهیا است (یعنی نامه اعمال تو) (۲۳)

آن وقت خطاب ميرسد هر كافر ستيزه كننده در امر حق تعالى را (۲۴)

كه بسيار منع كننده عمل خير و سركش و بسيار شك آورنده (بوحدانيت و روز معاد باشد) در جهنّم بيندازيد (۲۵)

آن كسى كه با خدا قرار داد خداى ديگر را وى را در عذاب بيفكنيد (۲۶)

همنشين وى از شياطين جنى و انسى گويد پروردگار ما من او را ياغى و از حق منحرف نگردانيدم بلكه خودش در گمراهى و از حق دور بود (۲۷)

(حق تعالى) گويد نزد من با هم مجادله نكنيد و من قبلا (در دنيا) شما را بعذاب تهديد نمودم (۲۸)

و گفتار من (و آن وعد و وعيدى كه بتوسط پيمبران رسانيدم) تغيير پذير نخواهد بود و من ببندگان خودم ستم كننده نميباشم (۲۹)

(اى محمّد) ياد كن روزى را كه بجهنم گوئيم آيا (از جن و انس) پر و مملو شدى و جهنم گويد آيا باز كسى هست (كه زياد كنى) (۳۰)

و بهشت براى متقين نزديك گرديده ميشود و آنان از بهشت دور نميباشند (۳۱)

و اينكه آن بهشتى خواهد بود كه وعده داده شده براى هر كسى كه باز گرديده باشد (از شرك بتوحيد و از مخالفت بموافقت) (۳۲)

و هر كس از خداى رحمن كه غايب (از حواس است) بترسد (و مرتكب گناه نگردد) و در قيامت با قلب بازگشته بحق آمده باشد (۳۳)

بآنها گفته ميشود با سلامتى داخل بهشت گرديد و اينكه روز (قيامت) روز جاويدانست (۳۴)

و در بهشت براى آنان هر چه بخواهند مهيّا و آماده خواهد بود و زيادتر از آنچه ميخواهند نيز نزد ما موجود است (۳۵)

و چه بسيار از اهل قرون گذشته را كه هلاك گردانيديم در صورتى كه آنان از جهت قوت و توانگرى قوى‌تر و شديدتر از اينها (كفار اهل مكه) بودند و در شهرها رفت و شد داشتند آيا (وقتى حكم عذاب بر آنان وارد گرديد) چاره و فرار گاهى داشتند (۳۶)

محققا آنچه در اينكه آيات گفته شد هر آينه تذكر و اندرزى است براى كسى كه صاحب دل پاك يا كسى كه

صفحه : ۲۷۹

گوش خود را براى استماع «سخنان حق» فرا گيرد و داراى دل حاضر و گواه باشد تا آنكه كلمات حقانى را بفهمد.

توضيح آيات

اشاره

وَ جاءَت سَكرَةُ المَوتِ بِالحَقِّ ذلِكَ ما كُنتَ مِنهُ تَحِيدُ بيهوشى مرگ آن حالت غشوه‌اى است كه در حال احتضار عارض شخص محتضر ميگردد كه گويا در آن حال انسان از خود بى‌خود گشته و روح ميخواهد از بدن جدا گردد و انسان بيچاره در همان حالت بيهوشى در كشاكش غريبى واقع خواهد گرديد «جان گ‌شايد سوى بالا بالها در زده تن در زمين چنگالها» و بدترين حالات انسان همان حالت نزع روح است.

چنانچه در آن حديث مشهور خداى تعالى فرموده:

۱» «ما تردّدت فى شيئى انا فاعله كتردّدى فى قبض روح عبدى المؤمن تا آخر»«

از اینجا معلوم میشود که در آن حال مؤمن نیز بآن انس و تعلقی که ببـدن خود دارد نمیخواهـد از وی جدا گردد اینکه است چنانچه از تتمه حـدیث معلوم میشود آن وقت آثار رحمت الهی شامل وی گشـته و از پیش چشم وی پرده برداشـته میشود و آن مقاماتی که برای وی مهیـا گردیـده بعینهـا مشاهـده مینمایـد و باشتیـاق بسوی آن عـالم رو میکنـد و ملـك الموت بوی ببهشت و نعمت‌هـای آن بشارت میدهد.

بیچاره آدم کافر و منافق و عاصی که در آن حال عوض آنکه رحمت الهی شامل حالش گردد خود را در مورد غضب الهی میبیند و ملائکه عذاب وی را بعذاب تهدید مینماید.

(بالحق) اینکه بیهوشی مرگ محقق الوقوع یعنی مسلم و حتمی است و شاید

۱- در هیچ عملی از اعمال تردید پیدا ننمودم مثل وقتی که می‌خواستم روح مؤمن را قبض نمایم.

صفحه : ۲۸۰

اینکه (جاءت) بصیغه ماضی آورده نه استقبال اشاره بهمین باشد که مرگ محقق و ثابت است و فراری از آن میسّر نخواهد بود.

خوشا بحال کسانی که در آن حال بگوش جان نداء (ارجعی الی ربك راضیهٔ مرضیهٔ) را«۱» میشوند و آنها بهمان نداء غش میکنند نه از شدت هول یا مرض آن وقت گویا بمحتضر گفته میشود اینکه مرگیست که از آن فرار میکردی امروز گرفتار گردیدی.

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذٰلِكَ يَومُ الوَعِيدِ ظاهرا مقصود نفخه دوم است زیرا چنانچه از آیات و احادیث اسـتفاده میشود نفخه اول آن وقتی است که عالم دنیا خراب و منحل میگردد که دیگر جنبنـده‌ای در عالم باقی نمیماند و بنفخه دوم موجودات حیات تازه‌ای پیدا نموده و افراد بشـر از قبر بمیعادگـاه پروردگارشـان شـتاب مینماینـد آن وقت قیامت برپا میگردد و ملائکه گوینـد اینکه است آن روزی که پیمبران بمردم خبر میدادند و آنان را تهدید مینمودند.

وَ جاءَت كُلُّ نَفسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِيدٌ (در اینکه مقصود از سائق و شهید چیست بین مفسرین گفتاری است) ۱- خدای تعالی از حال بعد از مردن خبر میدهد که در قیامت هر یک از مکلفین میآیند در حالی که با وی است (سائقی) از ملائکه که وی را بسوی حساب میکشاننـد و نیز ملائکه‌ای با وی است که شاهد او است و بر آنچه کرده نوشـته شـهادت میدهد اینکه است که در آن وقت نه فراری برای کسـی میسـر است و نه تواند انکار نماید. «مجمع البیان» ۲- (سائق) از ملائکه است که او را بمحشـر میرانند (و شـهید) اعضاء و جوارح خود انسان است «ضحاك»

۱- در سـوره الفجر آیه ۲۸ خطـاب بمحتضـر است که بـازگشت نما بسوی پروردگار خود در حالی که تو از او راضـی و او از تو نیز راضی است.

صفحه : ۲۸۱

و شاید مقصود همان دو فرشـته (رقیب و عتید) باشـند که در آیه بالا بآن اشاره شده و گماشـته شده در ضبط اعمال او بوده‌اند نه دو فرشته دیگر که همانطوری که در دنیا با او بودند و اعمال وی را ضبط مینمودند در قیامت نیز با وی همراهند.

لَقَد كُنتَ فِي غَفلَةٍ مِن هذا فَكَشَفنا عَنكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ اليَومَ حَدِيدٌ راجع باین آیه نیز از مفسرین گفتاری نقل شده اکثر مفسرین را رأی بر اینکه است که خطاب بکفار است و آن وقتی است که وارد محشـر میگردند و هول و اضـطراب آنان را میگیرد بآنها گفته میشود اینکه روز همان روزی است که پیمبران بشـما خبر دادنـد و شـما غافل بودید و امروز پرده از پیش چشم شـما برداشـته شده و

شما بینا و تیز بین گردیده‌اید و آنچه را که تکذیب نموده و باور نمیکردید امروز بعیان می‌بینید.
و برأی دیگر خطاب بخود رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است نظر به اینکه (کنت) و نیز باقی ضمائر (عَنکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ) تماما خطاب بشخص حاضر است و اشاره به اینکه تو باعتبار مرتبه بشریّت و حالت قبل از نزول وحی از وقایع و اوضاع محشر بی‌خبر و غافل بودی و اینکه آیه نظیر آیات سوره (و الضحی است که برسول خود خطاب نموده أ لَم یَجِدکَ یَتِیماً فَآوی وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدی) که در مقام امتنان بحضرتش و تنبه دیگران است که بدانند و تصدیق نمایند که آنچه را محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم میگوید از طریق وحی و اخبار از طرف حق تعالی است (فَبَصَرُکَ الیَومَ حَدِیدٌ) شاید اشاره باین است که پس از اعلام از حق تعالی چشم دل تو چنان باز و روشن گردیده که آنچه برای دیگران در اینجا نظری مینماید نزد تو ضروری و بدیهی خواهد بود.
توجیه اول اگر چه نظر بسیاق آیات بالا و زیر مناسب‌تر است لکن بدو جهت معنی دوم معتبرتر مینماید.
(اول) باعتبار لفظ (کنت و باقی ضمائر) که خطاب بشخص حاضر است و بقاعده کلی تا ممکن باشد کلام را بظاهرش گذاشت حمل بر غیر ظاهر نمودن جایز

صفحه : ۲۸۲

نیست و در اینجا چنانچه گفته شد حمل بر ظاهر کردن هیچ مانعی ندارد.
(وجه دوم) نظر بجمع بین آیات نیز معنی دوم مناسب‌تر مینماید زیرا وقتی اینکه آیه را با آیات اوائل همین سوره که راجع بایراد کفار و استبعاد آنها بود که از دو جهت اخبار پیمبر اکرم را راجع بزنده شدن در قیامت بعید میدانستند یکی در اصل وقوع آن که چگونه ممکن است که ما وقتی خاک گردیدیم ثانیا برگردیم که مضمون آیه سوم است.
و دیگر به رسول اللّه میگفتند تو هم مثل ما بشری از کجا اطلاع پیدا نموده‌ای بعالم پس از مرگ که آیه دوم مشعر بر اینکه است و اینکه دو مطلب در نظر آنان عجیب میآمد و روی همین دو اصل منکر قیامت بودند.
اینکه بود که برای رفع استبعاد وقوع قیامت همان آیه ششم و ما بعد آن را که خلقت عجیب آسمانها و زمین و آنچه در آنها پنهان است تذکر میدهد که آن کسی که اینکه موجودات را از نیستی بهستی آورده قدرت دارد که انسان را نیز ثانیا در قیامت بحالت اول برگرداند و در آیه چهارم اضافه مینماید که هر چه در زمین از نظر شما مفقود گردیده گمان نکنید که معدوم صرف شده باشد بلکه در عالم قضاء و در ولوح محفوظ نزد حق تعالی موجود است و فانی نگردیده پس شما بکلی فانی نگشته‌ئید تا آنکه عود شما بعید نماید.
و اینکه آیه (لَقَد کُنتَ فِی غَفلَةٍ تا آخر) جواب اعتراض از آیه دوم است که میگفتند کسی که از ما و مثل ما است چگونه اطلاع از عوالم دیگر پیدا نموده و ما را بعذاب تهدید می‌نماید و شاید در اینکه آیه برای رفع استبعاد منکرین بحضرتش تذکر میدهد که تو هم مثل باقی افراد بشر باعتبار جنبه بشریت که خودش فرموده (أَنَا بَشَرٌ مِثلُکُم) تو هم خبری از عالم قیامت نداشتی و ما از پیش چشم دل تو پرده برداشتیم و امروز چشم دل تو را باز نمودیم و چشم دل تو تیزبین گردیده که عوالم پس از مرگ بشر را به بینی و بآنها خبر دهی.

صفحه : ۲۸۳

وَ قالَ قَرِینُهُ هذا ما لَدَیَّ عَتِیدٌ أَلقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنِیدٍ مَنّاعٍ لِلخَیرِ مُعتَدٍ مُرِیبٍ مرجع ضمیر (قرینه) شاید یکی از آن دو ملک باشد که در آیات بالا (رقیب و عتید) نامیده و بدلالت اخبار در دنیا در طرف راست و چپ انسان اعمال وی را حفظ مینمایند اینکه است که در روز محشر گوید اعمال و احوال او نزد من حاضر است.

(القيا) ظاهرا خطاب يا بآن دو ملك رقيب و عتيد است كه در آيه (۱۶) همين سوره مباركه تذكر داده يا بآن دو ملك (سائق و شهيد است) كه در آيه (۲۰) بآن اشاره نموده بنا بر اينكه اينكه دو ملك غير از رقيب و عتيد باشند.

خلاصه آن دو ملك مأمور ميگردند كه هر كافر سركشى را كه متصف باين صفات سه گانه باشد (اول) از هر عمل خيرى بسيار جلوگيرى و ممانعت نمايد (دوم) سركش و جسور و رو بضلالت و گمراهى رفته و دشمن مؤمنين باشد (سوم) در وحدانيت حق تعالى و در امر معاد بسيار شك آورده و انكار نمايد چنين كافرى را در جهنم بياندازيد.

الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ فَأَلْقِياهُ فِي العَذابِ الشَّدِيدِ و اينكه آن كسى خواهد بود كه با خداى واحد يكتا از بتها يا غير آن شركائى و خداى ديگرى مى‌پذيرفت و بايستى چنين كافر ستيزه‌اى را در عذاب شديد بياندازيد.

در اينكه ضمير تثنيه در (القياه) راجع بكى است برأى بعضى مرجع دو فرشته‌اند كه از خزنه جهنم ميباشند.

ديگرى گفته مقصود مالك جهنم است و تثنيه در (القياه) بجاى تكرار است مثل اينكه است بگويى (الق الق) ديگرى گفته: اشاره بآن دو فرشته‌ايست كه در آيه بالا عتيد و شهيد ناميده شده.

نكته قابل توجه

چون در محل خود بدلالت اخبار بسيار و گفتار دانشمندان مبرهن گرديده

صفحه : ۲۸۴

كه هر نوعى از ملائكه موظف بانجام عملى ميباشند و يك ملك موظف بر انجام دو عمل نخواهد بود چنانچه چهار ملك اعظم مثل جبرائيل حامل وحى و ميكائيل حامل ارزاق خلق و اسرافيل حامل صور و عزرائيل حامل ارواح است و نيز در حديث معراج از رسول اكرم (ص) نقل شده كه فرموده وقتى رفتم بمعراج ديدم بعضى ملائكه هميشه در قيام و بعضى هميشه در سجود و بعضى هميشه در ركوعند پس باين اعتبار گوئيم (رقيب و عتيد) كه در آيه (۱۷) اينكه سوره تذكر ميدهد همان دو ملكى ميباشند كه يكى اعمال خوب و ديگرى اعمال بد انسان را ضبط مينمايند (و سائق و شهيد) كه در آيه (۱۹) تذكر ميدهد دو ملك ديگرند كه آدمى را از قبر بمحشر ميكشانند (و القيا) در آيه (۲۳) نيز شايد دو ملك ديگر باشند كه مأمور ميگردند كافر را در جهنم اندازند (فالقياه) در آيه (۲۵) نيز شايد دو ملك ديگر از خزنه جهنم باشند كه پس از القاء كافر مشرك در جهنم مأمور گردند كه بر شدت عذاب وى بيفزايند.

و اينكه توجيه منافات ندارد با آنچه در تفسير اهل بيت رسيده كه مقصود از (القيا) خطاب بمحمد و على عليهما السلام است كه در قيامت بيايند و در صراط بايستند و حضرت رسول صلّى اللّه عليه و اله و سلّم اينكه كار را بعهده امير المؤمنين گذارد و حضرت على عليه السّلام بر درب جهنم بايستد و بجهنم گويد فلانى را بگير كه دشمن من است و فلانى را رها كن كه از دوستان من است.

زيرا كه از اينكه حديث و از احاديث بسيار چنين استفاده ميشود كه در قيامت بلكه در دنيا نيز ملائكه مطيع و فرمان بردار محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و ائمه اطهار «ع» ميباشند و خداوند اختيار بهشت و جهنم را در دست اينكه بزرگواران داده و آنها بهر ملكى كه موظف بر انجام كارى ميباشند امر مينمايند زيرا كه آنها در هر جايى مقامى و رتبه‌اى دارند يعنى باذن خدا در هر عالمى تصرف مينمايند و دليل بر احاطه و نفوذ آنها در همه جا حديث حارث همدانى است كه وقتى بحضرت امير عليه السّلام گفت من از دو چيز ميترسم يكى سكرات مرگ و ديگر سر دو راه كه در اينكه دو جا خطر است

صفحه : ۲۸۵

حضرت فرمود:

(یـا حـارث همـدان من یمت یرنی، من مـؤمن او منـافق قبلاـ یعرفنی طرفه و اعرفه، بنفسه و اسـمه و مـا فعلاـء، و انت عنـد الصـراط معترضـی، فلاـ تخف عرهٔ و لاـ زللاـ اقول للنّار حین توقفی للعرض، ذریه و لا تقرب الرجلا، ذریه لا تقربیه انّ له، حبلا بحبل الوصـی متّصلا)

یعنی اندیشه نکن که از مؤمن و منافق کسی نیست مگر آنکه مرا در اینکه دو جا موقع مردن و نزد صراط به بیند و تو نزد من آیی تا تو را از دوزخ حمایت کنم و گویم او را رها کن که ریسـمان او بمن بسـته است (تفسـیر ابو الفتوح رازی و نیز طبرسـی از ابو القاسم الحسـکانی و او از اعمش چنین روایت میکنـد که گفته ابو المتوکـل از ابی سـعید خـدری و او از رسول صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم حـدیث مینمایـد که خـدای تعالی در قیامت بمن و علی علیه السّـلام گوید هر کس دشـمن شـما است در آتش بیاندازید و هر کس دوست شـما است در بهشت داخل نمائیـد و همین است معنی قوله تعالی (أَلقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنِیـدٍ) و عنیـد کسـی است که از حق تعـالی رو بضـلالت و گمراهی رفته باشـد. (پایان) آری همین است سرّ اینکه علی علیه السّـلام را قسـمت کننـده بهشت و جهنّم گوینـد زیرا که حضـرتش صـاحب ولایت کلیّه است و صاحب ولایت کسـی است که باذن الهی متصـرف در مواد موجودات باشـد اینکه است که هر کس ریسـمان ولاـیتش متصـل بعلی و اولاـد طـاهرین او بسـته گردیـده در محل امن و امان قرار گرفته و مشـمول شفـاعت می‌گردد و کسـی که از آنها گسـیخته از فیض شـفاعت آنها محروم خواهـد گردیـد قال قَرِینُهُ رَبَّنا ما أَطغَیتُهُ وَ لکِن کانَ فِی ضَلالٍ بَعِیـدٍ ظاهرا مرجع ضـمیر (قرینه) شـیطان است که در دنیا رفیق آنهایی است که منکر الوهیت گردیده‌انـد که در موقع عـذاب قیامت گویـد ای پروردگار ما من اینکه عاصـی را باجبار گمراه نگردانیـدم بلکه خودش باختیار از طریق حق برگشـته و تابع هواهای نفسانی گردیده خدای تعالی در سوره ابراهیم حکایهٔ از قول شیطان بیان فرموده که وقتی کفار و فجار خواهند گناه را بگردن شیطان گذارند شیطان

صفحه : ۲۸۶

گوید: (وَ ما کانَ لِی عَلَیکُم مِن سُلطانٍ إِلّا أَن دَعَوتُکُم فَاستَجَبتُم لِی فَلا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنفُسَکُم)«۱» از اینکه آیه و امثال آن معلوم میشود که شیطان تسلطی بر انسان ندارد مگر آنکه بنفس خطا کار طریق مخالفت را میآموزد.

قالَ لا تَختَصِمُوا لَدَیَّ وَ قَد قَدَّمتُ إِلَیکُم بِالوَعِیدِ ما یُبَدَّلُ القَولُ لَدَیَّ وَ ما أَنَا بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ وقتی کافر با شـیطان که رفیق او بود در مقام جـدال و نزاع بر میآیـد که تـو مرا اغواء نمودی و فریب دادی و شـیطان انکـار مینمایـد که من بر تو تسـلطی نداشـتم خودت پیرو من شـدی و مطیع من گردیـدی آن وقت خطاب قهر آمیز از مصـدر جلال احدی برمیآید که اینجا جای مجادله و خصومت نیست و من قبلاـ بتوسط سـفراء و پیمبران خود بشـما آگاهی دادم و شـما را تهدیـد بچنین روزی نمودم و شـما پیرو نفس و آرزو و آمال خود را گرفته و مخالفت ورزیدیـد و آن وعـده‌هایی که بمطیعین و وعیـدهایی که بمخالفین داده شـده گوشـزد شـما نمودند ناچیز گرفتید و آنچه قبلا در دنیا بشـما گفته شد که کسی که منکر الوهیت خدا و رسالت رسول او باشد بعذاب مجازات خواهد گردید همان است و تغییر پذیر نخواهد بود و اینکه عذاب نتیجه و پاداش اعمال خودتان است و ما ببندگان خود ظلم کننده نمیباشیم.

(ظلام) صـیغه مبالغه و عمومیت نفی ظلم را میرسانـد یعنی خـدای عادل مهربان بهیـچ وجه با احدی از بندگان خود ظلم و تعدّی روا نمیـدارد و از اینکه آیه و امثـال آن توان مختـار بودن انسـان را ثابت نمود اگر آدمی در اعمال خود مختار نبود و باختیار عمل بـد از وی صادر نمیگردیـد و به اینکه حال در مورد عـذاب آنهم آن عـذابها سـخت واقع میگردید بدیهی است که بالاترین ظلم در باره او اجراء شده بود و

۱- سوره ابراهيم آيه ۲۶ و ۲۷ يعنی من بر شما (اهل جهنم) سلطنتی نداشتم مگر اينكه شما را (براه كج دعوت نمودم) و شما اجابت نموديد پس مرا ملامت نكنيد بلكه نفس خود را ملامت نمائيد.

صفحه : ۲۸۷

خداوند از خود نفی ظلم مينمايد.

يَومَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امتَلَأتِ وَ تَقُولُ هَل مِن مَزِيدٍ (يوم) متعلق به (ما يبدل) در آيه بالا است و ممكن است (اذكر) در تقدير گرفت يعنی ای محمّد صلّی اللّه عليه و اله و سلّم ياد كن روزی را كه وقتی جهنّم از جن و انس پر ميگردد خدای تعالی باو خطاب مينمايد آيا پر شدی جهنم يا بزبان حال يا بزبان قال گويد آيا باز زيادتر از اينكه كسی هست و اينكه آيه نظير قوله تعالی است كه در سوره هود آيه ۱۲ فرموده: (لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجمَعِينَ) و ظاهرا استفسار ذات احديت و سؤال از جهنم كه آيا پر شدی برای تهديد و تذكر است و جواب او كه گويد آيا باز كسی هست كه من در خود كشم اشاره به اينكه وعده خدا حق است و جهنم از كفار و فساق پر ميگردد.

و شايد آيه كنايه از اهل دنيا باشد كه بگرد آوردن مال و مقام و وسائل اسباب لهو و لعب چنان حريصند كه هر قدر از عناوين و ثروت زيادتر برای آنان فراهم گردد باز در طلب زيادتی ميباشند و گويا بزبان حال گويند (هَل مِن مَزِيدٍ) و اينكه حرص همان جهنمی است كه انسان حريص بدنيا در باطن خود اندوخته و در قيامت ظهور و بروز مينمايد اينكه است كه جهنم حرص او هر چه پر شود قانع نگردد باز طلب زيادتی ميكند و گويد (هَل مِن مَزِيدٍ).

وَ أُزلِفَتِ الجَنَّةُ لِلمُتَّقِينَ غَيرَ بَعِيدٍ هذا ما تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوّابٍ حَفِيظٍ مَن خَشِيَ الرَّحمنَ بِالغَيبِ وَ جاءَ بِقَلبٍ مُنِيبٍ پس از بيان حال كفار كه پس از مرگ و نفخه صور و حال ورود آنان در موقف جزاء و عذاب جهنم در مقام بيان حال پرهيزكاران برآمده كه همانطوری كه آنان در آن موقع در سختی و عذاب گرفتار خواهند بود و جهنّم آنها را بخود ميكشاند و هر چه پر شود باز زيادتی ميطلبد زيرا كه اهل آن ميباشند در مقابل آنان بهشت نيز نزديك ميگردد باهل خود آن كسانی كه با ايمان و تقوی ميباشند (غير بعيد) شايد اشاره باين باشد كه بهشت از اهل تقوی دور نيست بلكه حقيقت بهشت در

صفحه : ۲۸۸

باطن و سريره آنها تعبيه شده است و در قيامت ظهور و بروز خواهد نمود.

(هذا) اشاره به بهشت است كه اينكه همان بهشتی است كه وعده داده شده برای هر كسی كه از مخالفت بموافقت و از شرك بتوحيد باز گرديده و خودداری نمايد از آنچه را كه از آن نهی شده است- و آنان كسانی ميباشند كه خوف و خشيت از خدای رحمن با اينكه از حواس ظاهرشان غائب است در قلب آنها تمركز نموده و هميشه خائف و لرزانند (وَ جاءَ بِقَلبٍ مُنِيبٍ) و نيز بهشت نزديك می گردد بكسانی كه در قيامت وارد ميگردند با قلب پاك كه خالی گرديده و از خلق رو گردانيده و بحق رو آورده.

در اينكه آيات اهل بهشت را بچهار صفت معرفی مينمايد:

(اوّل) آنان اهل تقوی ميباشند و چنانچه در جای ديگر گفته شده مرتبه تقوی فوق مرتبه ايمان است و نسبت بين آنها عموم و خصوص مطلق است يعنی اهل تقوی دارای ايمان هستند لكن ممكن است بعضی با ايمان باشند لكن دارای تقوی نباشند پس مرتبه

تقوی فوق مرتبه ایمان خواهد بود.

(دوم) اهل بهشت کسانی میباشند که از مخالفت امر حق تعالی بازگشت نموده و در هیچ وقت عمدا مرتکب معاصی نمیگردند و اینکه بیان حال متقیان است (سوّم) (مَن خَشِیَ الرَّحمنَ) آنان کسانی میباشند که با آنکه خدای خود را (رحمن) میدانند عظمت و بزرگی او چنان آنها را گرفته که همیشه از غضب او لرزانند.

(چهارم) از اوصاف اهل بهشت اینکه است که اینان در قیامت وارد میگردند با قلب پاکی که از آلایش طبیعت پاک گردیده و از خلق گریخته و بحق تعالی رو آورده.

ادخُلُوها بِسَلامٍ ذلِکَ یَومُ الخُلُودِ لَهُم ما یَشاؤُنَ فِیها وَ لَدَینا مَزِیدٌ خطاب بکسانی است که دارای چنین صفاتی که در آیه بالا گفته شده باشند که داخل شوید در بهشت که دار کرامت حق تعالی و محل امن و امان و سلامتی است

صفحه : ۲۸۹

از هر چه شما را ناخوش آید و اینکه محلّ جاویدان و قرارگاه شما خواهد بود که از هر خطری محفوظید.

(لَهُم ما یَشاؤُنَ فِیها) و برای اهل بهشت از هر نعمتی و آنچه بخواهند آماده شده زیرا که آنها مظهر و نماینده صفات حق تعالی گردیده‌اند و یکی از صفات ذاتی ذات احدیت خلّاقیت است اینکه است که اهل بهشت بنماینده‌گی خلاقیت حق تعالی موصوف گردیده‌اند و هر چه را اراده کنند فورا نزد آنان حاضر میگردد.

(وَ لَدَینا مَزِیدٌ) و نزد ما است زیادتر از آنچه بخواهند یا در ذهن آنها خطور نماید شاید اشاره باین باشد که برای نیکوکاران چیزی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده.

وَ کَم أَهلَکنا قَبلَهُم مِن قَرنٍ هُم أَشَدُّ مِنهُم بَطشاً فَنَقَّبُوا فِی البِلادِ هَل مِن مَحِیصٍ ذات متعال پس از بیان حال کفّار و متقین و ورود آنها در محشر بعد از نفخه صور برای تهدید منکرین مبدء و معاد در مقام برآمده که گوشزد آنان نماید و آنها را متذکر گرداند بکسانی که در زمانهای پیش در اثر مخالفت پیامبران مبتلا بچه عذابها گردیدند با اینکه آنان مردمان قوی هیکل و پر قوّه بودند و در شهرها راه داشتند مثل قوم عاد و ثمود که مکرر عذابی که بآنها وارد گردیده و آنان را بیچاره گردانیده یادآوری مینماید که شاید کفار متنبه گردند و اگر از عذاب آخرت که بکیفر اعمال نکوهیده‌ای که برای خود مهیا گردانیده‌اند نمیترسند لا اقل از مکافات دنیوی بترسند و دست از نخوت و لجاجت بردارند.

إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکری لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ أَو أَلقَی السَّمعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ اینکه بیاناتی که گفته شد هر آینه تذکری است برای کسانی که دارای قلب سلیمند یا کسانی که دارای گوش فرا گیرنده میباشند که کلمات معجزنمای حقانی را بشنوند.

(راغب) گفته قلب را قلب نامیده‌اند بمناسبت سرعت انتقال او و از قلب

صفحه : ۲۹۰

تعبیر میشود بمعانی که اختصاص باو دارد از روح و علم و شجاعت و غیر اینها قوله تعالی (وَ بَلَغَتِ القُلُوبُ الحَناجِرَ) یعنی ارواح و قال تعالی (لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ) یعنی علم و فهم. (پایان) و از إبن عباس نقل میکنند که قلب را تفسیر بعقل نموده و تسمیه آن بقلب از قبیل تسمیه حال بمحلّ است.

(قلب) آن لطیفه ربّانی و منبع فیوضات غیر متناهی و ودیعه الهی است و آینه مانند دارای دو رو و دو جنبه است رویی بطرف حق دارد و رویی بطرف خلق هر گاه رو بحق نماید و از کثافات نفسانی تصفیه و پاک گردد متّصف میگردد (بقلب سلیم) قوله تعالی در وصف چنین اشخاصی فرموده (إِلّا مَن أَتَی اللّهَ بِقَلبٍ سَلِیمٍ)«۱» و چون قلب محل مهر و شفقت است مظهر اسم رحمن و رحیم

گردیـده و هر گاه رو بخلق آورد و بصـفات نفسانی و اوصاف حیوانی متّصف گردیـد آینه وی تار میگردد و دیگر نمایندگی ندارد آن وقت با خزف یکسان خواهـد بود و دیگر وی را نبایـد قلب نامید اینکه است که در آیه بالا فرموده (لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ) یعنی قلب آگاه.

اینکه است کسـی که دارای قلب سلیم باشد و از امراض نفسانی سالم گردیده چنین قلبی دارای روح پاک و خالی از آلایش طبیعت گردیـده و عقل که رسول باطن است وی را بطرف حق میکشانـد و او را بحق تعالی و اوصاف ربوبی متـذکر میگرداند و برای چنین کسی آیات قرآنی و سخنان پیمبران تذکری خواهد بود از آنچه را که قلب آگاه او فهمیده اینکه است که بزودی تصدیق مینماید.

و کسـی که دارای چنین قلب آگاهی نباشد که خود واعظ خود باشد لکن قلب پاک او مستعد و قابل فهم گردیده بمجرد شـنیدن و استماع بزودی قبول نموده و تصدیق مینماید (وَ هُوَ شَـهِیدٌ) از شـهود است که پس از استماع کلمات معجز نمای قرآنی از فرط یقین بمرتبه شهود میرسد و آیات قرآنی را گویا از گوینده آن میشنود.

۱- سوره شعراء آیه ۷۹

صفحه : ۲۹۱

از بعض عرفاء است که (القاء سـمع) باید چنان باشد که گویا از حضـرت پیمبر اکرم صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم میشوند پس در فهم بالا رود و چنان داند که از جبرئیل استماع مینماید و باز در فهم چنان بلند گردد و چنان داند که از خدا میشنود و شیخ الاسلام گفته اینکه سـخن تمام است و در قران گواهی میدهـد آنجا که فرموده (وَ هُوَ شَـهِیدٌ) و شـهید از گوینده میشـنود نه از خبر دهنده زیرا که غائب از مخبر میشنود و حاضر از متکلم.

و از امام جعفر صادق علیه السّلام چنین نقل میکنند که فرموده قرآن را مکرّر میکردم تا وقتی که از متکلّم آن شنیدم.

و در تأویلات نجمیه چنین گفته قلوب چهـار قسم است: قلب یـائس و آن قلب کـافر است، و قلب مغفول، و آن قلب منـافق است، و قلب مطمئن، و آن قلب مؤمن است، و قلب سـلیم، که از تعلقـات دنیـا و آخرت خـالی گردیـده و آن قلب محبین و محبوبـان است و چنین قلبی مرءات جمال و جلال حق تعالی خواهد بود و آن قلبی است که در باره آن فرموده

(لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن)

(تفسیر روح البیان)

[سوره ق (۵۰): آیات ۳۸ تا ۴۵]

اشاره

وَ لَقَد خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما فِی سِتَّةِ أَیّامٍ وَ ما مَسَّنا مِن لُغُوبٍ (۳۸) فَاصبِر عَلی ما یَقُولُونَ وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ وَ قَبلَ الغُرُوبِ (۳۹) وَ مِنَ اللَّیلِ فَسَبِّحهُ وَ أَدبارَ السُّجُودِ (۴۰) وَ استَمِع یَومَ یُنادِ المُنادِ مِن مَکانٍ قَرِیبٍ (۴۱) یَومَ یَسمَعُونَ الصَّیحَةَ بِالحَقِّ ذلِکَ یَومُ الخُرُوجِ (۴۲)

إِنّا نَحنُ نُحیِی وَ نُمِیتُ وَ إِلَینَا المَصِیرُ (۴۳) یَومَ تَشَقَّقُ الأَرضُ عَنهُم سِراعاً ذلِکَ حَشرٌ عَلَینا یَسِیرٌ (۴۴) نَحنُ أَعلَمُ بِما یَقُولُونَ وَ ما أَنتَ عَلَیهِم بِجَبّارٍ فَذَکِّر بِالقُرآنِ مَن یَخافُ وَعِیدِ (۴۵)

صفحه : ۲۹۲

ترجمه

بحقیقت ما آسمان و زمین را در شش روز آفریدیم (و از خلقت آنها بما رنج و تعبی نرسید (۳۸)
پس ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم صبر کن بر آنچه ظالمین در باره تو میگویند و پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن پروردگار خودت را حمد و ستایش نما (۳۹)
و بعضی از شب و عقب سجده‌ها نیز پروردگار خود را تسبیح و ستایش نما (۴۰)
(و ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) گوش بده و استماع نما روزی (که منادی حق تعالی) از مکان نزدیک ندا دهد (۴۱)
روزی که فریادی را که بحق و درستی است میشنوند اینکه است روزی که (روز قیامت) که برانگیخته میشوند (۴۲)
مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بازگشت (تمام امور) بسوی ما است (۴۳)
روزی که زمین بسرعت میشکافد (یعنی قبرها) و حشر و جمع آوری (مردم) برای ما آسان است
ما داناتریم بآنچه کافرین میگویند (ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) تو نتوانی آنان را مجبور گردانی که ایمان آرند (۴۵) ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بقرآن متذکر گردان کسانی را که از وعید و تهدید عذاب قیامت ترسناکند (۴۶)

صفحه : ۲۹۳

توضیح آیات

اشاره

وَ لَقَد خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما فِی سِتَّةِ أَیّامٍ وَ ما مَسَّنا مِن لُغُوبٍ خدای تعالی در مقام بیان مدّت آفرینش جهان برآمده و چنین اظهار مینماید که ما آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است از نفوس علویین و ملائکه مدبّرین و افلاك و کرات و کهکشانها و زمین و مخلوقات ارضـی از جمادات و نباتات و انواع حیوانات و افراد بشـر و انواع و اقسام جنیان و پریان که عـدد هر یک از انواع و اقسـام موجـودات را جز خـالق و مـدبر آنهـا شـماره نتوان نمود اینکه خلقت عظیم کـذایی را در مـدت شـش روز آفریـدیم و مرتب گردانیدیم بدون آنکه در آفرینش آن برای ما زحمت و مشقتی باشد.

(در اینجا ممکن است سؤالاتی پیش آید)

(اوّل) مگر ذات متعال قدرت نداشت که یك دفعه عالم را بیافریند که بتدریج آفریده.
(دوّم) پیش از آسمانها و زمین روز و شبی نبوده شب و روز از گردش کرات و حرکت زمین بدور خود اندازه‌گیری شده.
(سوّم) اینکه آیه که آسـمانها و زمین در شـش روز خلق نموده منافی با آن آیاتی خواهـد بود که صـریح در اینکه است که آنچه را خـدای تعالی اراده نمایـد فورا موجود میگردد مثل آنجا که فرموده (وَ ما أَمرُنا إِلّا واحِدَةٌ کَلَمحٍ بِالبَصَرِ«۱» و نیز در آنجـا که فرموده (إِذا أَرادَ شَیئاً أَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ)«۲» و اینکه دو دسته از آیات بظاهر منافی با هم بلکه متناقص یکدیگر است.

۱- سوره قمر آيه ۵۰ يعنى امر ما نيست مگر يكى مثل بهم خوردن چشم يعنى آنچه را كه بخواهيم فورا انجام ميگيرد ۲- در سوره يس آيه ۸۲ فرموده وقتى وجود چيزى را اراده نمائيم باو گوئيم باش فورا موجود ميگردد امر كن اشاره بسرعت اجابت اشياء است

صفحه : ۲۹۴

پاسخ سؤال اول

آرى قدرت داشته كه يك دفعه آسمانها و زمين و آنچه بين آنها است خلقت نمايد قصورى و حدّى در قدرت مطلقه او نيست لكن چون در حكمت تامه الهى چنين مقرر گرديده و نظام آفرينش را باين طور بنا نهاده كه بايستى مادّيات مسبوق بماده و مدت باشند و پس از معدات و علل و شرايطى بوجود آيند اينكه است كه مدت براى پيدايش آنان تعيين نموده و اينكه موجودات طبيعى مثل انسان و حيوان و باقى اشياء طبيعى مسبوق بماده و مدت ميباشند از جهت قصور آنها است كه چون در آخرين مرتبه آفرينش واقع گرديده‌اند اينكه است كه وجود آنها تدريجى است نه دفعى.

پاسخ سؤال دوم

مقصود از (يوم) در آيه نه روز معهود است شايد مقصود چنين باشد كه آسمانها و زمين و آنچه بين آنها است در مدتى آفريده شده كه آن مدت تطبيق بشش روز ميگردد و هر روز مساوى با هزار سال دنيا تفسير شده

پاسخ سؤال سوم

اولا آيات با هم منافى نيستند زيرا مقصود از امر (كن) اينكه است كه هر چه را اراده كند بهر نحوى كه خواسته باشد بمحض اراده ازلى او موجود خواهد گرديد و خلقت آسمانها و زمين را از روى علم بنظام عالم و خيراتم اينكه طور خواسته و مقرّر گردانيده كه در مدت شش روز منظم گردند اگر ميخواست دفعهٔ موجود گردند البته قدرت داشته لكن علم بصلاح اينكه طور اقتضاء نموده كه بتدريج موجود گردند (و ثانيا) چنانچه در محل خود مبرهن گرديده و قوله تعالى (لَهُ الخَلقُ وَ الأَمرُ) شاهد بر آن است عالم دو قسم است عالم امر و عالم خلق و از عالم امر تعبير بمجردات و موجوداتى شده كه وجودشان مسبوق بماده و مدت نباشد و از عالم خلق بموجودات طبيعى تعبير شده و موجودات عالم امر چون مسبوق بماده و مدت نميباشند بمجرد

صفحه : ۲۹۵

اراده كه از آن تعبير بكلمه (كن) شده و در بيان اينكه قسم از موجودات است كه فرموده: (وَ ما أَمرُنا إِلّا واحِدَةٌ) و آيه اشاره بسرعت موجوديت آنها است كه بمحض اراده دفعهٔ موجود ميگردند لكن عالم خلق چنانچه گفته شد چون در نظام آفرينش حكمت بر آن جارى شده كه بتدريج موجود گردند اينكه است كه در خلقت آن مدت شش روز تعيين ميكند اگر چه آنها نيز بخواست موجد عالم هر چيزى در مرتبه خود در عالم قضا و لوح محفوظ در علم حضورى مبدء عالم موجودند لكن چون زمانى ميباشند هر يك در

زمان خود ظهور و بروز مينمايند.

و از بعض عرفاء است كه مقصود از شش روز شش نوع از مخلوقات است و آن محصور است در آنچه گفته‌ايم از ارواح، و اشباح، و نفوس و قلوب، و اسرار و سر الاسرار، و مخلوقى نيست مگر آنكه داخل يكى از آنها است (فافهم جدا) (تفسير روح البيان) فَاصبِر عَلى ما يَقُولُونَ وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّكَ قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ وَ قَبلَ الغُرُوبِ به پيمبر گرامى خود خطاب نموده و امر فرموده كه تو در مقابل گفتار ناروای كفّار بايستى صبر نمايى و مشغول شو بتسبيح و حمد و ستايش پروردگار خود پيش از طلوع آفتاب كه مصداق كاملش نماز صبح و نافله آن است كه مشتمل بر حمد و ستايش پروردگار خواهد بود، (و قبل الغروب) شايد مقصود نماز عصر يا نماز ظهر و عصر هر دو باشد.

وَ مِنَ اللَّيلِ فَسَبِّحهُ وَ أَدبارَ السُّجُودِ (وَ مِنَ اللَّيلِ) من تبعيضى يعنى بعضى از شب را تسبيح و ستايش نما پروردگار خود را شايد مقصود نماز مغرب و عشاء باشد (وَ أَدبارَ السُّجُودِ) يعنى تسبيح و تمجيد كن او را عقب سجده‌ها.

از حضرت امير عليه السّلام روايت شده كه مقصود از (أَدبارَ السُّجُودِ) دو ركعت نماز بعد از مغرب است چنانچه مراد از ادبار النجوم دو ركعت نافله صبح است. (منهج)

صفحه : ۲۹۶

و نيز در بعض روايات آمده هر كس بعد از نماز شام پيش از سخن گفتن دو ركعت نماز بخواند و در ركعت اول بعد از حمد (قل يا ايّها الكافرون) و در ركعت دوم بعد از حمد (قل هو اللّه احد بخواند) جاى وى را در علّيين قرار دهند و بعقيده بعضى اينكه همان نماز و تيره است كه عقب نماز عشاء بايد خواند.

و ظاهرا مقصود از آيه بالا نمازهاى پنجگانه خواهد بود و چون غرض اصلى از نماز حمد و ستايش پروردگار است اينكه است كه همه نمازها را تسبيح ناميده و شايد امر بصبر و اشتغال بتسبيح و تنزيه نمودن حق تعالى پس از:

(وَ لَقَد خَلَقنَا) تا آخر اشاره باين باشد كه چون بمقتضاى حكمت بايستى هر چيزى در موقع خودش واقع گردد و امور طبيعى تدريجى الحصول است اى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم تو بايد بر جفاى كفار و ايذاء آنان صبر كنى و مشغول بحمد و ستايش الهى باشى تا موقع مجازات آنان برسد و كيفر اعمال خود را به بينند، اينكه است كه پس از آن باز برسول خود خطاب نموده.

وَ استَمِع يَومَ يُنادِ المُنادِ مِن مَكانٍ قَرِيبٍ اى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم صبر كن و در اوامر حق تعالى استقامت نما تا وقتى كه بشنوى آن ندا كننده را از مكان نزديك يعنى اينكه نداء از جايى كه نزديك بشما خواهد بود بزودى انجام ميگيرد و گويند آن نداء اسرافيل است در صخره بيت المقدس و گويد اى استخوانهاى پوسيده و پيوندهاى از هم گسسته و اى گوش‌هاى ريزيده و اى موهاى پراكنده خدا بشما امر مى‌كند كه براى روز جزاء با هم جمع گرديد.

و بعضى گفته‌اند مكان قريب زير قدمهاى مردم است يا در زير مواضع روئيدن موى آنها است. (منهج الصادقين) يَومَ يَسمَعُونَ الصَّيحَةَ بِالحَقِّ ذلِكَ يَومُ الخُرُوجِ (يَومَ يَسمَعُونَ) بدل از يوم ينادى در آيه بالا است يعنى استماع كن روزى را كه مردم اهل زمين آن صداى مهيب را ميشنوند.

صفحه : ۲۹۷

شايد مقصود نفخه صور دوم اسرافيل باشد (بحق) يعنى آن روز محقق الوقوع و ثابت و واقع خواهد بود و آن روز خروج است كه از قبرها بميعاد پروردگار مى‌شتابند.

إِنّا نَحنُ نُحيِي وَ نُمِيتُ وَ إِلَينَا المَصِيرُ اشاره به اينكه نطفه مرده را در رحم صاحب حيات ميگردانيم و پس از آن وى را نشو و ارتقاء

میدهیم و او را باقی میگذاریم تا مدت معلوم و وقتی که بآن ساعتی برسد که (لا یَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَستَقدِمُونَ) و آن موقع اجل و مرگ او است آن وقت او را میمیرانیم پس همان طوری که بشما حیات دادیم پس از آنکه حیات نداشتید و پس از حیات شما را میمیرانیم قدرت داریم که شما را بسوی خود برگردانیم یعنی در قیامت حیات تازه‌ای بشما دهیم و ثانیا زنده گردید.

یَومَ تَشَقَّقُ الأَرضُ عَنهُم سِراعاً ذلِکَ حَشرٌ عَلَینا یَسِیرٌ (یوم) بدل (از یَومَ یَسمَعُونَ الصَّیحَةَ) در آیه بالا است یعنی در آن روزی که صیحه یعنی صور اسرافیل بلند میگردد در آن روز زمین شکافته میشود و مرده‌ها زنده میگردند و بسرعت از قبرها بیرون میآیند و با هم جمع میشوند و اینکه همان روز حشر است که بشما وعده داده شده و زنده کردن مردگان و جمع نمودن آنها را در صعید واحد برای ما آسان خواهد بود در سوره لقمان آیه ۲۷ فرموده (ما خَلقُکُم وَ لا بَعثُکُم إِلّا کَنَفسٍ واحِدَةٍ) آفرینش شما و مبعوث گردیدن شما در قیامت در قبال قدرت و استیلاء حق تعالی مانند نفسی میماند که هیچ زحمت و مشقتی در آن تصور ندارد بلکه نسبت باراده او دفعی است.

و نیز در سوره (قمر) آیه ۵۰ فرموده (وَ ما أَمرُنا إِلّا واحِدَةٌ کَلَمحٍ بِالبَصَرِ) اشاره بسرعت آفرینش موجودات است منتهی چنانچه در بیان آیه (۳۸) همین سوره تذکر دادیم چون موجودات مادی طبیعی بهمان طوری که مطابق نظام عالم است بایستی مسبوق بمادّه و مدّت باشند و هر یک محدود بحدّ معین و برای هر

صفحه : ۲۹۸

چیزی وقتی و مدتی و زمانی تعیین گردیده چنین بنظر میآید که خلقتش بتدریج واقع گردیده در صورتی که چنین نیست بلکه هر موجودی در مرتبه خود واقع خواهد بود.

لکن نزد شخص بصیر متدبّر و آدمی که قلبش بنور حق تعالی تجلی پیدا نموده ظاهر و معلوم است که جهان و جهانیان بیک فیض مقدس ازلی و یک اراده سرمدی همگی لباس وجود پوشیده‌اند و با کثرت و تعدّد و مراتبی که بین آنها دیده میشود (یجمعها حقیقهٔ واحدهٔ الهیهٔ) همگی بیک اراده وحدانی هر یک بقدر قابلیت امکانی خود از حق تعالی فیض وجود گرفته‌اند و همه مظاهر صفات الهی و نماینده خلاقیت و علم ازلی و قدرت تامّه و حکمت آن فرد متعال میباشند و ابراز فعالیت میکنند.

۱» (جف القلم بما هو کائن)«

با (کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ)«۲» منافی نیست زیرا او چنین اراده نموده که هر چیزی در موقع معینی اجراء و ظاهر گردد.

در بعض فقرات حدیث کمیل است که وقتی از حضرت امیر علیه السّلام از حقیقت سؤال می‌کند حضرتش فرموده:

۳» (نور یشرق علی هیاکل التوحید فیظهر آثاره)«.

۱- یعنی قلم تقدیر بر کائنات تمام گردیده یعنی آنچه باید بشود ثابت و تغییر پذیر نخواهد بود. ۲- خدای تعالی در پاسخ گفتار سخیف یهودیان که میگفتند دست خدا بسته است فرموده (غلت ایدیهم) دست آنها بسته باد هر روزی خدا در انجام کاری است اشاره به اینکه علی الدوام در کار خلقت است. ۳- پس از آنکه کمیل بن زیاد که از اصحاب سر علی (ع) بوده سؤال از حقیقت میکند حضرت پس از آنکه بچند جمله حقیقت را برای او معرفی میفرماید از جمله فقرات حدیث اینکه است که فرموده حقیقت نوریست که اشراق نموده بر هیکل وحدات موجودات یعنی بآن نور وجود حق تعالی آثار ماهیات ظاهر گردیده. [.....]

صفحه : ۲۹۹

نَحنُ أَعلَمُ بِما یَقُولُونَ وَ ما أَنتَ عَلَیهِم بِجَبّارٍ فَذَکِّر بِالقُرآنِ مَن یَخافُ وَعِیدِ خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است که

ما داناتریم بآنچه در باره تو از نسبت سحر و جنون میدهند و نیز میدانیم آنچه را که در امر معاد تشکیک و انکار مینمایند و آنچه را که نسبت بمقام الوهیت میدهند در تمام اینها ما از تو داناتریم و وظیفه پیمبری تو فقط همین است که بمواعظ قرآن و بوعید عذاب و مجازات آنان را متذکر گردانی و تهدید کنی و آنان را بمواعظ قرآن و بوعید عذاب بترسانی و ارشاد بصلاح نمایی لکن تو چنین قدرتی نداری که آنها را مجبور گردانی که ایمان بیاورند و تصدیق نمایند. در سوره نازعات آیه ۴۵ فرموده: (إِنَّما أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخشاها) یعنی تو بیم دهنده کسانی میباشی که ترس از قیامت و هیبت الهی در قلب آنان استیلاء دارد و اشاره بهمین مطلب است که در سوره بقره آیه دوم فرموده: (ذلِكَ الكِتابُ لا رَيبَ فِيهِ هُدىً لِلمُتَّقِينَ) یعنی هدایت شدن بقرآن مخصوص پرهیزکاران است.

صفحه : ۳۰۰

سورهٔ الذاريات

اشاره

ستّون آیهٔ و هی مکیّهٔ

[سوره الذاريات (۵۱): آيات ۱ تا ۲۳]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

وَ الذّارِياتِ ذَرواً (۱) فَالحامِلاتِ وِقراً (۲) فَالجارِياتِ يُسراً (۳) فَالمُقَسِّماتِ أَمراً (۴)

إِنَّما تُوعَدُونَ لَصادِقٌ (۵) وَ إِنَّ الدِّينَ لَواقِعٌ (۶) وَ السَّماءِ ذاتِ الحُبُكِ (۷) إِنَّكُم لَفِي قَولٍ مُختَلِفٍ (۸) يُؤفَكُ عَنهُ مَن أُفِكَ (۹)

قُتِلَ الخَرّاصُونَ (۱۰) الَّذِينَ هُم فِي غَمرَةٍ ساهُونَ (۱۱) يَسئَلُونَ أَيّانَ يَومُ الدِّينِ (۱۲) يَومَ هُم عَلَى النّارِ يُفتَنُونَ (۱۳) ذُوقُوا فِتنَتَكُم هذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تَستَعجِلُونَ (۱۴)

إِنَّ المُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ (۱۵) آخِذِينَ ما آتاهُم رَبُّهُم إِنَّهُم كانُوا قَبلَ ذلِكَ مُحسِنِينَ (۱۶) كانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيلِ ما يَهجَعُونَ (۱۷) وَ بِالأَسحارِ هُم يَستَغفِرُونَ (۱۸) وَ فِي أَموالِهِم حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ المَحرُومِ (۱۹)

وَ فِي الأَرضِ آياتٌ لِلمُوقِنِينَ (۲۰) وَ فِي أَنفُسِكُم أَ فَلا تُبصِرُونَ (۲۱) وَ فِي السَّماءِ رِزقُكُم وَ ما تُوعَدُونَ (۲۲) فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الأَرضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثلَ ما أَنَّكُم تَنطِقُونَ (۲۳)

صفحه : ۳۰۱

ترجمه

سوره و الذاريات در مکه فرود آمده و شصت آیه و سیصد و شصت کلمه و هزار و دویست و هشتاد و هفت حرف است

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

قسم ببادهای پراکنده کننده (خاک و غیره) (۲)

و قسم به بردارنده بار گران (۳)

و قسم بابرها (یا بکشتیها) که روندگان باشند بآسانی (۴)

و قسم به تقسیم کنندگان کار (۵) (ملائکه موکل بر باد و باران و غیره)

که غیر از اینکه نیست که آنچه (بتوسط انبیاء بشما) وعده داده شده هر آینه صدق و درست و حقیقت است (۶)

و محققا دین (جزاء اعمال) واقع خواهد بود (۷)

و سوگند بآسمان که صاحب راهها است یا دارای ستارگان است (۸)

که محققا شما در باره پیغمبر و قرآن در گفتارهای مختلف میباشید (۹)

برگردیده شود از ایمان هر کس برگردیده شد

کشته باد (لعنت باد) بر دروغگویان (۱۱)

آن کسانی که در ضلالت (فرو رفته و بیخبرانند) (۱۲)

میپرسند کی قیامت واقع خواهد گردید (۱۳)

قیامت روزی است که در آتش در افتند (۱۴)

(بآنها گفته میشود) ابتلاء و سوختن خود را بچشید و اینکه آن قیامتی است که بآن عجله مینمودید (۱۵)

بدرستی که پرهیزکاران در بهشتهایی میباشند که در آنها چشمه‌هایی جریان دارد (۱۶)

آنان گرفته‌اند آنچه را که پروردگارشان بآنها عطا نموده زیرا آنها کسانی میباشند که قبلا (در حیات دنیا نیکوکار بودند (۱۷)

کمی از شب را میخوابیدند (۱۸)

و در سحرها از خدا طلب آمرزش مینمودند (۱۹)

در مالهای خود برای سؤال کنندگان و محرومین حقی در نظر میگرفتند (۲۰)

در زمین برای یقین کننده‌گان (۲۱) نشانه‌هایی خواهد بود

و نیز نشانه و آیاتی است در نفسهای شما آیا شما نمینگرید (۲۲)

و روزی شما و آنچه بشما وعده داده شده در آسمان است (۲۳)

قسم به پروردگار آسمان و زمین بدرستی و حقیقت آنچه گفته شد مانند سخنان راست شما حق و درست است (۲۴)

صفحه : ۳۰۲

توضیح آیات

اشاره

خدای متعال در اینکه چهار آیه اول سوره بچهار امر بزرگ عالم خلقت سوگند یاد نموده که آنچه را پیمبران ما بشما وعده داده‌اند راجع بمقامات و نعمتهایی که در آخرت برای نیکوکاران مهیا نموده‌ایم عین حقیقت و واقع است، و نیز دین یعنی دار جزاء که در آخرت در دیوان عدل الهی هر کسی بایستی بجزای اعمال و کیفر افعال خود برسد محقق و واقع خواهد بود.

سخنان مفسرين در توجيه چهار آيه اول سوره

۱- وَ الذّارِیاتِ سوگند ببادهایی که پراکنده کننده ابرها یا پراکنده کننده خاکهایند یا سوگند بفرشتگان که ابرها را پراکنده میکنند یا سوگند بزنهایی که بکثرت حمل پراکنده کننده بشرند.

۲- فَالحامِلاتِ وِقراً و سوگند به ابرهایی که حامل بار سنگین بارانند، یا بملائکه‌ای که موظف بر روان کردن ابرهای سنگینند یا بزنهایی که حامل بار گران اولادند.

۳- فَالجارِیاتِ یُسراً سوگند بکشتیهایی که در روی دریا بآسانی جریان دارند یا بستارگان سیّاره و خورشید و ماه که هر یک در مدار خود در جریانند یا ببادهایی که از جای خود بحرکت میآیند.

۴- فَالمُقَسِّماتِ أَمراً پس اینان قسمت کننده‌گان امورند یا فرشتگانی که عمّال امور خلقند و موظف بر باران و قسمت کننده روزی خلائقند زیرا که هر نوعی از ملائکه موظف بر انجام عملی خواهند بود تا آنکه عالم خلقت منظم و مرتب گردد.

صفحه : ۳۰۳

و از مجاهد نقل میکنند که گفته مقصود از مقسمات چهار فرشته مقرّبند که متولّی بر انجام کار بنی آدمند، جبرئیل بغلظت، میکائیل برحمت، عزرائیل بقبض روح، اسرافیل بنفخ صور یا آنکه مقسمات بادهایی میباشند که ابرها را در اقطار عالم قسمت میکنند.

صاحب کشاف و طبرسی از إبن عباس و مجاهد از إبن عباس الکوا چنین نقل میکنند که گفته در حالی که حضرت امیر علیه السّلام در منبر موعظه میفرمود گفتم یا امیر المؤمنین از چند چیز از تو سؤال میکنم بمن خبر بده که مقصود:

(الذّارِیاتِ ذَرواً) چیست فرمود باد است گفتم (فَالحامِلاتِ وِقراً) چیست فرمود ابر است گفتم (فَالمُقَسِّماتِ أَمراً) چیست فرمود ملائکه و در بسیاری از تفاسیر اینکه حدیث نقل شده.

و اینکه حدیث تأیید مینماید همان قول اول را که مقصود از ذاریات باد، و از حاملات ابر، و از جاریات کشتی‌ها، و از مقسمات ملائکه مدبرین می‌باشند.

از بعض مفسرین نقل شده که در تمام قسمها (ربّ) مأخوذ است زیرا که جائز نیست قسم مگر بخدا و مؤید آن روایتی است که از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نقل میکنند که فرمود برای احدی جایز نیست قسم یاد کند مگر بخدا و خدا بهر چه از مخلوقاتش بخواهد قسم یاد میکند و باین اشیاء قسم خورده برای آنکه منافع اینها زیاد است و نیز بآن اثبات میگردد وجود و وحدانیت حق تعالی.

آری چون اینکه چهار چیز از اصول و ارکان عالم طبیعیات بشمار میروند که اگر یکی از آنها مختل گردد و هر یک از حدّ خود بطوری که نظام عالم منوط بآن است بکم و زیاد شدن تجاوز نماید امور بنی آدم بلکه هر جنبنده‌ای فاسد خواهد گردید إِنَّما تُوعَدُونَ لَصادِقٌ وَ إِنَّ الدِّینَ لَواقِعٌ اینکه دو جمله جواب قسم است یعنی قسم باین کثرات امور طبیعی و پراکنده گی

صفحه : ۳۰۴

آنها که آنچه پیمبران بشماها وعده داده‌اند از ثواب و عقاب و بهشت و جهنم صدق و درست و بر حق و حقیقت میباشد.

چون بایستی قسم با آنچه برای اثبات آن قسم یاد میکنند وفق دهد در اینجا گویا اینکه ذات متعال باین کثرات امور طبیعی از باد و باران و ابر و غیر اینها قسم یاد نموده اشاره باین باشد که با اینکه اشیاء طبیعی با هم ضد و متناقض و پراکنده‌اند بقدرت و حکمت ازلی آنها را با هم جمع نموده و ضدیت را از بین آنها برداشته و یک عالم مجلل و مرتبی را تشکیل میدهند همین طور آنچه را که

پیمبران بشما وعده داده‌اند که تمام اشخاص از افراد انسان و افراد جن که در دنیا از هم متفرق و هر یک در زمانی و مکانی از هم جدا میباشند در روز موعود در صعید واحد با هم جمع میگردند و در روز رستاخیز اینکه متفرقات در زمان با هم مجتمعاتند و نیز اعمال متفرق و متشتتی که در حیات دنیا از آنان ناشی گردیده آن نیز در صحیفه اعمال که

(لا یغادر صغیرهٔ و لا کبیرهٔ الا احصیها)

تماما نزد آنها حاضر خواهد گردید و به نتیجه اعمال خود خواهند رسید.

خلاصه متفرقات در اینکه نشئه دنیا در عالم آخرت مجتمعاتند و اینکه متفرقات و متکثرات عالم طبیعی دنیوی مقدّمه پیدایش عالم اخروی بلکه آخرت ناشی از همین عالم متفرقات و غایت و فایده آن است. (و اللّه عالم باسرار کلامه) وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ (حبک) در لغت بمعنی طریق آمده در مفردات چنین گفته:

(قال تعالی وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ هی ذات الطرائق) یعنی آسمان صاحب راه‌ها است.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- سوگند بآسمان‌ها که در آن راههای نیکو است و راههای آن مثال طرقی مانند که بر روی ریگ یا آب صاف کشیده شده و مانند حلقه‌های زره که بهم پیوسته گردیده.

صفحه : ۳۰۵

۲- مقصود از حبک راه سیر ستارگان است. (منهج الصادقین) ۳- از امیر المؤمنین علیه السّلام از معنی (حبک) سؤال شد فرمود الحسن و الزینهٔ علی بن ابراهیم از پدر خود چنین روایت کرده که حسین بن خالد گفت از علی بن موسی الرضا علیهما السلام پرسیدم معنی (الحبک) در قوله تعالی (وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ چیست) فرمود:

(محبوکهٔ الی الارض)

یعنی بر زمین محکم و استوار گردیده و انگشتان خود را مثل شبکه درهم داخل گردانید که نشان دهد آسمان و زمین اینکه طوری داخل درهم است حسین بن خالد گوید گفتم یا بن رسول اللّه (ص) چگونه چنین است در صورتی که حقّ سبحانه فرموده (رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ) گفت حق تعالی فرموده (بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها) یعنی ستونها هست لکن دیده نمیشود گوید گفتم فدای تو شوم اینکه مطلب را توضیح فرما حضرت دست چپ خود را پهن نمود و دست راست خود را مانند قبّه بر بالای آن نهاد و فرمود دست چپ مانند زمین دنیا است و دست راست مانند قبّه بالای آن است و همین طور است زمین دوم بر بالای آسمان دنیا و آسمان دوم بر بالای آن و زمین سوم بر بالای آسمان و آسمان سوم بر بالای آن و بهمین ترتیب هر آسمان و زمینی تا آسمان هفتم و عرش الهی بالای آسمان هفتم است و همین است معنی قوله تعالی (خَلَقَ سَبعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ) تا آخر حدیث و نیز از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که فرموده

(ان اللّه عز و جل اثنی عشر الف عالم کل عالم منهم اکبر من سبع سماوات و سبع ارضین ما یری عالم منهم ان للّه عز و جل عالما غیرهم)

یعنی از برای حق تعالی دوازده هزار عالم است که هر عالمی بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین است هیچ عالمی از آن عوالم تصور نمیکند خدای تعالی را عالمی سوای آنها بوده باشد) از اینکه دو خبر و غیر آن از اخبار بسیار که از معصومین نقل شده دو مطلب میتوان استخراج نمود یکی بزرگی قدرت و عظمت فیاض مطلق و عدم محدودیت عوالم بهمین عالمی که ما مینگریم زیرا که

در اینکه دو حدیث فرموده هر عالمی بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین است.

صفحه : ۳۰۶

(دوم) از حدیث اول میتوان استفاده نمود که آسمانها مثل حلقه‌های زنجیر با اینکه بهم پیوستگی دارند از هم بازند و آن طوری نیست که علمای هیئت قدیم اظهار میکردند و طبقات آسمان را تشبیه مینمودند به پرده‌های پیاز که بهم چسبیده و محدّب هر یک متصل بمعقّر دیگری است و روی اینکه اصل غلط منکر معراج جسمانی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بودند نظر به اینکه (خرق و التیام) در افلاک ممکن نیست و چنین گمان میکردند که چون طبقات آسمانها چسبیده بهم است از عروج پیغمبر بآسمان لازم آید آسمانها از یکدیگر جدا گردد و چنین امری را محال میدانستند.

و نیز از بصائر الدرجات از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده که فرموده:

(ان من وراء شمسکم هذا اربعین عین شمس فیها خلق کثیر و ان من وراء عین قمرکم هذه اربعین قمرا فیها خلق کثیر لا یدرون ان اللّه تعالی خلق آدم (ع) ام لم یخلقه)

یعنی پس از خورشید شما چهل چشمه خورشید است که در آنها مخلوق بسیار میباشند و ندانند که خدای تعالی آدم را آفریده یا نه و از اینکه روایت نیز کثرت و عدم محدودیت عالم را بآنچه علمای هیئت قدیم محدود مینمودند معلوم میگردد و همانطوری که کشفیات جدید ارائه میدهد آسمانها و زمین و کرات و ستارگان از هم باز و چسبیده بهم نیستند آیات قرآنی و احادیث و آنچه اولیاء الهی از راه سرّ و باطن و وحی دانسته‌اند بعضی از آنها مطابق میگردد با آنچه که علماء جدید بعد از زحمات بسیار بتوسط تجربه و تجزیه و وسائل بسیار اندکی از آن را از طریق آلات جسمانی فهمیده‌اند و در آن عمل میکنند.

هو که (إِنَّکُم لَفِی قَولٍ مُختَلِفٍ) سوگند بآسمان که صاحب راهها است که شما کفّار در گفتار مختلفید در باره پیغمبر و در باره قرآن و سخنانی گوئید که ضد هم و نقیض یکدیگر است پیمبر را گاهی کاهن، گاهی شاعر، گاهی مجنون می‌گویید قرآن را گاهی سحر، گاهی شعر و کهانت، گاهی رجز، گاهی اساطیر اولین

حدیث دوم از کتاب خصال نقل شده.

صفحه : ۳۰۷

می‌نامید شاید اشاره باین باشد که همین طوری که آسمان طرق و راههای مختلف دارد که شاید بعضی راه شیاطین و بعضی راه عروج و صعود ملائکه باشد شما نیز در سخن‌هایتان راههایی را می‌جوئید برای اینکه طریق عذری برای تکذیب کردن خودتان بیابید.

یُؤفَکُ عَنهُ مَن أُفِکَ قُتِلَ الخَرّاصُونَ الَّذِینَ هُم فِی غَمرَةٍ ساهُونَ (افک) در لغت بمعنی گردیدن چیزی است از آن وجهی که بایستی بر آن وجه بوده باشد قوله تعالی (قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی یُؤفَکُونَ) چگونه اینها از حق بسوی باطل برگشتند.

و شاید آیه اشاره به اینکه باشد که کافرین باین سخنان مختلفشان از حقّ برگشتند و از اینکه بگفتار محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و قرآن ایمان آورند منصرف گردیدند (قُتِلَ الخَرّاصُونَ) (قتل) در صورت ظاهر خبر است لکن در معنی لعن و نفرین است و (خراص) مأخوذ از خرص است و بمعنی گمان بردن بر چیزی و گفتن بدون دلیل است کشته و مرده باشند دروغ گوینده‌گان که چنین نسبت‌های ناروایی بقران و بمحمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم میدهند خراصون کسانی میباشند که در جهل و بی‌خبری فرو رفته و آنان غافلان و بی‌خبران خواهند بود.

يَسئَلُونَ أَيّانَ يَومُ الدِّينِ يَومَ هُم عَلَى النّارِ يُفتَنُونَ ذُوقُوا فِتنَتَكُم هذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تَستَعجِلُونَ مرجع ضمير جمع در (يسئلون) همان كسانی ميباشند كه در آيات بالا اوصاف آنها را فرموده كه آنهايی كه در جهل و نادانی فرو رفته‌اند و سخنان مختلف در باره رسول اكرم صلّی اللّه عليه و اله و سلّم و قرآن ميگويند و از طريق حق برگشته‌اند از روی استهزاء و سخريّه از پيمبر صلّی اللّه عليه و اله و سلّم يا از مؤمنين سؤال ميكنند كه آن دين و روز جزائی كه قسم بر وقوع آن ياد نموده و گفتيد (إِنَّ الدِّينَ لَواقِعٌ) كی خواهد بود.
(يومهم) پاسخ سؤال آنان و خبر مبتداء محذوف است يعنی روز جزاء

صفحه : ۳۰۸

همان روزی است كه شما در آتش سوخته و معذّب خواهيد گرديد و مالك جهنم بآنها ميگويد بچشيد الم و درد سوختن و عذاب خود را اينكه همان روزی است كه نه بشهادت عقلتان و نه بقول انبياء و سفراء الهی باور نكرديد و سخنان مختلف در باره آنها ميگفتند و از روی تكذيب و استبعاد عجله ميكرديد و ميگفتيد قيامت كی خواهد بود الان بچشيد و صحت آن را دريابيد.
إِنَّ المُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ خداوند متعال بعد از بيان حال كسانی كه در جهل و نادانی فرو رفته‌اند و چگونگی سوء عاقبت آنها در مقام بيان حال نيكوكاران بر آمده و فيوضات و نعمت‌هايی كه نصيب آنها ميشود گوشزد مينمايد چنانچه عادت قرآن بر اينكه جاری گرديده كه هر جا راجع بكفّار و اشقياء و سوء عاقبت و نكال آنان سخن گويد پس از آن راجع بمؤمنين و متقين نيز سخن بميان ميآورد و بر عكس نيز چنين است اگر اول از نيكوكاران سخن گويد پس از آن از كيفر و جزاء اشقياء بيان مينمايد زيرا نظر به اينكه چون رسول خود را ستوده و وی را به (بشيرا و نذيرا) معرفی نموده بايستی چنين باشد و نيز چون انسان كامل بايد خدا را بتمام اسماء الحسنی بشناسد و بداند كه او در موقع رحمت كثير الاحسان است و در موقع غضب شديد الانتقام خواهد بود و هميشه بين خوف و رجاء باشد كه نه بزهد و تقوی و عبادت مغرور گردد و نه آنكه بمعصيت از رحمت خدا مأيوس شود.
اينكه است كه پس از بيان حال كفار در مقام حال پرهيزكاران و نعمت‌هايی كه برای آنها مهيا نموده برآمده و مقابل عذاب كفار كه در آتش سوزانند متّقين و كسانی كه از مخالفت اوامر و نواهی حق تعالی خودداری نمودند آنان در بوستانهای با چشمه‌های جاری متنعم خواهند بود.
(جنات) چون جمع جنت است شايد اشاره باين باشد كه نه فقط آنها دارای يك نوع از بهشت باشند بلكه برای آنان بهشت‌ها و نهرهايی است از جسمانی و روحانی كه محدود بحدی نيست و از تمام انواع و اقسام نعمت‌ها چه روحانی و چه

صفحه : ۳۰۹

جسمانی متنعم و شادمانند و نيز (عيون) كه آن نيز جمع عين بمعنی چشمه است انواع و اقسامی دارد از همه آنها محفوظ و متنعم ميباشند.
بعد در مقام بيان بعضی از صفات متّقين برآمده و چند صفت آنان را بيان فرموده (آخِذِينَ ما آتاهُم رَبُّهُم) اول آنچه را كه پروردگارشان از روی رحمت و كرم بآنان عطا نموده ميگيرند.
ماء موصوله در (ما آتاهم) عموم دارد شامل عطاء بسيار و بی‌اندازه ميگردد و نيز شايد اشاره بمقام بلند آنها باشد كه قرب و منزلت آنها بحق تعالی بدرجه‌ای است كه بدون واسطه غير از پروردگارشان عطا و بخشش ميگيرند و نظر باهميّت انفاق در سوره توبه آيه ۱۰۵ فرموده (أَنَّ اللّهَ يَأخُذُ الصَّدَقاتِ) كه گويا دست فقير را بجای دست خود بشمار آورده.
و در اينجا اشاره بمقام متقيان دارد كه آنان دارای مقامی گرديده‌اند كه عطا و بخشش را از دست حق تعالی ميگيرند يعنی روح قدسيّه آنها از مبدء خود گيرنده عطای بسيار خواهد بود.

إِنَّهُم کـانُوا قَبلَ ذلِکَ مُحسِنِینَ اشاره به اینکه چون اشـخاص با ایمان و تقوی قبلا در دنیا نیکوکار و پرهیزکار بودنـد اینکه است که چنین مقام و رتبه‌ای پیدا نموده‌اند که بدون واسطه از پروردگارشان فیض بگیرند.
قبل ذلک چنانچه مفسـرین گفته‌انـد شاید ایام حیات دنیا باشد و شاید اشاره باین باشد که نتیجه نیکوکاری آنها اینکه است که روح پاکشان گیرنده عطای پروردگار آنان می‌شود حتّی در ایّام حیاتشان در معرض نفحات الهی واقعند.
کـانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیـلِ مـا یَهجَعُونَ (دوم) از اوصـاف متقیـان و پرهیزکـاران اینکـه است که کمی از شب را میخوابیدنـد راغب گفته (الهجوع النوم لیلا)

صفحه : ۳۱۰

در اینکه کلمه (ما) در (ما یهجعون) موصوله است یا مصـدریه، یا نافیه بین مفسـرین گفتاری است (ما) موصوله یا مصدریّه هر کدام باشد برای تأکید و کم خوابیدن در شب است و مبالغه در آن بسـیار است: اول لفظ (هجوع) دلالت بر تأکید دارد- دوم (قلیلا) که با آنکه (هجوع) دلالـت بر تأکیـد دارد (قلیلا) را بآن اضافه نموده- سوم (وَ مِنَ اللَّیلِ) که وقت استراحت و آرامش است- چهارم (ما) موصوله باشد یا مصدریّه دلالت بر تأکید جمله (یهجعون) دارد.
إبن عباس گفته کم شبی است که اهل تقوی در اول یا وسط یا آخر شب بنماز نافله مشغول نباشد، و اینکه روایت از امام محمّد باقر علیه السّلام نیز نقل شده.
(منهج الصادقین)

(درد پشتم داد حقّ تا من ز خواب بر جهم در نیم شب با سوز و تاب)

دردها بخشید حقّ از لطف خویش تا نخسبم جمله شب چون گاو و میش
(مثنوی) وَ بِالأَسحارِ هُم یَستَغفِرُونَ دیگر از اوصاف مردمان با تقوی اینکه است که آنان در سحرها از خداوند طلب آمرزش میکنند.
از اینکه آیه معلوم میشـود که استغفار یعنی طلب آمرزش از خـدا نمـودن در موقع سـحر خصوصـیّت زائـدی دارد بـا اینکه شـخص مهـذب بیشتر از شب را بعبـادت و قیـام و ذکر و آنچه نزد شـارع مطلوب است میگذرانـد بـا اینحال موقع سـحر را اختصاص میـدهد باستغفار و طلب عفو از خدای منان.
و شایـد چنانچه بعضـی گفته‌انـد ارشاد باین است که بعـد از عبادت شب مـداومت باسـتغفار نماینـد که مبادا بصورت عبادت مغرور گردند و گمان کنند که بمقام قرب رسیده‌اند و (إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِینَ) را فراموش نمایند.
وَ فِی أَموالِهِم حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ المَحرُومِ دیگر از اوصاف پرهیزکاران اینکه است که در مالهای خود اندازه‌ای برای فقراء

صفحه : ۳۱۱

تعیین مینمایند که در واقع فقراء را در مال خود شریک میگردانند.
سائل آن فقیر را گوینـد که فقر خود را اظهار میـدارد و از اغنیاء طلب حقّ مینماید، و محروم آن آدم آبرومندی است که عفت نفس او مانع میشود که فقر خود را اظهار نماید و کسی را از حال خود مطلع گرداند.
وَ فِی الأَرضِ آیاتٌ لِلمُوقِنِینَ (موقنین) کسانی خواهند بود که در معارف از طریق براهین عقلی و نقلی بمرتبه (علم الیقین) رسـیده‌اند و برای ازدیاد یقین و معرفت در زمین نظر میکننـد تا آنکه آیات و نشانه‌های صـفات جلال و جمال یزدانی و آثار الهی را بنگرنـد و

همیشه مراقبند که در همه چیز اثر رحمت بینند تا آنکه بکثرت نظر و استبصار بجایی رسند که اشیاء را نمایند صفات خدا مشاهده نمایند و از علم بعین رسند آن وقت بچشم دل بینند آنچه را که منسوب بحضرت امیر است که فرموده:

(و فی کل شیئی له آیهٔ تدل علی انّه واحد)

«۱» و فیض منبسط و رحمت واسعه الهی را در همه موجودات معاینه نمایند.

وَ فِی أَنفُسِکُم أَ فَلا تُبصِرُونَ خطاب بتمام افراد بشر است و همزه (أ فلا) همزه استفهامی است و در مقام سرزنش بانسان است که با آنکه در خود شما آیات و نشانه‌های قدرت الهی هویدا است بلکه هر چه در عالم کبیر و مجموعه جهان پهناور موجود است نمونه‌ای از آن در وجود انسانی مندرج گردیده زیرا که در میان موجودات فقط وجود انسان است که مجموعه عالم وجود گشته و گنجینه اسرار الهی و نماینده صفات ربوبی گردیده گاهی بنیروی شاهباز قدسی روح ملکوتی در فضاء غیر متناهی عالم امکانی پرواز مینماید و گاهی مجذوب طبیعت گردیده در قعر گودال مادیات و طبیعیات فرو میرود

۱- یعنی در هر چیزی آیت و نشانه‌ایست برای اینکه خدا یکی است که وحدت هر یک از موجودات دلالت دارد بر وحدت اله او

صفحه : ۳۱۲

با اینکه نماینده‌گی چگونه چشم دل خود را کور گردانیده‌ئید و نگاه نمیکنید تا آنکه خدای خود را بشناسید.

آری شناختن مبدء و معاد موقوف بر شناختن نفس است نخستین بایستی خود را و وجود خویش را آن طوری که (آیت) وجود حق تعالی میباشیم بشناسیم تا آنکه پی بمبدء و معاد خود ببریم چنانچه در حدیث مشهور که منسوب بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است فرموده

(من عرف نفسه فقد عرف ربّه)

یعنی کسی که نفس و حقیقت خود را شناخت محققا خدا را شناخته.

معلوم است مقصود از شناختن نفس فقط بشناختن هیکل جسمانی و قوای طبیعی و اصل و نسب نیست بلکه کسی که خود را بطور مخلوقیت و مربوبیت شناخت و خود را آیت وجود حق تعالی و مظهر صفات الهی دانست بقدر دلالت وجود خودش و معلوماتش خدای خود را خواهد شناخت.

منسوب بمولای عارفین علی علیه السّلام است که فرموده:

(أ تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر)

آیا تو چنین گمان میکنی که یک جثه کوچکی میباشی در صورتی که عالم بزرگی در تو پیچیده شده.

(نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آنچه در سرّ سویدای بنی آدم از او است)

(سعدی) خلاصه آیه ارشاد باین است که آنچه در زمین از جمادات و نباتات و حیوانات ملاحظه مینمائید تماما آیات و نشانه‌های وجود و قدرت و علم ایزد متعال است و بایستی اشخاص با ایمان و یقین بنظر تدبّر آنها را بنگرند و اکتفاء بصورت ظاهر اشیاء ننمایند بلکه در عمق اشیاء فرو روند و اسراری که در کمون موجودات از نظر مخفی است کشف نمایند تا معرفت آنها کامل‌تر گردد و بر یقین آنان افزوده شود.

و چون نزدیک‌ترین اشیاء بانسان نفس خود او است بایستی مراتب سیر

صفحه : ۳۱۳

خود را از اول خلقتش تا آخر مرتبه کمالش را در نظر گیرد تا آنکه بشناسایی خود مجموعه عالم خلقت را بنگرد زیرا که جهانی در وی پنهان است آن وقت بمبدء و معاد خود پی خواهد برد.

وَ فِی السَّماءِ رِزقُکُم وَ ما تُوعَدُونَ رزق شما و آنچه بشما وعده داده شده در آسمان است که بواسطه باران و برف و نور خورشید که باینها نباتات از زمین روئیده می‌شود و شما تغذیه مینمائید و نیز آنچه بشما وعده داده شده از کرامات منشأ آن از آسمان فرود آمده.

و شاید مقصود از (السماء) در آیه طرف علوی یعنی عالم قضاء و لوح محفوظ باشد و رزق شامل گردد آنچه را که برای انسان در ابتداء خلقت تعیین گردیده از نعمت‌های جسمانی و روحانی و نیز آنچه را که بتوسط انبیاء و سفراء الهی از نعمتهای بهشتی و مقامات اخروی که برای پرهیزکاران وعده داده شده و اگر چه آن معنی اول که مقصود از رزق همان چیزهایی باشد که انسان بآن تغذیه میکند یا صرف لوازمات طبیعی مینماید بنظر بدوی متبادر بذهن میگردد لکن بقرینه عطف (وَ ما تُوعَدُونَ) و نیز آیه بعد.

فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الأَرضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثلَ ما أَنَّکُم تَنطِقُونَ معنی اعم را میرساند زیرا که مرجع ضمیر (انّه) ظاهرا همان آیات بالا است که سوگند به پروردگار و مربی و ناظم و مدبّر آسمان و زمین که اینکه هایی که گفته شد از اوصاف متقین و درجات آنها و آنچه برای شما روزی مقرر نموده و آنچه بشما وعده داده شده از نعمت‌های اخروی چه روحانی آن و چه جسمانی آن هر آینه تماما حق و صدق است و در یقین مانند گفتار خودتان است که یقین بسخن‌های خود دارید.

و اگر مقصود از رزق همان روزی باشد که بتوسط باران و برف و آفتاب برای انسان مهیّا میگردد آن مطلبی است واضح قسم باین غلیظی برای اثبات آن در کلام فصیح بی محل و بی موقع خواهد بود.

صفحه : ۳۱۴

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۲۴ تا ۴۵]

هَل أَتاکَ حَدِیثُ ضَیفِ إِبراهِیمَ المُکرَمِینَ (۲۴) إِذ دَخَلُوا عَلَیهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ قَومٌ مُنکَرُونَ (۲۵) فَراغَ إِلی أَهلِهِ فَجاءَ بِعِجلٍ سَمِینٍ (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَیهِم قالَ أَ لا تَأکُلُونَ (۲۷) فَأَوجَسَ مِنهُم خِیفَةً قالُوا لا تَخَف وَ بَشَّرُوهُ بِغُلامٍ عَلِیمٍ (۲۸)

فَأَقبَلَتِ امرَأَتُهُ فِی صَرَّةٍ فَصَکَّت وَجهَها وَ قالَت عَجُوزٌ عَقِیمٌ (۲۹) قالُوا کَذلِکَ قالَ رَبُّکِ إِنَّهُ هُوَ الحَکِیمُ العَلِیمُ (۳۰) قالَ فَما خَطبُکُم أَیُّهَا المُرسَلُونَ (۳۱) قالُوا إِنّا أُرسِلنا إِلی قَومٍ مُجرِمِینَ (۳۲) لِنُرسِلَ عَلَیهِم حِجارَةً مِن طِینٍ (۳۳)

مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ لِلمُسرِفِینَ (۳۴) فَأَخرَجنا مَن کانَ فِیها مِنَ المُؤمِنِینَ (۳۵) فَما وَجَدنا فِیها غَیرَ بَیتٍ مِنَ المُسلِمِینَ (۳۶) وَ تَرَکنا فِیها آیَةً لِلَّذِینَ یَخافُونَ العَذابَ الأَلِیمَ (۳۷) وَ فِی مُوسی إِذ أَرسَلناهُ إِلی فِرعَونَ بِسُلطانٍ مُبِینٍ (۳۸)

فَتَوَلّی بِرُکنِهِ وَ قالَ ساحِرٌ أَو مَجنُونٌ (۳۹) فَأَخَذناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذناهُم فِی الیَمِّ وَ هُوَ مُلِیمٌ (۴۰) وَ فِی عادٍ إِذ أَرسَلنا عَلَیهِمُ الرِّیحَ العَقِیمَ (۴۱) ما تَذَرُ مِن شَیءٍ أَتَت عَلَیهِ إِلّا جَعَلَتهُ کَالرَّمِیمِ (۴۲) وَ فِی ثَمُودَ إِذ قِیلَ لَهُم تَمَتَّعُوا حَتّی حِینٍ (۴۳)

فَعَتَوا عَن أَمرِ رَبِّهِم فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ وَ هُم یَنظُرُونَ (۴۴) فَمَا استَطاعُوا مِن قِیامٍ وَ ما کانُوا مُنتَصِرِینَ (۴۵)

صفحه : ۳۱۵

ترجمه

ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آیا تو میدانی حکایت مهمانهای گرامی ابراهم (ع) را (۲۵)

که وقتی بر ابراهیم وارد گردیدند سلام گفتند ابراهیم (نیز در جواب) گفت سلام (بر شما) و گروهی بودند (که ابراهیم آنها را

نمیشناخت) (۲۶)

پس ابراهیم نزد اهل خانه خود رفت و گوساله‌ای (بریان کرده نزد آنها حاضر نمود) (۲۷)

وقتی نزد آنها گذاشت ابراهیم (ع) گفت چرا نمیخورید (۲۸)

آن وقت ابراهیم از آنها ترسید گفتند نترس (ما رسولان پروردگاریم) و بشارت دادند او را به پسر دانا (۲۹)

(و چون ساره زن ابراهیم (ع) شنید) بنا کرد بفریاد زدن و بصورت خود زد و گفت من پیر زن نازاییده میباشم (۳۰)

فرشتگان گفتند چنین گفته پروردگار تو و او خدای حکیم و دانا است (۳۱)

ابراهیم «ع» گفت ای فرشتگان کار شما چیست (۳۲)

گفتند ما فرستاده شده‌ایم بسوی گروه خطاء کاران (۳۳)

تا آنکه بر آنان سنگی از گل بزنیم (۳۴)

و آن سنگ نشان دار است (۳۵)

و از بین آنها مؤمنین را بیرون میآوریم (۳۶)

و در آنها غیر از یک خانه‌ای از مسلمانان نمی‌یابیم

و وامیگذاریم آن را که آیت و نشانه باشد برای کسانی که از عذاب دردناک میترسند

و در «حکایت» موسی وقتی او را فرستادیم بسوی فرعون با معجزه‌های روشن ظاهر (۳۸)

پس فرعون بغرور و کبر اعراض نمود و گفت موسی ساحر یا دیوانه است (۳۹)

پس او را و لشگرهایش را گرفتیم و انداختیم آنها را در دریا در حالی که خود را ملامت مینمود (۴۰)

و در حکایت گروه عاد وقتی برای هلاکت آنان بادی فرستادیم که در آن باران نبود و آبستن کننده درختها هم نبود یعنی بی‌خیر محض بود (۴۱)

و آن باد فروگذار ننمود کسی را مگر آنکه بهر که میوزید وی را پوسیده میگردانید (۴۳)

و راجع بحکایت ثمود وقتی بآنان گفته شد از زندگانی متمتع گردید تا وقت معین (۴۴)

پس آنها از امر پروردگارشان غلو و سرکشی نمودند پس آنها را صاعقه گرفت (یعنی صیحه آسمانی) و آنها مینگریستند

پس قدرت نداشتند از جای خود حرکت نمایند و بایستند (۴۵) و نبودند یاری کرده شدگان (۴۶)

صفحه : ۳۱۶

توضیح آیات

اشاره

هَل أَتاکَ حَدِیثُ ضَیفِ إِبراهِیمَ المُکرَمِینَ (هل) استفهامی طلب فهم کردن است و کاف در (اتیک) خطاب است یعنی ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آیا تو خبردار شده‌ای از حکایت مهمانهای ابراهیم (ع) که آنها نزد خدا گرامی بودند اینکه آیه نظیر قوله تعالی است که راجع بملائکه فرموده:

(بَل عِبادٌ مُکرَمُونَ) و شاید (مکرمین) راجع بحضرت ابراهیم باشد یعنی ابراهیم ملائکه را گرامی داشت که برخواست و نزد آنها

طعام آورد.

و اينكه طور بيان ارائه ميدهد كه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و اله و سلّم قبلا از اينكه حكايت خبردار نبود و بتوسط وحى خبردار گرديد.

إِذ دَخَلُوا عَلَيهِ مهمانها چنانچه آيه بعد خبر ميدهد ملائكه بودند كه براى دو امر بزرگ از جانب خدا فرود آمده يكى بابراهيم «ع» بشارت دهند كه خدا ميخواهد بتو پسرى عنايت فرمايد و ديگر مأمور بودند براى عذاب قوم لوط «ع» فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ قَومٌ مُنكَرُونَ وقتى ملائكه فرود آمدند بابراهيم (ع) سلام كردند و مقصود از سلام ملائكه شايد فقط تحيت و طلب رحمت براى ابراهيم (ع) بود و شايد نظر به اينكه چون براى عذاب قوم لوط مأمور گرديده بودند خواسته باشند بابراهيم بفهمانند كه تو و تابعين تو از اينكه عذاب بسلامت و ايمن خواهيد بود.

و پس از آنكه ملائكه بر ابراهيم سلام گفتند ابراهيم مطابق سلام آنان گفت سلام بر شما باد لكن بنظر ابراهيم اشخاص ناشناس نمودار شدند ابراهيم بگمان اينكه آنها بشرند و چون سجيّه ابراهيم (ع) مهمان نوازى بود.

فَراغَ إِلى أَهلِهِ فَجاءَ بِعِجلٍ سَمِينٍ رفت نزد ساره و گوساله چاقى بريان كرده نزد آنان حاضر نمود و در اينكه ملائكه چند نفر بودند بين مفسرين گفتارى است:

صفحه : ۳۱۷

۱- آنان دوازده نفر بودند. (إبن عباس و مقاتل) ۲- جبرئيل و با او هفت ملك بودند (محمّد بن كعب) ۳- آنها سه نفر بودند جبرئيل و ميكائيل و يك ملك ديگر (مجمع البيان) فَقَرَّبَهُ إِلَيهِم قالَ أَ لا تَأكُلُونَ چون ابراهيم (ع) گوساله بريان كرده را نزد ملائكه آورد ديد آن جماعت كه بنظر انسان ميآمدند غذا نميخورند آن وقت ابراهيم از روى تعجب گفت چرا غذا نميخوريد وقتى ديد آنها مردمان ناشناسند و غذا هم نميخورند از آنان ترسيد و متوحش گرديد كه مبادا اينكه جماعت دشمنان او باشند و قصد سويى نسبت بوى دارند اينكه بود كه ملائكه باو گفتند نترس ما آمده‌ايم تو را بشارت دهيم نه آنكه بتو ضرر رسانيم.

قالُوا لا تَخَف وَ بَشَّرُوهُ بِغُلامٍ عَلِيمٍ ملائكه خود را بابراهيم معرفى نمودند و گفتند ما بشر نيستيم كه محتاج بغذا باشيم ما ملائكه ميباشيم و از طرف خدا آمده‌ايم كه تو را بشارت دهيم بپسرى كه بسيار عالم و دانا خواهد بود شايد مقصود از آن پسر دانا اسماعيل بوده و ممكن است اسحق باشد كه از ساره متولد گرديده و آيه بعد مشعر بر اينكه است كه مقصود از آن پسر اسحق (ع) پسر ساره باشد.

فَأَقبَلَتِ امرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّت وَجهَها وَ قالَت عَجُوزٌ عَقِيمٌ ساره زن ابراهيم (ع) وقتى چنين بشارتى را شنيد رو بخانه خود نمود در حالى كه فرياد مى‌كرد (صرة) مصدر و مأخوذ از صرير و در لغت بمعنى صوت شديد است و مى‌گفت (اوه) يا مى‌گفت (واويلا) و انگشتان خود را بصورتش مى‌زد و مى‌گفت چگونه من فرزند مى‌آورم در صورتى كه پيره زن نازا مى‌باشم.

مفسرين گويند ساره در آن وقت نود و پنج سال داشت و ابراهيم يكصد و نود سال از عمر شريفش گذشته بود.

صفحه : ۳۱۸

قالُوا كَذلِكِ قالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ الحَكِيمُ العَلِيمُ «سؤال». (اولا) چنانچه حكماء گفته‌اند و در محل خود مبرهن گرديده پيمبران با آن قوّت قوّه نظريّه‌شان و تجرد روحشان با مجرّدات ارتباط كامل دارند و گويند در موقع وحى نخستين ملك در مرتبه عقل كاملشان فرود ميآيد سپس در مرتبه نفس شريفشان نمودار ميگردد و از آنجا باز تنزل نموده و در مرتبه خيالشان مى‌آيد و صورت ميگيرد اينكه است كه در حال وحى ملك را بچشم مى‌بينند و صداى ملك را بگوش ميشنوند و ملك وحى را ميشناسند و او را از شياطين

تمیز میدهند پس چطور در آن وقت ابراهیم پیغمبر اولو العزم ملائکه را نشناخت و برای آنها غذا حاضر نمود.

و نیز در حکایت موسی علیه السّلام وقتی عصی بدست خود حضرتش اژدها گردید از آن ترسید تا آنکه باو خطاب میرسد (یا مُوسی لا تَخَف إِنِّی لا یَخافُ لَدَیَّ المُرسَلُونَ) سوره نمل آیه (۱۱) (و ثانیا) چرا حضرت ابراهیم از آنها ترسید غذا نخوردن آنان سبب ترس نمیشود، و باضافه پیمبر با آن قوت قلبش که مرتبط بعالم علوی است نباید از چند نفر آدم ناشناس با آنکه باو سلام کردند بترسد.

«پاسخ سؤال دوم» پیمبران از حیث جنبه بشریت مثل باقی افراد بشر بودند خدای سبحان در سوره (کهف) آیه (۱۱۰) خطاب به پیغمبرش فرموده (قُل إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثلُکُم یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُم إِلهٌ واحِدٌ) بگو من از حیث صفات بشریت مثل شما میباشم من از راه وحی شناخته‌ام که خدای شما یکی است.

اینکه آیه و امثال آن شاهد بر اینکه است که ترس حضرت ابراهیم (ع) از اشخاص ناشناس ناشی از آن جنبه بشریتش بوده که گمان کرد قصد سویی نسبت باو دارند

صفحه : ۳۱۹

و چنین است ترس حضرت موسی (ع) از اژدها زیرا اژدها شدن عصاء کار خدایی بوده نه کار موسی (ع)

پاسخ سؤال اول

ممکن است در حل اینکه اشکال گفته شود چون انبیاء بشر بودند از حیث بشریتشان برای آنان حالات مختلف رخ مینوده گاهی از ظاهر پی بباطن میبردند و گاهی از باطن بظاهر پدیدار میگردیدند زیرا که ظاهر و باطن آن بزرگواران در گرفته بنور توحیده گردیده.

و شاید در اینجا حکمت الهی چنین اقتضاء نموده بود که حضرت ابراهیم اول ملک را از راه چشم ظاهر بصورت انسانی به بیند و سپس از راه باطن پی بحقیقت ملک ببرد و او را بشناسد.

عرفاء راجع بسائرین الی اللّه و لو آنکه در مرتبه نبی و پیمبر نباشند چنین گویند ممکن است انسان پس از سعی و کوشش بسیار و مجاهده بیشمار بجایی رسد که وحدت و صفات حق تعالی و فیض منبسط رحمانی را در کثرات موجودات مشاهده نماید و آن را وحدت در کثرت گویند و گاهی بعکس کثرت موجودات را در وحدت بیند و وحدت در کثرت و کثرت در وحدت بین آنان دائر است با اینکه ذات حق جلّ و علا منزه و مبرا از دخول در چیزی و خروج از چیزی است یعنی نه داخل در چیزی و نه خارج از چیزی است بلکه علم او محیط بر هر چیزی است و همه قائم باو میباشند.

و غرض آنها از (وحدت در کثرت و کثرت در وحدت) اینکه خواهد بود که قلبی که مملو از نور توحید گردیده و باصطلاح آنان فناء فی التوحید پیدا نموده یک وقت اول نظر بخلق میکند و صفات حقانی را از طریق آثار بچشم حقیقت مشاهده مینماید و گاهی نظر خود را معطوف میگرداند بوحدت اله عالم آن وقت خودیت و منیت خود و موجودات همه را آثار حق می‌بیند و در اینحال برای چیزی وجود مستقل قائل نمیگردد بلکه هر چه بیند از حق و از شئونات و افعال او بیند وقتی برای غیر نبی ممکن باشد بچنین مقامی برسد که خودیت خود را نبیند بلکه

صفحه : ۳۲۰

هر چه بیند از حق تعالی و قائم باو بیند چه گمان میکنی در باره انبیاء و اوصیاء که چنان از خودیت خود چشم پوشیده و ظاهر و باطن آنها در گرفته بنور توحید گردیده و موجودات عالم ملک و ملکوت هر یک را بنور الهی که در قلب مبارکشان طلوع نموده در جای خود مشاهده مینمایند اینست که تمیز میدهند بین جن و ملک و غیره چنانچه از سید عرفاء امیر المؤمنین علی علیه السّلام چنین نقل میکنند که فرموده:

(ما رایت شیئا الا و رایت اللّه قبله او بعده او معه)

باختلاف نسخ خلاصه شاید انبیاء در رؤیت ملک چنین بودند که گاهی از ظاهر ملک را که بصورت انسانی نمودار گردیده میدیدند و پس از آن رجوع بباطن خود نموده و بمقام تجردش پی برده و او را میشناختند و گاهی از اول از راه باطن و آن ارتباطی که بعالم روحانیین و مجردات داشتند تنزلات ملک را میدانستند و ملائکه وحی را میشناختند و ملک را بصورت انسانی مشاهده مینمودند و صدای ملک را بگوش سر می‌شنیدند و او را در بهترین صورت بچشم سر میدیدند.

قالُوا کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ ملائکه در جواب زن ابراهیم که بسیار متوحش و متعجب بود که چگونه من پیره زن نازا ممکن است اولاد پیدا نمایم گفتند چنین گفته پروردگار تو و او است حکیم و درست کار و بمصالح و مفاسد هر چیزی عالم و دانا خواهد بود.

شاید مقصود ملائکه اینکه بوده که ما بامر پروردگار مأمور گردیده‌ایم که چنین بشارتی بتو بدهیم از پیش خود نمیگوئیم یا خواستند بزن ابراهیم بفهمانند که خدا خواسته قدرت خود را بجهانیان بنمایاند که بهر چه اراده نماید تحقق پذیرد و در مقابل قدرت ازلی او محالی تصور ندارد اینکه بود که ملائکه گفتند إِنَّهُ هُوَ الحَکِیمُ العَلِیمُ (انّه) ضمیر شأن است و مرجعش ربک میباشد و ضمیر (انه) تأکید آن است و اشاره بحقیقت واحدهٔ بسیطه است (حکیم و علیم) دو صفت از اوصاف جمال حق تعالی است اشاره به اینکه ذات حق سبحانه آنچه اراده نماید از روی حکمت و علم بصلاح و

صفحه : ۳۲۱

داخل در نظام عالم تحقق پذیرد عبث و بیهوده کاری از ساحت قدس او بیرون است و آنچه را که بنظر محال عادی مینماید اگر جزء نظام عالم باشد انجام خواهد گرفت.

قالَ فَما خَطبُکُم أَیُّهَا المُرسَلُونَ حضرت ابراهیم (ع) پس از آنکه بنور قلبش ملائکه را شناخت و فهمید برای امر مهمی فرود آمده‌اند در مقام پرسش برآمد که ای فرستادگان کار مهم شما چیست!

قالُوا إِنّا أُرسِلنا إِلی قَومٍ مُجرِمِینَ لِنُرسِلَ عَلَیهِم حِجارَةً مِن طِینٍ چون مقام ابراهیم بلندتر از مقام لوط پیمبر (ع) بود اینکه بود که وقتی خدای تعالی میخواست قوم لوط که در (مؤتفکه) منزل داشتند و مخالفت لوط را کردند و مشغول بآن عمل شنیع گردیدند و مستحق عذاب شدند عذاب بر آنان نازل گرداند اول بابراهیم (ع) خبر میدهد که میخواهم چنین کنم اینکه بود که ملائکه در جواب حضرت ابراهیم گفتند ما از جانب خدا مأمور گردیده‌ایم که آنها را سنگ باران کنیم و آن سنگهایی بود که از گل خشک خلقت شده بود.

مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ لِلمُسرِفِینَ ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آن سنگهایی است نشانه‌دار که نزد پروردگار تو تعیین گردیده برای مردمانی که روزگار خود را در لهو و لعب و کفر و معصیت می‌گذرانند.

شاید اشاره باین باشد که جزای هر عملی خوب یا بد مناسب عمل و موافق آن داده میشود (جَزاءً وِفاقاً) و چون عمل اهل (مؤتفکه) از پست‌ترین اعمال زشت و بر خلاف قانون طبیعت و روش انسانی بلکه حیوانی بشمار میرفت اینکه بود که بایستی مجازات آنان نیز به پست‌ترین اشیاء گردد و بگل خشک سنگ- باران گردند.

و شاید همین باشد سرّ آنکه در فقه اسلامی حدّ عمل لواط را یکی سنگسار

صفحه : ۳۲۲

کردن تعیین گردیده که لواط کننده بسخت‌ترین عذاب در دنیا معذب گردد تا آنکه دیگران متنبه گردند و مرتکب چنین عمل شنیع نشوند.

فَأَخرَجنا مَن کانَ فِیها مِنَ‌المُؤمِنِینَ– فَما وَجَدنا فِیها غَیرَ بَیتٍ مِنَ‌المُسلِمِینَ شاید برای اینکه ابراهیم برای لوط (ع) که پسر برادر او بود و نیز برای کسان او ناراحت نگردد که مبادا بر آنان لطمه‌ای وارد گردد ملائکه گفتند ما از بین جماعت کفار کسانی را که از مؤمنین بودند بیرون کردیم و تمام اهالی شهر (مؤتفکه) کافر بودند و همه مشمول عذاب گردیدند مگر یک خانه از مسلمانان که آن خراب نگردید و اهل آن سالم ماندند و آن خانه لوط و دو دختر او بود گویند در مدت بیست و یک سال که لوط (ع) تبلیغ رسالت نموده بود فقط یک نفر باو ایمان آورد اینکه بود که همگی آنان مستحق عذاب گردیدند زیرا که معلوم میشود اصلا اهل آن شهر لایق هدایت نبودند اگر عده‌ای از آنان ایمان داشتند شاید برای حفظ آنها باقی در امان میماندند.

وَ تَرَکنا فِیها آیَةً لِلَّذِینَ یَخافُونَ‌العَذابَ‌الأَلِیمَ یعنی خرابی شهر (مؤتفکه) را باقی گذاشتیم تا آنکه آیت و نشانه باشد برای کسانی که از عذاب دردناک میترسند.

اشاره به اینکه پیمبران کسانی را توانند ارشاد نمایند که حالت ایمان و تصدیق در آنها باشد یعنی بخدا ایمان داشته باشند و معتقد باشند که خداوند در موقع رحمت کثیر الاحسان و در موقع غضب شدید الانتقام است چنین کسانی وقتی آثار عذابی که بر گذشتگان وارد گردیده دیدند بر ایمانشان افزوده میگردد و خوف و هیبت الهی بر قلبشان مستولی خواهد گردید لکن اشخاص سست عقیده مثل اکثر مسلمان نماهای امروزه که هر آفت و بلائی بر آنها فرود آید حمل بر امور طبیعی مینمایند و ابدا خود را مقصر نمی‌دانند قابل هدایت نخواهند بود

صفحه : ۳۲۳

وَ فِی مُوسی إِذ أَرسَلناهُ إِلی فِرعَونَ بِسُلطانٍ مُبِینٍ– فَتَوَلّی بِرُکنِهِ وَ قالَ ساحِرٌ أَو مَجنُونٌ فَأَخَذناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذناهُم فِی الیَمِّ اینکه آیه عطف بآیه بالا است پس از حکایت ابراهیم (ع) و عذاب قوم لوط برای زیادتی تهدید و تنبه دیگران شروع مینماید بحکایت موسی و فرعون که ما وقتی موسی را با آن معجزات از عصا و ید بیضاء و باقی معجزات که آنها آیات الهی و حجتی بود ظاهر و هویدا فرعون اعراض نمود (برکنه) یعنی بسبب قوت خود یا بواسطه سلطنتش و پیروانش از معجزات حضرت موسی رو گردانید و بی‌اعتنایی نمود زیرا که خود را خدا میخواند و مردم را بعبودیت خود وادار مینمود در صورتی که بدلالت آیات شاید حقانیت دعوت موسی برای وی هویدا بود لکن حب ریاست و بسیاری خدم و حشم وی را مغرور نموده و نمیگذاشت تصدیق نماید و ایمان آرد اینکه بود که نسبت ساحری و دیوانگی بآن حضرت میداد و برای اینکه مردم را گمراه نماید میگفت اینکه شخص یا ساحر است که عصا را بصورت اژدها بشما نشان میدهد یا دیوانه خواهد بود که میگوید خدای نادیده را بپرستید.

وقتی فرعون ضدیت و لجاجت را از حد گذرانید و نه خودش ایمان می‌آورد و نه میگذاشت کسانش ایمان آورند و باضافه بخود حضرت موسی و مؤمنین بسیار آزار مینمود اینکه بود که بعد از اتمام حجت خدا خودش و لشگریانش را بعذاب گرفت و برود نیل غرق گردید (وَ هُوَ مُلِیمٌ) در حالی که فرعون خود را ملامت مینمود چنانچه خداوند در سوره یونس آیه (۹۱) از حال او خبر داده. (حَتّی إِذا أَدرَکَهُ الغَرَقُ قالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَت بِهِ بَنُوا إِسرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ‌المُسلِمِینَ) و جبرئیل در جواب او گفت (آلآنَ وَ قَد عَصَیتَ قَبلُ وَ کُنتَ مِنَ‌المُفسِدِینَ)«۱»

۱- فرعون در موقع غرق و ادراک هلاکت گفت ایمان آوردم که نیست الهی مگر آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند و بوی گفته شد حال که در شرف هلاکت میباشی و قبلا ایمان نیاوردی و از فساد کننده‌گان در زمین بودی دیگر ایمان تو نتیجه ندارد و تو را از غرق نجات نخواهد داد

صفحه : ۳۲۴

آری وقتی برای انسان کافر یا فاسق عذاب معاینه گردید و نیز موقع مرگ وقتی آثار برزخی و نتیجه اعمال بد ظهور و بروز نمود دیگر توبه فائده ندارد زیرا دیگر آنچه از استعداد قبول توبه و بازگشت از مخالفت بموافقت در او بالقوه موجود بوده بانتهاء رسیده و دیگر موقع عمل گذشته و درآمد جزا پدیدار گردیده باصطلاح علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد.

وَ فِی عادٍ إِذ أَرسَلنا عَلَیهِمُ الرِّیحَ العَقِیمَ- ما تَذَرُ مِن شَیءٍ أَتَت عَلَیهِ إِلّا جَعَلَته کَالرَّمِیمِ (وَ فِی عادٍ عطف بآیه بالا وَ فِی مُوسی است) و اشاره بعذاب گروه عاد است که با اینکه در آیات دیگر راجع بجماعت عاد خبر داد که چه مردمان قوی هیکل و درشت و پر قوه بودند وقتی در مورد عذاب الهی واقع گردیدند و از جانب حق تعالی بر آنان عذاب فرود آمد قوت و قدرت آنها جلوگیر عذاب نگردید و آن عذاب باد عقیم بود یعنی بادی نبود که نفع رساند و درختها را آبستن نماید یا باران بیاورد بلکه برای گروه عاد در آن عذاب بود و آن باد چنان وزیدن گرفت که آنان را از زمین بلند میکرد و بزمین میزد و آن باد بکسی از آن گروه نمیرسید مگر آنکه وی را مثل استخوان پوسیده ریز ریز میگردانید.

وَ فِی ثَمُودَ إِذ قِیلَ لَهُم تَمَتَّعُوا حَتّی حِینٍ فَعَتَوا عَن أَمرِ رَبِّهِم فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ وَ هُم یَنظُرُونَ- فَمَا استَطاعُوا مِن قِیامٍ وَ ما کانُوا مُنتَصِرِینَ پس از بیان حکایت گروه عاد که در اثر مخالفت گرفتار عذاب شدند و بباد سراسر هلاک گردیدند باز برای تنبه مخالفین اشاره بعذاب قوم ثمود مینماید که پس از کشتن ناقه صالح (ع) سه روز بآنان مهلت داده شد که شاید تدارک ما فات نمایند و آنها سرکشی نمودند (فَعَتَوا عَن أَمرِ رَبِّهِم) و بهمان اعمال بد خود قیام نمودند (فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ) اینکه بود که بعد از سه روز بر آنان عذاب هلاک کننده فرود آمد و آنان را هلاک گردانید و گویند آن صیحه جبرئیل بود که از هیبت آن

صفحه : ۳۲۵

بیهوش گردیدند و هلاک شدند (وَ هُم یَنظُرُونَ) در حالی عذاب بر آنان نازل گردید که آثار عذاب را معاینه مینمودند.

و گویند عمالقه که گروهی از آنان بودند در آن سه روز از شهر بیرون رفته بودند و در حین وقوع صاعقه مینگریستند و بیهوش شدن اهل شهر را میدیدند لکن از آیه بعد (فَمَا استَطاعُوا مِن قِیامٍ وَ ما کانُوا مُنتَصِرِینَ) معلوم میشود قوم ثمود بصیحه آسمانی یک دفعه نمردند بلکه اول بیهوش شدند و قدرت حرکت نداشتند بالاخره منجر بهلاکت آنها گردید.

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۴۶ تا ۶۰]

اشاره

وَ قَومَ نُوحٍ مِن قَبلُ إِنَّهُم کانُوا قَوماً فاسِقِینَ (۴۶) وَ السَّماءَ بَنَیناها بِأَیدٍ وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) وَ الأَرضَ فَرَشناها فَنِعمَ الماهِدُونَ (۴۸) وَ مِن کُلِّ شَیءٍ خَلَقنا زَوجَینِ لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ (۴۹) فَفِرُّوا إِلَی اللّهِ إِنِّی لَکُم مِنهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۵۰)

وَ لا تَجعَلُوا مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ إِنِّی لَکُم مِنهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۵۱) کَذلِکَ ما أَتَی الَّذِینَ مِن قَبلِهِم مِن رَسُولٍ إِلّا قالُوا ساحِرٌ أَو مَجنُونٌ (۵۲) أَ تَواصَوا بِهِ بَل هُم قَومٌ طاغُونَ (۵۳) فَتَوَلَّ عَنهُم فَما أَنتَ بِمَلُومٍ (۵۴) وَ ذَکِّر فَإِنَّ الذِّکری تَنفَعُ المُؤمِنِینَ (۵۵)

وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلّا لِيَعبُدُونِ (۵۶) ما أُرِيدُ مِنهُم مِن رِزقٍ وَ ما أُرِيدُ أَن يُطعِمُونِ (۵۷) إِنَّ اللّهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو القُوَّةِ المَتِينُ (۵۸) فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوباً مِثلَ ذَنُوبِ أَصحابِهِم فَلا يَستَعجِلُونِ (۵۹) فَوَيلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِن يَومِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰)

صفحه : ۳۲۶

ترجمه

پیش (از قوم عاد) ملت نوح حقیقهٔ آنان جماعتی از فاسقین بودند (۴۷)

و ما آسمان را بقدرت خود بنا نهادیم و بدرستی ما برای توسعه دادن (توانا) میباشیم

و زمین را گسترانیدیم و خوب گهواره‌ای بنا نهادیم (۴۹)

و از هر چیزی (از نر و ماده) جفت قرار دادیم شاید شما متذکر گردید (۵۰)

پس ای مردم بسوی خدا فرار کنید حقیقهٔ من از جانب خدا (رسول) بیم دهنده ظاهری خواهم بود (۵۱)

و با خدا خدای دیگر قرار ندهید بحقیقت و درستی که من برای شما از جانب خدا تهدید کننده هویدایی میباشیم (۵۲)

همین طور برای پیشینیان پیمبری نیامد مگر آنکه گفتند او ساحر یا دیوانه است (۵۳)

آیا چنین کلامی را یکدیگر توصیه نمودند بلکه آنان گروهی بودند طاغی و سرکش (۵۴)

پس ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تو از چنین جماعتی رو بگردان که تو ملامت زده نمیباشی (۵۵)

و اهل ایمان را متذکر گردان زیرا که تذکر بمؤمنین نفع می‌بخشد (نه بکافرین) (۵۶)

نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه مرا عبادت نمایند (۵۶)

ما از آنها روزی نمیخواهیم و اراده و خواهش طعام از آنان ننموده‌ایم (۵۸)

حقیقهٔ روزی دهنده خدا است و او صاحب قوت و توانای و متین و قوی خواهد بود (۵۹)

پس بدرستی که برای کسانی که ستم نمودند بهره‌ای است از عذاب مثل بهره‌ای که برای همراهان آنان مهیّا گردیده پس آنان نباید در عذاب عجله نمایند (۶۰)

وای بر کسانی که کافر شدند از روزی که بآنها وعده داده شده (یعنی روز قیامت)

صفحه : ۳۲۷

توضیح آیات

اشاره

وَ قَومَ نُوحٍ مِن قَبلُ إِنَّهُم كانُوا قَوماً فاسِقِينَ (واو) در و قوم نوح جمله را عطف بآیه بالا داده یعنی قوم نوح را پیش از قوم عاد و ثمود هلاک گردانیدیم زیرا که آنان گروه ستمکاران بودند و تماما فاسق و گنه‌کار و خارج از بندگی و اطاعت حق تعالی گردیده و تمرد پیمبران را مینمودند اینکه بود که پس از اتمام حجت بکیفر اعمالشان مبتلا گردیدند و بعذاب سخت گرفتار شدند.

در اینکه آیات پنج نفر از پیمبران و اهل ملت زمان آنها و عذاب و سخطی که در اثر مخالفت و تمرد بر آنان وارد گردیده اشاره

نموده و اینکه تـذکر دو فائـده در بر خواهـد داشت یکی انـذار و تهدید دیگران که بدانند هر گاه مخالفت و فسق و تعدی را از حد بگذرانند آنان نیز مثل امم سابقه مشمول عذاب و سخط الهی خواهند گردید و نمونه عذاب آخرتی را نیز در دنیا مشاهده مینمایند.
و دیگر برای تسلی دل رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم که اگر مردم نسبت سحر و دیوانگی و نسبت‌های ناروای دیگر بتو میدهند دلتنگ مباش بدانکه در هر زمانی مردم چنین بودند و در هر وقتی اهل حق بسیار کم یابند و همین طوری که آن بزرگواران بر جفای کفار صبر مینمودنـد و در تبلیغ رسالت ثابت و متین و استوار بودند تو نیز چنین باش و در اینکه خصوص نیز آیات دیگری وارد گردیده در سوره احقاب آیه ۳۴ خطاب به پیغمبرش نموده (فَاصبِر کَما صَبَرَ أُولُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُلِ)«۱» معلوم میشود رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از دست کفـار مخصوصـا قریش خیلی اذیت کشـیده و نیز برای ایمان نیاوردن آنان بسیار نگران بوده که مأمور بصبر میگردد.
وَ السَّماءَ بَنَیناها بِأَیدٍ وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ- وَ الأَرضَ فَرَشناها فَنِعمَ الماهِدُونَ

۱- ای محمّد (بر جفای کفار) صبر کن همانطوری که پیمبران اولو العزم صبر نمودند

صفحه : ۳۲۸

ذات متعـال پس از حکایت انبیاء و قوم و ملت آنها در مقام بیان قـدرت و خلاقیت و احسان خود برآمـده که خلق را متـذکر گرداند که نظر کنید و به بینید که ما چگونه آسمانها را بقدرت خود بدون آنکه مسبوق بمدت و عدت باشد از حال نیستی بهستی و از عدم ذاتی بوجود آوردیم و آنان را بنا نمودیم و برافراشته و وسیع گردانیدیم.
کسـی وسـعت آسـمانها و عدد افلاک و کرات و کهکشانها را بجز آفریننده و مربی و مدبر آنها ندانسـته و هر قدر علمای اهل هیئت حـتی متبحریـن و متخصصـین در اینکـه فن همت بر اینکه گماشـته که عـدد سـتارگان و کرات را بداننـد انـدکی از بسـیار آن را نیز نفهمیده‌اند شاید عدد آنها غیر متناهی باشد.
و علم انسان اگر چه محدود بحدی نیست هر قدر وسیع گردد باز قابل زیادتی است لکن چون فیض الهی غیر متناهی است علم بشر هر قدر بالا گیرد در مقابل قدرت الهی متناهی میگردد.
وَ الأَرضَ فَرَشـناها فَنِعمَ الماهِدُونَ باز در مقام امتنان بر بنی آدم و علم و قـدرت خود اظهار می‌نماید که زمین را گسترانیدیم و فرش زیر پای شما و مقام آرامگاه شما گردانیدیم.
(مهـد) در لغت بمعنی گهواره‌ای است که برای اطفال تهیه مینمایند چنانچه در سوره مریم آیه ۳۰ وقتی مریم برای رفع تهمت مأمور گردید که باشاره بگوید از بچه سؤال کنید گفتند (کَیفَ نُکَلِّمُ مَن کانَ فِی المَهدِ صَبِیًّا) معقول نیست از بچه‌ای که در گهواره اسـت سؤال نمائیم.
در اینجا ذات متعال زمین را تشبیه بگهواره نموده که همین طوری که گهواره برای آرامش طفل حرکت و رفت و آمـد میکند زمین هم همین طور در حرکت دائمی خواهد بود.
چون اهل هیئت قدیم متفق بر اینکه بودند که زمین ساکن در هر شـبانه روزی خورشید یک دور در اطراف زمین میچرخد اینکه بود که اینکه آیه را طور دیگر معنی

صفحه : ۳۲۹

میکردنـد لکن نزد علمـاء جدیـد محقق و ثـابت گردیـده که هر شـبانه روزی زمین یک دفعه بـدور خود میچرخـد و اینکه آیه (فَنِعمَ

الماهِدُون) کشفیات امروزه را تأیید میگرداند و یکی از معجزات قرآن بشمار میرود.

از اینکه آیه راجع بخلقت زمین دو مطلب بسیار دقیق توان استخراج نمود جمله اول (وَ الْأَرضَ فَرَشناها) زمین را تشبیه بفرش مینماید که برای سکونت و قرارگاه تهیه مینمایند.

و جمله دوم (فَنِعمَ الماهِدُون) اشاره به اینکه اینکه زمین که فرش شما است و بطور استراحت در آن زندگانی مینمائید مثل گهواره‌ای ماند که برای اطفال تهیه مینمایند علی الدوام در حرکت و رفت و آمد خواهد بود.

حسن کلام در اینجا است که با اینکه همیشه در حرکت میباشد تشبیه بفرشی نموده که برای سکونت و استراحت زیر پا پهن می‌نمایند و هیچ حرکتی از آن نمودار نیست اینکه است که ذات متعال در اینجا خود را ستوده و در حسن خلقت فرموده مربی و خالق موجودات در نظام عالم چه خوب ترتیب داده.

وَ مِن کُلِّ شَیءٍ خَلَقنا زَوجَینِ و از هر صنف از اصناف موجودات دو فرد آفریده شده که هر یک جفت دیگری است (کل شیئی) عموم دارد و شامل تمام اقسام و انواع موجودات میگردد و مقصود از زوجین فقط نر و ماده از افراد بشر و حیوانات و انواع و اقسام آنان نیست چنانچه شاید بعضی چنین گمان کرده باشند بلکه شامل تمام ذره‌های موجودات امکانی میگردد حتی مواد اصلیه و عناصر که مواد موجوداتند چنانچه در محل خود مبرهن گردیده و معلوم گشته همان ماده اولیه که (مادهٔ المواد) و عنصر اول نامند از دو اصل ترکیب شده و آن را بنامهای مختلف معرفی نموده‌اند گاهی آن را (الکتریسته) مثبت و منفی گویند، و باعتبار دیگر (نیرو و ماده) یا انرژی و ماده نامند.

خلاصه آیه بما ارائه میدهد که تمام موجودات امکانی مرکب و از دو چیز تحقق پیدا نموده‌اند فردیت و وحدت و بساطت منحصر بذات ذو الجلال خداوندی

صفحه : ۳۳۰

خواهد بود که نه جفت دارد و نه اجزاء و نه از چیزی ترکیب گردیده شده او است (موجود بذاته و لذاته و فی ذاته)«۱» (وحده لا اله الا هو).

اشاره به اینکه موجودات چون ترکیب شده از اجزاء میباشند و هر مرکبی ترکیب کننده لازم دارد و نیز زوجین هر یک محتاج بدیگری است اینکه است که موجودات امکانی محتاج بواجب الوجودند که ساحت قدس او مبرا از ترکیب و جفت و شریک و نظیر خواهد بود نه در مرتبه ذات محتاج بغیر است و نه در مرتبه افعال محتاج بمعین و کمک کننده میباشد.

لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ شما افراد بشر اگر در مواد موجودات نظر کنید و سبب احتیاج آنها را بفهمید و بدانید که چون مرکب از دو چیزند و هر جزئی محتاج بدیگری است و مستقل بذات نیستند بلکه همه (فقیر الی اللّه) میباشند (و غنی بالذات) منحصر بحق تعالی است آن وقت شاید بمقام وحدت الهی پی ببرید و بفهمید که وحدتی که منسوب باله عالم است از قبیل (وحدات) دیگر مثل وحدت جنسی یا نوعی یا عددی و غیر آن نخواهد بود بلکه آن وحدت حقه حقیقیه الهیه میباشد.

فَفِرُّوا إِلَی اللّهِ إِنِّی لَکُم مِنهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ و از کفر خود بگریزید و بتوحید خدا رجوع نمائید، یا بگریزید از عذاب خدا بثواب او یا بگریزید از معصیت خدا بطاعت او.

و از امام جعفر صادق علیه السّلام چنین نقل میکنند که فرموده مقصود اینکه است که حج کنید بقصد نزدیکی بحق تعالی.

۱- موجود بذاته بموجودی است مستقل بوجود و از چیز دیگری بوجود نیامده موجود لذاته موجودی است که وجودش برای خود او است نه برای غیر یعنی بستگی بغیر ندارد موجود فی ذاته موجودی است که در ذات خود وجود داشته نه در غیر مثل اعراض و

چنين موجودى را واجب الوجود ناميم و منحصر بوجود مبدء عالم خواهد بود و او ما فوق هر چيزى است كه بتوان تصور نمود.

صفحه : ۳۳۱

يا آنكه فرار كنيد از آنچه شما را از طاعت باز دارد و بالكليه وجود خود متوجه بطاعت و عبادت حق سبحانه گرديد.

و از إبن عباس است كه گفته: (فَفِرُّوا إِلَى اللّهِ) يعنى از وى دورى گريزيد.

و محققين گفته‌اند بگريزيد بوى از ما سواى وى (منهج) آيه متفرع بآيه بالا است پس از آنكه ذات متعال از طريق زوجيت و مركب بودن ممكنات اثبات مينمايد وحدت حقه حقيقيه و بساطت ذاتيه خود را از راه لطف و عنايتى كه نسبت بافراد بشر دارد گوش زد آنان مينمايد كه اگر خواهيد از عالم كثرت بعالم وحدت رو كنيد نخستين بايستى از تعلقات كونين دنيا و آخرت از راه شوق و محبت بعالم ربوبيت رو نمائيد و از (ما سوى) مجرد گرديد و از آنچه غير او است بگريزيد بسوى او يعنى از عالم كثرت و از جنگ و جنجال عالم طبيعت قدمى بالا گذاريد تا آنكه بعالم وحدت و حقيقت آشنا گرديد.

و در مواردى از قرآن مجيد برسول خود دستور ميدهد كه بگو من از طرف پروردگار فرستاده شده‌ام كه شما را تهديد كنم و بترسانم از متابعت نمودن هواى نفسانى و از فريب شياطين جنى و انسى كه اطراف قلب شما را گرفته‌اند و شما را در كثرات عالم طبع واقع گردانيده‌اند برهانم و چگونگى و كيفيت فرار از چنگال عفريت نفسانى را بشما بياموزانم كه فريب نخوريد و در اينكه مسافرت پر خطر راه را از چاه تميز دهيد تا وقتى كه در منزل امن و امان بياسائيد و از خطر نجات يابيد.

خلاصه چنانچه بعض عرفاء گفته‌اند (ففروا الى اللّه از ما سوى اللّه) فرار كنيد بسوى او و از معصيت فرار كنيد بطاعت، و از جهل بعلم، و از عذاب برحمت، و از سخط برضوان.

وَ لا تَجعَلُوا مَعَ‌اللّهِ إِلهاً آخَرَ إِنِّى لَكُم مِنهُ‌نَذِيرٌ مُبِينٌ‌جمله (وَ لا تَجعَلُوا) عطف بآيه بالا است يعنى با خداى يكتا خدايان ديگر

صفحه : ۳۳۲

قرار ندهيد بحقيقت من رسول پروردگارم كه براى شما فرستاده شده‌ام كه بترسانم شما را از او و طريق بندگى را براى شما ظاهر گردانم.

آيه در مقام طريق فرار بسوى حق تعالى و طريق چگونگى از كثرات موجودات رو بوحدت كردن را اينطور بيان مينمايد كه نخستين طريق آن اينكه است كه با خداى واحد و احد خدايانى براى خود قرار ندهيد و يك دله و يك جهته رو باو آريد سپس بدانيد و ايمان آريد برسالت من يعنى نبى خاتم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و بدانيد كه من فرستاده اويم در سوره يوسف آيه ۳۹ حكاية از يوسف صديق (ع) كه به رفقاى زندانى خود چنين گويد:

«أَ أَربابٌ‌مُتَفَرِّقُونَ‌خَيرٌ أَمِ اللّهُ‌الواحِدُ القَهّارُ»(۱) كَذلِكَ‌ما أَتَى الَّذِينَ‌مِن قَبلِهِم مِن رَسُولٍ إِلّا قالُوا ساحِرٌ أَو مَجنُونٌ‌چنين بودند مردمانى كه در آيات قبل ذكر شد كه هر رسول و پيمبرى كه براى هدايت اهل زمان خود ميآمد ميگفتند آن ساحر است يا ديوانه.

از اينجا معلوم ميشود كه در هر زمانى و در هر قريه‌اى از جانب خدا رسولان و سفراى الهى براى هدايت خلق ميآمدند زيرا كه بايستى حجت خدا بر خلق تمام گردد و عدد انبياء چنانى كه در احاديث وارد شده يكصد و بيست و چهار هزار نفر بودند و همين نسبتى كه به پيغمبر خاتم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ميدادند بتمام پيمبران نيز ميدادند كه آنها را ساحر و مجنون ميناميدند.

أَ تَواصَوا بِهِ بَل هُم قَومٌ‌طاغُونَ‌فَتَوَلَّ‌عَنهُم فَما أَنتَ‌بِمَلُومٍ آيا پيشينيان مردمان بعد از خود را چنين توصيه نموده بودند كه همه در اينكه نسبت‌هاى ناروا از سحر و جنون كه به پيمبران نسبت ميدادند همگى يك قول و يك كلام گرديده وقتى مردم چنينند اى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم تو از آنان رو بگردان و اعراض نما (فَما أَنتَ‌بِمَلُومٍ) تو در اينكه اعراض بعد از انجام وظيفه و تبليغ

رسالت

۱- آیا خدایان و مربیان متفرق بهترند یا خدای واحد قهار (بزرگ که غالب و قاهر و مستولی و محیط بر هر چیزی است).

صفحه : ۳۳۳

نزد حضرت حق تعالی ملامت زده نیستی و مسئول نخواهی بود.

وَ ذَکِّر فَإِنَّ الذِّکری تَنفَعُ المُؤمِنِینَ از کفار که از روی لجاجت و کبر چنین نسبت‌هایی میدهند اعراض نما لکن اهل ایمان را متذکر گردان زیرا که تذکر و اندرز برای آنها نافع است و بر ایمان آنان افزوده خواهد گردید.

از کتاب فصول چنین نقل میکنند که در شرح اینکه آیه گفته سخن اندرز آور بایستی مشتمل بر ده چیز باشد تا شنوندگان از آن منتفع گردند.

(اول) مردم را متذکر گرداند به نعمت‌های خدا تا آنکه بشکر گزاری آن اقدام نمایند.

(دوم) صبر در بلاء و مصیبات و ثواب آن را بگوید تا مردم در بلا شکیبایی نمایند.

(سوم) عقوبات و عذاب بر گناهان را بیان کند تا از آن منزجر گردند و توبه کنند.

(چهارم) کید و خدعه شیطانی را اظهار نماید تا از آن احتراز نمایند (پنجم) آنها را به بی‌وفایی و بی‌اعتباری دنیا متذکر گرداند تا دل بدنیا نبندند.

(ششم) مرگ را بیاد آنها آرد تا خود را مستعد رفتن نمایند.

(هفتم) وقایع روز قیامت را تکرار نماید تا برای آن روز کاری بکنند (هشتم) بیان جهنم و درکات آن را بنماید تا از آن ترسناک گردند.

(نهم) درجات بهشت و مقامات آن را بشمارد و اقسام نعمت‌های آن را بیان نماید تا راغب گردند (دهم) بنای کلام را بر خوف و رجاء نهد یعنی گاهی از عظمت و کبریایی و هیبت حق تعالی سخن گوید تا بترسند، و گاهی از رحمت و مغفرت و مهربانی حضرت عزت سخن بمیان آرد تا امیدوار گردند و هر موعظه که مشتمل بر چنین سخنانست

صفحه : ۳۳۴

سبب نفع مؤمنین خواهد گردید.

وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلّا لِیَعبُدُونِ خلق نکردم نه جن و نه انسان را مگر برای اینکه مرا عبادت و پرستش نمایند.

هر گاه اینکه آیه را با آن آیه که فرموده (وَ ما أُمِرُوا إِلّا لِیَعبُدُوا اللّه) جمع نمائیم چنین میشود که نیافریدیم آنان را مگر برای آنکه امر کنم آنها را که خدا را عبادت کنند.

(لام لیعبدون) لام تعلیلی است و برای بیان غایت و فائده مطلب می‌آورند و معنی آیه چنین میشود که غایت و فایده خلقت جنیان و افراد بشر عبادت کردن من است.

از اینجا معلوم میشود که فعل خدا معلل باغراض است چنانچه اهل حق گویند بخلاف عقیده اشاعره از جماعت سنی‌ها که گویند افعال اللّه معلل باغراض نیست، و اینکه سخن بسیار سخیف و بی‌اساس است زیرا که لازمه کلام آنان چنین میشود که خدای حکیم بی‌هوده کاری نموده و بدون غرض و فائده عالم را از نیستی بهستی آورده.

آری البته خداوند بذات خود مستغنی و بی‌نیاز از خلق خواهد بود و خلقت او برای استکمال خود نیست لکن نظر بآن حدیث

معروف که فرموده

(کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف)

چنین استفاده میشود که علت خلقت عالم برای اینکه است که شناخته شود و اینکه نفعی است که عاید مخلوقات میگردد نه اینکه است که عاید ذات غنی بالذات گردد بلکه عاید خود خلق خواهد گردید و نیز توان گفت فیاضیت مثل باقی صفات ذاتی حق تعالی است و فیاضیت او مقتضی فیض رساندن بمادون خود خواهد بود اینکه است که مجاهد و بعض دیگر (لیعبدون) را به (لیعرفون) تأویل نموده‌اند یعنی جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه مرا بشناسند و حدیث قدسی

(کنت کنزا مخفیا)

شاهد بر اینکه تأویل است معلوم

صفحه : ۳۳۵

و مسلم است که عبادت بدون معرفت نتیجه بخش نیست بلکه اصلا عدیم المعرفهٔ عبادت از وی ناشی نخواهد گردید کسی که معبود را نشناسد چگونه وی را عبادت تواند نمود.

آری غرض اصلی از خلقت جن و انس معرفت و شناسایی ذات احدیت است بتمام اوصاف جلال و جمال جن و انس را آفریده تا آنکه او را بشناسند و عبادت آنها ناشی گردد از معرفت بجمیع اسماء الحسنی.

اعتراض

اگر خلقت جن و انس برای معرفت و عبادت باشد با اینکه بالعیان می‌بینیم اکثر افراد بشر منکر الوهیتند که اصلا شاید بخالق مدبر حکیم قائل نیستند چه جای آنکه عبادت نمایند، و نیز بسیار از کسانی که معترف باله و صفات الوهیت میباشند در مقام عبادت و بندگی استقامت ندارند، پس اگر غرض از خلقت جنّ و انس عبادت و معرفت باشد چنانچه ظاهر آیه چنین مینماید نقض غرض لازم میآید یعنی آنچه مقصود حق تعالی از خلقت آنها بوده انجام نگرفته.

پاسخ

آری اگر غرض از عبادت و معرفت جن و انس نفعی بود که عاید ذات ذو الجلال میگشت نقض غرض میشد لکن نفع معرفت و عبادت آنها عاید خودشان خواهد گردید و شاید آیه در مقام اینکه است که میخواهد بگوید من بیهوده جن و انس را خلق نکردم بلکه غرض من از خلقت آنان چنین بوده که آنان از روی اختیار عبادت نمایند تا منتفع گردند و فضل و احسان من بر خلق تمام شود و آیات بعد شاهد بر اینکه است که فقط آفرینش من از روی فضل و احسان است نه نفعی که عاید خودم گردد و لام (لیعبدون) شاید اشاره بحکمت آفرینش خلق است نظیر قوله تعالی در سوره ابراهیم (ع) آیه اول (کِتابٌ أَنزَلناهُ إِلَیکَ لِتُخرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ) که حکمت انزال کتاب (قرآن) برای اینکه است که مردم را از ظلمت کفر بنور ایمان رهبری نماید.

صفحه : ۳۳۶

ما أُرِیدُ مِنهُم مِن رِزقٍ وَ ما أُرِیدُ أَن یُطعِمُونِ إِنَّ اللّهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو القُوَّةِ المَتِینُ شاید آیه برای جلوگیری از اینکه است که گمان

نشود که خدای تعالی محتاج بعبادت و عمل آنان میباشد که از عبادت آنها استکمال یابد نه رزقی از مخلوقات میخواهد و نه طعامی از آنان میطلبد بلکه او است آفریننده بی‌نیاز و همه نیازمند باو و از او دوام هستی و روزی میطلبند زیرا که او است رزاق مطلق و همه موجودات از خوان نعمت او متنعم و کامیاب گردیده و امرار حیات مینمایند و شدید القوهٔ و قادر مطلق و غالب و قاهر بر تمام موجودات است و عظمت و کبریایی او است که همه محتاج باو و او مستکمل بذات بیزوال خود خواهد بود نه در اصل وجود محتاج بکسی و نه در استکمال نیازمند بغیر است.

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوباً مِثلَ ذَنُوبِ أَصحابِهِم فَلا يَستَعجِلُونِ فَوَيلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِن يَومِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (ذنوب) در لغت بمعنی دلو بزرگ است که با آن تقسیم آب مینمایند مثل اینکه گویند (و لهم ذنوب و لنا ذنوب و لکم ذنوب) و در اینجا استعارتا تشبیه نموده عمل کفار را بدلو آب و اشاره به اینکه همین- طوری که برای پیشینیان مثل قوم عاد و ثمود عذاب فرود آمد برای اینان نیز قسمتی وافر از عذاب مهیا گردیده (فَلا يَستَعجِلُونِ) جواب کفار است که از روی سخریه میگفتند اینکه وعده عذاب کی خواهد رسید که در پاسخ آنان باید گفته شود موقع عذاب شما هم خواهد رسید نباید عجله کنید- و وای برای آنهایی که کافر شدند و در آن روز قیامت که وعده‌گاه آنها است که بچه شدت و عذابی گرفتار خواهند گردید

صفحه : ۳۳۷

سورهٔ الطور

اشاره

تسع و اربعون آیهٔ و هی مکیّهٔ

[سوره الطور (۵۲): آيات ۱ تا ۲۸]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

وَ الطُّورِ (۱) وَ كِتابٍ مَسطُورٍ (۲) فِي رَقٍّ مَنشُورٍ (۳) وَ البَيتِ المَعمُورِ (۴)

وَ السَّقفِ المَرفُوعِ (۵) وَ البَحرِ المَسجُورِ (۶) إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ (۷) ما لَهُ مِن دافِعٍ (۸) يَومَ تَمُورُ السَّماءُ مَوراً (۹)

وَ تَسِيرُ الجِبالُ سَيراً (۱۰) فَوَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ (۱۱) الَّذِينَ هُم فِي خَوضٍ يَلعَبُونَ (۱۲) يَومَ يُدَعُّونَ إِلي نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا (۱۳) هذِهِ النّارُ الَّتِي كُنتُم بِها تُكَذِّبُونَ (۱۴)

أَ فَسِحرٌ هذا أَم أَنتُم لا تُبصِرُونَ (۱۵) اصلَوها فَاصبِرُوا أَو لا تَصبِرُوا سَواءٌ عَلَيكُم إِنَّما تُجزَونَ ما كُنتُم تَعمَلُونَ (۱۶) إِنَّ المُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ نَعِيمٍ (۱۷) فاكِهِينَ بِما آتاهُم رَبُّهُم وَ وَقاهُم رَبُّهُم عَذابَ الجَحِيمِ (۱۸) كُلُوا وَ اشرَبُوا هَنِيئاً بِما كُنتُم تَعمَلُونَ (۱۹)

مُتَّكِئِينَ عَلي سُرُرٍ مَصفُوفَةٍ وَ زَوَّجناهُم بِحُورٍ عِينٍ (۲۰) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمانٍ أَلحَقنا بِهِم ذُرِّيَّتَهُم وَ ما أَلَتناهُم مِن عَمَلِهِم مِن شَيءٍ كُلُّ امرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ (۲۱) وَ أَمدَدناهُم بِفاكِهَةٍ وَ لَحمٍ مِمّا يَشتَهُونَ (۲۲) يَتَنازَعُونَ فِيها كَأساً لا لَغوٌ فِيها وَ لا تَأثِيمٌ (۲۳) وَ يَطُوفُ عَلَيهِم غِلمانٌ لَهُم كَأَنَّهُم لُؤلُؤٌ مَكنُونٌ (۲۴)

وَ أَقبَلَ بَعضُهُم عَلي بَعضٍ يَتَساءَلُونَ (۲۵) قالُوا إِنّا كُنّا قَبلُ فِي أَهلِنا مُشفِقِينَ (۲۶) فَمَنَّ اللّهُ عَلَينا وَ وَقانا عَذابَ السَّمُومِ (۲۷) إِنّا كُنّا مِن قَبلُ نَدعُوهُ إِنَّهُ هُوَ البَرُّ الرَّحِيمُ (۲۸)

صفحه : ۳۳۸

ترجمه

سوره طور چهل و نه آیه و سیصد و دوازده کلمهٔ و هزار و پانصد حرف است و در مکه فرود آمده

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

قسم بکوه (سینا) (۲)

و کتاب نوشته شده، (۳)

در صحیفه گشوده

و قسم بخانه آباد گردیده (مکه)

و قسم بسقف بلند برافراشته و (آسمان) (۵)

و قسم بدریای افروخته (۶)

که حقیقهٔ عذاب پروردگار تو واقع خواهد بود (۷)

و نیست از آن عذاب دفع کننده‌ای (۸)

روزی که حرکت کند آسمان حرکتی (۹)

و سیر کنند کوه‌ها سیر کردنی (۱۰)

پس وای در آن روز بحال تکذیب کننده‌گان (۱۱)

و (آنان) کسانی میباشند که در باطل بازی میکنند (۱۲)

روزی که بسرعت بسوی آتش جهنم خوانده میشوند (۱۳)

(ای کافرین) اینکه آن آتشی است که شما تکذیب و انکار میکردید (۱۴)

آیا اینکه (آتش) سحر است یا شما نمی‌بینید (۱۵)

در آن درآیید (۱۶) برای شما مساویست خواهد صبر کنید یا صبر نکنید، بدرستی جزاء داده شده‌اید بآنچه عمل میکردید (۱۷)

بحقیقت پرهیزکاران در بهشت‌ها و نعمتها متنعم خواهند بود (۱۸)

بآنچه پروردگارشان بآنها عطا نموده و آنان را از عذاب جهنم نگاه داشته (۱۹)

(ای) اهل بهشت بخورید و بیاشامید گوارا است شما را بسبب اعمال (نیکی که در دنیا) عمل میکردید (۲۰)

در حالی که تکیه کنندگان باشید بر تختهای پیوسته و آنها را با حور العین تزویج نمودیم (۲۱)

و کسانی که ایمان

صفحه : ۳۳۹

آوردند (۲۲) و فرزندانی از آنهایی که در ایمان پیروی آنان گردیدند به آنها ملحق میگردانیم و از کار نیکوی آنان چیزی کم نکنیم (۲۳) هر مردی در گرو و رهین اعمال خود خواهد بود (۲۴)

و بر نعمت پرهیز کاران بمیوه و گوشت از آنچه میخواهند و طالب آنند بیافزائیم (۲۵)

(اهل بهشت) از یکدیگر بربایند جام (شرابی را) که نه عمل لغوی در آن آید و نه گناهی (۲۵)

و پسرانی بر آنان دور بزنند که گویا آنها مروارید پوشیده‌ای میباشند

بعضی (از اهل بهشت) بر بعض دیگر رو آرند و از (عمل) هم می‌پرسند (۲۶)

آنان گفتند ما پیش از اینکه در اهل خودمان (از عذاب) ترسناك بودیم (۲۷)

پس خدا بر ما منت گذاشت و ما را از آتش سوزان باز داشت (۲۸)

و بدرستی پیش از اینکه چنین بودیم که میخواندیم او را زیرا که او است (خدای نیکو کار مهربان) (۲۹)

توضیح آیات

وَ الطُّورِ (طور) در لغت بمعنی کوه است و الف و لام عهد شاید اشاره بکوه معین باشد و اکثر مفسرین گویند آن طور سینا است که در ارض مقدس حضرت موسی «ع» با خدا تکلم مینمود و برای شرافت آن است که خدا بآن قسم یاد نموده.

و بعضی گفته‌اند الف و لام (الطور) الف و لام جنس است و مقصود مطلق کوه‌ها است که استحکام زمین بآنها است و منابع نباتات خواهد بود.

و از إبن عباس نقل میکنند که گفته آن کوهی است که منبع نباتات باشد.

دیگری گفته مراد دو کوه است یکی را تینا گویند نظر به اینکه در آن انجیر بسیار است و دیگری را کوه زینا نامند برای آنکه در آن زیتون زیاد است.

صفحه : ۳۴۰

و بقول دیگر (طور) مأخوذ از طار است یعنی قسم بآنچه اوج ایجاد و مبدء آفرینش طیران مینماید بارض مواد یا از عالم غیب طیران نموده و فرود میآید بعالم شهادت. (منهج) وَ کِتابٍ مَسطُورٍ فِی رَقٍّ مَنشُورٍ سوگند به کتاب نوشته شده که در صحیفه گشوده برای خواندن باز گردیده کتاب عبارت از جمع مطالبی است که در ورقهایی نوشته شده و بین دفتین محفوظ گردیده.

و شاید مقصود قرآن باشد یا الواح توراة اگر مقصود از طور کوه طور باشد که محل مناجات حضرت موسی «ع» بود کتاب را همان الواح تورات گرفتن مناسب‌تر است و اگر مقصود از کتاب لوح محفوظ باشد شامل میگردد تمام علوم مکتوبه‌ای که خداوند بآنها قسم یاد میکند.

و شاید مقصود صحیفه اعمال بشر باشد که در قیامت برای آنها گشوده خواهد گردید خدای تعالی در قرآن مجید در سوره بنی اسرائیل آیه (۱۴) فرموده:

(وَ نُخرِجُ لَهُ یَومَ القِیامَةِ کِتاباً یَلقاهُ مَنشُوراً)«۱» و شاید مقصود از کتاب آن علوم و معارفی است که در قلوب انبیاء نشر داده شده.

وَ البَیتِ المَعمُورِ قسم بخانه آباد گردیده شده شاید مقصود کعبه معظمه باشد که بکثرت حاجیان معمور گردیده و چنانچه در اخبار رسیده آن اول زمینی است که خلقت گردیده.

و بعضی گفته‌اند در آسمان چهارم یا هفتم بالای کعبه خانه‌ایست که آن را

۱- تمام آیه (وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلزَمناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ الخ) خلاصه معنی آیه اینکه است که اعمال هر انسانی طوق گردن او و با وی همیشه همراهست و در قیامت گشوده میگردد و بوی گفته میشود بخوان کتاب اعمال خود را که در حساب او خودت کافی میباشی

صفحه : ۳۴۱

صراح نامند و حرمت آن در آسمان مثل حرمت کعبه است در زمین.

از حضرت امیر علیه السّلام چنین روایت شده که هر روز هفتاد هزار فرشته در آن طواف میکنند و حرمت آن در آسمان مثل حرمت کعبه است در زمین.

دیگری گفته مقصود از بیت معمور قلب مؤمن است که عرش رحمن نامیده شده و عمارت آن بمعرفت و خلوص انجام گیرد یعنی قسم بقلب اهل ایمان چنانچه در اوصاف مؤمن فرموده (أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الإِیمانَ).

وَ السَّقفِ المَرفُوعِ قسم بآسمان و سقف بلند برافراشته آن که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار و منشأ فیوضات خواهد بود.

و از إبن عباس و مجاهد نقل شده که مقصود از (سقف مرفوع) عرش رحمن است.

وَ البَحرِ المَسجُورِ بنا بر اینکه مأخوذ باشد از (شجرت التنور) یعنی تنور از آتش پر گردیده یعنی سوگند بدریای مملو افروخته شده از آتش قوله تعالی (وَ إِذَا البِحارُ سُجِّرَت) و شاید مقصود مطلق دریا باشد در حدیث آمده

(البحر نار فی نار)

و نیز از رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم روایت میکنند که فرموده روز قیامت دریا را پر از آتش کنند و آن را بآب دریا برافروزند و بروایت دیگر روز قیامت دریا را بتابند و بهم متصل گردانند تا همه یک دریا گردد و همه کفار را در آن اندازند (منهج) بعض مفسرین از اهل تحقیق چنین نقل میکنند که گفته مقصود از (طور) نفس انسان است که موسی قلب با حق سبحانه مناجات میکند و (کِتابٍ مَسطُورٍ) ایمان است که در (رَقٍّ مَنشُورٍ) قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده (کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الإِیمانَ) و (بیت معمور) سرّ عارفان است که بنظرات تجلیات سبحانی آباد گردیده و (سقف مرفوع) روح رفیع القدر و درجات او بسوی حق تعالی است که سقف خانه دلست و (بحر مسجور) دلی است که بآتش محبت تافته شده.

صفحه : ۳۴۲

و نیز از عبد العزیز مکی است که گفته مقصود از طور نبی خاتم است که دین او در زمین مثل کوه تا قیامت ثابت و برقرار خواهد بود و سوگند (بکتاب مسطور) قرآن است که در لوح محفوظ در ورقها منشور گردیده و (بیت المعمور) دار کرامت است و سقف مرفوع سر مبارک رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است و گفته (و اللّه) آن سقفی است بلند و در دنیا و آخرت مشهود است (وَ البَحرِ المَسجُورِ) قلب محمّد است که از محبت خدا مملو بوده.

خلاصه خداوند سوگند یاد نموده بنفس محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم عموما و برأسه خصوصا و بقلبه ضیاء و نورا و بکتاب او حجهٔ پس حبیب بحبیب قسم یاد نمود.

(تفسیر روح البیان) إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ لَواقِعٌ ما لَهُ مِن دافِعٍ اینکه جمله جواب قسم است خداوند به پنج اصلی که اصول عالم و قوام عالم باو است سوگند یاد مینماید، بطور و کتاب مسطور، و بیت معمور، و سقف مرفوع، و بحر مسجور، که بحقیقت و درستی عذاب پروردگار تو واقع و محقق است.

و چون بایستی قسم و آنچه بر اثبات آن قسم یاد میکنند با هم مناسبت داشته باشند که قسم شاهد و گواه آن شیئی باشد پس باین لحاظ ممکن است آیات را باطلاق خود باقی گذاریم و اینطور توضیح نمائیم.

که الف و لام (الطور) جنس باشد نه عهد یعنی قسم بتمام کوهها که ستون زمین است و زمین آرام گاه و محل نشو و ارتقاء بشر است (وَ کِتابٍ مَسطُورٍ) امّ الکتاب یا لوح محفوظ باشد که مبدء آفرینش تمام اموری که در عالم خلقت بتدریج واقع میگردد در ابتداء آفرینش بقلم قدرت در آنجا ثبت نموده

(جفّ القلم بما هو کائن الی یوم القیامهٔ)

و (البَیتِ المَعمُورِ) عـالم طبیعت و اوضـاع ارضـی از جمـادات و نباتـات و حیوانات باشـد که همه آنها برای نفع انسان تحقق و تعمیر گردیده و برای پیدایش او مسخر امر تکوینی شده‌اند و (السَّقفِ المَرفُوعِ) اوضاع سماوی از کرات و

صفحه : ۳۴۳

ستارگان و تمام مخلوقاتی باشـند که در آن تکون یافته‌اند که بمنزله سـقف زمین میباشـند (وَ البَحرِ المَسـجُورِ) اشاره بدریاها و آنچه در آن است که مملو از موجودات دریایی است.

خلاصه شایـد آیـات در مقام اثبات عـذاب کفار برآمـده و اشاره باین دارد که همین طوری که اجزاء کائنات مطابق حکمت و نظام عالم هر چیزی در محل و موقع خود محقق و ثابت گردیـده و تخلف بردار نیست همین طور عـذاب کفار و معانـدین و جایگاه آنان که جهنم است آنهم محقق و ثـابت و پـا برجـا است و دافعی و مـانعی برای آن نیست در سوره اعراف آیه ۱۷۸ فرموده (وَ لَقَد ذَرَأنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ)«۱» و در جای دیگر «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالکافِرِینَ» و نیز آیات دیگر که شاهد بر آن است.

یَومَ تَمُورُ السَّماءُ مَوراً- وَ تَسِیرُ الجِبالُ سَیراً فَوَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ ذات احدیت بعد از آنکه آثار رحمت خود و خلقت موجودات را بعنوان قسم نذکر میدهد که همین طوری که آسمان و کوه و دریا و عالم آباد هر چیزی بجای خود ثابت و برقرار و در لوح محفوظ ثبت گردیـده همین طـور وقوع عـذاب بر ترتیب نظـام عـالم مـترتب خواهـد گردیـد پس از آن در مقـام موقع پیـدایش عـذاب برای مستحقین برآمده که آنهم روی میزان نظام عالم مترتب گردیده و آن وقتی ظاهر میگردد که بشدت آسمان بحرکت آید و کوه‌ها از جای خود روان شوند.

اشـاره به اینکه در موقع ظهور عـالم قیـامت عالم مادیات که بنظر شـما ثابت و هر چیزی در محل خود اسـتوار و بیک نظم و نسق آن طوری که تشکیل نظام عالم منوط آن بود باراده ایزد متعال از هم پراکنده و متفرق خواهد گردید و عالم دنیای بشری

۱- لام لجهنم لام غایت است یعنی عاقبت بسـیاری از جن و انسان در اثر مخالفت بجهنم کشـیده خواهنـد شـد نه اینکه برای جهنم خلق شـده باشـند مثل قوله تعالی: (فَالتَقَطَهُ آلُ فِرعَونَ لِیَکُونَ لَهُم عَدُوًّا وَ حَزَناً)آل فرعون موسـی را نگرفتند که دشـمن و سـبب حزن آنها گردد لکن عاقبت کارشان چنین شد.

صفحه : ۳۴۴

تبـدیل می‌گردد بعالم اخروی خلاصه عالم دنیا منحل و عالم قیامت ظاهر میگردد فَوَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ پس در آن روز وای یا ویل کـه گوینـد چـاهی اسـت در جهنـم بنـام ویـل برای کسـانی است که پیمـبران و سـفراء الهی را تکـذیب نمودنـد و نسـبت نـاروا مثل دروغگویی یا جنون یا سحر بآنها دادند.

الَّذِینَ هُم فِی خَوضٍ یَلعَبُونَ در مقام اوصاف تکـذیب کنندگان انبیاء برآمده که آنان کسانی میباشـند که در باطل و امور طبیعی که اسـتوار نیست و در جنب امور روحـانی و معارف الهی ناچیز مینمایـد و ناپایـدار است بازی میکننـد زیرا که گفتار و اعمال آنان مثل بچه‌ها و دیوانگان است که از روی عقل و بصیرت نیست، اگر آنان در بیهوده کاری فرو نرفته بودند نسبت ناروا به پیمبران نمیدادند و آن بزرگواران را ساحر و کذاب و دیوانه نمی‌نامیدند.

یَومَ یُدَعُّونَ إِلی نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا هذِهِ النّارُ الَّتِی کُنتُم بِها تُکَذِّبُونَ جمله (یوم یدعون) بدل آیه بالا (یوم تمور) میباشد (دعا) یعنی (دفعا) روزی که بر کافرین عـذاب واقع میگردد آنان را بطور اجبار بسوی جهنم میکشاننـد بآنها گفته میشود اینکه همان آتشـی خواهد بود که پیمبران گوش زد شـما نمودنـد و شـما بـاور ننمودیـد و در مقـام تحقیق برنیامـده و از روی تعصب و هوای نفسـانی آن را افسـانه

گرفتید و در مقام دشمنی و ایذاء رسولان حق برآمدید.

أَ فَسِحرٌ هذا أَم أَنتُم لا تُبصِرُونَ اصلَوها فَاصبِرُوا أَو لا تَصبِرُوا سَواءٌ عَلَيكُم إِنَّما تُجزَونَ ما كُنتُم تَعمَلُونَ همزه (ا فسحر) همزه استفهامی در مقام سرزنش کفار است که شمایی که معجزات و وحی الهی را سحر مینامیدید آیا اینکه می‌بینید از انواع عذاب سحر و امر باطل است یا آنکه همانطوری که در دنیا چشم دل شما کور بود و حقانیت و آثار صدق گفتار آنها را نمیدیدید اینکه عذاب کذایی را هم نمی‌بینید- چون در دنیا

صفحه : ۳۴۵

انکار حق و اهل حق را نمودند حال در منزلگاه خود جهنم که مملو از شکنجه و عذاب است درآیید و اینکه عذاب جهنم جزاء و کیفر عمل شما است خواه صبر کنید یا صبر نکنید عذاب از شما بازداشته نخواهد شد زیرا چنانچه در آیه بالا تذکر داده شد عذاب بر آنها واقع است و دفع کننده‌ای برای آن نیز نمیباشد و اینکه عذابی است که در دنیا اهلش برای خود تهیه نموده‌اند.

إِنَّ المُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ نَعِيمٍ فاكِهِينَ بِما آتاهُم رَبُّهُم وَ وَقاهُم رَبُّهُم عَذابَ الجَحِيمِ پس از تهدید کسانی که انکار آیات الهی را نمودند و تابع هوای نفسانی گردیدند و عمر خود را در لهو و لعب گذرانیدند بپرهیزکاران و کسانی که خودداری نمودند از پیروی نفس و شیطان و مطیع حق و سفراء و رسولان الهی گردیدند و پرهیزکاری ملکه آنها گردیده تا آنکه متصف گردیدند بصفت تقوی آنان را ببهشت و نعمتهای آن بشارت میدهند.

و باید دانست که تقوی مقام ارجمندی است و مرتبه تقوی فوق مرتبه ایمان است هر مؤمنی دارای ملکه تقوی نیست اگر چه دارای ایمان باشد لکن بعکس هر شخص با تقوایی دارای ایمان خواهد بود.

خلاصه آیه در مقام بیان درجات متقیان است که روزی که آسمان شکافته و اجزاء زمین متفرق و عالم دنیا منحل میگردد و کافرین در آتش کشیده میشوند در آن روز قیامت مؤمن با تقوی در بهشتها و نعمتهای فراوان متنعم و بآنچه پروردگار آنها بایشان عطا نموده و آنان را از عذاب دردناک جهنم نگاه داشته شادمانند (فاكِهِينَ بِما آتاهُم رَبُّهُم) (ماء) موصوله عموم دارد و عطاء پروردگار منحصر بنعمتهای جسمانی نیست شاید مقصود اینکه باشد که متقین از تمام نعمت‌های روحانی و جسمانی محظوظ و از هر رنج و تعب و عذاب و آفتی در وقایه و امان حق تعالی محفوظ خواهند بود قوله تعالی (إِنَّ المُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ)

صفحه : ۳۴۶

كُلُوا وَ اشرَبُوا هَنِيئاً بِما كُنتُم تَعمَلُونَ مُتَّكِئِينَ عَلى سُرُرٍ مَصفُوفَةٍ وَ زَوَّجناهُم بِحُورٍ عِينٍ خطاب به بهشتیان است که از نعمت‌های بهشت بخورید و بیاشامید گوارا باد شما را بدون آنکه برای شما زحمتی و مرضی ایجاد نماید در حالی که در تختهای مرصع پهلوی هم چسبیده شده محظوظ و شادمان خواهید بود و باهل بهشت حوریان سفید رو و فراخ چشمان را ازدواج میگردانیم.

از زید بن ارقم روایت میکنند که مردی از اهل کتاب آمد نزد رسول اللّه و گفت یا أب القاسم آیا چنین گمان میکنی که اهل بهشت میخورند و می‌آشامند حضرت در پاسخ فرمود قسم بآنکسی که نفس من بدست قدرت او است هر مردی از اهل بهشت بقدر یکصد مرد قوّت پیدا مینماید برخوردن و آشامیدن و جماع نمودن آن مرد گفت فضولات آن چطور می‌شود فرمود عرق می‌شود و بوی آن عرق مثل بوی مشک است.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمانٍ أَلحَقنا بِهِم ذُرِّيَّتَهُم وَ ما أَلَتناهُم مِن عَمَلِهِم مِن شَيءٍ سخنان مفسرین در توضیح آیه ۱- ذریهٔ اعم است از کودکانی که در حال کودکی مرده‌اند یا اولاد کبار، اولاد صغار از جهت ایمان پدر و مادر ملحق بآنان میگردند چنانچه در بعض احکام اسلام مثل طهارتشان و حفظ مال و جانشان و غیر اینها تابعند و اولاد آن کبار از جهت ایمان خودشان بآنها

ملحق می گردند و لو اینکه در مرتبه ایمان دون‌تر و پست‌تر باشند.
و اینکه تفضل دیگری است نسبت باشخاص با ایمان و تقوی که اولادان آنها را به آنها ملحق می گرداند برای روشنی چشم آنها که همان طوری که در دنیا علاقه بآنها داشتند و دوست میداشتند با آنها باشند در بهشت نیز از اینکه نعمت بزرگ متمتع گردند.

صفحه : ۳۴۷

۲- از إبن عباس روایت شده که اولادان کبار که بحد بلوغ رسیده‌اند بپدران ملحق میگردند اگرچه در عمل قاصر باشند و اگر گفته شود چگونه در ثواب ملحق بآنها می گردند با آنکه مستحق نیستند، در پاسخ گفته می‌شود اولادان با پدر و مادر در یک مکان جمع می‌شوند نه آنکه در ثواب و مرتبه ملحق بآنها گردند.
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام چنین روایت می کنند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده مؤمنین و اولادان آنها در بهشتند و همین آیه را تلاوت مینمایند.
و از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم روایت شده که اطفال مؤمنین را برسم هدیه و تعارف نزد پدرانشان میبرند. (مجمع البیان) و شاید سرش اینکه باشد که همین طوری که بنا بر حدیث مشهور هر کس در دنیا هر چه را دوست دارد در قیامت با او محشور میگردد و لو آنکه سنگی باشد و چون در قیامت هر چیزی بمنتهی درجه کمال میرسد اینکه است که مهر و محبت نیز که از خصوصیات کمال نفسانی است آن نیز بدرجه کمال میرسد و معلوم است که انسان در دنیا هیچ چیزی را بقدر اولاد دوست نمیدارد خصوصا اولاد صغار و کودکانی که در دنیا از دست او رفته‌اند اینکه است که مؤمنین خصوصا متقین هر چه را دوست میداشتند با آنها جمع خواهند گردید که از هر نعمتی خواه جسمانی باشد و خواه روحانی متمتع و بهره‌مند گردند که نعمت بر آنها تمام گردد.
(وَ ما أَلَتناهُم مِن عَمَلِهِم مِن شَیءٍ) ظاهرا آیه در مقام امتنان بر اشخاص با تقوی است که در صورتی که اولادانشان که در مقام و رتبه آنان نیستند برای روشنی چشم آنها ملحق بآنها میگردانیم چیزی از عمل آنان کم نمی‌کنیم بلکه اینکه هم یک تفضلی است زائد بر تمام نعمت‌های جسمانی و روحانی آنها (کُلُّ امرِئٍ بِما کَسَبَ رَهِینٌ) اشاره به اینکه هر مردی رهین عمل خود او است و از عمل بد دیگری مؤاخذه نمیشود و اینکه آیه را هر گاه با آن آیه (لَیسَ لِلإِنسانِ إِلّا ما سَعی) جمع کنیم چنین نتیجه میدهد که نه کسی را بعمل بد کسی مؤاخذ میکنند و نه از عمل

صفحه : ۳۴۸

خیر کسی دیگری بهره‌مند می گردد.
در اینجا اشاره به اینکه اینکه الحاق ذریّه را بپدر و مادر با آنکه در مرتبه آنها نیستند آن نیز مثل باقی نعمت‌هایی است که بمتقین عطاء میکند راجع بسعی و کوشش پدران است که تفضلا برای آنکه نعمت برای آنان تمام گردد اولادانشان را نیز ملحق بآنها میگرداند، و در جای دیگر فرموده (کُلُّ نَفسٍ بِما کَسَبَت رَهِینَةٌ إِلّا أَصحابَ الیَمِینِ)«۱» که اصحاب یمین رهین عمل خود نیستند بلکه کفار و اشقیاء چنینند اصحاب یمین که مؤمنین و متقیانند تفضلاتی که در باره آنان میشود فوق عمل آنها است چنانچه هر عمل نیک آنها ده برابر بلکه نسبت ببعضی بسته بمقام و خلوص آنها حدّ و اندازه‌ای برای آن نیست زیرا که آنها مورد الطاف الهی واقع گردیده‌اند.
وَ أَمدَدناهُم بِفاکِهَةٍ وَ لَحمٍ مِمّا یَشتَهُونَ باز در مقام نعمت‌های بهشتیان است که ما برای متقیان از میوه‌جات و گوشت و هر چه مایل گردند و از نعمت‌ها آنچه را بخواهند زیاد می کنیم که دیگر در تحصیل آن زحمت و تعبی نخواهند داشت.
از (مما یشتهون) چنین معلوم میشود که اهل ایمان و تقوی آنچه اشتها کنند باراده خودشان موجود میگردد زیرا که آنان مظهر

خلاقیت حق تعالی گردیده‌اند که بخواهش و میل خودشان هر چه بخواهند ایجاد مینمایند.

یَتَنازَعُونَ فِیها کَأساً لا لَغوٌ فِیها وَ لا تَأثِیمٌ اهل بهشت از یکدیگر کاسه مملو از شراب بهشتی را برباینـد و آن چنان شـرابی است که عقل را زائل نمی‌کند و باعث عمل بیهوده نمیگردد.

اشاره به اینکه نعمت‌هایی که برای اهل بهشت تهیه شـده از هر آفت و گزنـدی خالی و صاف و بـدون هیـچ آفتی برای اهلش مهیا و آماده گردیده و مثل نعمت‌های

۱- در سوره المدثر آیه ۴۰ هر کسی و هر نفسی گرو اعمال خود او است مگر یاران دست راست

صفحه : ۳۴۹

دنیوی مشوب بآلام و مشـقات نیست اینجا کدرش را میدهند و آنجا خالص را عطاء می‌نمایند، و سـرش اینست که روح انسان و آن لطیفـه ربـانی در اینجـا بـا طـبیعت حیـوانی مرتبـط گردیـده و نعمت‌هـای آن بمناسـبت کـدورت نفس کـدر میگردد اینکـه است که نعمت‌هـای آن مشوب بآلاـم خوشـی آن محفوف بغم، سـلامتی آن در معرض مرض حیـات آن پیچیـده شـده بمرگ جوانی آن در شرف پیری خواهـد بود لکن اهـل بهشت کسـانی می‌باشـند که از نکبت طبع و مزاحمت قوای شـهوانی فارغ گردیـده و در آن وقت طبیعت انسانی آنها تابع عقل بلکه با عقل کلی متحد گشـته و سرکشی نمی‌کند و مطیع مولا گردیده اینکه است که همه طور نعمتی بدون آفت برای آنها مهیّا است.

و شاید مقصود از آن (کاسه) شراب مهر و حبّ الهی باشد که متقیان از یکدیگر ربوده‌اند و در اینکه مقام هر یک بر دیگری سبقت میگیرد و البته آن شرابی است خالص که نصیب هر کس گردیده او را از هر عمل لغو و بی‌هوده‌ای باز میدارد و شاید سابقین که در سوره واقعه در اوصـاف آنـان فرموده (السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ) همین متقیـان باشـند که در هر عمـل خیری بر دیگری سبقت می‌گیرند.

وَ یَطُوفُ عَلَیهِم غِلمانٌ لَهُم کَأَنَّهُم لُؤلُؤٌ مَکنُونٌ اهل بهشت همان طوری که بر تختهای سلطنتی خود تکیه زده‌اند باطراف آنان پسرانی در منتهای جمال و زیبایی دور میزنند و از شدت وجاهت و درخشندگی گویا مرواریدی میباشند در صدف.

شایـد تشبیه (بلؤلؤ مکنون) اشاره باشد بمعارف و صـفات ارجمند بهشتیان که در دنیا مثل لؤلؤ در صدف قلب آنان مخفی بوده و در آخرت بمرتبه ظهور میرسد و همین طوری که از باطن خودشان در دنیا محظوظ بودند در آخرت بحد کمال رسیده و تظاهر مینماید زیرا که در آخرت باطنها ظاهر میگردد.

صفحه : ۳۵۰

وَ أَقبَلَ بَعضُهُم عَلی بَعضٍ یَتَساءَلُونَ قالُوا إِنّا کُنّا قَبلُ فِی أَهلِنا مُشفِقِینَ فَمَنَّ اللّهُ عَلَینا وَ وَقانا عَذابَ السَّمُومِ اینکه آیه نیز در مقام حظوظ بهشتیـان است که آنان علاوه بر نعمتهای دیگر که در دسترس آنها نهاده‌انـد با هم مراوده و مجالست و مصاحبت دارنـد و از یکدیگر سؤال می‌کنند که چه صفت و فضیلتی در شما بود که شما را باین مقام کریمی رسانید.

آنان در پاسخ گویند یکی از صفات حمیده ما اینکه بود که ما در دنیا در حالی که با اهل دنیا معاشرت داشتیم در دل از عذاب خدا ترسـناک بـودیم و مـا از کسـانی بودیم که در سوره (نازعـات) آیه ۴۰ و ۴۱ فرمـوده: (وَ أَمّا مَن خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفسَ عَنِ الهَوی- فَإِنَّ الجَنَّةَ هِیَ المَأوی) و همان ترس ما از عذاب بود که خدا بر ما منت گذارد و از عذاب سموم مهلک ما را نگاه داشت.

إِنّا کُنّا مِن قَبلُ نَدعُوهُ إِنَّهُ هُوَ البَرُّ الرَّحِیمُ بهشتیان در سؤال و جواب یکدیگر دو صـفت نیک خود را ارائه می‌دهند یکی خوف از حق

تعالی که ناشی از علم و معرفت آنها است بمقام الوهیت چنانچه فرموده (إِنَّما یَخشَی اللّهَ مِن عِبادِهِ العُلَماءُ) و دیگر رجاء و امیدواری برحمت الهی زیرا که خوف و رجاء دو صفت برگزیده اهل ایمان و تقوی خواهد بود کسی که خدا را بصفت رحمانیت شناخت البته امیدوار بکرم او است، و هر گاه خدا را بصفت قاهریت شناخت از عذاب و سخط او هراسانست در حدیث صحیح معصوم فرموده (خوف و رجاء در مؤمن بایستی مثل دو طرف میزان مساوی باشد بقدری که امیدوار برحمت او است بهمان اندازه بدون کم و زیاد از غضب او ترسناک باشد).

صفحه : ۳۵۱

[سوره الطور (۵۲): آیات ۲۹ تا ۴۹]

اشاره

فَذَکِّر فَما أَنتَ بِنِعمَتِ رَبِّکَ بِکاهِنٍ وَ لا مَجنُونٍ (۲۹) أَم یَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیبَ المَنُونِ (۳۰) قُل تَرَبَّصُوا فَإِنِّی مَعَکُم مِنَ المُتَرَبِّصِینَ (۳۱) أَم تَأمُرُهُم أَحلامُهُم بِهذا أَم هُم قَومٌ طاغُونَ (۳۲) أَم یَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَل لا یُؤمِنُونَ (۳۳)
فَلیَأتُوا بِحَدِیثٍ مِثلِهِ إِن کانُوا صادِقِینَ (۳۴) أَم خُلِقُوا مِن غَیرِ شَیءٍ أَم هُمُ الخالِقُونَ (۳۵) أَم خَلَقُوا السَّماواتِ وَ الأَرضَ بَل لا یُوقِنُونَ (۳۶) أَم عِندَهُم خَزائِنُ رَبِّکَ أَم هُمُ المُصَیطِرُونَ (۳۷) أَم لَهُم سُلَّمٌ یَستَمِعُونَ فِیهِ فَلیَأتِ مُستَمِعُهُم بِسُلطانٍ مُبِینٍ (۳۸)
أَم لَهُ البَناتُ وَ لَکُمُ البَنُونَ (۳۹) أَم تَسئَلُهُم أَجراً فَهُم مِن مَغرَمٍ مُثقَلُونَ (۴۰) أَم عِندَهُمُ الغَیبُ فَهُم یَکتُبُونَ (۴۱) أَم یُرِیدُونَ کَیداً فَالَّذِینَ کَفَرُوا هُمُ المَکِیدُونَ (۴۲) أَم لَهُم إِلهٌ غَیرُ اللّهِ سُبحانَ اللّهِ عَمّا یُشرِکُونَ (۴۳)
وَ إِن یَرَوا کِسفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً یَقُولُوا سَحابٌ مَرکُومٌ (۴۴) فَذَرهُم حَتّی یُلاقُوا یَومَهُمُ الَّذِی فِیهِ یُصعَقُونَ (۴۵) یَومَ لا یُغنِی عَنهُم کَیدُهُم شَیئاً وَ لا هُم یُنصَرُونَ (۴۶) وَ إِنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا عَذاباً دُونَ ذلِکَ وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ (۴۷) وَ اصبِر لِحُکمِ رَبِّکَ فَإِنَّکَ بِأَعیُنِنا وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ حِینَ تَقُومُ (۴۸)
وَ مِنَ اللَّیلِ فَسَبِّحهُ وَ إِدبارَ النُّجُومِ (۴۹)

صفحه : ۳۵۲

ترجمه

(ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) بآنان پند و اندرز ده زیرا تو بنعمت پروردگارت نه کاهنی (و نه ساحر) و نه دیوانه (۳۰)
(آیا کفار) می‌گویند (کلام تو) شعر است و تو شاعری (و گویند) منتظریم که او دچار حوادث زمان گردد و بمیرد
(ای محمّد) بگو منتظر باشید که محققا من با شما از انتظار کشنده‌گانم (۳۲)
آیا عقولشان بآنان چنین (گفتاری) امر میکند یا آنکه آنها گروه سرکشانند
آیا میگویند (اینکه آیات را خودش) بهم بافته بلکه ایمان نمی‌آورند (۳۴)
(اگر چنین است) و آنها راست میگویند سخنی مثل قرآن بیاورند (۳۵)
(آیا) از غیر چیزی خلق گردیده شده‌اند یا آنکه خودشان خلق کننده و آفریننده می‌باشند (۳۶)
یا آنها آسمان و زمین را آفریده‌اند بلکه یقین ندارند (۳۷)

آیا نزد آنها است خزینه‌های پروردگار تو یا آنکه آنها تسلط تام بر موجودات دارند (۳۸)
آیا برای آنان نردبانی است که بالا روند و (کلام ملائکه را بشنوند) پس باید بر آنچه شنیده‌اند حجت ظاهری آرند (۳۹)
آیا برای (خدا) دختران است و برای شما پسران (۴۰)
آیا تو از آنها اجر و مزدی گران سؤال میکنی و غرامت آن بر آنان دشوار است (۴۱)
آیا امور غیب و پنهان نزد آنها است و آنها می‌نویسند (۴۲)
یا میخواهند مکر و حیله‌ای بکار برند (۴۲) پس آنهایی که کافر شدند در مکر و حیله واقع گردیده‌اند (۴۳)
آیا از برای آنها الهی و آفریننده‌ای است غیر از خدای پاک (یکتا) خدای تعالی منزه است از آنچه برای او شریک قرار میدهند (۴۴)
و اینکه کافرین وقتی به‌بینند پاره‌ای از آسمان بزمین افتاد گویند اینکه ابریست بهم پیوسته
پس (ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) واگذار آنان را تا بنگرند روزشان را که چگونه بصعوبت و سختی هلاک خواهند گردید (۴۶)
آن روزی که مکرشان آنان را چیزی از عذاب بی‌نیاز نگرداند و آنها از یاری شدگان نخواهند بود (۴۷)
و محققا برای کسانی که ظلم کرده‌اند عذابی خواهد بود غیر از عذاب آخرت لکن بیشتر آنها

صفحه : ۳۵۳

نمی‌دانند (۴۸)
(ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) بحکم پروردگارت (بر اذیت آنها صبر کن) زیرا که تو در حفظ و حمایت مایی و تسبیح و ستایش نما پروردگار خود را هنگامی که میایستی
و پاره‌ای از شب تسبیح کن او را و آن هنگامی که ستارگان پشت می‌نمایند (یعنی بروشنی صبح غائب میگردند (نیز او را ستایش نما).

توضیح آیات

فَذَكِّر فَما أَنتَ بِنِعمَةِ رَبِّكَ بِكاهِنٍ وَ لا مَجنُونٍ أَم يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيبَ المَنُونِ خداوند در اینکه آیه برسول خود امر میکند که کفار را متذکر گردان و بوظیفه خود عمل نما تو بانعام و کراماتی که پروردگار تو بتو عنایت نموده نه کاهنی و نه مجنون و نه شاعر.
کاهن کسی را گویند که بتوسط جن و شیاطین گاهی امور غیر عادی از وی ظهور و بروز می‌نماید و مدّعی علم غیب است و باطل را بنظر مردم حق جلوه میدهد و اغلب اخبار او دروغ و کذب است و معلوم نیست که کاهنی ادعای پیغمبری کرده باشد.
و آدم دیوانه کسی را گویند که اعمال و اقوال غیر مضبوط از او سر زند که از روی رویّه و فکر نباشد.
و شعر سخنان موزونی است که دارای قافیه و نظم باشد و جای تعجب است که با اینکه اینکه سه صفتی که کفار نسبت بشخص اول عالم امکان می‌دادند با هم متناقص است و ممکن نیست در یک نفر با هم جمع شود کهانت که از روی ریاضت و تمرین نفس است و لو آنکه عمل شیطانی است لکن باز بتوسط عقل مشوب بوهم انجام

صفحه : ۳۵۴

می‌گیرد و کاهن می‌خواهد از عمل خود نتیجه بگیرد چطور ممکن است با جنون که ناشی از بی‌خردی است با هم در یک نفر جمع

شود:

و نيز اهل مكه صاحب لسان بودنـد و فصاحت و بلاغت قرآن را مى‌ديدند و مى‌دانسـتند كه آيات قرآنى از قبيل شـعر نيست بلكه از قبيل گفتار آنان هم نيست تجاهل مى‌نمودند و حضرتش را شاعر ميگفتند.

خلاصه اينكه نسـبتهاى ناروايى كه بحضـرتش ميدادند تماما ناشى از حسد و كبر و لجاجت سر ميزده نه اينكه واقعا امر بر آنها متشبه شده باشد يا از روى ندانستگى و جهل گفته باشند.

و از آن خبث نفسـى كه داشـتند منتظر بودنـد حادثه‌اى بر آن حضـرت از مرض يا مرگ يا مصـيبتى ديگر برسـد كه دست از عمل و تبليغ رسالت بردارد و ديگر نتواند اينكه آيات معجز نماى قرآنى را اظهار نمايد و مردم باو بگروند.

قُل تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُم مِنَ‌الْمُتَرَبِّصِ‌ينَ أَم تَأْمُرُهُم أَحلامُهُم بِهذا أَم هُم قَومٌ‌طاغُونَ خطاب به پيمبر خود نموده كه اى محمّد صـلّى اللّه عليه و اله و سـلّم در جواب كفار بگو انتظار بكشيد كه بر من آفتى از مرگ يا چيز ديگرى وارد گردد و من هم با شما منتظر ميباشم كه وقتى مرگ يا عذابى بشما وارد گردد آن وقت متنبه ميگرديد و مى‌فهميد كه من ديوانه و خطاكارم يا شما.

آيه عطف بآيه بالا است و در مقام الزام رؤساء قريش فرود آمـده كه خود را صاحب عقل و فطانت ميدانسـتند و اعتراض بآنها اسـت كه شـمايى كه خود را دانشـمند و با خرد ميدانيـد آيا عقل و فطانت شـما چنين امر نموده كه انكار حق نمائيـد در صورتى كه حكم عقل چنين نيست بلكه شما مردمان طاغى و ياغى هستيد و عقل خود را تابع هواى نفسانى نموده‌ايد.

أَم يَقُولُونَ‌تَقَوَّلَهُ‌بَل لا-يُؤمِنُونَ‌فَليَأتُوا بِحَ‌دِيثٍ مِثلِهِ إِن كانُوا صادِقِينَ‌اينكه آيه نيز عطف بآيه بالا است مثل آيات ديگر در مقام بيان اعجاز و

صفحه : ۳۵۵

حقانيت قرآن برآمـده كه اگر شـما چنين پنداريد كه خودم آيات قرآن را بهم بافته‌ام شـما هم مثل من عربيد و قرآن چنانچه فرموده (بعربى فصـيح فرود آمـده) اگر اينكه گمـان شـما راست و درست است شـما هم سـخنان و آيـاتى مثل اينكه قرآن بياوريـد بلكه آن خباثت نفس شماست كه نميخواهيد ايمان آوريد.

أَم خُلِقُوا مِن غَيرِ شَـىءٍ أَم هُمُ‌الخالِقُونَ‌اينكه آيه نيز در مقام الزام و احتجاج بمنكرين مبـدء است كه بايستى رجوع بعقل خود نمائيد و فكر كنيد آيا شما بدون علت و سبب موجود گرديده‌ايد يا آنكه خودتان خود را خلق نموده‌ايد.

چون از بديهيات اوليه است كه هر حادثى محدث ميخواهد حتى بچه دو ساله‌اى اگر بيند چيزى كه نبوده جلو وى گذاشـته شد باين طرف و آن طرف رو مى‌كند كه آورنده آن را به‌بيند حتى حيوانات نيز اينكه اندازه شـعور دارند چه جاى انسان بالغ، اينكه است كه كلام الهى ميخواهد آنان را ملزم گرداند بشهادت عقلشان كه رجوع بعقلتان نمائيد كه وقتى وجود نداشتيد و بعد حادث گرديديد.

يكى از دو حال خارج نيست يا آنكه گوئيـد بـدون علت و سـبب از لا شـيئى بوجود آمده‌ايـد اينكه بر خلاف بديهيات اوليه است و هيچ سـفيهى چنين نميگويد كه شيئى كه نبوده بدون علت و سبب موجود گرديده يا چنين گمان مى‌كنيد كه خودتان خود را خلق نموده‌ايـد اينكه هم بـديهى البطلان خواهـد بود چگونه ممكن است عـدم علت و سبب وجود گردد عدم و وجود نقيض يكديگرند وجود، علت امر وجودى ميخواهد كه طرد عدم نمايد.

أَم خَلَقُوا السَّماواتِ وَ الأَرضَ‌اشاره به اينكه اگر قدرت داشتند كه خود را از نيستى بهستى آرند بايستى قدرت داشته باشند بر خلقت آسـمانها و زمين زيرا كه وجود آنها مربوط بآسمانها و زمين است اول بايد آسمانها و زمين را در حال نيستى خودشان آفريده باشند پس از آن خود را بوجود آوردند نه چنين است بلكه اينان مردمانى مى‌باشند كه

صفحه : ۳۵۶

از شدت خباثت نفسانی زیر بار عقل خودشان هم نمیروند تا آنکه یقین نمایند بوجود خالق قادر عالم توانا و تسلیم فرمان او گردند. بَل لا یُوقِنُونَ شاید اشاره باین باشد که اصول عقاید باید از روی براهین عقلی یقینی انجام گیرد توحید تقلیدی یقین آور نیست اینکه است که کسانی که در معارف خوض در ادله نمیکنند و بگفته‌های دیگران و آباء و اجداد قانع میگردند باندك شبهه‌ای عقایدشان خلل پذیر میگردد و دچار شك و تردید خواهند گردید.

پس بر هر فردی لازم و واجب است که در عقاید تحقیق نماید و معارف و اصول دیانت خود را تطبیق نماید با براهین عقلی منطقی تا اقلا اگر بمرتبه (عین الیقین) که از روی و جدان سرّی است و برای اهلش میسر گردیده نرسد بمرتبه (علم الیقین) که از طریق براهین عقلی حاصل میگردد بمرتبه یقین برسد تا آنکه عقاید او ثابت و مستقر گردد أَم عِندَهُم خَزائِنُ رَبِّکَ أَم هُمُ المُصَیطِرُونَ آیا خزینه‌های پروردگار تو نزد آنها است که بینیاز گردیده‌اند و هر گونه تصرفی بخواهند بکنند و بهیچ چیز محتاج نباشند یا آنکه نیازمند و بهمه چیز محتاجند.

اشاره به اینکه همین طوری که ممکن در اصل وجود خود محتاج بواجب الوجود و غنی بالذات است که وی را از نیستی بهستی بیاورد در بقاء خود نیز محتاج بعلت است و علت موجده همان علت مبقیه خواهد بود اگر آنی فیض رحمت الهی نرسد (بهم ریزند غالبها) علی الدوام فیض وجود بممکن میرسد.

اگر بامر تکوینی الهی خورشید نور افشانی نکند و هوا متحرك نگردد و از ابرها باران نریزد و گیاهها از زمین روئیده نشود انسان و حیوانات از گرسنگی خواهند مرد و نیز هر گاه مجموعه اجزاء عالم را بهمان نظام و ترتیب حیرت بخشی که مدبر و خالق عالم مرتب گردانیده نگاه ندارد و جزئی خللی در حرکات منظم اشیاء که باراده وحدانی مربی عالم نظام یافته دوام پیدا ننماید و علی الدوام فیض

صفحه : ۳۵۷

وجود بآنها نرسد کجا انسان میتواند امرار حیات نماید فورا همه چیزها معدوم میگردد اینکه کاخ مجلل جهانی و اینکه نظام گیتی و گردش کائنات بدور هم بالاترین دلیلی است بر اثبات وجود و علم و قدرت و حکمت آن فرد متعال.

أَم لَهُم سُلَّمٌ یَستَمِعُونَ فِیهِ فَلیَأتِ مُستَمِعُهُم بِسُلطانٍ مُبِینٍ اشاره به اینکه آیا نزد آنها نردبانی است که بسوی آسمان بالا روند و از عالم بالا و ملائکه علوی و عقول مقدسه علوم و معارفی فرا گیرند اگر چنین است بایستی بر آنچه شنیده و دانا گردیده‌اند حجت و دلیل ظاهر و آشکار بیاورند.

شاید مقصود چنین باشد که اینکه جماعتی که از عالم طبیعت قدمی بالا نگذارده‌اند و خبری از عالم (ما فوق الطبیعه) ندارند و فقط در لجن‌زار طبیعت غوطه‌ورند چگونه دعاوی عقل و کمال نموده و خود را عاقل و دانا میدانند و نسبت دیوانگی و ساحری به پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم میدهند که روح شریفش متصل و مرتبط بعالم (ما فوق الطبیعه) گردیده بلکه عقل کل و اول ما خلق اللّه بشمار میرود، و اگر اینکه کافرین از عالم بالا خبری دارند بایستی دلیل و برهان بیاورند و دعاوی خود را ثابت نمایند چنانچه انبیاء بر اثبات گفتارشان دلیل و برهان اقامه مینمودند.

أَم لَهُ البَناتُ وَ لَکُمُ البَنُونَ اینها که خبری از عالم اله ندارند چگونه نسبت فرزند بپروردگار عالم می‌دهند و ملائکه را دختران خدا میدانند و برای خودشان پسران که نیرومندتر و نزد آنان شریف‌ترند انتخاب نموده‌اند.

أَم تَسئَلُهُم أَجراً فَهُم مِن مَغرَمٍ مُثقَلُونَ أَم عِندَهُمُ الغَیبُ فَهُم یَکتُبُونَ همزه استفهامی در هر دو آیه در مقام انکار است یعنی ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آیا تو برای تبلیغ رسالت و ارشاد و هدایت آنها بطریق سعادت و فضیلت اجر و مزدی از آنها مطالبه

میکنی و مزد دادن برای آنها سنگین مینماید از اینکه جهت قبول رسالت تو را نمی‌کنند و تکذیب می‌نمایند آیا نزد آنها است اموری که از نظرشان غائب است و چیزهایی از غیب میدانند و آنچه از امور غیبی خبردار گردیده

صفحه : ۳۵۸

می‌نویسند و دیگر خود را محتاج بارشاد کننده‌ای نمیدانند.

أَم یُرِیدُونَ کَیداً فَالَّذِینَ کَفَرُوا هُمُ‌المَکِیدُونَ یا آنکه انکار آنان از روی کید و مکر و خود خواهی و خود پسندی است که می‌خواهند در باره تو حیله‌ای بکار برند لکن کفار نمیدانند که مکر آنها بازگشت بخودشان مینماید.

و از بعض مفسرین است که آیه اشاره باین دارد که می‌خواهند مکری و تدبیری در باره تو کنند و آن مکر و حیله‌ای بود که در دار الندوه نسبت بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم میکردند از قتل و حبس و اخراج که اجرا گردانیدند.

أَم لَهُم إِلهٌ غَیرُ اللّهِ آیا برای آنها الهی است غیر از خدا منزه و مبراء است خدای عالم از آنچه برای او شریک قرار میدهند.

اینجا نیز به همزه استفهامی در مقام انکار و سرزنش کفار برآمده که چگونه اینان غیر از خدای یکتا را پرستش می‌نمایند آیا الهی و پروردگاری که آنها را از نیستی بهستی آورده و بآنها روزی میدهد و حیات و موت و دنیا و آخرت و همه چیز بسته بقدرت و امر و اراده او انجام میگیرد غیر از او خدای دیگری هست که چنین قدرت و استیلایی داشته باشد.

سُبحانَ اللّهِ عَمّا یُشرِکُونَ خدا از آنچه برای او شریک قرار میدهند بی‌نیاز و غنی بالذات است و قادر و توانایی است که در امور خلقت و افاضه محتاج بشریک و معاون نیست بقدرت تامه و علم ازلی هر چه را اراده نماید فورا موجود می‌گردد بهر که خواهد نعمت میدهد و از هر که لایق نباشد میگیرد.

وَ إِن یَرَوا کِسفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً یَقُولُوا سَحابٌ مَرکُومٌ کفار بقدری از امور ربانی و قدرت یزدانی بی‌خبرند که اگر فرضا پاره‌ای از آسمان بزمین افتد حمل بر امور طبیعی نموده و گویند اینکه ابریست بهم پیوسته.

صفحه : ۳۵۹

اکثر مردمان امروزه نیز چنینند با آنکه اقرار و اعتراف مینمایند بوجود قادر متعال لکن با اینحال هر بلائی و هر آفت ناگهانی که بر آنان فرود آید حمل بر امور طبیعی مینمایند و همه چیز را باقتضاء طبیعت میدانند بدون آنکه ملتفت باشند که طبیعت چیزی نیست که بشود امور را نسبت بآن داد هر چه در عالم واقع میگردد خواه مطابق نظام عالم واقع گردد یا بنظر ظاهر بینان مخالف همه باراده و خواست مربی و اله عالم انجام میگیرد و موحد کسی است که (لا مؤثر فی الوجود الا اللّه) را نصب العین خود قرار دهد و چشم از اسباب دوخته و در همه حال (مسبّب الاسباب را مینگرد.

فَذَرهُم حَتّی یُلاقُوا یَومَهُمُ الَّذِی فِیهِ یُصعَقُونَ یَومَ لا یُغنِی عَنهُم کَیدُهُم شَیئاً وَ لا هُم یُنصَرُونَ ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم واگذار آنها را تا وقتی که برسند بروز سختی که فرارگاه و نجاتی برای آنها نخواهد بود و آن روزی است که کید و حیله آنها سبب نجات آنان نمیگردد و بجزاء اعمال زشت و سخنان ناروای خود خواهند رسید.

(یوم) دوم بدل (یوم) اول است و اشاره به اینکه تو از گفتار و کردار آنها ملول و آزرده مشو وظیفه تو تبلیغ رسالت است پس از انجام وظیفه خود آنان را بحال خود گذار تا برسند بروزی که نتیجه اعمال خود را به‌بینند و بفهمند که آنچه را گمان میکردند از عذاب نجاتشان میدهد سودی برای آنها نداشته بلکه بر ضرر آنها تمام شده و کسی را نمی‌یابند که آنها را یاری و کمک نماید.

وَ إِنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا عَذاباً دُونَ ذلِکَ وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ کفار در آن زمان از دو جهت مستحق عذاب گردیدند یکی از جهت کفرشان که در عبادت با خدا چیزی را شریک قرار میدادند که کفر خودش باعث عذاب می‌گردد و دیگر هم ظلم بخود نموده که

خود را از سعادت و فضیلت بازداشته‌اند و هم نسبت بوجود مقدس رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و مؤمنین که از هیچ ظلم و تعدی نسبت بآنها فرو گذار نمی‌نمودند اینکه است که برای آنان عذابی است غیر از عذابی که

صفحه : ۳۶۰

برای تمام کفار مهیّا گردیده.

شاید مقصود از (عَذاباً دُونَ ذلِکَ) عذاب دنیا باشد از قتل و اسارت یا عذابهای آسمانی چنانچه بر قوم پیمبران پیش فرود می‌آمده از قحطی و صیحه آسمانی و غیر اینها که در اثر کفرشان و آزاری که باولیاء حق تعالی و سفرای الهی وارد می‌نمودند باضافه بر عذاب اخروی در معرض سخط الهی واقع گردیدند و در همین عالم که جای مهلت است آثار غضب بر آنان طاری گردید تا آنکه بهلاکت انجامید.

وَ اصبِر لِحُکمِ رَبِّکَ فَإِنَّکَ بِأَعیُنِنا وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ حِینَ تَقُومُ وَ مِنَ اللَّیلِ فَسَبِّحهُ وَ إِدبارَ النُّجُومِ خدای جلیل خطاب برسول اکرم خود نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تو بر جفای کفار صبر کن و بردبار باش و در امر تبلیغ هر قدر در معرض اذیت کفّار واقع می‌گردی در وظیفه خود استقامت نما زیرا که تو در حفظ و حمایت ما می‌باشی.

(وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ حِینَ تَقُومُ- وَ مِنَ اللَّیلِ فَسَبِّحهُ وَ إِدبارَ النُّجُومِ) شاید اشاره باین باشد که در هیچ حالی حتی در موقعی که می‌ایستی برای تبلیغ رسالت اقبال بخلق تو را از توجه بحق تعالی مشغول نگرداند در همان حال هم نیز پروردگار خود را تسبیح و تمجید و ستایش نما.

و نیز بعضی از شب را که هنگام سحر و آن وقتی که ستارگان اول شب پشت می‌کنند و در شرف فرو رفتند در آن وقت نیز ایستاده‌گی کن و مشغول حمد و ثنای پروردگار خود باش.

و در اینکه آیه اگر چه امر برسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است که در هیچ حال خدا را فراموش مکن و همیشه از شب و روز بدل و زبان مشغول حمد و ستایش پروردگار خود باش لکن چنانچه گفته‌اند هر حکمی که برسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم شده شامل امّت نیز میگردد مگر آنچه بدلیل ثابت شده که از مختصات پیغمبر بوده است

صفحه : ۳۶۱

پس بنا بر اینکه بایستی تمام مؤمنین چنین باشند که اشتغال بامور دنیا آنها را از خدا غافل نگرداند در همه وقت امر حق و حکم او را در نظر داشته که خلافی از آنان صادر نگردد و آیه شریفه (۲۷) در سوره نور که:

«رِجالٌ لا تُلهِیهِم تِجارَةٌ وَ لا بَیعٌ عَن ذِکرِ اللّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِیتاءِ الزَّکاةِ یَخافُونَ یَوماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ القُلُوبُ وَ الأَبصارُ» نیز شاهد بر اینکه است.

صفحه : ۳۶۲

سورة النّجم

اشاره

اثنتان و ستون آیة و هی مکیة

[سوره النجم (۵۳): آیات ۱ تا ۲۵]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
وَ النَّجمِ إِذا هَوی (۱) ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَ ما غَوی (۲) وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی (۳) إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی (۴)
عَلَّمَه شَدِیدُ القُوی (۵) ذُو مِرَّةٍ فَاستَوی (۶) وَ هُوَ بِالأُفُقِ الأَعلی (۷) ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی (۸) فَکانَ قابَ قَوسَینِ أَو أَدنی (۹)
فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی (۱۰) ما کَذَبَ الفُؤادُ ما رَأی (۱۱) أَ فَتُمارُونَه عَلی ما یَری (۱۲) وَ لَقَد رَآهُ نَزلَةً أُخری (۱۳) عِندَ سِدرَةِ المُنتَهی (۱۴)
عِندَها جَنَّةُ المَأوی (۱۵) إِذ یَغشَی السِّدرَةَ ما یَغشی (۱۶) ما زاغَ البَصَرُ وَ ما طَغی (۱۷) لَقَد رَأی مِن آیاتِ رَبِّهِ الکُبری (۱۸) أَ فَرَأَیتُمُ اللّاتَ وَ العُزّی (۱۹)
وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الأُخری (۲۰) أَ لَکُمُ الذَّکَرُ وَ لَه الأُنثی (۲۱) تِلکَ إِذاً قِسمَةٌ ضِیزی (۲۲) إِن هِیَ إِلّا أَسماءٌ سَمَّیتُمُوها أَنتُم وَ آباؤُکُم ما أَنزَلَ اللّهُ بِها مِن سُلطانٍ إِن یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ ما تَهوَی الأَنفُسُ وَ لَقَد جاءَهُم مِن رَبِّهِمُ الهُدی (۲۳) أَم لِلإِنسانِ ما تَمَنّی (۲۴)
فَلِلّهِ الآخِرَةُ وَ الأُولی (۲۵)

صفحه : ۳۶۳

ترجمه

سورهٔ النّجم در مکه فرود آمده و شصت و دو آیه است در عدد کوفیان و شصت در عدد بصریان و مدنیان و سیصد و شصت کلمه و هزار و چهار صد و پنج حرف است
بنام ایزد صاحب رحمت عامّ و خاص
قسم بستاره وقتی که بطرف مغرب هبوط نماید یا وقتی که طلوع کند و بالا آید (۱)
که گمراه نشد صاحب شما (محمّد) صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و خطا ننموده (۲)
و از روی هوای نفس سخن نمیگوید (۳)
سخن او نیست مگر وحی که باو وحی شده است
(قرآن را جبرئیل) که در منتهی درجه قوت و شدت (روحانی) و صاحب عقل بود بمحمد آموخت
و (در اوامر الهی) استقامت داشت (۶)
و در حالی که (روح الامین جبرائیل) در افق اعلی بود (۶)
از محل خود تنزل نمود و فرود آمد و بقدری (بمحمد) نزدیک گردید (۷)
که مقدار نزدیکی او باندازه دو کمان تیر یا نزدیکتر بود (۸)
و خدا وحی کرد ببنده خود (محمّد) آنچه را که وحی کرد (۹)
قلب (محمّد) صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آنچه را که دیده بود دروغ نگفت (۱۰)
آیا مجادله میکنید با او در آن چیزی که می‌بیند (۱۱)

و بحقیقت محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم جبرئیل را دفعه دیگر دید

نزد سدرهٔ المنتهی (۱۲)

که نزد او است بهشتی که جایگاه (متقیان و پرهیزکاران خواهد بود) (۱۳)

در آن هنگام پوشیده شد سدره بآنچه پوشانید او را (۱۴)

چشم (محمّد) صلّی اللّه علیه و اله و سلّم (بچپ و راست) میل نکرد و طغیان ننمود

محققا آیات بزرگ پروردگار خود را دیده (۱۶)

(آیا شما چنین آیاتی از (لات) و (عزی) (۱۷)

و (مناهٔ) که بت سومی شما است دیدید (۱۸)

آیا برای شما پسر باشد و برای خدا دختر (۱۹)

اینکه قسمت کردن شما بر خلاف عدل خواهد بود (۲۰)

نیستند اینکه بتها مگر اسمهایی که خودتان و پدران شما بر آنان نهاده‌اید و خداوند برای آنها سلطنتی و تسلطی نفرستاده شما تابع گمان و هوای نفس خود گردیده‌اید در حالی که حقیقهٔ از طرف پروردگار آنها هدایت کننده‌ای آمد (۲۴)

آیا از برای انسان میسر است آنچه را که آرزو میکند

پس برای خدا است آخرت و دنیا (۲۵)

صفحه : ۳۶۴

توضیح آیات

اشاره

وَ النَّجمِ إِذا هَوی ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَ ما غَوی راغب در مفردات چنین گفته قوله تعالی (وَ النَّجمِ إِذا هَوی) گفته شده مراد بآن ستاره است و آن را تخصیص داده بهوی (که بمعنی سقوط است) نه طلوع و ارتفاع زیرا که لفظ نجم دلالت بر طلوع ستاره دارد پایان (در اینکه مقصود از «نجم» چیست گفتاری از مفسرین نقل شده:

۱- خدا قسم یاد نموده بقرآن و قرآن در مدت بیست و سه سال آیه آیه بر پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرود آمده و قرآن را نجم نامیده نظر به اینکه آیاتش از هم متفرق است و عرب شیئی متفرق را نجم نامد.

۲- مقصود از نجم ستاره ثریا است که بآن قسم یاد نموده وقتی فجر طالع می‌گردد ثریا سقوط مینماید و گفته‌اند ثریا نام هفت ستاره است که شش عدد آنها ظاهر و یکی مخفی است و مردم چشم خود را بآن امتحان میکنند.

۳- مقصود گروهی از ستارگان خواهند بود که آن وقتی که سقوط مینمایند و مخفی میگردند یا مقصود از (الف و لام النجم) جنس است یعنی قسم بستاره‌گان وقتی هبوط میکنند.

و بعضی را رأی بر اینکه است که مقصود از (هوی) طلوع و غروب ستارگان است که دلیل بر وحدانیت خدای تعالی خواهد بود.

۴- مقصود از نجوم آن تیر شهابی است که موقعی که شیاطین رو به آسمان میروند که استراق سمع نمایند بآنان زده میشود و رد میشوند.

و در تفسیر منهج از طریق عامّه از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل می‌کنند که فرموده مقصود ستاره وجود محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است که در شب معراج از آسمان فرود آمد یا بالا رفت.

و از علی بن الحسین زین العابدین علیه السّلام روایت میکنند که چون موقع سحر

صفحه : ۳۶۵

میرسید از حجره خود بیرون میآمد و نظر بآسمان مینمود و در مقام مناجات میگفت خدایا ستاره‌های آسمانت فرو رفتند و چشمهای خلقت در خواب رفت و صدای بندگانت و صدای حیوانات ساکن شد- و پادشاهان درهایشان را بروی خود بستند و شب گردهای آنها بر دور قصرهایشان میگردند و پادشاهان از سائلین و از کسانی که از آنها طلب فائده میکنند خود را پنهان گردانیدند و تو خدایی هستی که زنده‌ای و قوام موجودات بوجود تو است و تو را پینکی و خواب فرا نمی‌گیرد.

پایان بعضی از مفسرین از اهل معانی چنین نقل میکنند که قسم‌های قرآن دو قسم است:

یکی قسم بذات و صفات خالق جل و علا مثل (فو ربك فبعزتك و القرآن المجید) و همچنین حروف تهجّی در اوائل سوره‌ها هر حرفی اشاره بصفتی از اوصاف الهی است.

قسم دوم قسم بمخلوقات است و آن چهار قسم است: (یکی) اظهار قدرت مینماید مثل (و الذاریات، و المرسلات، و النازعات) و امثال آن که بندگان را متنبه گرداند بر عموم قدرت خود و اسراری که منطوی در آنها است که کنه آن را نمیداند مگر راسخین در علم (دوم) قسم برستاخیز یاد میکند برای اظهار هست آن روز مثل (لا أُقسِمُ بِیَومِ القِیامَةِ) (سوم) بنعمتهای خود قسم یاد میکند که مردم متذکر نعمت‌های الهی گردند و شکر گذار شوند مثل (وَ التِّینِ وَ الزَّیتُونِ) (چهارم) ببعض مخلوقات قسم یاد میکند برای آنکه شرافت و عزت آنها را برساند مثل (لا أُقسِمُ بِهذَا البَلَدِ) یعنی مکه و چنین است قوله تعالی (وَ طُورِ سِینِینَ وَ هذَا البَلَدِ الأَمِینِ) که مقصود اظهار بزرگی آنها است و بعضی گفته‌اند هر جا که بمخلوق قسم یاد نموده در آن (رب) مأخوذ است مثل (و النجم، و الذاریات) و اشباه آن (روح البیان) و در جای دیگر از اینکه تفسیر گفته شده در قسمتهای قرآن اسرار دیگری

صفحه : ۳۶۶

نیز منطوی است چنانچه پس از تفحص از موارد قسم معلوم میشود که مقصود از قسم نه فقط عظمت آن چیزی است که در جواب قسم منطوی است اگر چه چنین است لکن شاید مقصود اصلی اینکه باشد که آن را شاهد و گواه آورد برای آنچه برای او قسم یاد میکند اینکه است که اینجا چون مورد قسم را مینگریم می‌بینیم قسم بستاره وقتی هبوط و تنزل میکند شاید اشاره بهبوط جبرائیل باشد که هنگام وحی از مقام خود تنزل نمود تا بمرتبه حسّ رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و بصورت بشری آیات قرآنی را برای او تلاوت نمود.

و شاید (وَ النَّجمِ إِذا هَوی) اشاره باشد بصعود رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و نزول او در شب معراج.

ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَ ما غَوی راغب در مفردات در لغت (ضلّ) چنین گوید (الضلال) عدول از راه مستقیم را ضلال نامند و ضدّ آن را هدا و هر عدول کننده از راه راست را چه عمدا باشد و چه سهوا چه کم باشد چه زیاد آن را ضال نامند قوله تعالی (فَمَنِ اهتَدی فَإِنَّما یَهتَدِی لِنَفسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیها) و در لغت (غوی) گفته (الغی) جهل من اعتقاد فاسد) و در بیان آن چنین گوید جهل گاهی راجع بچیزی است که انسان اصلا نسبت بآن هیچ حکمی نمیکند نه صحیح و نه فاسد و گاهی اعتقاد خلاف مینماید و اینکه قسم جهل را (غی) نامند. (پایان) پس بنا بر اینکه معنی نسبت بین (ضل) و (غوی) در آیه عموم و خصوص مطلق میگردد و معنی آیه چنین میشود که مصاحب و رفیق شما (محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) نه جاهل و نادان است که از روی ندانستگی سخن

گوید و نه از روی عقیده باطل و بر خلاف واقع و بیراهه شما را ارشاد مینماید نه آنکه (غوی) بمعنی ضل و برای تأکید آن باشد چنانچه طبرسی ره در تفسیر مجمع البیان چنین اظهار نموده.

علی بن ابراهیم قمی مسندا از ابی جعفر علیه السّلام چنین نقل میکند قوله تعالی (ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَ ما غَوی) تا آخر آیه وقتی از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم سؤال شد که

صفحه : ۳۶۷

مقصود از آیه چیست فرمود وحی شد بسوی من که

(علی علیه السّلام سید المؤمنین و امام المتقین و اول خلیفهٔ یستخلفه خاتم النبیین)

و پس از اینکه سخن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مؤمنین گفتند ایمان آوردیم بخدا و برسولش الخ.

وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی- إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی پیغمبر اکرم از روی هوای نفسانی سخن نمیگوید آنچه گوید وحی است که از طریق حق تعالی با وحی میگردد.

در مفردات در لغت (وحی) چنین گوید (اصل الوحی الاشارهٔ السریعهٔ) و چون سرعت در معنی آن مأخوذ است گفته میشود امر وحی یعنی سریع و وحی گاهی بتوسط کلام بطور رمز گفته میشود و گاهی بصدا بدون ترکیب حروف ظاهر میگردد و گاهی باشاره ببعض جوارح یا بتوسط کتابت وحی میگردد پایان

سؤال

خصوصیات وحی چیست و چه فرق است بین علوم حکماء و علوم انبیاء

پاسخ

فرق بین علوم انبیاء که از طریق وحی عالم میگردند و علوم نظار و حکماء بسیار است و ببعض آنها در اینجا اشاره میکنیم.

اول- انبیاء در تحصیل علوم محتاج بتعلم نیستند علوم آنها موهبتی و از طرف پروردگار بتوسط فرشته وحی بر آنان القاء میگردد و علوم آنها از آن غریزه خدا داده‌ای است که در جبله و فطرت آنها نهاده شده نظیر غریزه‌ای که در طفل شیر خوار مأخوذ است که بودن فکر و رویه موقع گرسنگی گریه میکند و پستان مادر را گرفته میمکد و میخورد و نیز عمل حیوانات بدون تعلم انجام میگیرد مثل تار عنکبوت و کندوی زنبور عسل قوله تعالی در سوره نحل آیه ۷۰ (وَ أَوحی رَبُّکَ إِلَی النَّحلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّا یَعرِشُونَ) لکن فرق است بین عمل غریزیه حیوانات و علم انبیاء که حیوانات علم و دانشی بعلم و عملشان ندارند لکن انبیاء علم بعلم خود و عمل خود دارند و بعلم وجدانی میدانند که علوم از طرف

صفحه : ۳۶۸

پروردگار بر آنان ریزش میکند.

دوم- علوم انبیاء از روی فکر و رویه و براهین منطقی از ترتیب دادن مقدمات قیاس از صغری و کبری بطور مضبوط که منتج نتیجه صحیح گردد تحصیل نشده بلکه بدون ترتیب دادن مقدمات علوم صحیح واقعی بقلبشان ریزش میکند بخلاف علوم حکماء و اهل

نظر كه هر گاه خواستند امر مجهولی را معلوم كنند بايستی از كليات علوم ضروريه بديهيه قضايايی روی قانون منطقی ترتيب دهند و مجهول را از معلوم استخراج نمايند و اينكه طريق را برهان نامند.

سوم- فرق است بين علومی كه از قبيل براهين عقلی حاصل ميگردد و بين علوم انبياء كه از طريق وحی پديد ميگردد كه در علوم نظری منطقی اشتباهات بسيار است چنانچه اهلش ميدانند كه كمتر اتفاق می‌افتد كه تمام فلاسفه و حكماء در يک مطلب نظری اتفاق رأی داشته باشند و نيز اهل صنايع اول اختراع ناقص مينمايند بعد می‌فهمند اشتباه نموده‌اند اهل قلم مطالبی می‌نويسند بعد برخورد باشتباهات نموده اصلاح ميكنند لكن علومی كه از قبيل وحی بانبياء القاء ميگردد تماما بيک ميزان روی يک اصل تحقق گرفته چنانچه می‌بينم تمام انبياء در علم توحيد و معاد و باقی معارف متفق الكلمهٔ ميباشند هيچ پيمبری در چيزی تكذيب پيمبر ديگری را ننموده زيرا كه تمام آن بزرگواران از سر چشمه علم حق تعالی علم بر آنها ريزش نموده و علوم نظری آنها مانند علوم بديهی و اوليات علوم عقلاء و خردمندان عالم بشمار می‌آيد همين طوری كه در اوليات علوم بديهيه هيچ اشتباهی و اختلافی نيست در علوم انبياء نيز هيچ اشتباهی و خلافی تصور ندارد همه در تمام اخبارات خود متفق الكلمهٔ ميباشند.

چهارم- علومی كه از طريق وحی بانبياء افاضه می‌گردد فراموش شدنی نخواهد بود مثل نقش در انگشتر ثابت و مستقر ميماند لكن علومی كه از طريق برهان برای اهلش پديد ميگردد خلل پذير است و شايد سرش اينكه باشد كه علوم استدلالی چون از طريق برهان (انّی) است كه از اثر پی بمؤثر بردن است

صفحه : ۳۶۹

و چون آثار هر شيئی در معرض فناء و زوال است اينكه است كه دانشی كه از قبيل آثار پديدار ميگردد در معرض فناء و زوال خواهد بود.

پای استدلاليان چوبين بود پای چوبين سخت بی تمكين بود

پنجم- علومی كه از طريق براهين نظريه پديد ميگردد علم حصولی كسبی و انفعالی و صورت معلوم است نزد عالم لكن علوم الهامی علم حضوری و فعلی و حضور وجود معلوم است نزد عالم و علوم وجدانی است و تفاوت بين اينكه دو نوع علم مانند تفاوت بين جوهر و عرض است علم حضوری كه ظفر يافتن بنحوه وجود معلوم است مثل جوهر ماند كه موجود بنفسه و ثابت و پايدار است لكن علم كسبی انفعالی مانند عرض در معرض فناء و زوال خواهد بود و لايق بقاء و ثبات نخواهد بود و سرّش اينكه است كه نشئه مادی و موجودات جسمانی علی الدّوام در تغيّر و تحول است زيرا كه در عالم كون و فساد واقع گرديده و چون علوم انبياء از عالم ما فوق الطبيعه تنزل نموده اينكه است كه تغيير و تبديل پذير نميباشد و غير اينها تفاوت بين وحی و علوم كسبی بسيار است.

و تمام اينكه خصوصيات در باره آيات قرآن و احاديث نبوی كه از قبل پيغمبر اسلام محمّد صلّی اللّه عليه و اله و سلّم صادر گرديده بحقيقت صادق آيد.

شكی نيست كه حضرتش معلم و آموزگار نديده و استاد نداشته و با اينحال دارای علوم اولين و آخرين گرديده چنانچه قرآن مجيدش كه تمام عقلای عالم در مقابل عظمتش زانو ميزنند شاهد بر اينكه است بقول آن شاعر عارف:

نگار من كه بمكتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

مقصودش از غمزه گوشه نظر رحمت الهی است كه از پرتو آن نظر مظهر و نماينده علم الهی گرديده و راهنمايی و پيشوايی بشر را بعهده گرفته.

و خصوصيت دوم نيز بدرستى در باره او ثابت است زيرا كه ثابت و محقق است كه در هيچ امرى تمسك ببراهين فلسفى ننموده در همه جا و در هر حكمى منتظر

صفحه : ۳۷۰

وحى بوده و آيات قرآنى را بدون سابقه فكر و نظر براى مردم اظهار مينموده.

و نيز خصوصيت سوم كه مصداق ظاهرش قرآن مجيد و احاديث قدسى است شاهد بر اينكه است چنانچه دانشمندان و كسانى كه تدبر در كلام اللّه دارند بخوبى مى‌فهمند كه سبك و سياق قرآن بيك طور است و اختلافى در آن ديده نخواهد شد و اشاره بهمين دارد قوله تعالى «أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً»«۱» عدم اختلاف در آيات قرآن يكى از معجزات بشمار مى‌رود و دليل بارزى است بر اينكه قرآن از طريق وحى بقلب مبارك رسول اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم القاء گرديده و چنين است خصوصيت چهارم و پنجم كه مصداق كاملش وجود آن شخص اول امكانى است كه آنچه از طريق وحى بقلب مباركش اشراق ميگرديد فراموش نمينمود بدليل آنكه حضرتش ظاهرا خط نمى‌نوشت اگر آيات قرآنى و نيز احاديث قدسى در قلب مباركش تمركز نداشت البته فراموش مينمود و شايد اشاره بهمين دارد قوله تعالى «نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ» و قوله تعالى (سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسى)«۲».

و نيز اينكه خصوصياتى كه در وحى گفته شد ممكن است بتمامه از آيات همين سوره مباركه (و النجم) استخراج نمود.

(وَ النَّجْمِ إِذا هَوى) چنانچه گفته شد شايد اشاره بارتفاع و صعود رسول اللّه (ص) و نزول او باشد در شب معراج (ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ) مصاحب و رفيق شما بيراهه نرفت

۱- سوره نساء آيه ۸۱ همزه استفهامى در مقام اعتراض برآمده كه چرا در قرآن تدبر نميكنيد تا بفهميد اگر قرآن از نزد غير خدا بود هر آينه در آن اختلاف بسيار يافته بوديد. ۲- سوره الاعلى آيه ۶ خطاب برسول اكرم است كه بزودى ما آيات قرآن براى تو ميخوانيم پس تو آنها را فراموش نكن

صفحه : ۳۷۱

و جاهل و گمراه نبود تا آنكه محتاج براهنما و آموزگار باشد بلكه بسوى عالم حقيقت صعود نمود (وَ ما غَوى) و آنچه ديد حقيقت و واقع ديد و اشتباه در آنچه ديده بود ننمود و بخطاء نرفت و دانش او جهل مركب نبود زيرا كه علوم او از عالم ما فوق الطبيعه سر رشته گرفته نه از عالم طبيعت كه محفوف بخطاء و اشتباهات بسيار است.

(وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى) و نيز مصاحب شما هرگز از روى قياسات تخمينيه ظنّيه سخن نخواهد گفت تا آنكه تناقض و اختلاف در بيان او پديد گردد (إِنْ هُوَ إِلّا وَحْيٌ يُوحى) نيست سخن او مگر وحى كه داراى مزاياى ديگرى است و مثل سخنان مردمان عادى نيست كه از روى هواهاى نفسانى و ميول طبيعى سخن گويند بلكه ناشى از ارتباط قلب نبى است بعالم علوى و علومى كه از عالم ما فوق الطبيعه اخذ مينمايد علم حضورى وجدانى و نحوه وجود معلوم است نه علم حصولى و صورت معلوم كه از كيفيات نفسانى بشمار ميرود.

و نيز صاحب وحى از راه باطن بحقايق و واقعيات ظفر مى‌يابد نه از طريق مشاعر حسى كه فقط بعوارض از رنگ و شكل و باقى عوارض تعلق ميگيرد و اضافه بر اينكه چنين دانشى بكنه و حقيقت اشياء نميرسد و نيز اشتباه و خطاء در آن بسيار است در ذهن باقى نميماند زيرا كه آن امر عرضى و از كيفيات نفسانى بشمار ميرود لكن آنچه را كه نبى از طريق وحى آموخت در نفس او تمركز

دارد و هيچ وقت فراموش نخواهد نمود زيرا كه در اينجا اتحاد عاقل و معقول تحقق دارد.

سؤال

چه فرق است بين وحى و الهام كه وحى را بپيمبران صلّى اللّه عليه و اله و سلّم اختصاص ميدهند و الهام را باولياء (ع) نسبت ميدهند.

پاسخ

چنانچه در جاى خود مبرهن گرديده مأخذ وحى و الهام يكى است كه هر دو از عالم ما فوق الطبيعه سر رشته گرفته لكن گويند وحى مخصوص بآن كسى است

صفحه : ٣٧٢

كه فرشته حامل وحى را در خواب يا در بيدارى بچشم سر ببيند و بگوش حسى كلمات وحى را بشنود لكن الهام چنين نيست آن مطالب و معانى واقعى كه بدون سابقه فكر و ترتيب مقدمات در قلب ولى ريزش ميكند و نميداند از كجا آمده آن را الهام گويند اينكه است كه مأخذ وحى و الهام يكى است وحى مخصوص بپيمبران خواهد بود كه قواى باطن آنها در منتهى درجه قوت و شدت و تجرد است و چنان بعالم علوى مرتبط گرديده‌اند كه قواى ظاهرى آنها در گرفته بنور توحيد گرديده.
اينكه است كه بقواى ظاهرى نيز ملك را مى‌بينند و آواز ملك را ميشنوند لكن كسى كه بمقام نبوت نرسيده چنين تجردى براى وى نيست اگرچه در تمام خصوصيات پنج‌گانه كه در وحى گفته شد نبى و ولى با هم شركت خواهند داشت عَلَّمَهُ شَدِيدُ القُوى ذُو مِرَّةٍ فَاستَوى وَ هُوَ بِالأُفُقِ الأَعلى ثُمَّ دَنا فَتَدَلّى فَكانَ قابَ قَوسَينِ أَو أَدنى در اينكه مقصود از (شَدِيدُ القُوى) كه به پيمبر اسلام تعليم نمود كى بود.
اكثر مفسرين را رأى بر اينكه است كه مقصود جبرئيل امين و ملك وحى است كه در منتهى درجه قوّت و شدّت است و از شدّت قوت او بود كه شهرستان قوم (لوط «ع») را از زمين كند و بهوا بلند نمود و برگردانيد و نيز قوم ثمود را بيك صيحه هلاك گردانيد (ذو مرّة) صفت ديگرى است از فضائل جبرائيل كه صاحب قوت و شدت عقل و فطانت و رويه ميباشد بلكه حكماء از جبرائيل تعبير بعقل فعال نموده‌اند و گويند عقول تمام عقلاء عالم مرتبط باو است (فاستوى) راست بايستاد و صورت اصلى خود را به پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم نشان داد و از بعض روايات نقل شده كه هيچ پيمبرى جبرائيل را بصورت اصلى نديد مگر پيمبر خاتم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم كه حضرتش دو مرتبه او را بصورت حقيقى خودش مشاهده نمود يك دفعه در زمين در طرف مشرق و دفعه ديگر در آسمان در شب معراج نزديك (سدرة المنتهى) (وَ هُوَ بِالأُفُقِ الأَعلى) در صورتى كه جبرائيل در افق بالاترى بود شايد اشاره باين باشد كه جبرئيل با آنكه در عالم (ما فوق الطبيعه) مقام دارد (ثُمَّ دَنا فَتَدَلّى)

صفحه : ٣٧٣

نزديك شد برسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم و شدّت قرب وى بحضرتش و فاصله او با رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم بقدر (قابَ قَوسَينِ أَو أَدنى) مانند مقدار دو كمان يا نزديكتر بود يعنى بطورى جبرئيل به پيغمبر نزديك گرديد كه اگر كسى ميخواست مسافت بين او و پيمبر را مقياس كند بقدر فاصله دو كمان يا كمتر بود و ظاهرا تشبيه معقول است بمحسوس و مقصود

قرب معنوی است نه حسی.

فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی پس خدای تعالی وحی کرد ببنده خود محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آنچه وحی کرد در تفسیر منهج الصادقین چنین گوید بعضی از مفسرین گویند تمام ضمائر از قوله تعالی علّمه شدید القوی تا قوله تعالی (فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی) راجع بحضرت احدیت است و مراد بشدید القوی شدّت قدرت و قوّت او تعالی است چنانچه فرموده (هُوَ الرَّزّاقُ ذُو القُوَّةِ المَتِینُ) و دنوّ حق تعالی بنبیّ اشاره بمرتبه بلند او و رفعت مقام وی نزد حضرت صمدیت خواهد بود و مقصود از (تدلّی) چنین است که حق تعالی حبیب خود محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را بجانب خود مجذوب گردانید و شاهد بر اینکه توجیه روایت انس است در ضمن حدیث معراج که فرموده (پس نزدیک شد محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بجبار پس تدلّی پیدا نمود) و بقدری نزدیک شد (بقرب معنوی نه حسی) که فاصله محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم با حق تعالی (در مثل) بقدر فاصله دو کمان یا نزدیکتر بود و بروایت حسن بن فضل محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بعرش نزدیک شد پس آویخته شد یعنی دست بحجب و سرادقات عرش زد و چون قدمش را جای قرار داد نبود در هوا بایستاد حق تعالی با وحی نمود. پایان دیگری گفته ضمیر (دَنا فَتَدَلّی) راجع به پیمبر است و ضمیر (کان) راجع به قرب پیمبر است بحق سبحانه و ضمیر (فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی) راجع باو تعالی است یعنی در شب معراج حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نزدیک شد بجناب احدیت و از حیث منزلت و مقام مقرب درگاه او گردید پس (متدلّی) شد و سر فرود آورد برای اداء سجده عبودیت و قول حق تعالی (فَکانَ قابَ قَوسَینِ أَو أَدنی)

صفحه : ۳۷۴

کنایه از شدّت قرب و تقریر شدت محبت است و اینکه مثالی بوده است در عرب که برای تأکید عهد و میثاق هر یک از متعاقدین کمان خود را حاضر میکرد و با هم جفت نموده و یک دفعه میکشیدند که باتفاق هم تیر رها میشد اشاره به اینکه موافقت بین ما استوار گردیده بطوری که رضایت هر یک رضایت دیگر سخط هر یک سخط دیگری خواهد بود.

و آیه اشاره به اینکه محبت و قرب محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بحق تعالی بدرجه‌ای رسید که رضای حق تعالی رضای او و رضای او رضای خدا است و مقبول او مقبول خدا و بعکس مقبول خدا مقبول اوست.

و نیز نزد اهل تحقیق (دنی) در آیه اشاره بمقام نفس مقدس او است و (تدلّی) بمنزله دل مطهر او (فَکانَ قابَ قَوسَینِ) اشاره بمقام روح طیب او و (او ادنی) اشاره بمرتبه سرّ منور او، نفس او در مقام خدمت بود، و دل او در منزل محبت، و روح او در مقام قرب، و سرّ او در مقام مشاهده. (پایان) و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی چنین است (إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی عَلَّمَهُ شَدِیدُ القُوی) یعنی خدای عزّ و جل (ذُو مِرَّةٍ فَاستَوی) یعنی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم (وَ هُوَ بِالأُفُقِ الأَعلی) یعنی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم (ثم دنی من ربه) یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بپروردگار خودش نزدیک گردید (فتدلی) پس تدلی پیدا نمود (فَکانَ قابَ قَوسَینِ أَو أَدنی) و نزدیکی او بخدا بقدر فاصله مقبض قوس (یعنی دسته کمان که بدست میگیرند) باوتر آنجایی که تیر از آن رها میشود یا نزدیکتر بود و بروایت عیاشی از ابی جعفر علیه السّلام در معنی آیات چنین نقل میکنند که فرموده فاصله بین کلام و استماع رسول مثل فاصله بین وتر قوس و عود آن بود و وقتی از رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم پرسش شد از آن وحی که فرموده (فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی) فرمود وحی شد بسوی من که

(علی علیه السّلام سید المؤمنین و امام المتقین و قائد الغرب المحجلین و اوّل خلیفهٔ یستخلفه خاتم النبیّین صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) پس قوم گفتند بخدا و رسولش ایمان آوردیم (پایان)

صفحه : ۳۷۵

و از بعض عرفاء است كه قوله تعالى (فَكانَ قابَ قَوسَينِ أَو أَدنى) اشاره باين است كه دورى رسول اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم از حق تعالى فقط از حيث دو صفت است يكى وجوب وجود كه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ممكن الوجود بود و ممكن فى حد ذاته (ليس و به ايس) يعنى هر چه دارد از وجود و كمالات وجود همه از خدا و قائم باو است هم در اصل وجود و هم در بقاء محتاج بواجب الوجود است و تمام ممكنات خواه ملك باشد يا نبى يا ولى از نيستى ذاتى و پس از عدم بوجود آمده‌اند.

ديگر قدم ذاتى كه خداى تعالى قديم بالذات و ازلى و ابدى است لكن غير او اگر شيئى زمانى مادى است وجودش مسبوق بزمان سابق و لاحق ميباشد و اگر مجرد از ماده است وجودش مسبوق بعدم ذاتى است و وجود رسول اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم نظر بدلالت احاديث بسيار اول ما خلق اللّه بشمار ميرود پس باعتبار روح مجردش حدوث ذاتى دارد نه زمانى زيرا كه در آن مرتبه زمانى نبوده كه بر او سبقت داشته باشد لكن باعتبار جسد شريفش هم حدوث زمانى دارد و هم حدوث ذاتى زيرا كه هر شيئى مادى مسبوق بماده و مدت است.

خلاصه حكماء الهيين گويند نبى خاتم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم از حيث تمام صفات و كمالات مظهر و نماينده صفات جلال و جمال ذو الجلال بوده مگر در دو جهت يكى وجوب وجود و ديگر قدم ذاتى و گويند (قوسين) در آيه اشاره بهمين دو مرتبه است كه دورى حضرتش را از خدا تشبيه بدو قوس يعنى بود مرتبه نموده خداى تعالى واجب الوجود و محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم ممكن الوجود است خداى تعالى قديم ذاتى و محمّد حادث ذاتى است لكن از حيث صفات مظهر و نماينده تمام صفات جلال و جمال الهى است كه وجود شريفش آينه مانند در مقابل شمس وجود نماينده‌گى مى‌دهد.

ما كَذَبَ الفُؤادُ ما رَأى دل محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم در آنچه از آيات پروردگارش ديده بود دروغ نگفت از اينكه آيه توان استفاده نمود كه مرجع ضماير در آيات بالا خدا است نه جبرئيل زيرا

صفحه : ۳۷۶

بدليل اجماع مسلمين و اخبار متواتره پيغمبر اكرم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم هنگام وحى جبرئيل را بچشم سر بصورت نيكو ميديد و بگوش حسى آيات را ميشنيد و در اينكه آيه ديدن را نسبت بقلب محمّد «ص» ميدهد شايد الف و لام (الفؤاد) الف و لام عهد باشد يعنى دل محمّد «ص» آنچه ديد خطا و دروغ نبود عين واقع و حقيقت را مشاهده مينمود.

و ممكن است الف و لام جنس باشد كه بطور كلى آنچه را كه انسان بدل و قلب ادراك مينمايد و بوجدان سرى و باطن درك ميكند خطا در آن نيست زيرا كه در حواس ظاهره مثل ديدن بچشم شنيدن بگوش خطا بسيار است لكن در وجدانيات خطا راه ندارد و پيغمبر اكرم «ص» از راه سرّ و قلب منور در گرفته بنور توحيد چنان بقرب معنوى نه حسى بخدا نزديك گرديد كه بدون واسطه ملك علوم لدنى بقلب مباركش ريزش مينمود.

از إبن عباس روايت ميكنند كه محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم خدا را بقلب ديد نه بچشم و نيز محمّد حنيفه از پدر بزرگوارش (ع) چنين نقل ميكند كه حضرت رسول (ص) (بعين اليقين) خداى خود را از آيات روشن و بوسيله آنچه مشاهده نموده بود شناخت اگر چه قبلا هم عالم بود.

لكن اينكه رؤيت آيات براى اطمينان قلب مباركش بود نظير قول ابراهيم كه وقتى گفت (رَبِّ أَرِنِي كَيفَ تُحيِ المَوتى) بوى خطاب شد (أَ وَ لَم تُؤمِن قالَ بَلى وَ لكِن لِيَطمَئِنَّ قَلبِي) و در منهج الصادقين از ابو سعيد خدرى روايت ميكند كه در پاسخ سؤال از حضرت رسول «ص» از قوله تعالى (ما كَذَبَ الفُؤادُ ما رَأى) فرمود (رايت نورا) و اينكه روايت را از عكرمه و مجاهد نيز نقل ميكنند.

و ميتوان فقرات اينكه آيات را شاهد بر اينكه توجيه گرفت يكى (عَلَّمَهُ شَدِيدُ القُوى) چون ببرهان عقلى و نقلى ثابت گرديده كه پيمبر خاتم (ص) از حيث مرتبه و مقام اول ما خلق اللّه بشمار ميرود چگونه ميشود تصور نمود كه

صفحه : ۳۷۷

شاگرد جبرئیل «ع» باشد و از جبرئیل علم بیاموزد و اینکه بتوسط جبرئیل «ع» قرآن بر وی فرود می‌آمد باعتبار مرتبه حس و جسم مبارکش بوده نه باعتبار روح مقدسش و ظاهرا اینکه آیات در مقام فضائل روح شریفش برآمده نه باعتبار مقام حسی او.

و دیگر قوله تعالی (وَ هُوَ بِالأُفُقِ الأَعلی بنا بر اینکه مقصود از ضمیر (هو) جبرئیل باشد بایستی بگوئیم مقام جبرئیل فوق مقام محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است با اینکه چنین نیست.

و نیز قوله تعالی (فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی) مشعر بر اینکه است که مرجع تمام ضمائر خدا است که بعدش محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم وحی نمود زیرا که آیات در یک سیاق است و میتوان از آن استخراج نمود که وقتی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بمقام قرب رسید حق تعالی بدون واسطه ملک بقلب رسولش وحی نمود بلکه توان گفت شاید با او تکلم کرده باشد چنانچه با موسی (ع) تکلم نمود.

پس از اینکه بیانات خواهید فهمید که بهترین توجیهات توجیه دوّم است که از تفسیر علی بن ابراهیم قمی و دیگران در بالا_ نقل نمودیم.

(و اللّه عالم باسرار کلامه) أَ فَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری آیا اینکه مردم در باره آنچه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از آیات پروردگارش بعیان دید مجادله میکنند.

شاید (ماء) موصوله با صله‌اش اشاره باشد بر آنچه پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از آیات ظاهر و روشن حق تعالی بچشم دل دید و (ماء) استفهامیّه در موقع تعجب در مقام اینکه باشد که آنچه محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دید و خبر داد بچشم دلش و و جدان قلبی خود بوده و چون امور وجدانی شک بردار نیست و جدال و شک در آن راه ندارد چگونه کفار در باره وحی و امور وجدانی در مقام مجادله و تکذیب رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم خدای تعالی برمیآیند.

صفحه : ۳۷۸

و شاید مقصود از (عَلی ما یَری) جبرئیل باشد که حضرتش خبر داد که در شب معراج جبرئیل را بصورت اصلی دیدم و در اینکه قسم از رؤیت کفار با او مجادله و انکار مینمودند.

و چون (علی) در جمله (عَلی ما یَری) متضمن علو و برتری و غلبه است غرض کفار از اینکه مجادله و انکار علو و برتری بر محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بود که باین کار بروی غالب گردند و بگمان فاسد خودشان نور خدا را توانند خاموش گردانند غافل از اینکه (و اللّه متم نوره و لو کره الکافرین) لَقَد رَآهُ نَزلَةً أُخری عِندَ سِدرَةِ المُنتَهی عِندَها جَنَّةُ المَأوی إِذ یَغشَی السِّدرَةَ ما یَغشی و بحقیقت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دفعه دیگر او را دید نزد سدرة المنتهی که در آنجا بهشتی است که مأوی و جایگاه مؤمنین و پرهیزکاران خواهد بود بنا بر اینکه مقصود از رؤیت قرب معنوی و دیدن چشم دل باشد (المنتهی) اشاره بمنتهی درجه قرب معنوی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است که برای موجود ممکن فوق آن مقام و رتبه‌ای متصور نخواهد بود.

و بنا بر اینکه مقصود از رؤیت، رؤیت بچشم سر باشد چنین میشود که دفعه دیگر محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم جبرئیل را نزد سدرة المنتهی که در آنجا بهشت موعود است بچشم دید چنانچه در احادیث رسیده که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در شب معراج دو مرتبه جبرئیل را بچشم سر دید و از حضرتش چنین نقل میکنند که فرموده جبرئیل را در سدرة المنتهی دیدم و عظمت و بزرگی او طوری بود که تمام سدرة المنتهی را فرا گرفته بود.

و در اینکه سدرة المنتهی چیست روایاتی رسیده و از علماء در باره آن بیاناتی شده.

بروایت ابو هریره حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرموده چون در شب معراج مرا بآسمان بردند و بسدره رسیدم گفتند اینجا جای هر کس از امت تو است که بر سنت تو

صفحه : ۳۷۹

قیام نماید و در اینجا چهار جوی دیدم که از زیر آن آب بیرون میآمد و شاید همین باشد مقصود از قوله تعالی در سوره محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم که فرموده:

(أَنهارٌ مِن ماءٍ غَیرِ آسِنٍ) تا قوله تعالی (مِن عَسَلٍ مُصَفًّی) یکی آب تازه پاك و دیگر از شیر و دیگر از خمر و دیگری از عسل تصفیه شده و در آنجا درختی بود که سوار تندرو هفتاد سال در سایه آن میرود.

و بروایت طبرسی از حضرت رسول «ص» است که فرموده در آنجا درختی دیدم که در هر برگی از آن ملکی ایستاده و خدا را تسبیح و ستایش میکند.

و بروایت ابو هریره فرموده آن درخت از نور کبریاء الهی پوشیده شده بود و حسن و نضارت آن درخت بطوری بود که وصف کننده‌گان از وصف آن عاجز باشند.

راجع بمعراج بعضی از جماعت مسلمین از حکماء و نیز جماعتی از تذکره نویسان چنین گمان کرده‌اند که روح رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بآسمانها رفت نه جسم طبیعی او لکن آنچه از آیات قرآنی و احادیث بطور تواتر بما رسیده و محققین و دانشمندان اسلامی پذیرفته‌اند همانست که حضرتش با همین جسم طبیعی بآسمانها صعود کرده و تمام پیمبران گذشته را ملاقات نموده و با آنان سخن گفته و به سدرة المنتهی رسیده و خدا بطریق وحی با او تکلم نموده و وقتی برگشت هنوز چفت درب خانه‌اش که موقع رفتن باز کرده بود تکان میخورد.

و چون اینکه مطلب امری است ممکن و دلیلی بر محالیت آن نداریم و مخبر صادق خبر بوقوع آن داده ما قبول میکنیم و بآن ایمان داریم بلکه اگر بخواهیم معراج جسمانی را تطبیق کنیم با کشفیات امروزه که بعض از اسرار طبیعت آشکار گردیده از قبیل قوه جاذبه که گویند سرتاسر موجودات را گرفته و قوه مغناطیسیه که اندازه‌ای از آن در هر بشری موجود است گوئیم اینکه قوای طبیعی چنان در وجود شریفش قوی بوده که توانسته جسم ثقیل خود را با سرعتی سریعتر از سرعت نور حرکت دهد و محالی بنظر نمیآید.

صفحه : ۳۸۰

و اینکه توجیه بنا بر اینکه است که ما روح مجردی قائل نباشیم لکن بنا بر اینکه روح انسان را مجرد بدانیم و تصدیق نمائیم که روح محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در اعلا درجه تجرد بوده بلکه اول ما خلق اللّه و موازی عقل کل بشمار آریم تصدیق بمعراج جسمانی آن حضرت برای ما خیلی آسان میگردد زیرا چنین روحی قوت اراده او طوری است که بخواست خدا تواند با سرعت شدیدی جسم خود را باطراف عالم گردش دهد و عجائب خلقت را بعیان مشاهده نماید بدون آنکه برای او زحمتی پدید گردد زیرا که جسم آلتی است برای روح و باراده روح حرکت میکند.

سؤال

وحی به پیمبران چگونه میرسید!

پاسخ

۱- رأی بعض متکلمین که بوجود مجردی غیر از خدا قائل نیستند اینست که در طریق وحی گویند جبرئیل «ع» که او را فرشته وحی نامند چون فرشتگان جسم لطیفند بصورت مادی جسمانی نزد رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم متشکل میگردید و از مرتبه خود باذن خالق متعال فرود میآمد و الفاظ و آیات قرآنی را بر حضرتش قرائت مینمود و بر باقی پیمبران نیز بهمین طریق.
۲- رأی بعض حکماء بر اینکه است که مقصود از جبرئیل حامل وحی عقل فعال است که او را در سلسله عقول عقل دهم میدانند و گویند عقل پیمبر چون در مرتبه صعود متصل بعقل فعال گردیده از آنجا وحی بر وی فرود میآید.
حکماء و دانشمندان گویند عقل انسانی در مقام صعود چهار مرتبه دارد:
اول- عقل هیولایی و آن همان قوه و استعدادی است که در اوائل خلقت خدای متعال در بشر قرار داده که بآن مستعد و قابل استکمال است.
دوم- عقل بالملکه که پس از تحصیل مقداری از تحصیل کمالات نصیب وی گردیده مثل ملکات حمیده و علوم حقیقیه.
سوم- عقل بالفعل و آن وقتی است که بالفعل کمالاتی در وی موجود گردد

صفحه : ۳۸۱

مثل ملکه اجتهاد و استنباط احکام یا علوم دیگر یا اوصاف حمیده مثل ملکه حکمت، شجاعت، عفت، عدالت که از اینکه علوم و ملکات تعبیر به قوّه قدسیه مینمایند چهارم- عقل مستفاد و آن وقتی تحقق پذیرد که عقل انسانی کاملا مرتبط گردیده بعقول کلیه و از آنجا اخذ علوم و معارف نماید و تا اینجا عقل نظری منتهی میگردد و تمام کمالات علمی در آن بالفعل حاصل میگردد اگر چه بین واجدین آن نیز از حیث درجات تفاوت بسیار خواهد بود لکن اصلش همین است.
اینکه است که محققین از حکماء و عرفاء گویند نبی انسانی است که در مرتبه عقل نظری و عقل علمی در منتهی درجه کمال رسیده باشد بعقل نظری مرتبط بعالم روحانیین گردیده و انوار قدس الهی را مشاهده مینماید و بسبب اتصال او بعالم ربوبی علوم و معارف بقلب او ریزش مینماید و تجلیات انوار الهی را معاینه مینماید.
و بطریق عقل عملی که وقتی قوای نفسانی آدمی در عمل کامل گردیده نفس از مرتبه خود صعود مینماید و مرتبط میگردد بعالم علویین و باذن خدا در مواد موجودات متصرف میگردد و چون قوای روحانی رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مرتبط گردیده بعالم مجردات اینکه است که بعقل مجردش ملائکه را بچشم سر بصورت مناسب مینگرد و بگوش مجردش آواز ملك وحی را میشنود زیرا که تمام قوای ظاهره و باطنه نبی مرسل در گرفته بنور توحید است و بقوت نفس شریفش در مواد موجودات متصرف میگردد و باذن خدا بهر صورتی که خواهد در میآورد و باین طریق میتوان جمع نمود بین آیات قرآن و احادیث زیرا قوله تعالی (فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی) شاید اشاره باین باشد که خدای متعال بدون توسط ملك برسول خود وحی فرستاد و اینکه نیست مگر بآن ارتباط کاملی که حضرتش بمقام روحانیین داشته.
و نیز در آیات دیگر چنانچه استظهار نمودیم مثل آیه سوم:
(إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی عَلَّمَهُ شَدِیدُ القُوی) و آیات دیگر که بعضی نسبت بجبرئیل

صفحه : ۳۸۲

داده‌اند و بعضی بخدای تعالی و هر یک باعتباری صحیح است.

و تحقیق اینکه است چه بگوئیم وحی بتوسط فرشته وحی فرود میآمد یا بدون واسطه اصل مطلب یکی است که روح نبی بآن ارتباط کاملی که بعالم (ما فوق الطبیعه) پیدا نموده علوم و معارف از مبدء تجلیات انوار الوهیت بقلب مبارکش القاء میگردد و فرشته وحی که عبارت از ظهور تجلیات انوار احدیت است بقلب نبی مرسل تظاهر مینماید و در مرتبه نفس و قوای نفسانی او نیز بصورت مناسب بظاهر پیدایش نموده و القاء وحی میکند.

ما زاغَ البَصَرُ وَ ما طَغی لَقَد رَأی مِن آیاتِ رَبِّهِ الکُبری (زاغ) در لغت بمعنی میل کردن است یعنی با اینهمه عجائب صنع عالم خلقت و غرائب عالم ملکوت و احاطه بعالم جبروت که در طریق سیر نوردی بجانب محبوب مشاهده مینمود بآن متانت و استقامت و علوّ همّت با آنکه همه موجودات را در زیر پای خود مشاهده مینمود و ازلیت و ابدیت را در شعاع نور احدیت با هم میدید طرفهٔ العینی باین طرف و آن طرف میل ننمود فانی در حق و محو در در وجود ازلی بود و در حدیث دارد که حضرتش در شب معراج هر یک از پیمبران را در مقام خودشان ملاقات نمود و با آنها سخن گفت و نیز تمام عوالم خلقت را با هم مشاهده نمود و دانست جهنم و جهنمیان کیانند و نیز بهشت و بهشتیان کدامند و تمام آنها را بچشم دید با آنکه بسیاری از بهشتیان و جهنمیان هنوز در عالم طبیعت پیدایش ننموده بودند.

آری آن روح پاک محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بود که بهمه آنها احاطه نموده و هر یک را بجای خود دید با اینحال بر هیچ ذره‌ای از ذرات نظر نیفکند و دیده دل او جز بمشاهده جمال الهی بچپ و راست التفات ننمود و در (مقعد صدق عند ملیک مقتدر) ثابت قدم بود.

(وَ ما طَغی) و از آن حدی که برای وی تعیین شده بود تجاوز ننمود.

صفحه : ۳۸۳

شاید مقصود آن حد امکانی است که ممکن هر قدر دارای علو مقام گردد ممکن نیست از حد امکان تجاوز نماید و واجب گردد لکن چنانچه از طریق عمل و نقل ثابت گردیده که پیمبر خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در مرتبه شرافت و احاطه اول تجلی نور اعظم و در مرتبه عقل اول ظهور عقل بلکه خود عقل اول است که تمامی موجودات ممکنات در مرتبه نازله او میباشند.

(لَقَد رَأی مِن آیاتِ رَبِّهِ الکُبری) شاید (من آیات) (من) بیانیه باشد یعنی پیمبر اکرم «ص» در شب معراج آیات بزرگ الهی را مشاهده نمود و شاید (من) تبعیضیّه باشد یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بعض آیات عظمت و کبریایی را دید مثل اینکه جبرئیل را بصورت اصلی خود مشاهده نمود و نیز بهشت و جهنم و انواع و اقسام ملائکه و روحانیین را بعیان دید.

خلاصه در شب معراج چنانچه از احادیث استفاده میشود عالم ملک و ملکوت را برسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ارائه دادند و شاید در تمام اوقات چنین بوده کسی که در اینکه آیات اندکی تدبر نماید بذره‌ای از فضائل بی‌انتهای پیمبر خاتم (ص) مطلع میگردد ببین چقدر فرق است بین سید و رسول ما محمّد «ص» و پیمبر اولو العزم موسی بن عمران (ع) که با آن مقام رسالتی که داشت بیک تجلّی ربانی کوه مندک شد و نزدیک بود جبل انیت او نیز مضمحل گردد و تاب تجلی حقانی را نیاورده غش نمود.

لکن سید ما چنانچه همین آیات ارائه میدهد در شب معراج از (قاب و قوسین) گذشت و از (سدرهٔ المنتهی) بمقام (او ادنی) رسید و آنجا سراسر گیتی را زیر پا آورد و جهان و جهانیان در آینه روحش جلوه‌گر گردیدند و پرده طبیعت از پیش نظرش برداشته شد و در شعاع نور فیض منبسط ازلی زمان و زمانیات و مکان و مکانیات و اول و آخر را با هم در یک جا نگریست (و اوحی الی عبده ما اوحی) وقتی باین مقام رسید وحی شد باو آنچه باید وحی شود.

(و بجنهٔ الماوی) رسید و از افلاک و مراتب خلقت بالا رفت و هر یک از

صفحه : ۳۸۴

پیمبران را در محل اقامت گاهشان ملاقات نمود و با آنان سخن گفت و جهنم و جهنمیان و بهشت و بهشتیان را بچشم مشاهده نمود با آنکه بسیاری از آنها هنوز در عالم طبیعت ظهور و بروز ننموده بودند همه چیز در آینه قلبش هویدا گردید.

چه متانت و استقامت و قلب قوی خواهد که در چنین وهله‌ای خود را نبازد و بچپ و راست نظر نیفکند و زیر پای خود عالم هستی و گیتی پهناور عالم ممکنات را بنگرد و بآن التفاتی ننماید فقط ببالای خود نگاه کند که عظمت خالق را ببیند.

آری بایستی چنین باشد روح نیرومند و بزرگی (روح محمّد «ص») که تا قیامت برهنمایی خلق فرمان دارد بایستی بر جسمش غالب باشد بلکه باید بر تمام جهانیان استیلاء و برتری داشته باشد و اول و آخر را با هم بیند و گر نه لایق پیشوایی کافه خلق نباشد.

چگونه روح پاک محمّد «ص» چنین نباشد در صورتی که وجود مبارکش (تحت الشعاع) نور احدی و محل جلوه گاه مقام ربوبی و اول ما خلق اللّه بشمار میرود و تمام کائنات تحت الشعاع نور وجودش و تحت احاطه جلوه نورانی او واقعند و بتوسط وجود او از حق تعالی فیض وجود میگیرند حدیث قدسی

(لولا لما خلقت الافلاک)

شاهد بر اینکه است.

أ فَرَأَيْتُمُ اللّاتَ وَ الْعُزّى وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الْأُخرى در اینکه (لات و العزی و مناة) سه بت بزرگ بودند که در زمان جاهلیت اعراب آنها را پرستش می‌نمودند و بوجود مبارک رسول هاشمی صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آنان اعدام گردیدند حرفی نیست لکن در اینکه چه قسم بتی بودند از مفسرین گفتاری نقل گردیده.

۱- بعضی گفته‌اند (لات) تانیث اللّه است مثل عمر و عمره عباس و عباسیّه زیرا که مشرکین گمان میکردند که بتها مؤنث‌اند اینکه بود که (اللات) را

صفحه : ۳۸۵

تأنیث (اللّه) آورده‌اند و العزی را مؤنث (اعزّ) بمعنی عزیز میدانستند (ابو الفتوح) ۲- (العزی) درختی بود که عطفان و مشرکین آن را می‌پرستیدند در زمانی که اسلام قدرت گرفت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم خالد بن ولید را فرستاد و آن درخت را قطع نمود خالد وقتی آن درخت را قطع نمود از میان آن شیطانه‌ای یرون آمد که موی خود را پراکنده نموده بود و بر صورت فرو ریخته و دست خود را بر سرش نهاده و مردم را بعبادت آن درخت میخواند خالد شمشیر بر او زد و او را کشت پس از آن اینکه شعر را انشاد نمود:

یا عزّ کفرانک لا سبحانک

انّی رایت اللّه قد اهانک

پس از آن برگشت و حکایت را بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم گفت فرمود (تلک العزی) اینکه شیطانه بود و دیگر هرگز کسی وی را عبادت نخواهد نمود.

و (منات) سنگی بود که طائفه (هزیل) و (خزائه) وی را پرستش مینمودند و بروایت إبن عباس آن بت طائفه (ثقیف) بود که گرد آن طواف میکردند یا بتی بود که (بنو کعب) آن را عبادت میکردند و آن فعله مأخوذ از مناة بمعنی (قطعه و اراقه) و آن سنگ باین اسم نامیده شده برای آنکه نساک در زیر آن ذبح و قربانی مینمودند و برای تبرک خون آن را آنجا میریختند و منات را تأنیث (المنان) که اسمی از اسماء الحسنی الهی است قرار دادند.

و گوینـد (منات مأخوذ از (نوء) می‌باشـد و باین نام خوانده شده زیرا که کفار در زیر آن طلب باران مینمودند خلاصه اینکه سه بت از سـنگ بود که در کعبه گـذارده بودنـد و آنها را میپرستیدنـد. (منهج الصادقین) (راغـب) گفته) (اللات) و (العزی) دو بتند و اصـل اللّات اللّه است و هـاء را از آن حـذف نمودنـد و بجـای آن تاء زیاد نمودنـد و آن را مؤنث نمودنـد (تنبیها علی قصوره) برای اینکه دانسته شود که آنها در مرتبه حق تعالی نیستند و بگمان آنان عبادت آنها سبب تقرب آنها میشود بخدا. پایان

صفحه : ۳۸۶

خلاصه چون مشرکین بتها و نیز ملائکه را دختران خدا مینامیدند اینکه بود که آیه در مقام توبیخ آنان بهمزه استفهامی که در موقع انکار میآوردند بمشرکین خطاب سرزنش آمیز مینماید که آیا چنین مقام و رتبه‌ای که خدا بمحمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم داد که او را از (سدرة المنتهی) گذرانید و بقاب قوسین او ادنی بالا برد و روح پاك آن سرور را جلوه‌گاه فیض منبسط خود گردانید و عالم خلقت را باو ارائه داد خدایان شما چنین مقام و رتبه‌ای بشما توانند داد.

أَ لَکُمُ الذَّکَرُ وَ لَهُ الأُنثی تِلکَ إِذاً قِسـمَهٌ ضِـیزی آیا شما دارای فرزندان پسر باشید و از برای خدا دختران اینجا نیز همزه استفهامی در مقام توبیخ و سـرزنش آنها است که اینکه قسـمت ناروایی است که از روی جهالت و ظلم میکنید زیرا پسر که بنظر شما شریف‌تر از دختر است نسبت بخود میدهید و ملائکه را بنام دختران نسبت بخدا میدهید.

إِن هِیَ إِلّا أَسـماءٌ سَـمَّیتُمُوها أَنتُم وَ آباؤُکُم ما أَنزَلَ اللّهُ بِها مِن سُـلطانٍ إِن یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ ما تَهوَی الأَنفُسُ اینکه بتهایی را که شـما پرستش مینمائید و برای آنان مقامی و مرتبه‌ای قائل میباشید اینان فقط اسم بلا مسمّی میباشند خالی از حقیقت و جمادی بیش نیستند هیـچ قـدرت و سـلطنتی برای آنها نیست و شـما از روی جهالت و نفهمی و هوای نفسانی چنین گمان میکنید که از اینکه بتها کاری ساخته میگردد و بعبادت آنها بحق تعالی تقرب میجوئید.

واقعـا بسـیار جـای تعجب است چگونه انسان که دعوی عقل و دانش میکنـد و خود را اشـرف موجودات میدانـد بجمادی که ساخته شده دست بشری است سر فرود میآورد و از آن حاجت میطلبد و بدون دلیل و مدرکی برای آن قدر و منزلتی قائل میگردد و آنان را واسطه بین خود و خدا می‌پندارد چنانچه در قرآن مجید حکایهٔ از آنها فرموده (ما نَعبُدُهُم إِلّا لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللّهِ زُلفی)

صفحه : ۳۸۷

و اینکه را ندانسته که طریق تحصیل قرب بخدا چنین نیست که اینان گمان نموده‌اند بلکه کسی که دل و قلب خود را از آلودگیها و قـذارات طبیعی و اخلاقی تصـفیه نمایـد و مطیع سـفرای الهی و امر حق تعالی گردد و محبت او را در قلب خود بپروراند از هر چیزی بخدا نزدیکتر می‌گردد و دیگر در فیض گرفتن محتاج بشفیع و واسطه نمیباشد.

وَ لَقَـد جـاءَهُم مِن رَبِّهِمُ الهُـدی أَم لِلإِنسـانِ ما تَمَنّی فَلِلّهِ الآخِرَةُ وَ الأُولی شایـد آیه اشاره باین باشـد که پس از آنکه بتوسط پیمبران طریق قرب شـما بخـدا واضـح گردیـد و راه هـدایت خود را یافتیـد بایستی برای تعالی و ترقی قـدم پشت قـدم اولیاء الهی و پیشوایان بشـری بگذاریـد و بمطلوب خود نائـل گردیـد نه اینکه جمـادی را بپرستیـد اعم از اینکه بتهای مشـرکین باشـند یا بت نفس یا پول و اسکناس یا طلا و نقره یا هوای و خواهش‌های نفسانی قوله تعالی (أَ فَرَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ) و از پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نقل میکنند که فرموده

(شرّ اله یعبده فی الارض الهوی)

و بـاین عمل سـیر قهقرایی نموده تا آنکه بجایی رسـید که در باره شـما صادق آیـد (صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَعقِلُونَ) آری محبت دنیا انسان را از شنیدن کلام حق تعالی کر و از گفتن آن گنگ و از دیدن آیات الهی کور میگرداند.

(أم لِلإنسانِ ما تَمَنّی فَلِلّهِ الآخِرَةُ وَ الأولی) آیا مشرکین چنین گمان میکنند که اینکه بتها قدرت و توانایی دارند که آنان را بآرزوهای خودشان برسانند و خواهشهای آنان را بپذیرند در صورتی که چنین نیست اینها ناچیز و فانی بالذاتند و در وجود و بقاء محتاج بخدا میباشند نه فقط بتها چنینند بلکه تمام اجزاء کائنات همه فقیرند هم در وجود و هم در بقاء محتاج بواجب الوجود و غنی مطلق‌اند شما دنیا بخواهید یا آخرت بایستی دست نیازمندی بسوی بینیاز مطلق دراز نموده و از او فیض بطلبید.

آری انسان بفطرت اولیه خود آرزوی کمال بقاء و سعادت و تقرب بمبدء در

صفحه : ۳۸۸

دل خود میپروراند و چون دست قدرت ازلی در دل هر موجودی گذارده که کوشش میکند بکمال لایق بخود برسد و بشر که اشرف موجودات بشمار میرود و تمام موجودات نسبت باو پست و بی‌مقدار مینماید بلکه اکثر موجودات برای بقاء و انتفاع او خلق شده‌اند اولی باین است که بکمال لایق خود برسد لکن از روی جهل و بیخردی بجمادی تمسک مینماید که بتوسط آن بآرزوی خود نائل گردد.

و نمیداند وقتی بکمال انسانیت میرسد که موجودات را آینه مانند در مقابل شمس وجود نماینده وجود و قدرت و علم و حکمت ازلی و همه را مسخر امر او و مظهر و نماینده صفات ذو الجلال بیند و مبدء آفرینش را بنده‌گی و ستایش نماید.

[سوره النجم (۵۳): آیات ۲۶ تا ۳۸]

اشاره

وَ کَم مِن مَلَکٍ فِی السَّماواتِ لا تُغنِی شَفاعَتُهُم شَیئاً إِلّا مِن بَعدِ أَن یَأذَنَ اللّهُ لِمَن یَشاءُ وَ یَرضی (۲۶) إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ لَیُسَمُّونَ المَلائِکَةَ تَسمِیَةَ الأُنثی (۲۷) وَ ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ إِن یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغنِی مِنَ الحَقِّ شَیئاً (۲۸) فَأَعرِض عَن مَن تَوَلّی عَن ذِکرِنا وَ لَم یُرِد إِلاَّ الحَیاةَ الدُّنیا (۲۹) ذلِکَ مَبلَغُهُم مِنَ العِلمِ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعلَمُ بِمَنِ اهتَدی (۳۰)

وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ لِیَجزِیَ الَّذِینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجزِیَ الَّذِینَ أَحسَنُوا بِالحُسنَی (۳۱) الَّذِینَ یَجتَنِبُونَ کَبائِرَ الإِثمِ وَ الفَواحِشَ إِلاَّ اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ المَغفِرَةِ هُوَ أَعلَمُ بِکُم إِذ أَنشَأَکُم مِنَ الأَرضِ وَ إِذ أَنتُم أَجِنَّةٌ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُم فَلا تُزَکُّوا أَنفُسَکُم هُوَ أَعلَمُ بِمَنِ اتَّقی (۳۲) أَ فَرَأَیتَ الَّذِی تَوَلّی (۳۳) وَ أَعطی قَلِیلاً وَ أَکدی (۳۴) أَ عِندَهُ عِلمُ الغَیبِ فَهُوَ یَری (۳۵)

أَم لَم یُنَبَّأ بِما فِی صُحُفِ مُوسی (۳۶) وَ إِبراهِیمَ الَّذِی وَفّی (۳۷) أَلّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری (۳۸)

صفحه : ۳۸۹

ترجمه

چه بسیار از فرشتگان آسمانها که شفاعت آنان برای احدی سودمند نخواهد بود (۲۶) مگر برای کسی که در شفاعت خدا بآنها اذن بدهد و راضی باشد و بپسندد (۲۷)

محققا کسانی که بآخرت ایمان نمیآورند هر آینه ملائکه را بنام زنها مینامند (۲۸)

در صورتی که در اینکه اسم گذاری برای آنان علمی نیست و آنها پیروی نمیکنند مگر گمان و ظن خود را (یعنی از روی سلیقه

خود چنین نامگذاری میکنند) و ظن و گمان (انسان را) از حق و حقیقت بینیاز نخواهد گردانید (۲۹)
ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رو بگردان از آنها و دوری کن از کسی که از یاد ما (خدا) اعراض میکند و نمیخواهد مگر زندگانی دنیا را (۳۰)
و منتهی درجه علم آنها همین طلب نمودن و خواستن دنیا است محققا پروردگار تو عالم‌تر است از تو بکسی که از طریق هدایت او گمراه گردیده و کسی که بطریق هدایت او راه یافته (۳۱)
و برای خدا و

صفحه : ۳۹۰

مخصوص باو است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و جزاء و پاداش خواهد داد کسانی را که عمل بد و زشت نموده‌اند و پاداش (خبر) دهد کسانی را که (بعمل نیک) نیکویی کرده‌اند (۳۲)
کسانی که از گناهان بزرگ (کبیره) خودداری و اجتناب مینمایند مگر گناه کوچك (که گاهی مرتکب میگردند) بدرستی که مغفرت پروردگار تو (برای چنین کسانی) وسیع است و او بشما از خود شما عالم‌تر است آن وقتی که شما را از زمین آفرید و آن وقتی که جنین (طفل) بودید در شکمهای مادران خود (بشما عالم بود) نفوس خود را پاك و مهذب نشمارید خداوند عالمتر است بکسی که پرهیزکار گردیده (۳۴)
(ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) آیا دیدی آن کسی را که (از حق تعالی) اعراض نمود (۳۵)
و اندکی از مال خود را انفاق کرد و عطا را برید (بخل ورزید)
آیا او عالم بغیب است و می‌بیند (۳۶)
آیا خبر دار نگردید بآنچه در صحف موسی (ع)
و آنچه در صحف ابراهیم (ع) (۳۷) آن کسی که وفا نمود (بآنچه که بآن مأمور گردیده بود) (۳۸)
در صحف موسی و ابراهیم (ع) (چنین است) که برنمیدارد هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را (۳۹)

توضیح آیات

وَ کَم مِن مَلَكٍ فِی السَّماواتِ لا تُغنِی شَفاعَتُهُم شَیئاً- إِلّا مِن بَعدِ أَن یَأذَنَ اللّه لِمَن یَشاءُ وَ یَرضی (وَ کَم مِن مَلَكٍ فِی السَّماواتِ) جمله خبریّه و برای کثرت آورند و مبتداء و خبرش که (لا تُغنِی شَفاعَتُهُم شَیئاً) میباشد اشاره است به اینکه اگر بسیاری از ملائکه آسمانها با آن عظمت و قدرت و شأن شفیع شما مشرکین گردند بدون اذن خدا شفاعت آنها قبول نخواهد گردید مگر خدا اذن بدهد که شفاعت کنند

صفحه : ۳۹۱

در باره کسی که بخواهد و از وی خوشنود باشد.
پس وقتی شفاعت جماعت ملائکه در باره شما مشرکین که شریف‌تر از شما می‌باشند بفرض اینکه در باره شما در مقام شفاعت باشند فائده نمی‌بخشد چه گمان میکنید در باره بتهایی که جمادی بیش نیستند.
إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ لَیُسَمُّونَ المَلائِکَةَ تَسمِیَةَ الأُنثی کسانی که ایمان بآخرت ندارند ملائکه را دختران خدا مینامند و شاید نظر به اینکه برأی فاسد خود ملائکه را دختران خدا میدانند و گویند ملائکه (بنات اللّه) میباشند امید شفاعت بآنان دارند.

وَ ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ إِن یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغنِی مِنَ الحَقِّ شَیئاً مشرکین ملائکه را انثی و دختران خدا نامند در صورتی که هیچ علم و دانشی بآنچه گویند ندارند بوهم و گمان خود چنین تصور مینمایند اشاره باین است که در معارف و اصول دیانات گمان و وهم و مظنه کافی نخواهد بود زیرا که شناختن حقائق بایستی از روی علم و دلیل عقلی یقینی انجام گیرد و همین طوری که عوالم وجود سه مرتبه دارد عالم طبیعی، عالم عقلی، عالم الهی مبدء متعال بازاء اینکه سه مرتبه در نفس انسان که مجموعه و نماینده عالم کبیر است نیز سه نحو ادراک گماشته حس مشترک، قوه واهمه، قوه عاقله، که بهر یک از اینکه سه قوه درک عالمی که مناسب وی است مینماید.

اینکه است که برای ادراک عالم طبیعی در باطن انسان قوه‌ای نهاده که آن را (حس مشترک) نامند و آن منشأ ادراک قوای ظاهری پنجگانه: دیدن، شنیدن بو کردن، چشیدن لمس نمودن میباشد.

قوای پنج‌گانه منطوی در باطن انسان ۱- (حس مشترک) ۲- (قوّه واهمه) ۳- (قوّه خیال) ۴- (قوّه حافظه) ۵- (قوّه متصرفه).

(حس مشترک) قوه‌ایست در مقدم دماغ که ادراک قوای پنجگانه ظاهری

صفحه : ۳۹۲

بعهده وی است و آن را نبطاسیا نیز گویند و خزینه حفظ مدرکات آن قوّه خیال است.

و مدارک معانی جزئیه قوه واهمه است و خزینه آن قوه حافظه که آن را ذاکره نیز نامند، قوه متصرفه باعتبار استخدام نفس ناطقه آن را متفکره نامند و باعتبار استخدام قوه واهمه آن را متخیله گویند و عملش ترکیب و تفصیل صور جزئیه است و غیر از قوه متصرفه و قوه عاقله در باقی قوی ظاهری و باطنی انسان با حیوانات شرکت خواهد داشت.

قوه واهمه عملش بالاتر از آن سه قوه است زیرا که ادراک معانی جزئیه مندرجه در احساسات پنجگانه ظاهری بعهده وی است لکن ادراک معانی کلیه در قوه او نیست، و قوه عاقله که قوه ششمی انسان محسوب میگردد و شأن او ادراک کلیات و واقعیات است انسان از حیوانات امتیاز یافته.

پس از بیان اینکه مقدمه گوئیم چون مدرک هر چیزی یعنی ادراک کننده بایستی از سنخ مدرک یعنی ادراک گردیده شده باشد و گر نه ادراک آن ممکن نخواهد بود اینکه است که بقوای ظاهری چون از سنخ طبیعیات است می‌توان علم یقینی بامور طبیعی مادی پیدا نمود لکن راجع بمعنویات و الهیات باید مدرک آن نیز از سنخ معنویات و مجردات باشد و گر نه ادراک تحقق نخواهد پذیرفت و کسانی که از طریق علوم طبیعی خواهند بمعنویات پی ببرند در اشتباهند مدرک مجرد باید مجرد و فوق عالم مادیات باشد.

خلاصه باید بقوه عاقله که مدرک کلیات است بطریق صحیح روی قانون منطقی پی بالهیات برده شود نه از راه مشاعر و قوای و همیه که فقط شأن ان ادراک امور طبیعی است اینکه است که کسانی که خواهند حقایق معنویه را از راه حسّ و بقوّه واهمه ادراک نمایند چون قوه واهمه و خیال از سنخ حقایق معنویه نیستند آنان خطاء میکنند و علم حقیقی برای آنها میسر نخواهد گردید بگمان و وهم غیر حقیقت را حقیقت می‌پندارند اینکه است که میفرماید اینها علم بگفتارشان ندارند.

صفحه : ۳۹۳

خلاصه طریق شناختن حقایق و کلیات عقل است آنهم نه عقل مشوب بوهم بلکه عقل مجردی که از سر چشمه فیض حق تعالی قطره‌ای بآن افاضه شده و بعالم حقیقت پیوسته و از آنجا فیض میگیرد و چنین دانشی برای انسان میسر نمیگردد مگر وقتی که از طریق مجاهده و ریاضاتی که از طریق عقل و شرع مقرر گردیده مراتبی را طی نماید تا آنکه سر انجام بر قوای حسی و وهمی و

هواهای نفسانی غالب گردد و آن روح پاک که از عالم روح کلی در ابتداء خلقت در باطن هر فردی از بشر بالقوهٔ نهاده شده بفعلیت برسد آن وقت برای وی علم حقیقی وجدانی بمبدء و معاد خود میسر خواهد گردید لکن مادامی که نفس غالب بر انسان گردیده و امور طبیعی بر وی چیره شده پا از دائره و هم و ظنّ بالا نخواهد گذاشت.

و از اینکه آیه چنین استفاده میشود که ایمان تقلیدی چون ادراک واقعی نیست از نوع گمان و ظنّ محسوب میگردد نه علم و یقین زیرا که مدرک آن قوه واهمه یا عقل مشوب بوهم است.

بعض عرفاء گفته‌اند آیه در مقام اینکه است که سالکین الی اللّه و طالبین حق را تحریص نماید بر کوشش و اجتهاد در سیر الی اللّه تا آنکه منازل سفلیه را قطع نمایند و بمقامات عالیه برسند و بعین الجمع فائز گردند و در دریای توحید غرق شوند و بنور وحدت حقیقیه ذاتیه معانی مجرده را مشاهده نمایند.

(تفسیر روح البیان) فَأَعرِض عَن مَن تَوَلّی عَن ذِکرِنا وَ لَم یُرِد إِلَّا الحَیاةَ الدُّنیا ذلِکَ مَبلَغُهُم مِنَ العِلمِ خطاب برسول اکرم خود صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نموده که از مردمانی که تمام همشان همین حیات دنیا و تقویت قوای حیوانی است اعراض نما و در مقام مجادله و مباحثه علمی با آنان رو برو مشو زیرا که منتهی درجه آنها در علم و دانش همین تمتعات و حظوظات طبیعی است و پا از دایره محسوسات بالا نگذارده‌اند.

رأی بعضی بر اینکه است که اینکه آیه بآیه جهاد نسخ شده زیرا که در اینجا

صفحه : ۳۹۴

به پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم امر فرموده که از کفار اعراض نما، و در سوره توبه امر بجهاد نموده «قاتِلُوا المُشرِکِینَ کَافَّةً» و اینکه دو امر بر خلاف یکدیگر است.

لکن ممکن است جمع بین اینکه دو آیه با نظائر آن که گفته شود آنجا که امر باعراض نموده راجع بمصاحبه یا منازعه یا اندرز و موعظه باشد که ای نبی رحمت خود را بزحمت مینداز و با آنهایی که خوی انسانیت از آنها گرفته شده مکالمه نکن که سودی ندارد و در چنین موردی فقط با شمشیر بایستی با آنها رو برو شوی نه با سخن رانی.

بعض دانشمندان حال افراد بشر را در قبول ایمان و تربیت تشبیه نموده‌اند بمریض که هر گاه مرض خفیف باشد و فرضا بغذای مناسب رفع شود دیگر محتاج بدواء نیست مثل کسانی که بمجرد شنیدن کلمه حق قبول ایمان میکنند مانند بعضی از صحابه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و بعضی امراض محتاج است بدواء که اگر رفع شد دیگر محتاج بقطع و جراحی نیست مثل کسانی که بمحض شنیدن کلمه حقّ قبول نمیکنند که بایستی بتوسط مجادله و معجزات آنان را معالجه نمود و بقبول حق وادار گردانید و بعضی چنان مرض نفسانی آنها صعب العلاج گردیده که بایستی بتوسط جهاد و جنگ آنها را معالجه نمود.

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعلَمُ بِمَنِ اهتَدی ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چون پروردگار تو عالم‌تر است از تو بکسانی که از طریق حق و حقیقت گمراه گردیده و قابل هدایت نیستند و نیز عالم‌تر است از تو بکسانی که لایق هدایتند وظیفه تو فقط همین است که همه مردم را بطریق حق هدایت و رهنمایی نمایی تا حجت خدا بر خلق تمام شود.

وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ لِیَجزِیَ الَّذِینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجزِیَ الَّذِینَ أَحسَنُوا بِالحُسنَی و مخصوص بخدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تا آنکه

صفحه : ۳۹۵

مجازات نماید و پاداش دهد کسانی را که عمل بد نمودند و پاداش نیکو دهد نیکوکاران را.

از اینکه آیه مبارکه دو چیز توان استخراج نمود یکی گوشزد مشرکین نماید که تمام موجودات ملك خدا و در تصرف اویند.

و دیگر از لام (لیجزی) که برای غایت و نتیجه عمل آرند چنین توان استفاده نمود که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است که همه ملك خدا و بقدرت تامه مطلقه الهی از عدم و نیستی بوجود آمده و غایت و نتیجه آن پیدایش انسان و نفع بشر است که آدمی را از قوه بفعل و از نقص بکمال آرد و هر فردی را بکمال لایق بخود و بمنتهی درجه پاداش اعمال خود رساند (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا) قوله تعالی (هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً) و نیز از لام (لیعبدون) در سوره و الذاریات آیه ۵۶ (وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلّا لِیَعبُدُونِ) بضمیمه حدیث مشهور

(کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف)

از مجموع اینها چنین فهمیده میشود که غایت و نتیجه انسان و سعادت و فضیلت وی در معرفت مبدء و معاد و عبادت و بنده گی انجام می گیرد.

الَّذِینَ یَجتَنِبُونَ کَبائِرَ الإِثمِ وَ الفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ المَغفِرَةِ هُوَ أَعلَمُ بِکُم إِذ أَنشَأَکُم مِنَ الأَرضِ وَ إِذ أَنتُم أَجِنَّةٌ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُم فَلا تُزَکُّوا أَنفُسَکُم هُوَ أَعلَمُ بِمَنِ اتَّقی سخنان مفسرین در توضیح (اللّمم) راغب در مفردات چنین گفته (اللّمم) مقاربهٔ المعصیهٔ و یعبر به عن الصغیره و یقال فلان یفعل کذا ای حینا بعد حین و کذلک قوله تعالی (الَّذِینَ یَجتَنِبُونَ کَبائِرَ الإِثمِ وَ الفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ و هو من قولک الممت بکذا ای نزلت به و قاربته من غیر مواقعهٔ) پایان«۱»

۱- (اللمم) یعنی نزدیک شدن بمعصیت و آن بصغیره تعبیر شده مثل اینکه

صفحه : ۳۹۶

آیه اشاره به اینکه پس از آنکه نیکوکاران را وعده جزا و پاداش نیک میدهد باضافه تفضل دیگری نیز در باره آنان مینماید که آنهایی که از گناهان کبیره اجتناب نموده‌اند همان خود داری آنان از معاصی بزرگ سبب عفو و بخشش آنها می‌شود از گناهان کوچك که آن را گناه صغیره می‌نامند در صورتی که گاهی مرتکب گردیده‌اند و بحد اصرار نرسد که آن نیز کبیره می گردد.

سخنان مفسرین در معنی (لمم) ۱- بقولی هر گناهی است که در قرآن حدّی و عذابی برای آن تعیین نشده باشد.

۲- هر گناهی است که در ذهن آید و بمرتبه عمل نیاورد زیرا که (لمم) مشتق از (المام) و بمعنی فرود آمدن است.

۳- (لمم) هر گناهی است که عادت نشده باشد و گاهی بگاهی از شخص صادر گردد.

و در تعیین گناهان کبیره بین مفسرین اختلاف است بعضی هفت عدد و بعضی هفتاد و بعضی بیشتر و بعضی کمتر شماره نموده‌اند.

برای توضیح اجمالی از بیان شیخ طبرسی که در سوره نساء در ذیل آیه ۳۱ (إِن تَجتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنهُ نُکَفِّر عَنکُم سَیِّئاتِکُم الخ) بیان نموده در اینجا ترجمه مینمایم چنین گوید:

(فاما تفسیر الکبائر الموبقه) که بر آن عقاب مترتب میگردد از آنچه در روایات رسیده پاره‌ای از آن را نقل مینمایم.

- گفته میشود فلانی گاه بگاهی فلان عملی میکند و همین است معنی قوله تعالی در وصف کسانی که از گناهان بزرگ و فحشاء اجتناب مینمایند مگر (لمم) و مثل اینکه است که بگویی بگناه بزرگ نزدیک کردیم لکن آن عمل واقع نگردید.

صفحه : ۳۹۷

عبد العظیم بن عبد اللّه الحسنی از ابی جعفر محمّد بن علی علیه السّلام از پدرش علی بن موسی الرضا از موسی بن جعفر علیه السّلام

چنین نقل میکند که گفت عمرو بن عبید بصری آمد خدمت جعفر بن محمّد علیه السّلام چون سلام کرد و نشست آیه: (الَّذِینَ یَجتَنِبُونَ کَبائِرَ الإِثمِ وَ الفَواحِشَ) را قرائت نمود و سکوت کرد حضرت از وی سؤال نمود که برای چه سکوت نمودی گفت میل دارم که گناهان کبیره را با دلیلش از کتاب اللّه (قرآن) بشناسم حضرت فرموده بزرگترین کبائر شرک بخدا است بدلیل قوله تعالی (إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشرَکَ بِه)«۱» و نیز فرموده: (مَن یُشرِک بِاللّهِ فَقَد حَرَّمَ اللّهُ عَلَیهِ الجَنَّهَٔ وَ مَأواهُ النّارُ)«۲» و بعد از آن یأس از رحمت اللّه چنانچه فرموده: (لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الکافِرُونَ)«۳» پس از آن امن از مکر اللّه زیرا که فرموده: (فَلا یَأمَنُ مَکرَ اللّهِ إِلَّا القَومُ الخاسِرُونَ)«۴» دیگر عقوق والدین زیرا که خدای تعالی عاق والدین را جبار و شقی نامیده در آنجا که فرموده (وَ بَرًّا بِوالِدَتِی وَ لَم یَجعَلنِی جَبّاراً شَقِیًّا)«۵»

۱- سوره نساء آیه ۵۱ بدرستی خداوند نمیآمرزد کسی را که برای او شریک قرار دهد [.....] ۲- سوره مائده آیه ۷۶ خدا بهشت را حرام نموده بر کسی که برای خدا شریک آرد و جایگاه وی آتش است ۳- سوره یوسف ۸۷ از رحمت خدا مأیوس نمیگردند مگر جماعت کفار ۴- و از مکر و غضب خدا مطمئن نمیگردند مگر زیانکاران سوره اعراف آیه ۹۷ ۵- سوره مریم آیه ۲۳ نقل کلام حضرت عیسی «ع» است که من بمادرم نیکی میکنم و خدا مرا جبار و شقی قرار نداده

و دیگر قتل نفس بغیر حق که خداوند حرام گردانیده (وَ مَن یَقتُل مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها)«۱» قذف محصنات زیرا در قوله تعالی (إِنَّ الَّذِینَ یَرمُونَ المُحصَناتِ الغافِلاتِ المُؤمِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنیا وَ الآخِرَهِٔ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ)«۲» خوردن مال یتیم عدوانا لقوله تعالی (الَّذِینَ یَأکُلُونَ أَموالَ الیَتامی ظُلماً إِنَّما یَأکُلُونَ فِی بُطُونِهِم ناراً وَ سَیَصلَونَ سَعِیراً)«۳» و فرار از جهاد لقوله تعالی (وَ مَن یُوَلِّهِم یَومَئِذٍ دُبُرَهُ إِلّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَو مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَهٍٔ فَقَد باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِیرُ)«۴» خوردن ربا لقوله تعالی (الَّذِینَ یَأکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ مِنَ المَسِّ)«۵» و نیز فرموده: (فَإِن لَم تَفعَلُوا فَأذَنُوا بِحَربٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ)«۶» سحر لقوله تعالی (وَ لَقَد عَلِمُوا لَمَنِ اشتَراهُ ما لَهُ فِی الآخِرَهِٔ مِن خَلاقٍ)«۷»

۱- سوره نساء آیه ۹۵ کسی که مؤمنی را عمدا بکشد جزای او جهنم و در آن جاویدان است ۲- سوره نور آیه ۲۳ کسانی که نسبت زنا میدهند بزنهای مؤمنه عفیفه که بیخبرند در دنیا و آخرت لعنت گردیده شده‌اند و برای آنها است عذاب بزرگ ۳- آنهایی که مالهای اطفال یتیم را از روی ظلم و تعدی میخورند محققا در شکمهای خود آتش داخل میکنند و بزودی در میآیند در جهنم ۴- سوره انفال آیه ۱۶ کسی که در آن روز بگرداند پشت خود را مگر برای جنگ یا گردانیده باشد و رونده باشد بسوی گروه چنین کسی بازگشت نموده بغضب خدا و جایگاه وی جهنم است و بد بازگشتی است ۵- سوره بقره آیه ۲۷۶ کسانی که ربا میخورند آنها بپا نمی‌ایستند مگر مثل کسی که شیطان وی را مس نموده و دیوانه گردانیده ۶- آیه ۲۷۹ پس اگر (ربا را ترک) نمی کنید پس اعلام کنید بجنگ با خدا و رسولش ۷- سوره بقره آیه ۹۶ محققا دانستند (کسانی که سحر میکنند) که آنچه خریدند از سحر از آن در آخرت هیچ بهره‌ای ندارند

(۱۲) زنا لقوله تعالی (وَ مَن یَفعَل ذلِکَ یَلقَ أَثاماً یُضاعَف لَهُ العَذابُ یَومَ القِیامَهِٔ وَ یَخلُد فِیهِ مُهاناً)«۱».

(۱۳) قسم دروغ خوردن بدلیل قوله تعالی (إِنَّ الَّذِینَ یَشتَرُونَ بِعَهدِ اللّهِ وَ أَیمانِهِم ثَمَناً قَلِیلًا أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُم فِی الآخِرَهِٔ)«۲» (۱۴)

خیانت نمودن بدلیل قوله تعالی (وَ مَن یَغلُل یَأتِ بِما غَلَّ یَومَ القِیامَةِ)«۳» (۱۵) ندادن زکاهٔ واجب بدلیل قوله تعالی (یَومَ یُحمی عَلَیها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکوی بِها جِباهُهُم وَ جُنُوبُهُم وَ ظُهُورُهُم)«۴» (۱۶) شهادت دادن دروغ و کتمان شهادت بدلیل قوله تعالی (وَ لا تَکتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَن یَکتُمها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلبُهُ)«۵» (۱۷) شرب خمر نمودن زیرا که خداوند شراب خوردن را عدل و همدوش عبادت بتها قرار داده (۱۸) ترک نماز عمدا و ترک هر چیزی که خدای تعالی آن را واجب نموده زیرا که از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نقل می‌کنند که فرموده هر کس نماز را عمدا ترک نماید از ذمّه خدا و رسول بیزار شده.

۱- و کسی که (زنا کند) جزا و عقوبت را میابد و عذاب او در قیامت دو برابر میگردد و در جهنم مخلد خواهد بود و در آن خواری است سوره فرقان آیه ۶۸ ۲- سوره آل عمران آیه ۷۱ محققا کسانی که عهد خدا و قسمهایشان را ببهای اندک میخرند آنها را در قیامت بهره‌ای نیست ۳- سوره آل عمران آیه ۱۵۵ کسی که خیانت کند در روز قیامت میاید بآنچه خیانت کرده [.....] ۴- سوره توبه در وصف مانعین زکاهٔ که در قیامت مالی که زکاهٔ داده نشده در جهنم گداخته و بصورت و پهلو و پشت آنان گذاشته میشود ۵- سوره بقره کسی که در موقع شهادت دادن شهادت را مخفی گرداند قلبش گناه‌کار است.

صفحه : ۴۰۰

(۲۰) نقض عهد (۲۱) قطع رحم بدلیل قوله تعالی (أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعنَةُ وَ لَهُم سُوءُ الدّارِ)«۱» راوی گفت عمرو بیرون رفت در حالی که صدای گریه او بلند بود و می‌گفت هلاک گردید کسی که برأی خود عمل نمود و با شما در فضل و علم مجادله و خصومت ورزید.

تا اینجا امام علیه السّلام بیست و یک عدد از گناهان کبیره که در قرآن کریم وعده عذاب بر آن شده تعداد و شماره فرموده.

و نیز از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم روایت شده که گناهان کبیره هفت عدد است:

۱- بزرگترین آنها شرک بخدا است.

۲- قتل نفس مؤمن. ۳- خوردن ربا. ۴- خوردن مال یتیم.

۵- نسبت زنا بزن محصنه. ۶- عاق والدین.

۷- فرار از جنگ کسی که خدا را ملاقات کند و از اینکه گناهان مبرا باشد با من در بحبوحه بهشت که دربهای آن از طلا ساخته شده ساکن گردد.

و سعید بن جبیر چنین روایت نموده که مردی از إبن عباس سؤال نمود که آیا کبائر هفت عدد است گفت به هفتصد نزدیکتر است تا بهفت مگر اینکه با استغفار کبیره‌ای نیست و یا اصرار صغیره‌ای نمیباشد. پایان إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ المَغفِرَةِ هُوَ أَعلَمُ بِکُم إِذ أَنشَأَکُم مِنَ الأَرضِ وَ إِذ أَنتُم أَجِنَّةٌ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُم پس از آن در مقام بیان رحمت و اوصاف جلال خود برآمده و خطاب به پیمبر رحمتش نموده که مغفرت پروردگار تو بسیار وسیع است که صغائر را بترک کبائر میآمرزد و کبائر را نیز بتوبه می‌بخشد و علم ازلی او بهر چیزی احاطه نموده پیش از آنکه شما را از خاک بیافریند و آن وقتی که جنین و در شکم مادرهای خود

۱- آن کسانی که میشکنند آن عهدی را که خداوند در عالم ذر با آنها بسته و قطع میکنند آنچه را خداوند امر بوصل آن نموده و در روی زمین فساد میکنند بر آنها است دوری از رحمت خدا و بدی دار آخرت

صفحه : ۴۰۱

بودید در همه حال از حالات درونی و برونی شما آگاهست و ظاهر و باطن شما در علم حضوری او آشکار است.

آری در محل خود محقق گردیده که علم خدا بموجودات علم حضوری است یعنی اعیان موجودات هر یک بشخصه با خصوصیات فردی و لو موجود زمانی باشد ازلا و ابدا در علم محیط الهی ظاهر و هویدااند گذشته و حال و آینده نسبت بآن مرتبه یکسان است زیرا که تمام زمان و زمانیات نسبت باحاطه علمیه اوانی مینماید و تمام مکان و مکانیات نقطه‌ای جلوه مینماید و لو آنکه برای هر چیزی وقت معین و مکان مخصوصی تعین گردیده.

اینکه است بیان قوله تعالی (هُوَ أَعلَمُ بِکُم إِذ أَنشَأَکُم) که او عالم‌تر است بحالات شما از خود شما زیرا که علم او محیط بر تمام حالات شما است.

فَلا تُزَکُّوا أَنفُسَکُم هُوَ أَعلَمُ بِمَنِ اتَّقی و چون چنین است عیوب خود را نپوشانید و تظاهر بایمان و تقوی و لاف بیجا مزنید زیرا که خدا عالم‌تر است بکسی که تقوی و پرهیزکاری را شعار خود نموده و متصف بصفت حمیده تقوی گردیده.

أ فَرَأَیتَ الَّذِی تَوَلّی- وَ أَعطی قَلِیلًا وَ أَکدی (اکدی) مأخوذ از (کدیهٔ الرکیهٔ) و بمعنی صلابت و چیز سختی است که مانع گردد از بیرون آمدن آب یا از امور دیگری مثل اینکه گوید زمین را کندم تا بسنگ رسید و از آب محروم ماندم و در اینجا استعارهٔ بمعنی قطع نمودن بخشش و انفاق و منع خیر استعمال گردیده.

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه ۱- بسیاری از مفسرین را رأی بر اینکه است که اینکه آیه در باره عثمان بن عفان فرود آمده که وی مال خود را بسیار انفاق مینمود برادر رضاعی او عبد اللّه بن سعد بوی گفت تو مال خود را زیاد انفاق میکنی یک وقت بفقر میافتی او در پاسخ گفت من بسیار گناه کرده‌ام میخواهم کفاره گناهم شود عبد اللّه بوی گفت اینکه شترت

صفحه : ۴۰۲

را با جل و زینش بمن بده تا گناهان تو را بگردن بگیرم عثمان شتر را با رحلش بوی داد و شاهد گرفت و بگمان آنکه از گناه پاک شده دیگر صدقه نداد اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دیدی آن مرد را که از جنگ احد رو گردانید و فرار نمود و در عوض اندکی از مال خود را ببرادر رضاعی خود بخشش نمود تا حامل وزر او شود و دیگر انفان را ترک کرد.

۲- بعضی از مفسرین گفته‌اند آیه در باره ولید بن مغیره فرود آمده که مال خود را انفاق میکرد و در دین متابعت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مینمود مشرکین وی را سرزنش نمودند که دین پدرانت را ترک نمودی میگفت من از عذاب خدا میترسم یکی از آنها گفت مقداری از مالت را بمن بده تا من گناه تو را بگردن بگیرم.

۳- دیگری گفته اینکه آیه در باره ابو جهل آمده و آراء دیگری نیز در شأن نزول آیه از مفسرین نقل شده که چندان فائده‌ای در بیان او نیست.

أ عِندَهُ عِلمُ الغَیبِ فَهُوَ یَری أَم لَم یُنَبَّأ بِما فِی صُحُفِ مُوسی وَ إِبراهِیمَ الَّذِی وَفّی أَلّا تَزِرُ وازِرَهٌ وِزرَ أُخری (وفی) صفت ابراهیم خلیل است که در مقام بنده‌گی و مهر و محبت نسبت بمقام ربوبی چنان وفاء دار بود که همه گونه مشقّات را تحمّل می‌نمود و در بنده‌گی و عبودیّت مثل باقی پیمبران ثابت قدم بود و بدرستی از بوته امتحان بیرون آمده بآتش نمرودی و ذبح فرزند و هر گونه آزمایشی که پیش میآمد استقامت و مقاومت نمود تا آنکه خلیل اللّه گردید.

خلاصه بهمزه استفهامی (ا عنده) و نیز (ام لم) در آیه بالا در مقام انکار چنین عقیده خامی است که آیا او عالم بغیب است و آنچه میگوید که گناهان تو را بگردن میگیرم می‌بیند که گناهش بگردن دیگری افتاده و معاینه می‌نماید که وزر و وبال گناهش بار او است.

صفحه : ۴۰۳

آیا خبردار نشده از آنچه در کتب آسمانی از صحف‌های موسی «ع» و ابراهیم «ع» ثبت است که گناه کسی بار بر کسی دیگر نخواهد گردید وزر گناه هر کسی بگردن خود اوست.

[سوره النجم (۵۳): آیات ۳۹ تا ۶۲]

اشاره

وَ أن لَیسَ لِلإِنسانِ إِلّا ما سَعی (۳۹) وَ أَنَّ سَعیَهُ سَوفَ یُری (۴۰) ثُمَّ یُجزاهُ الجَزاءَ الأَوفی (۴۱) وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ المُنتَهی (۴۲) وَ أَنَّهُ هُوَ أَضحَکَ وَ أَبکی (۴۳)

وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحیا (۴۴) وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوجَینِ الذَّکَرَ وَ الأُنثی (۴۵) مِن نُطفَةٍ إِذا تُمنی (۴۶) وَ أَنَّ عَلَیهِ النَّشأَةَ الأُخری (۴۷) وَ أَنَّهُ هُوَ أَغنی وَ أَقنی (۴۸)

وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعری (۴۹) وَ أَنَّهُ أَهلَکَ عاداً الأُولی (۵۰) وَ ثَمُودَ فَما أَبقی (۵۱) وَ قَومَ نُوحٍ مِن قَبلُ إِنَّهُم کانُوا هُم أَظلَمَ وَ أَطغی (۵۲) وَ المُؤتَفِکَةَ أَهوی (۵۳)

فَغَشّاها ما غَشّی (۵۴) فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَماری (۵۵) هذا نَذِیرٌ مِنَ النُّذُرِ الأُولی (۵۶) أَزِفَتِ الآزِفَةُ (۵۷) لَیسَ لَها مِن دُونِ اللّهِ کاشِفَةٌ (۵۸)

أَ فَمِن هذَا الحَدِیثِ تَعجَبُونَ (۵۹) وَ تَضحَکُونَ وَ لا تَبکُونَ (۶۰) وَ أَنتُم سامِدُونَ (۶۱) فَاسجُدُوا لِلّهِ وَ اعبُدُوا (۶۲)

صفحه : ۴۰۴

ترجمه

حقیقةً برای انسان (از منافع دنیا و آخرت) چیزی عایدش نمیگردد مگر آنچه را که خود در آن سعی و کوشش نموده

و بحقیقت و درستی بزودی (اثر) سعی خود را خواهد دید (۴۱)

پس از آن بپاداش عملش جزاء تمام و کامل داده میشود (۴۲)

و بحقیقت ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تمام امور بسوی پروردگار تو منتهی خواهد گردید

و پروردگار تو است که میخنداند و میگریاند (۴۳)

و او است که میمیراند و زنده میکند (۴۴)

و او است آفریننده جفت نر و ماده (۴۵)

از نطفه‌ای که در رحم ریخته شود (۴۶)

و برای او است نشئه دیگر (عالم قیامت) (۴۷)

و او است بی‌نیاز کننده و ذخیره دهنده (۴۸)

و او است پروردگار ستاره شعری (۴۹)

خدا آن کسی است که قوم عاد نخستین (که امت هود پیمبر بودند) هلاک گردانید

و گروه ثمود را نیز هلاک گردانید (۵۰) و از آنان کسی را باقی نگذاشت (۵۱)

و نیز قوم نوح را که پیش از آنها بودند هلاک گردانید (۵۲) محققا آنان مردمان ستمگرتر و سرکش‌تر از گروه پیش بودند (۵۳)

و شهر مؤتفکه (شهر قوم لوط را) زیر و زبر گردانید (۵۴)

پس از آن آن را (زیر سنگها) پوشانید (۵۵)

(ای انسان) بکدام نعمتی از نعمتهای پروردگارت شک می‌آوری (۵۶)

اینکه است (محمّد) ترسانندهای (از قبیل) بیم دهندگان گذشتگان (۵۷)

نزدیک شده نزدیک شونده (یعنی قیامت) (۵۸)

نیست برای ظاهر کننده قیامت غیر از خدا ظاهر کننده‌ای

آیا از اینکه سخن تعجب میکنید (۶۰)

و میخندید و گریه نمیکنید

و شما غافل و بیخبرانید (۶۱)

پس خدا را سجده کنید و او را پرستش نمائید (۶۲)

توضیح آیات

اشاره

وَ أن لَیس َلِلإِنسان ِإِلّا ما سَعی (ان) مخفّفه از ثقیله (لیس) از افعال ناقصه (للإنسان خبر لیس الا ما سعی)

صفحه : ۴۰۵

اسم لیس (و ماء) موصوله یا مصدریّه (سعی) حرکت متوسط بین دویدن و آهسته رفتن (واو) آیه را عطف داده بآیه بالا (أَلّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری) و در بیان اینکه فائده‌ای نصیب انسان نمیگردد مگر آنچه را که در آن کوشش نموده و اطلاق آیه شامل میگردد تمام فوائدی که بایستی هر کسی بعمل خود بهره‌برداری نماید خواه راجع بدنیا باشد یا بآخرت لکن بقرینه آیه بالا مصداق کاملش منافع اخروی است بلکه توان گفت منصرف بمنافع اخروی خواهد بود.

و چون ظاهر آیه نفع برداری انسان را منحصر میگرداند بسعی و کوشش خودش با اینکه ظاهر آیه منافات دارد با آیات و احادیثی که انسان پس از مردن از عمل غیر مثل خیرات و مبرات منتفع میگردد و شاید در اینکه خصوص اخبار بحد تواتر رسیده اینکه است که از مفسرین در توجیه آیه گفتاری نقل شده.

بیان شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان یعنی برای انسان جزائی نیست مگر آنچه را که خودش عمل نموده نه عمل غیر مثل اینکه کسی را دعوت بایمان میکند و او قبول می‌نماید دعوت کننده بالتبع مستحق ستایش میگردد و گویا برای دعوت او است که چنین استحقاقی پیدا میکند نه برای ایمان غیر.

و بروایت إبن عباس که از والبی نقل میکند که گفته اینکه آیه منسوخ است بقوله تعالی (أَلحَقنا بِهِم ذُرِّیَّتَهُم) سوره (طور) آیه ۲۱ که دلالت دارد بر اینکه عمل شخص در ذریه وی تأثیر دارد.

عکرمه گفته اینکه آیه راجع بقوم موسی و ابراهیم (ع) است اما اینکه امّت بسعی و عمل غیر بطور نیابت بهره میبرند و کسی که

گفته آیه نسخ نشده گوید آیه دلالت بر عموم دارد مگر در جایی که بدلیل بخصوص تخصیص داده شود.
چنانچه زنی آمد خدمت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و گفت پدر من حج نرفته حضرت فرمود تو برای او حج بجا آور. پایان و در اینجا سخنان دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن بهتر اینکه است که

صفحه : ۴۰۶

گفته شود آیه چون مطلق است ممکن است آن را تخصیص دهیم بجایی که شخص یک نحو سببیّتی در عمل غیر داشته مثل آنجایی که وصیّت نموده که وصیّت او سبب انجام آن عمل غیر شده باشد یا عمل اولاد که پدر و مادر علت مادی وجود اولادند یا حقی بگردن کسی دارد که بآن سبب خیرات برای وی میکند.
و بوجه دیگر بنا بر تعمیم آیات و اخبار در خصوص خیرات ممکن است گفته شود کسی از عمل غیر مستحق اجر نمیگردد مگر آنکه سببیتی مثل اولاد یا غیر آن در کار باشد و در مورد نیابت خداوند تفضلا از عمل غیر شخص را مستفیض میگرداند چنانچه در آن آیه (أَلحَقنا بِهِم ذُرِّیَّتَهُم) خوب واضح است که اینکه مزید تفضلی است که در باره پدر و مادر دارد پس بنا بر اینکه توجیه می‌توان جمع نمود بین اینکه آیه و آیات و احادیثی که در مورد نیابت خیرات و مبرات برای اموات رسیده که اینکه فضیلتی است که بدون استحقاق تفضلا خدا ببنده مؤمن خود عطا خواهد نمود.
وَ أَنَّ سَعیَهُ سَوفَ یُری ثُمَّ یُجزاهُ الجَزاءَ الأَوفی کسی که جدیت و کوشش در عمل نماید بزودی جزاء و پاداش عمل نیک خود را بالتمام بلکه تمام‌تر از تمام از عمل نیکوی خود بهره‌مند گردیده و بنتیجه آن خواهد رسید چنانچه در قرآن کریم بر هر عمل نیکی ده برابر وعده حسنه داده بلکه نسبت ببعض مؤمنین و متقین باضعاف مضاعف جزای نیک می‌دهد.
از تفسیر ثعلبی چنین نقل می‌کنند که عبد اللّه بن طاهر که والی خراسان بود حسین بن فضل را طلبید و گفت سه آیه برای من مشکل شده آن را حل نما اول- قوله تعالی (فَأَصبَحَ مِنَ النّادِمِینَ) که راجع بقابیل است بنا بر حدیثی که از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رسیده
(الندم توبة)
دلالت صریح دارد که بمحض پشیمانی توبه شخص قبول می‌شود چرا توبه قابیل قبول نشد و مستحق عذاب گردید

صفحه : ۴۰۷

دوم- قوله تعالی (وَ أَن لَیسَ لِلإِنسانِ إِلّا ما سَعی) بایستی جزاء مطابق عمل باشد (اضعافا مضاعفة) برای چیست!
سوّم- قوله تعالی (کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ) یعنی هر روز خداوند در کار و عمل و شأنی است و کلام رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم
(جف القلم بما هو کائن)
با اینکه آیه منافی است.

پاسخ سؤالات

حسین بن فضل در پاسخ سؤال اول گفت شاید مقصود رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از قوله تعالی
(الندم توبة)

مخصوص باین امت باشد زیرا که خداوند اینکه امت را بکراماتی اختصاص داده که در امت پیشینیان نبوده یا آنکه قابیل بر کشتن هابیل پشیمان نشد بلکه پشیمان شد که چرا از اول وی را زیر خاک نکردم و کشته او را بدوش کشیدم پس اصلا توبه از آن عمل زشت نکرده بود.

پاسخ سؤال دوم

(وَ أن لَيس َلِلإنسان ِإلّا ما سَعى) روى قاعده عدل است و (و اضعافا مضاعفة) از روى فضل است.

پاسخ سؤال سوم

(كُلَّ يَوم ٍهُوَ فِي شَأنٍ) مقصود بروز و ظهور هر چيزى است در موقع خود كه در ابتداء خلقت تعيين شده نه شئونى كه ابداء نمايد و حديث مخصوص بدوم است (يعنى تقديرات در ازل و در لوح محفوظ ثبت گرديده لكن براى هر چيزى وقتى و موقعى است معين كه در وقت خود اجراء گردد عبد اللّه جوابها را پسنديد و حسين بن فضل را تحسين نمود و برخواست سر و صورت وى را بوسيد و در باره او بخشش و احسان بسيار نمود.

وَ أَنَ ّإِلى رَبِّكَ الْمُنتَهى ثابت و محقق است كه منتهاى هر امرى و بازگشت تمام امور بسوى پروردگار تو است همين طورى كه او علت فاعلى موجودات است علت غايى نيز او است

صفحه : ۴۰۸

قوله تعالى (هُوَ الأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الباطِنُ) آيه اخير (وَ أَنَ ّإِلى رَبِّكَ) نتيجه دو آيه بالا است كه انسان بفضيلت و سعادتى نخواهد رسيد مگر از پرتو كوشش و سعى در عمل قوله تعالى خطاب بنوع انسان نموده.

(يا أَيُّهَا الإِنسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلى رَبِّكَ كَدحاً فَمُلاقِيهِ) كه تو بايد بسيار كوشش نمايى تا بغايت و فائده وجود خود كه قرب جوار پروردگار تو است فائز گردى.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَضحَكَ وَ أَبكى - وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحيا مرجع تمام ضمائر در اينكه آيات (ربك) در آيه بالا است كه اى محمّد صلّى اللّه عليه و اله و سلّم پروردگار تو كه مردم را بسوى او ارشاد مى‌نمايى ربّ و مربى تمام امور است موجودات علوى و سفلى و صفات و آثار كائنات آنچه ظاهر و هويدا است و آنچه پنهان از انظار است بالتمام تحت اراده و مشيت او انجام گرفته حتى خنديدن كه ناشى از فرح نفسانى است و گريستن كه از حزن و غم و اندوه پديد ميگردد و نيز مرگ و حيات كه دو امر وجودى و مقابل و نقيض يكديگرند تحت مشيت و امر تكوينى مربى عالم واقع است.

وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوجَينِ الذَّكَرَ وَ الأُنثى مِن نُطفَةٍ إِذا تُمنى وَ أَنَ ّعَلَيهِ النَّشأَةَ الأُخرى مرجع ضمير (انه) مثل آيات بالا (ربك) است اشاره به اينكه مبدء فاعلى و خالق موجودات خدا است كه هر موجودى را از نيستى بهستى آورده و وى را نشو و ارتقاء ميدهد تا بحركت استكمالى وى را بغايت و فائده وجودش و آن مقصودى كه از خلقت او داشته برساند.

و چنانچه نزد اهلش معلوم است غايت و فايده موجودات طبيعى وجود بشر است و غايت و فايده وجود بشر و منتهى استكمالش در نشئه ديگرى بروز مينمايد كه اگر آن نشئه آخرت نبود وجود انسان بلكه آنچه براى وجود و استكمال وى آفريده شده لغو و بى‌ثمر ميماند.

از جمع بين اينكه آيات از قوله تعالى (وَ أَن لَيسَ لِلإِنسانِ إِلّا ما سَعى) تا آنجا

صفحه : ۴۰۹

(وَ أَنَّ عَلَيهِ النَّشأَةَ الأُخرى) هر گاه صدر و ذيل آيات را با هم جمع نمائيم توان از آن مطالبى استخراج نمود.

۱- مبدء فاعلى و خالق عالم فقط ذات متعال الهى است و وجود بشر بلكه هر نر و ماده‌اى از حيوانات و نباتات و جمادات حتى مواد اوليه كه در محل خود ثابت گرديده از دو چيز كه بمنزله نر و ماده در حيوانات است تشكيل گرديده و تماما از خزينه احسان او سر چشمه گرفته و وحدت حقيقيه و بساطت و فرديت منحصر بذات بى زوال خداوندى او است.

۲- منتهى و غايت و مرجع و بازگشت تمام امور بسوى پروردگار عالم است زيرا همانطورى كه او مبدء المبادى است غايت الغايات است (وَ أَنَّ إِلى رَبِّكَ المُنتَهى) و كمال و فضيلتى نيست مگر آنكه او سبحانه مبدء پيدايش آن و منتهاى آن است و هر جا حسن و كمال و جمال و فضيلتى يافت گردد ترشحى است كه از سر چشمه احسان غير متناهى او بروز گرديده و بممكنات افاضه شده و چنانچه گفته شد و در محل خود مبرهن گرديده علت فاعلى همان علت غايى است يعنى علت غايى همان چيزى است كه باعث عليّت علت فاعلى گرديده علت موجودات فيض منبسط حقانى است و بازگشت هر موجودى نيز بسوى او خواهد گرديد.

۳- نظر به اينكه منتهاى سعادت و فضيلت براى انسان وقتى ميسر ميگردد كه از ماديات و طبيعيات سفر كند و از كثرات موجودات قطع نظر نمايد و روى دل خود را بجانب وحدت و حقيقت آرد تا آنكه قلبش گنجينه اسرار الهى و دلش مملو از معرفت و محبت يزدانى گردد اينكه است كه ربّ را در آيه منتهى ناميده و چون در سنت الهى مقرر گرديده كه احدى بكمال نميرسد مگر در اثر سعى و كوشش و همين است سنت الهى كه در كلام مجيدش فرموده:

(وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبدِيلًا)«۱» و نيز در آيه بالا- (لَيسَ لِلإِنسانِ إِلّا ما سَعى) بازگشت بهمين معنى مينمايد و آنجا كه نوع بشر را متذكر ميگرداند.

۱- سوره فاطر آيه ۴۲

صفحه : ۴۱۰

قوله تعالى (فَمَن كانَ يَرجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَليَعمَل عَمَلًا صالِحاً)«۱» و امثال اينكه آيات بسيار است كه دلالت واضح دارد كسى كه آرزوى لقاء حق را در دل خود ميپروراند بايستى در عمل نيك سعى و كوشش نمايد.

۴- (وَ أَنَّ عَلَيهِ النَّشأَةَ الأُخرى) مرجع ضمير (عليه) مثل باقى ضمائر ربك است و مقصود از (نشأة اخرى) چنانچه مفسرين گفته‌اند نشئه قيامت است كه نظر بقاعده لطف بايستى هر كسى را بجزاى عملش برساند.

لكن بمناسبت آيه (وَ أَنَّ إِلى رَبِّكَ المُنتَهى) شايد مقصود كمال روحانى و نشئه قرب الهى باشد كه آن منتهى درجه انسانى است و طريق آن نشئه را در همين عالم دنيا بايستى تحصيل نمود منتهى در آخرت بكمال ميرسد اينكه است كه پس از آن فرموده (ثُمَّ يُجزاهُ الجَزاءَ الأَوفى) كه جزاء وافى زحمات و كوششهايى را كه در مدت عمر در طريق راه نوردى بسوى حق تعالى كشيده و رنج برده بطور واضح و جلى مى‌بيند.

خلاصه ظاهرا آيات اشاره باين دارد كه انسان بكمال و فضيلتى نميرسد مگر در اثر كوشش و عمل نيكو و مجاهده با نفس شرير طالب سعادت بايستى تا حيات دارد با عزم راسخ و اراده متين با مشكلات بجنگد تا آنكه بر نفس غالب گردد.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَغنى وَ أَقنى وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعرى و او عاطفه آيه را بآيات بالا عطف داده و مرجع ضمير (انه) (ربك) در آيه بالا: (وَ أَنَّ

إلی رَبِّکَ المُنتَهی) منطوی است قوله تعالی (أَغنی وَ أَقنی) در مفردات چنین گفته:

(ای اعطی ما فیه الغنی و ما فیه الفتیهٔ) (ای المال المدخر و قیل اقنی ای ارضی یعنی خلق را بمال بی‌نیاز گردانید و قنیه داد یعنی سرمایه نمایند و ذخیره کنند و بعضی گفته‌اند (اقنی) بمعنی (ارضی) است یعنی ذخیره‌ای از رضاء الهی که انسان را دو غناء است یکی مال و دیگر رضاء و طاعت که رضاء بزرگترین ذخیره انسانی است.

۱- سوره کهف آیه ۱۱۰

صفحه : ۴۱۱

و انه نیز عطف بآیه بالا است ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم پروردگار تو پروردگار ستاره شعری است گویند مقصود ستاره شعرای یمانی است که روشن‌تر از ستاره غمیصا است و آن را شعرای شامی گویند.

و اختصاص بستاره (شعری) شاید اشاره باین باشد که چون جماعتی از مشرکین ستاره (شعری) را پرستش مینمودند برای ردّ عقیده سخیف آنان فرمود ستاره (شعری) مثل باقی موجودات تماما تحت مربّی عالم و خدای عالمیان و مسخر امر اویند.

وَ أَنَّه أَهلَکَ عاداً الأُولی وَ ثَمُودَ فَما أَبقی وَ قَومَ نُوحٍ مِن قَبلُ إِنَّهُم کانُوا هُم أَظلَمَ وَ أَطغی وَ المُؤتَفِکَهَٔ أَهوی اینکه آیه نیز عطف بآیه بالا است و اشاره بعموم قدرت دارد که پروردگار تو همین طوری که پدید آورنده موجودات و حالات و آثار آنها است همین طور اعدام کننده ظالمان و طاغیان است در مورد لطف و رحمت کثیر الاحسان و در مورد غضب شدید العقاب است.

چنانچه گروه عاد نخستین و نیز قوم ثمود را در اثر مخالفت هلاک گردانید و از آنان کسی باقی نگذاشت و نیز قوم نوح چون ظالم‌تر و سرکش‌تر بودند قبلا هلاک گردانیده بود.

عاد اولی امت (هود علیه السّلام) نبی بودند و جماعتی از آنها که آنان را بنو لقیم می‌نامیدند چون در موقع نزول عذاب در مکه اقامت داشتند هلاک نگردیدند اینکه بود که آنان را عاد آخری لقب نمودند و بعضی گفته‌اند آنها را عاد اولی نامیده نظر به اینکه اول امّتی بودند که بعد از طوفان نوح «ع» در اثر مخالفت هلاک گردیدند.

و نیز پروردگار تو قوم (ثمود) را که امت حضرت صالح نبی «ع» بودند هلاک گردانید بطوری که کسی از آنان را باقی نگذاشت.

صفحه : ۴۱۲

و نیز پروردگار تو پیش از طایفه عاد و ثمود قوم نوح را بکیفر ظلم و تجاوز عدوانی آنان را بطوفان هلاک گردانید.

و نیز شهرستان مؤتفکه را که محل قوم لوط (ع) بود (اهوی) آن را منقلب و زیر و رو گردانید.

(فَغَشّاها ما غَشّی) مفسرین گویند شهر مؤتفکه که محل اقامت‌گاه قوم لوط (ع) بود جبرئیل از زمین بلند نمود تا بنزدیک آسمان برد و برگردانید و بزمین زد و بقدری سنگ‌ریزه که از گل تعبیه شده بود بر آن زمین بارید که زمین پوشیده گردید و گویند (مؤتفکه) نام چهار شهر بوده (۱) صوایم (۲) ادیما (۳) عامورا (۴) سدوم فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَماری در ظاهر اگر چه خطاب بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم است لکن در معنی خطاب بنوع بشر است که ای بشر تو با اینکه همه آثار قدرت که مشاهده نمودی باز شک می‌آوری ظاهرا اثر خرابی شهرستانهای عاد و ثمود تا زمان نزول قرآن باقی بوده که در سوره (و الصافات) از آیه (۱۳۳) تا آیه (۱۳۹) اشاره بآن دارد:

(وَ إِنَّکُم لَتَمُرُّونَ عَلَیهِم مُصبِحِینَ وَ بِاللَّیلِ أَ فَلا تَعقِلُونَ) یعنی شما در صبح و شب بر آنها مرور میکنید چرا تعقل نمیکنید تا آنکه متذکر گردید که اهل آن در اثر نافرمانی اینطور معذب گردیدند و پس از آنکه اینکه آیات الهی را دیدید چگونه از گذشتگان

عبرت نمیگیرید.

و شاید سر اینکه عذابهایی که بر مشرکین وارد گردیده (الاء) و نعمت‌های پروردگار بشمار آورده برای تنبیه دیگران باشد که متنبه گردند که مردمانی که مستحق عذاب بودند در اینکه عالم نیز بکیفر اعمال خود رسیدند و همانطوری که آنان در اثر مخالفت و سرکشی مبتلا بعذاب گردیدند ممکن است ما نیز مبتلا گردیم و دست از لجاجت و خودسری بردارند.

در تفسیر (منهج الصادقین) از محمّد بن حمید اعمش و او از صالح و او از

صفحه : ۴۱۳

إبن عباس چنین روایت میکند که چون پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بنصب علی بن ابی طالب مأمور گردید که او را خلیفه خود نماید و بمردم برساند حضرتش اول اینکه مطلب را از صنادید قریش پنهان نمود زیرا میدانست بزرگان قریش از اینکه مطلب اعراض مینمایند و از روی کبر و حسد زیر اینکه بار نمیروند و تصدیق نمی‌نمایند و شاید آسیبی بآن حضرت برسانند تا آنکه ثانیا جبرئیل فرود آمد و گفت خدا تو را از شرّ آنها حفظ مینماید و اینکه آیه (وَ إِن لَم تَفعَل فَما بَلَّغت رِسالَتَه) را آورد اینکه بود که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در روز غدیر خم علی علیه السّلام را منصوب بامامت گردانید و ولایت و اطاعت او را بر تمام امت واجب گردانید و بعد از نصب امامت علی علیه السّلام اینکه آیه فرود آمد (فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَماری) پایان هذا نَذِیرٌ مِنَ النُّذُرِ الأُولی هذا از اسماء اشاره و شاید مقصود از مشار الیه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم باشد که او نیز مثل پیمبران سابق برای ترسانیدن و تهدید نمودن خلق مبعوث گردیده و شاید مقصود قرآن باشد که قرآن مثل باقی کتب آسمانی و صحف پیشینیان برای هدایت خلق فرود آمده.

و بعضی را عقیده بر اینکه است که (هذا) اشاره بآن عذابها و بلیاتی است که بر امم سابقه فرود آمده که برای تهدید و ترسانیدن بعدیها خبر پیشینیان را بیان مینماید. (أَزِفَتِ الآزِفَةُ) قیامت نزدیک گردید مثل قوله تعالی (اقتَرَبَتِ السّاعَةُ) و مثل قوله تعالی (وَ أَنذِرهُم یَومَ الآزِفَةِ) در موارد بسیاری از قرآن اوضاع قیامت و وقوع آن را بلفظ ماضی یا حال آورده شاید اشاره باین باشد که چنانچه در جای دیگر گفته شد قیامت نسبت بوجود دنیوی ما آینده مینماید لکن در واقع و در عالم قضاء و لوح محفوظ و در علم حضوری حق تعالی فعلا و حقیقتا موجود است و اهل بهشت در واقع و نفس الامر در همین حیات دنیوی نیز در بهشت روحانی متنعم و اهل جهنم در جهنم بعد از

صفحه : ۴۱۴

حق تعالی معذبند و لو آنکه ملتفت نباشند (وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالکافِرِینَ) منتهی حیات دنیوی مانع از ظهور و بروز آن است.

لَیسَ لَها مِن دُونِ اللّهِ کاشِفَةٌ قیامت نزدیک بلکه واقع است و چون شدائد قیامت خلق را فرا گیرد غیر از خدا احدی قادر برطرف کردن آن سختی و شدتی که در آن روز بر خلق واقع گردیده نخواهند بود.

أَ فَمِن هذَا الحَدِیثِ تَعجَبُونَ وَ تَضحَکُونَ وَ لا تَبکُونَ از حضرت صادق علیه السّلام چنین روایت میکنند که فرموده مقصود از حدیث اخبار گذشتگان است.

(همزه ا فمن) همزه استفهامی در مقام انکار آرند که شما کفار آیا از اینکه حکایت پیشینیان و عذاب و بلیاتی که بآنها وارد گردیده تعجب نمی‌کنید و نیز از خبر نزدیک شدن قیامت خنده مسخره آمیز میکنید و استهزاء مینمائید در صورتی که بایستی از خوف و حزن گریه کنید.

(وَ أَنتُم سامِدُونَ) سامدون مأخوذ از سمود است و در لغت بمعنی لهو و لعب آمده و بعضی گفته‌اند مأخوذ (از سمد البعیر است)

یعنی شما کفار گردن کشیده‌گانید و کفار متکبر را تشبیه بشتر نموده زیرا که شتر در موقع سیر و حرکت گردن خود را میکشاند و شما کفار نیز گردن کشی میکنید و کلام خدا را بازیچه میشمارید فَاسجُدُوا لِلّهِ وَ اعبُدُوا بتمام افراد بشر امر مینماید که بایستی خدا و آفریننده و مربی وجود خود را سجده کنید و او را عبادت و پرستش نمائید زیرا که فقط او سزاوار پرستش و بنده‌گی و عبودیت است نه بتها که ساخته شده دست بشرند و نه ستاره و خورشید و نه هوای نفس خودتان که هیچ کدام و هیچ چیز شایستگی معبودیت و پرستش ندارد مگر خالق واحد یکتا و چون (فَاسجُدُوا لِلّهِ وَ اعبُدُوا) هر دو امر است و امر دلالت بر وجوب دارد اینکه است که باتفاق تمام فقهاء مسلمین پس از خواندن اینکه آیه سجده واجب

صفحه : ۴۱۵

میگردد گویند وقتی اینکه آیه فرود آمد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم سجده نمود و تمام موجودات از جن و انس سجده نمودند.

و باید دانست که اصل سجده بمعنی اظهار ذلت و انکسار است و عبادت نیز بمعنی انقیاد و اطاعت است.

و نیز سجده دو قسم است یکی سجده‌ای که بظاهر بدن اظهار میشود و آن همان سجده‌ایست که در نمازها معمول است و دیگر سجده باطنی و دائمی و آن برای کسی میسر میگردد که عظمت و بزرگی و کبریایی حق تعالی بر قلبش استیلاء نموده و روحش بمقام قرب رسیده که چنین کسی همیشه در ظاهر و باطن سرا و علنا خاضع و خاشع و قلبش از عظمت الهی لرزان است.

و وقتی ممکن است انسان بچنین مقامی برسد که (لا مؤثر فی الوجود الا اللّه) را نصب العین خود نموده و چشم از اسباب برداشته و بمسبّب الاسباب دوخته باشد و فی الحقیقه چنین کسی از مصداق حقیقی سجده کننده‌گان و عبادت کننده‌گان محسوب می‌گردد.

صفحه : ۴۱۶

سورة القمر

اشاره

مکیة و هی خمس و خمسون آیة

[سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۲۱]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

اقتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انشَقَّ القَمَرُ (۱) وَ إِن یَرَوا آیَةً یُعرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحرٌ مُستَمِرٌّ (۲) وَ کَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهواءَهُم وَ کُلُّ أَمرٍ مُستَقِرٌّ (۳) وَ لَقَد جاءَهُم مِنَ الأَنباءِ ما فِیهِ مُزدَجَرٌ (۴)

حِکمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغنِ النُّذُرُ (۵) فَتَوَلَّ عَنهُم یَومَ یَدعُ الدّاعِ إِلی شَیءٍ نُکُرٍ (۶) خُشَّعاً أَبصارُهُم یَخرُجُونَ مِنَ الأَجداثِ کَأَنَّهُم جَرادٌ مُنتَشِرٌ (۷) مُهطِعِینَ إِلَی الدّاعِ یَقُولُ الکافِرُونَ هذا یَومٌ عَسِرٌ (۸) کَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ فَکَذَّبُوا عَبدَنا وَ قالُوا مَجنُونٌ وَ ازدُجِرَ (۹)

فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغلُوبٌ فَانتَصِر (۱۰) فَفَتَحنا أَبوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنهَمِرٍ (۱۱) وَ فَجَّرنَا الأَرضَ عُیُوناً فَالتَقَی الماءُ عَلی أَمرٍ قَد قُدِرَ (۱۲) وَ حَمَلناهُ عَلی ذاتِ أَلواحٍ وَ دُسُرٍ (۱۳) تَجرِی بِأَعیُنِنا جَزاءً لِمَن کانَ کُفِرَ (۱۴)

وَ لَقَد تَرَكناها آيَةً فَهَل مِن مُدَّكِرٍ (۱۵) فَكَيفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ (۱۶) وَ لَقَد يَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّكرِ فَهَل مِن مُدَّكِرٍ (۱۷) كَذَّبَت عادٌ فَكَيفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ (۱۸) إِنّا أَرسَلنا عَلَيهِم رِيحاً صَرصَراً فِي يَومِ نَحسٍ مُستَمِرٍّ (۱۹)
تَنزِعُ النّاسَ كَأَنَّهُم أَعجازُ نَخلٍ مُنقَعِرٍ (۲۰) فَكَيفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ (۲۱)

صفحه : ۴۱۷

ترجمه

سوره قمر در مکه فرود آمده و پنجاه و پنج آیه و سیصد و چهل و دو کلمه و هزار و چهار صد و بیست حرف است
بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
قیامت نزدیک شد و ماه شکافته گردید (۱)
و چون (کفار) آیت (و نشانه قدرتی) به بینند اعراض کرده (و رو برمیگردانند) و گویند اینکه سحر و جادویی است مستمر (۲) (که کار محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم همیشه سحر بوده)
و تکذیب کردند و پیرو هوای نفسانی خود گردیدند (در صورتی که) هر امری بجای خود مستقر و پاینده خواهد بود (۳)
بحقیقت بر آنان آمده خبرهایی که در آن منع و جلوگیری از مناهی و سرکشی‌ها بود (۴)
(در اینکه اخبار) حکمتی است در منتهی درجه کمال (و با اینکه کمال حکمت تهدید) کافرین را سود ندهد (یعنی تهدید و ترسانیدن پیمبران در کفار اثری نخواهد بخشید) (۵)
ای محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از آنها رو بگردان تا روزی که میخواند خواننده‌ای آنان را بسوی چیزی که ناخوش دارند (۶)
در حالی که از هول و ترس چشمهای آنان بگودی فرو رفته و از قبرها بیرون آیند گویا آنان ملخهایی میباشند پراکنده
و در حالی که بسوی داعی حق شتاب کنندگانند کافرین گویند اینکه روز سخت و دشواری است (۸)
قبل از آنان نیز ملت نوح بنده ما را تکذیب کردند و گفتند دیوانه است و نوح آزرده خاطر گردید (۹)
پس پروردگار خود را باین کلمات خواند (ربّ انی مغلوب فانتصر) (۱۰) من مغلوبم و مرا یاری کن
(پس مستجاب کردیم دعاء نوح «ع» را) و آب آسمان و زمین بهم متصل گردید و درهای آسمان را گشودیم بآب ریزنده (۱۱)
و چشمه‌های زمین را جریان دادیم (پس آب آسمان و زمین بهم متصل گردید بر طبق آنچه اندازه‌گیری شده (۱۲)
و نوح را با گروندگان باو برگشتی که محفوف بتخته‌ها یا مشتمل بر

صفحه : ۴۱۸

میخها بود سوار کردیم (۱۳)
و آب کشتی بوسیله محافظت ما سیر میکرد (و اینکه طوفان) جزاء کسانی بود که کافر بودند (۱۴)
و حقیقتا ما اینکه حکایت را باقی گذاشتیم پس آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست (که از آن عبرت گیرد) (۱۵)
که چگونه بود عذاب و انذار من (۱۶)
و بحقیقت ما قرآن را برای تذکر و اندرز آسان گردانیدیم آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست (۱۷)
قوم عاد تکذیب کردند (هود پیمبر را) پس چگونه بود شکنجه و تهدید من نسبت بآنها (و آنچه آنان را تهدید) و انذار نمودیم (۱۸)

ما بر قوم عاد باد سختی فرستادیم در روز نحس نامبارکی که پیوسته با صدای مهیب بر آنها میوزید (۱۹)
بطوری که مردم را از جای برمیکند گویا آنان ریشه درخت خرما بودند که از زمین کنده شود (۲۰)
پس چگونه است عذاب و انذار من (۲۱)

توضیح آیات

اقْتَرَبَتِ السّاعَهُٔ اقتراب بر وزن افتعال و برای مبالغه آرنـد و مقصود از (الساعـهٔ) ظهور قیامت است و قیامت را ساعت نامند برای آنکه بعـد از منـدک شـدن دنیا وقوع قیامت دفعی خواهـد بود یعنی دفعهٔ واقع میگردد البته مسلم است هر ساعتی که از عمر دنیا میگذرد قیـامت نزدیـک‌تر میگردد و جمله (اقْتَرَبَتِ السّاعَهُٔ) برای تنبیه مردمـان غافـل خواهـد بود که متـذکر گردنـد هر آنی که از عمرشـان می گذرد به قیامت نزدیکتر میگردند و خود را برای جزاء و کیفر اعمالشان آماده نمایند.

صفحه : ۴۱۹

وَ انشَقَّ الْقَمَرُ و ماه شـکافته گردید شـکی نیست در اینکه شـکافته شدن ماه در زمان حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم واقع گردیده و یکی از معجزات حضرتش بشمار میرود.
و گفتـار آن کسـی که (انشَقَّ الْقَمَرُ را) حمـل بموقع قیـامت نموده از اینکه لحـاظ که در آیات دیگری شـکافته شـدن قمر را یکی از علائم قیامت بشـمار آورده هیچگونه قابل توجه و اعتنا نخواهـد بود زیرا که ببراهین بسـیار و قرائن زیادی ثابت و محقق گردیـده که شکافته شدن ماه بامر حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم واقع گردید و از جمله قرائن (انشق را) بصیغه ماضی آورده اگر چه بسـیاری از امور قیـامت را نظر بوقوع حتمی آن بصـیغه ماضـی گفته شـده لکن در آنها قرینه مقام دلالت بر اسـتقبال دارد و در اینجا چنین قرینه‌ای نیست و مقـارن شـدنش (بـاقتراب) سـاعت دلیل نمیشود که مقصود قیامت باشـد زیرا چنانچه گفته شـد هر آنی قیامت نزدیکتر میگردد و شاید اشاره باین باشد که بعثت نبی خاتم صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم در آخر الزمان که نزدیک بقیامت است واقع گردیـده وانگهی قیامت در نظر کوته‌بینان دور می‌نمایـد لکن در واقع خیلی نزدیک است چنانچه قوله تعالی (إِنَّهُم یَرَونَه بَعِیداً وَ نَراه قَرِیباً) شاهد بر اینکه است.
دلیل دیگر آیه بعد:
وَ إِن یَرَوا آیَهًٔ یُعرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحرٌ مُستَمِرٌّ دلالت واضح دارد که شکافته شدن قمر معجزه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بوده و بـامر آن حضـرت انجـام گرفته و شـکی نیست که مرجع جمع در (یروا- و یعرضوا- و یقولوا) کفـار قریش زمـان پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بودند که آنان وقتی شـکافته شدن قمر را دیدند گفتند اینکه نیز یکی از سـحرهایی است که محمّد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بطور دوام و پیوسـتگی برای اثبات مدعای خود ظاهر میسازد و کلمه مسـتمر دلالت دارد که معجزات حضـرت بسیار بوده و کفار همه را حمل بر سحر میکردند.
دلیل دیگر اجماع مسلمین و تواتر اخبار و احادیث و شهادت عده بسیاری از

صفحه : ۴۲۰

صحابه است که شاهد قضـیه بودند، از جمله بروایت طبرسی عبد اللّه مسعود و انس إبن مالک، حذیفهٔ بن الیمان، إبن عباس جبیر بن مطعم، عبد اللّه بن عمر که اینها شکافته شدن قمر را بچشم خود دیده بودند و بر وقوع آن شهادت میدادند.
و نیز طبرسـی از إبن عباس چنین روایت میکنـد که در یکی از شـبها که ماه باوج کمال یعنی بـدرجه بدر رسـیده بود مشـرکین جمع

شدند نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و گفتند اگر تو در مدعای خود صادقی امر کن اینکه ماه شکافته و بدو قسمت گردد حضرت فرمود اگر چنین کردم شما ایمان می‌آورید گفتند آری آن وقت حضرت دعا کرد و از خدا طلب نمود که بامر او ماه شکافته گردد وقتی ماه دو پاره گردید حضرت صدا زد ای فلان و بهمان مشاهده کنید و از إبن مسعود نقل شده که گفت قسم بخدایی که جان من بید قدرت اوست بچشم خود کوه حرا را بین دو پاره قمر مشاهده کردم.

(اعتراض) اگر چنین امر عظیمی واقع شده بود بایستی تمام مردم آن وقت دیده باشند نه فقط یک عده از مردم، و اگر همه دیده بودند مشهور عالم میگردید و در تواریخ ثبت شده بود.

(در پاسخ گوئیم) اوّلا از کجا معلوم شده که بسیاری از مردم ندیده باشند ممکن است دیده باشند و حمل بر اوضاع آسمانی نموده باشند مثل خسوف و کسوف و ستاره دنباله دار و امثال اینها.

و ثانیا در آن وقت شاید همه مردم بماه توجه نداشتند بعضی خواب و بعضی مشغول بکاری و نظر بماه نداشتند یا در بعضی جاها ابر بوده و باضافه افقها با هم تفاوت دارد در بعضی نواحی شاید در آن وقت ماه طلوع ننموده یا غروب کرده و نیز غالبا تذکره نویسان آن زمان نظر باوضاع سماوی نداشتند که خود را موظف بر ضبط آن بدانند وانگهی چه تاریخی است صحیح‌تر و محکم‌تر از قرآن که صریحا خبر از وقوع شکافته شدن ماه میدهد.

اگر معترضی چنین ایراد کند که ما منکر آن نیستیم که ولی امر می‌تواند

صفحه : ۴۲۱

باذن حق تعالی در مادیات تصرف نماید لکن بقاعده مسلمی که بین حکماء و فلاسفه است در جایی تصرف ممکن است که باعث اختلال نظام عالم نشود و شکّی نیست که اجزاء عالم همه مربوط بهم و مثل حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته و همگی با هم نظام عالم را تشکیل میدهند و باختلال یک جزء مهم آن اختلال کلی در عالم پدید خواهد گردید و کره ماه کره بزرگی است و جزء نظام عالم بشمار میرود چگونه ممکن است اجزاء آن از هم شکافته و بدو قسمت گردد و هر قسمتی بطرفی رود و ثانیا بهم ملصق گردد و چنین امری بنظر محال مینماید.

(در پاسخ گوئیم) محال دو قسم است محال عقلی و محال عادی محال عقلی چیزی را گویند که وقوع آن بنظر عقل محال آید مثل اجتماع ضدین یا نقیضین در محل واحد در آن واحد.

و محال عادی چنین نیست یعنی بحکم عقل امکان پذیر است مثل بسیاری از صنایع محیر العقول امروزه که قبل از وقوع آن بنظر محال میآمد، و شکافته شدن ماه بدو قسمت در مدت کوتاهی جزء محال عادی بشمار میرود نه محال عقلی و معجزات تمام پیمبران و اولیاء الهی از همین قبیل است.

و اگرچه در اینجا موضع بسط کلام در اینکه خصوص نیست لکن برای توضیح آیات بعد مقدمهٔ گوئیم شخص معترض یا از کسانی است که نفس ناطقه مخصوصا روح و نفس انسان کامل را مجرد از ماده میداند یا آنکه مادی است بغیر از ماده و مادیات بموجود مجردی معتقد نیست.

اگر داخل قسم اول باشد گوئیم شکی نیست در اینکه افراد بشر در درجه روحانیت بسیار تفاوت دارند بعضی در طرف دانی بقدری روح مجردشان ضعیف است که بولوق در ماده اثری از آن پدیدار نیست و چنین مردمانی تحت استیلاء قوای طبیعی واقع گردیده‌اند و بعضی در طرف عالی باعلا درجه روحانیت رسیده زیرا که برای قوت نفسانی بشری حدّ محدودی تصور ندارد و بعضی متوسطند و چون انبیاء در قوت و شدت روحانی حائز مراتب عالی گردیده‌اند اینکه است که در مرتبه عقل

صفحه : ۴۲۲

نظری و معرفت حقـایق و نیز در مرتبه عقـل عملی متصـرف در مادیات خواهنـد بود مخصوصا روح نبی خاتم صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم که در مرتبه عبودیت بمقامی رسیده بود که قوّت عقل عملی آن بزرگوار بدرجه‌ای نائل گردیده که توانسته تصرف در مادیات نماید و بمشیت اللّه آن را بهر شکلی بخواهد درآورد زیرا که او مظهر و نماینده حق تعالی و خلیفه او است در زمین و منشأ معجزات تمام انبیاء همان قوت عقل نظری و عقل عملی آنان است که توانسته‌اند بوسیله آن در مادّیّات باذن خدا تصرف نمایند.

لکن اگر شخص معترض داخل آن قسم دوم باشد که مجردی در عالم معترف نباشد.

گوئیم وقتی صـنایع و مخترعات محیّر العقول شـگفت انگیز بشـری را که همه ساخته فکر او بوده مثل اوضاع طیاره و اکتشافات امور جوی و ترقیـات علوم پزشـکی و بعض اوضاع افلاک و غیر را مشاهـده نمودیم آیا دیگر مجال انکار برای ما نسـبت باسـرار پنهانی و قوای مرموز در عالم باقی میماند که اعتراف نمائیم در عالم اسراری پنهان و قوایی مخفی است که ممکن است خداوند انبیاء خود را برای اثبات پیمبری آنها بر آنها آگاه گردانیده و بآنان قدرت و استیلایی افاضه نماید که بآن قوه مغناطیسـیه‌ای که مرتبه ضـعیف آن را در هر بشـری بودیعه گـذارده چنانچه آثار آن از بعضـی بتمرین یا در اثر اعمال دیگر ظاهر گردیده مثل خواب مغناطیسـیه و امثال آن مرتبه فوق آن را بانبیاء عطا نموده و چنان قوت و شدتی بآنها داده که مواد موجودات را در تصـرف آنها مثل مومی گردانیده که بهر صورتی خواهند در آورند زیرا که آنها مظهر و نماینده قدرت و علم الهی گردیده‌اند.

و چون ثابت شـد شـکافته شدن قمر محال عقلی نیست که از تصور وقوع آن محالی لازم آید که عقل حکم بمحالیت آن نماید پس مـانعی برای وقوع آن نیست و محلی برای انکـار آن بنظر نمی‌آیـد تنهـا فکر کوتـاه و عقـل قاصـر ما است که در اثر بی‌خبری از راز جهان و پی بودن بقدرت بی‌پایان آفریننده آن آن را محال می‌پنداریم

صفحه : ۴۲۳

و دائره علم و قدرت غیر متناهی خدا را محدود مینمائیم به مشـهودات حسی و گمان می‌کنیم تغییر جزئی در عالم باعث اختلال نظام کلی عالم میشود، ما قبول داریم که اجزاء عالم همه بهم مربوط و هر چیزی را حدّ معین و قرارگاه مضبوطی خواهد بود که در همان خط سیر خود بایستی حرکت نماید و خلاف آن مخل به نظام عالم است.

لکن معجزات انبیاء و شکافته شدن قمر مثلا اینکه طور نیست که بر خلاف نظام عالم باشد بلکه چنانچه بعضی از دانشمندان گفته‌اند معجزه هم دارای علل اسـباب مخفی است که ما نمیتوانیم بعلل و اسـباب آن واقف گردیم زیرا که هیچ معلولی بدون علت نمیشود و خداونـد برای اثبـات نبوت انبیاء آنها را عالم گردانیـده ببعض اسـراری که در کمون موجودات نهفته تا در موقع لزوم بامر پروردگار برخی از آن را بجریان اندازند.

(خطاب بمعترض نموده و گوئیم:) از کجا و با چه قوه‌ای بنظام خلقت پی برده‌ای و بچه علم و دانشـی بینا شده‌ای بر اسرار مکنونه‌ای که در موجودات مخفی گردیده و بچه قوه احاطه نموده‌ای بر عالم فلکیات و عنصریات آیا در بدو خلقت حاضر و شاهد بوده‌ای آیا عقل تجویز نمیکند و ممکن نمیداند که آفریننده جهان عالم را طوری تنظیم کرده و بقلم قضا بر لوح محفوظ بمقتضای (

جف القلم بما هو کائن

گماشـته باشـد که در وقت معین بخواهش ولی امر ماه شـکافته و بـدو نیم گردد و شایـد قوله تعالی اشاره بهمین معنی دارد آنجا که فرموده (مـا أَشـهَدتُهُم خَلقَ السَّمـاواتِ وَ الأَرضِ وَ لا خَلقَ أَنفُسِـهِم) سوره کهف آیه (۴۹) آیا عقل و و جـدان تو اجازه نمیدهـد که تصدیق نمایی که شاید کردگار عالم در ابتداء خلقت و در عالم قضاء و لوح محفوظ که بدلالت حدیث مشهور

(جف القلم بما هو کائن)

هر چیزی را انـدازه‌گیری نموده و نیز قوله تعالی در سوره حدیـد آیه (۲۱) (ما أَصابَ مِن مُصِیبَةٍ فِی الأرضِ وَ لا فِی أَنفُسِکُم إِلّا فِی کِتابٍ مِن قَبلِ أن نَبرَأَها) و غیر اینها از آیات و احادیثی که دلالت واضح دارد آنچه

صفحه : ۴۲۴

در عـالم واقع میگردد قبـل از پیـدایش آن در عـالم فوق اینکه عالم که آن را (عالم قضا و لوح محفوظ نامنـد) مقرر گردیـده و ثبت شـده و مربی و نـاظم عالم طوری نظام موجودات را مرتب و مقرر فرموده که مثلا در وقت معین بخواهش ولی امر ماه شـکافته گردد یا وقتی خورشـید یا زمین بمصـلحتی بقهقرا برگردد یا وقت دیگر از کوهی شتری بیرون آیـد یا عصائی اژدها گردد و تمام معجزات انبیاء از همین قبیل است که علل وقوع آن اثبات نبوت و بخواهش ولی امر تحقق می‌پذیرد و هیچ کدام مخل بنظام عالم نخواهد بود و تشـکیک در آن منجر بکفر و انکار عموم قدرت خدا میگردد، در کتاب (مخزن اللئالی) برای رفع استبعاد منکرین معجزات انبیاء و اولیاء تا اندازه‌ای بحث نمودیم بآن جا مراجعه نمائید.

وَ کَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهواءَهُم وَ کُلُّ أَمرٍ مُستَقِرٌّ وقتی کفار قریش چنین امر خارق العاده‌ای را مشاهـده نمودنـد تکـذیب کردند و گفتند محمّـد صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم چشم ما را بسـته و اینکه نیز مثل باقی سـحرهای او است و حضـرت را ساحر نامیدند و تابع هوای نفسانی خود گردیدند و ندانستند که هر امری بجای خود ثابت و مستقر است.

اگر چه بین مفسـرین در توجیه جمله (کُلُّ أَمرٍ مُستَقِرٌّ) گفتـاری است که بروایت طبرسـی که در توجیه آیه گفته رأی قتاده بر اینکه است (خیر مسـتقر) است باهل خیر و شـر مسـتقر است باهل شرّ یعنی هر خیر و شرّی ثابت است تا بصاحبش برسد یا در بهشت یا در جهنم و نیز از کلبی چنین نقل می‌کنند که گفته برای هر امری حقیقتی است که بعضـی در دنیا ظاهر است و بعضـی در آخرت ظاهر میگردد.

(پایـان) لکن کسـی که انـدک تأملی در اینکه آیات بنمایـد بخوبی بر وی ظاهر میگردد که اینکه آیات مثل (کُلُّ أَمرٍ مُستَقِرٌّ) و آیه بعد (حِکمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغنِ النُّذُرُ) و نیز در اواخر همین سوره (وَ کُلُّ شَیءٍ فَعَلُوهُ فِی الزُّبُرِ وَ کُلُّ صَغِیرٍ وَ کَبِیرٍ مُستَطَرٌ) بلکه بسیاری از آیات شاهد بر همان مطالب بالا است و شاید اشاره برفع استبعاد

صفحه : ۴۲۵

منکرین شـکافته شـدن قمر و باقی معجزات باشـد، که گمان میکننـد که اختلال در جزئی از اجزاء عالم سـبب اختلال نظام کل عالم میگردد و گوشـزد آنان نماید که هر امری که در عالم واقع میگردد چه در دنیا و چه در آخرت از معجزات انبیاء و عذاب اشـقیاء در عـالم قضـاء و لوح محفوظ و در علم حضوری حق تعالی قبل از پیـدایش آن در اینکه عالم در جای خود مسـتقر و ثابت گردیـده، و همه مطابق حکمت ازلی و نظام عالم و بامر مربی کائنات مقرر گردیده و خلاف پذیر نخواهد گردید.

مثلا همان شـکافته شـدن قمر بامر رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم در وقت معین در همان ابتداء خلقت عالم در قضاء الهی و در لوح محفوظ مقرر گردیده و جزء نظام عالم بشـمار میرود و چنین است تمام معجزات انبیاء بلکه توان گفت که معجزات انبیاء که بنظر کوته‌بینان بینان خارق العادهٔ مینماید آنها خارق العاده نبوده بلکه تماما مطابق حکمت انجام گرفته.

وَ لَقَد جاءَهُم مِنَ الأَنباءِ ما فِیهِ مُزدَجَرٌ نبأ خبری را گویند که متضمن سه فائده باشد، اول آنچه از آن خبر میدهند حادثه‌ای از حوادث مهم باشـد زیرا که هر خـبری را نبـأ نمی‌گوینـد (دوم) از آن علم یـا مظنه حاصـل گردد (سـوم) امر متحقـق و عـاری از کـذب باشـد (مفردات) (مزدجر) در اصل (مزتجر) بوده بر وزن مفتعل برای سهولت تلفظ تاء را دال کردند و بمعنی زجر است.

یعنی بحقیقت برای کفـار از حکـایت پیشـینیان راجع بعـذاب و استیصال آنان خبرهای مهمی آمـده که آن اخبار مشـتمل بر انزجار و

تهديد و تحريف خواهد بود.

حِكمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغنِ النُّذُرُ قرآن حكمتى است كه باعلا درجه بلاغت رسيده و اينكه جمله نيز مؤيد همان مطالب بالا است كه گفتيم شايد اشاره باين باشد كه شكافته شدن قمر در وقت

صفحه : ۴۲۶

معينى و نيز تمام معجزات انبياء و عـذاب اشـقياء كه كيفر اعمال و افعال خود آنان است و نيز امور ديگرى كه بتقدير (عزيز عليم) در بعضى اوقات واقع گرديده تماما در منتهى درجه حكمت واقع است.

در لغت حكمة در قاموس گفته (الحكمة) بالكسر العدل و العلم و الحلم و النبوة و النهى و الموعظه.

و در مفردات (الحكمـة اصابـة الحق بالعلم و العقل فالحكمـة من اللّه معرفـة الاشـياء و ايجادها على غاية الاحكام و من الانسان معرفة الموجودات و فعل الخيرات الى ان قال- و اذا وصف به القرآن فلتضـمنه الحكمة). پايان در تفسير روح البيان چنين گفته: (و الحكمة المنطوق بها هى العلوم الشـرعية و الطريقة و الحكمة المسـكوت عنها هى اسرار الحقيقة الّتى لا يطلع عليها علماء الرسوم و العوام على ما ينبغى فتضرهم او تهلكهم) (پايان) فَما تُغنِ النُّذُرُ شايد اشاره باين باشد كه آن مردمان لجوج متكبر بى‌خرد از چنين معجزه بزرگى نيز قانع نگرديدنـد و حمل بر سـحر نمودنـد و بر كفر و عناد خود باقى ماندند خلاصه اينكه آيات تماما اشاره باين است كه شـكافته شدن قمر بامر نبى خاتم صلّى اللّه عليه و اله و سلّم براى اثبات پيمبرى او مطابق نظام عالم واقع گرديده.

فَتَوَلَّ عَنهُم يَومَ يَدعُ الدّاعِ إِلى شَيءٍ نُكُرٍ خطاب برسول اكرم صـلّى اللّه عليه و اله و سـلّم نموده كه پس از آنكه چنين معجزه بزرگى را ديدند و ايمان نياوردند تو از آنان اعراض نما و نفس شريف خود را در مقابل سفاهت و بى‌خردى آنها بزحمت مينداز.

از بعض مفسرين است كه اينكه آيه بآيه جهاد نسخ شده- ديگرى گفته مقصود اينكه است كه از منكرين اعراض نما تا روزى را كه عـذاب بر آنهـا نـازل ميگردد و به چشم به بيننـد و بنا بر اينكه معنى عامل در (يَومَ يَدعُ الـدّاعِ) محـذوف است- و گوينـد داعى حق تعالى با اسرافيل است آن وقتى كه در صور ميدهد و مردها

صفحه : ۴۲۷

زنده ميگردند يا جبرائيل است كه منادى حق تعالى است و ميخواند آنان را بچيزى كه براى آنها ناگوار است كه آن صحراى محشر و آن عذابهاى كذايى كه براى تكذيب كنندگان معجزات انبياء و سفراى الهى آماده خواهد شد.

خُشَّعاً أَبصارُهُم يَخرُجُونَ مِنَ الأَجداثِ كَأَنَّهُم جَرادٌ مُنتَشِرٌ مُهطِعِينَ إِلَى الدّاعِ در اينكه مبارك آيه در آن روز كافرين را بچند صفت و حالت معرفى مينمايد.

(اول) (خُشَّعاً أَبصارُهُم) آنان از ترس و وحشت ارضاع قيامت چشمهايشان وحشت زده و بگودى فرو رفته خواهد گرديد.

(دوم) از اضـطراب مثل ملخهايى پراكنده كه راه بجايى نميبرند در ارض قيامت پراكنده و سـرگران ميگردند و از مشاهده عذاب آن روز باين طرف و آن طرف سرگردانند.

(سوم) (مُهطِعِينَ إِلَى الدّاعِ) شـتاب كننده‌اند بسوى داعى حق تعالى يَقُولُ الكافِرُونَ هذا يَومٌ عَسِرٌ كافرين وقتى اوضاع قيامت را بينند گويند اينكه روز سخت و دشوارى است در اينكه آيات طبرسى چهار قول ديگرى از مفسرين نقل ميكند.

(اول) (فَتَوَلَّ عَنهُم) اى محمّد از شفاعت كفار روى بگردان روزى كه منادى حق تعالى آنان را بسوى عذاب ميخواند و شفاعت آنها را نكن همـانطورى كه امروز قبول پيمبرى تو را ننمودنـد و زير بـار نبوت تو نرفتنـد تو نيز در مقـام شـفاعت آنان بر نيا (دوم) از آنها روى بگردان زيرا كه بدرستى آنچه وارد ميشود بر آنها در روز قيامت خواهند ديد.

(سوم) از آنان اعراض نما زیرا که در روزی که داعی حق تعالی آنها را بخواند متصف باشند بصفت مذلت و خذلان و پریشان حالی و شتاب زده و بگرفتاریهای سخت مبتلا خواهند گردید.

صفحه : ۴۲۸

(چهارم) از کفار اعراض بنما و متذکر شو روزی را که داعی حق تعالی آنان را می‌خواهند. پایان کَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ فَکَذَّبُوا عَبدَنا وَ قالُوا مَجنُونٌ وَ ازدُجِرَ خدای متعال در مقام تسلی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم خود برآمده که اگر کفار رسالت و معجزات تو را انکار کرده‌اند غمگین مباش زیرا که در زمان پیشین نیز مردم چنین بودند که بقدری ملت نوح به پیغمبر اولو العزم (ع) خود ظلم نمودند و تعدی را بنهایت رسانیدند و نسبت جنون و نفهمی بوی دادند حتّی آن بزرگوار را تهدید باعدام نمودند چنانچه در قرآن خبر میدهد که میگفتند:

(لَئِن لَم تَنتَهِ یا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ المَرجُومِینَ) سوره شعراء آیه ۱۱۶ تا وقتی که از هدایت آنان مأیوس گردید که خدای تعالی خبر میدهد که میگفت خدایا اینکه قوم دیگر نه خودشان و نه ذریه آنها قابل هدایت نیستند.

فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغلُوبٌ فَانتَصِر حضرت نوح (ع) پس از آنکه نهصد و پنجاه سال مردم را ارشاد بحق نمود و از او پذیرفته نشد مگر اندکی از مردم و باضافه ظلم و تعدی را بجایی رسانیدند که مستأصل گردید آن وقت پروردگار خود را خواند که قوم بر من غالب گردیدند بقهر و غلبه و من دیگر طاقت مقاومت با آنها را ندارم مرا یاری کن و از آنها انتقام بکش پس از آنکه خداوند دعای او را مستجاب نمود در اثر اجابت دعای نوح (ع) عذاب طوفان آنان را گرفت.

فَفَتَحنا أَبوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنهَمِرٍ وَ فَجَّرنَا الأَرضَ عُیُوناً فَالتَقَی الماءُ عَلی أَمرٍ قَد قُدِرَ در مفردات گفته (الهمر صبّ الدمع و الماء یقال همره فانهمر قال تعالی):

(فَفَتَحنا أَبوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنهَمِرٍ) پایان پس از دعای حضرت نوح (ع) درهای آسمان گشوده شد و بر آنان آب ریزش نمود و گویند چهل شبانه روز پی در پی باران میریخت.

صفحه : ۴۲۹

وَ فَجَّرنَا الأَرضَ عُیُوناً) زمین را شکافتیم تا آنکه از چشمه‌های زمین آبها جاری گردید.

فَالتَقَی الماءُ عَلی أَمرٍ قَد قُدِرَ وَ حَمَلناهُ عَلی ذاتِ أَلواحٍ وَ دُسُرٍ تَجرِی بِأَعیُنِنا جَزاءً لِمَن کانَ کُفِرَ پس آب آسمان با آب چشمه‌های زمین متصل گردید بآنطور و اندازه‌ای که حق تعالی در ازل تقدیر نموده و اندازه‌گیری کرده بود کلمه (قد قدر تأیید مینماید آن استظهاری که راجع بشکافته شدن قمر و باقی معجزات انبیاء نمودیم که آنچه در عالم واقع میگردد در ابتداء خلقت در دفتر آفرینش ثبت شده و جزء نظام گیتی بشمار میرود و هیچ یک مخالف با نظام عالم و ترتیب خلقت نیست حتی عذابها و بلیاتی که در اثر مخالفت نمودن با خدا و پیمبران بر مردم فرود آمده یا می‌آید چه در دنیا و چه در آخرت همه از روی حکمت و نظام و علم بصلاح از طرف مربی عالم در ازل اندازه‌گیری شده و همه مربوط بهم و پیوسته بیکدیگر است و جمعا یک نظام کلی را تشکیل میدهند.

(تَجرِی بِأَعیُنِنا) پس از آنکه آب آسمان با چشمه‌های زمین با هم متصل گردید آب جریان پیدا نمود (و آن بنگاه داشت ما و اعانت ما بود) یعنی جریان آب باندازه‌ای بود که حکم و مشیّت حق تعالی بر آن تعلق گرفته بود جریان آب ناشی از اعمال نکوهیده و کیفر و جزاء کفر آنها بود.

وَ لَقَد تَرَکناها آیَةً فَهَل مِن مُدَّکِرٍ فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ خبر طوفان نوح و کشتی و هلاکت کفار آن زمان را در میان خلق تا قیامت دائر گردانیدیم تا آنکه برای هر قوم و طائفه‌ای تهدید و اندرز باشد و بدانند که مخالفت نمودن با انبیاء و سفراء الهی عاقبت

وخیمی دارد و با اینحال و اینکه عذاب عالم‌گیر آیا کسی هست متنبه گردد و پند گیرد و بداند که عذاب من برای کفار و معاندین چگونه است.

صفحه : ۴۳۰

(هل) استفهامی اشاره بعظمت و شدت و عذاب و تهدید منکرین و استبعاد از عدم تذکر و تنبه آنان است.

لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُدَّکِرٍ حقیقهٔ ما آسان گردانیدیم قرآن را یعنی الفاظ و بیانات آن را طوری بیان نمودیم که فهم آن برای هر کسی آسان باشد و بتواند طریق سعادت خود را چه از طریق الفاظ و چه از طریق معانی مندرجه در آن بآسانی پیدا نماید و نیز مردم از حال و قصص پیشینیان که از جمله آنها حکایت نوح و طوفان و هلاکت اهل زمین بوده مطلع گردند و به بینند کیفر اعمال بد آنان چه بوده و عبرت گیرند- لکن با اینحال آیا کسی هست که متذکر گردد و پند گیرد.

اینکه در اینکه سوره مبارکه اینکه آیه را مکرر گردانیده شاید برای تأکید در مواعظ و قصص امم سابقه و حکایت عذاب منکرین باشد و اشاره به اینکه ما حکایات پیشینیان و عذاب و سختی که از قبل اعمال بد و انکار پیمبران بر آنها وارد گردیده خیلی واضح و روشن بلکه مکرر نمودیم که شاید زاجر و مانع آنان گردد و مردم از خوف عذاب دنیوی اندیشه نمایند و بسعادت نائل گردند.

کَذَّبَت عادٌ فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ إِنّا أَرسَلنا عَلَیهِم رِیحاً صَرصَراً فِی یَومِ نَحسٍ مُستَمِرٍّ پس از حکایت حضرت نوح «ع» و طوفان در مقام بیان حکایت حضرت هود نبی (ع) و قوم عاد برآمده برای اینکه مردم را متنبه گرداند که به بینند چگونه بود عذاب کسانی که مخالفت امر خدا نمودند با اینکه قوم عاد مردمان قوی هیکل و بزرگ جثه و بلند اندام و بقدری قوی و زورمند بودند که از کوه سنگ میگرفتند و خانه می‌ساختند وقتی غضب الهی بر آنها مستولی گردید در روز شومی مبتلا گردیدند بباد صرصر یعنی باد سخت پی در پی شاید مقصود (از یوم نحس) در آیه باعتبار وقوع عذاب و سخط الهی باشد که در آن روز کافرین را فرا گرفت و آنان را هلاک گردانید.

صفحه : ۴۳۱

تَنزِعُ النّاسَ کَأَنَّهُم أَعجازُ نَخلٍ مُنقَعِرٍ فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ قوله تعالی (کَأَنَّهُم أَعجازُ نَخلٍ مُنقَعِرٍ) اعجاز جمع عجز مثل اعضاد که جمع عضد است یعنی گویا آنها از بزرگی جسم مانند بیخ درخت خرما بودند که از زمین کنده شده و بر روی زمین می‌افتادند اینکه عذاب دنیوی آنان بود چگونه خواهد بود عذاب اخروی آنها و آنان را تهدید نموده‌ایم شاید بترسند.

از محمّد بن اسحق چنین نقل می‌کنند که گفته از جمله مردان قوی هیکل قوم عاد شش نفر که از همه قوی‌تر بودند بنام عمرو بن خلیل، حارث بن شداد الهلقام، حلحا بن سعده، و دو پسران وی، و مرد دیگر اینان در موقع وزیدن باد اهل خود را در شعبی قرار دادند و خود آنها بر در آن شعب صف زدند و بایستادند تا باد بآنها اذیت نکند باد غلبه نمود و یک یک آنها را از جای میکند و بکوه میزد و پاره پاره مینمود تا آنکه همه هلاک گردیدند.

ابو حمزه ثمالی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم حدیث میکند که فرمود شدت باد بدرجه‌ای بود که مرده‌ها را از خاک بیرون میریخت.

(ابو الفتوح)

[سوره القمر (۵۴): آیات ۲۲ تا ۳۹]

اشاره

وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُدَّکِرٍ (۲۲) کَذَّبَت ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (۲۳) فَقالُوا أَ بَشَراً مِنّا واحِداً نَتَّبِعُهُ إِنّا إِذاً لَفِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ (۲۴) أَ أُلقِیَ الذِّکرُ عَلَیهِ مِن بَینِنا بَل هُوَ کَذّابٌ أَشِرٌ (۲۵) سَیَعلَمُونَ غَداً مَنِ الکَذّابُ الأَشِرُ (۲۶)

إِنّا مُرسِلُوا النّاقَةِ فِتنَةً لَهُم فَارتَقِبهُم وَ اصطَبِر (۲۷) وَ نَبِّئهُم أَنَّ الماءَ قِسمَةٌ بَینَهُم کُلُّ شِربٍ مُحتَضَرٌ (۲۸) فَنادَوا صاحِبَهُم فَتَعاطی فَعَقَرَ (۲۹) فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَ نُذُرِ (۳۰) إِنّا أَرسَلنا عَلَیهِم صَیحَةً واحِدَةً فَکانُوا کَهَشِیمِ المُحتَظِرِ (۳۱)

وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُدَّکِرٍ (۳۲) کَذَّبَت قَومُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ (۳۳) إِنّا أَرسَلنا عَلَیهِم حاصِباً إِلّا آلَ لُوطٍ نَجَّیناهُم بِسَحَرٍ (۳۴) نِعمَةً مِن عِندِنا کَذلِکَ نَجزِی مَن شَکَرَ (۳۵) وَ لَقَد أَنذَرَهُم بَطشَتَنا فَتَمارَوا بِالنُّذُرِ (۳۶)

وَ لَقَد راوَدُوهُ عَن ضَیفِهِ فَطَمَسنا أَعیُنَهُم فَذُوقُوا عَذابِی وَ نُذُرِ (۳۷) وَ لَقَد صَبَّحَهُم بُکرَةً عَذابٌ مُستَقِرٌّ (۳۸) فَذُوقُوا عَذابِی وَ نُذُرِ (۳۹)

صفحه : ۴۳۲

ترجمه

محققا ما قرآن را آسان کردیم برای آنکه پند و اندرز باشد پس آیا کسی هست که از اندرزهای (قرآن) متنبه گردد و پند گیرد (۲۳)

قوم ثمود تکذیب کردند (صالح پیمبر را) و گفتار او را نپذیرفتند

و گفتند آیا ما باید مطیع یک بشری مثل خودمان گردیم اگر چنین کنیم محققا ما در گمراهی و دیوانگی و آتش فروزان واقع گردیده‌ایم (

۲۴آیا از بین ما فقط بر او وحی القا گردیده بلکه او دروغگو و شرور است (۲۵)

(کفار) فردا خواهند دید و فهمید که دروغگو و خودپسند و شرور کیست (۲۶)

بحقیقت و درستی که ما برای آزمایش آنها شتر ماده‌ای

صفحه : ۴۳۳

را ارسال نمودیم پس (ای صالح) مراقب آنان باش و ببین با ناقه چه خواهند نمود و بر اذیت آنها شکیبایی نما (۲۷)

و خبردار نما آنان را که آب قسمت شده بین آنها و ناقه است (هر روزی قسمت یکی از آنها باشد (۲۸)

پس قوم ثمود یاوران خود را صدا زدند و ناقه را پی کرد (کشت)

پس چگونه بود عذاب و بیم دادن من (۲۹)

و ما بحقیقت و درستی (در اثر پی کردن ناقه) بر آنان یک صدا و فریادی فرستادیم و آنها از هول آن صدا مثل یک گیاه خشک گردیدند (۳۰)

و محققا ما آسان نمودیم قرآن را برای متذکر گردیدن آیا کسی هست (که بمواعظ قرآن) متذکر گردد (۳۱)

قوم لوط تکذیب کردند لوط (پیمبر) را و مواعظ و تبلیغات او را نپذیرفتند

ما بر آنان سنگ ریزه فرو ریختیم (و همه آنان هلاک شدند) مگر خاندان لوط که در موقع سحر آنها را نجات دادیم

و نجات دادن آنان نعمتی بود از نزد ما و همین طور جزا میدهیم کسی را که شاکر باشد

و حقیقهٔ لوط (ع) آنان را از عذاب ما ترسانیده بود با اینکه حال شک آوردند بآن تهدید کننده‌گان،

و هر آینه بحضرت لوط گفتند که مهمان‌هایت را بما بده (برای آن عمل قبیحی که داشتند مهمانان او ملائکه‌ای بودند بصورت بشر ظاهر گردیده و حضرت لوط آنان را پند میداد که دست بردارید و آنها درب خانه لوط را شکسته و داخل خانه شدند) پس چشمهای آنان را کور گردانیدیم و روی آنان را هموار نمودیم (که اصلا اثری از چشم نماند) پس بچشید عذاب و تهدید مرا (۳۹)

و محققا در صبحگاه آماده نمودیم برای آنها عذاب و شکنجه پاینده،

(و گفتم بآنها) بچشید عذاب و عقوبت مرا و فرستاده مرا (۴۰)

توضیح آیات

وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُدَّکِرٍ- کَذَّبَت ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ثمود قوم صالح پیمبر (ع) بودند و شاید (نذر) جمع انذار باشد- یعنی طائفه ثمود

صفحه : ۴۳۴

تکذیب کردند صالح پیمبر (ع) را و آنچه گوش زد آنان مینمود و آنها را خبر میداد از اوضاع قیامت و از نعمت‌های بهشتی و تهدید مینمود آنان را از عذاب جهنم همه را دروغ میپنداشتند تا آنکه مشمول عذاب گردیدند.

فَقالُوا أَ بَشَراً مِنّا واحِداً نَتَّبِعُهُ إِنّا إِذاً لَفِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ در لغت (سعر) از مفسرین گفتاری نقل شده:

إبن عباس گفته (سعر) یعنی جنون- دیگری گفته بمعنی رنج و تعب است- دیگری گفته آتش افروخته را سعیر نامند و سعر جمع سعیر است.

خلاصه قوم ثمود با هم گفتند چگونه ما تابع گردیم یکی از خودمان را در صورتی که تنها است و هیچ یار و مددکاری ندارد یعنی حشمت و سلطنتی ندارد و اگر چنین کنیم ما در گمراهی و عذاب میافتیم یا دیوانه خواهیم بود.

أَ أُلقِیَ الذِّکرُ عَلَیهِ مِن بَینِنا بَل هُوَ کَذّابٌ أَشِرٌ همزه استفهامی در مقام تعجب آرند و استفهام انکاری است یعنی چگونه اینکه یک نفر از بین ما جماعت صاحب وحی و القاء ملك گردد مگر او چه مزیت و شرافتی بر ما دارد که صاحب چنین مقامی باشد و ما همه تابع او گردیم بلکه او دروغگوی متکبر است که میخواهد بر ما سلطنت کند.

آری مردم طبیعی بیخرد فقط صورت را مینگرند و از معنی و حقیقت بکلی بیخبرند در تمام ازمنه همین طور بوده مردم ظاهر بین چون پیمبران را مثل خود بشری می‌دیدند و از حقیقت روحانی آنها بیخبر بودند و نمیدانستند که چه گوهر گران بهایی در باطن آنان نهفته که بآن ارتباط بعالم روحانیین و عالم امر الهی پیدا نموده‌اند و مستعد القاء وحی گردیده‌اند و بآن ارتباط فیض از حق گرفته و بمادون خود می‌رسانند زیرا که آن بزرگواران واسطه در فیضند و هر کس بخواهد راهی بعالم اله پیدا نماید بایستی از مشکات و سراج حقیقت آنها مخصوصا نبی خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم استضائه نماید و نفس خود را پیوند بزند بولایت و محبت و اطاعت او و اولاد طاهرین آن بزرگوار سلام اللّه علیهم اجمعین.

صفحه : ۴۳۵

سَیَعلَمُونَ غَداً مَنِ الکَذّابُ الأَشِرُ کفار بزودی فردا میدانند کیست دروغگوی متکبر قیامت را فردا نامیده‌اند اشاره به اینکه قیامت پس از دنیا واقع است یعنی پس از امروز دنیا قیامت در پی او واقع خواهد بود و وقتی فردای قیامت عذاب بر آنان فرود آمد آن وقت میفهمند آنها کذاب متکبر بودند یا پیمبران که با علامات واضح و هویدا خلق را بسوی حقیقت و حق ارشاد مینمودند تا آنکه بفضیلت و سعادت انسانی فائز گردند.

إِنّا مُرسِلُوا النّاقَةِ فِتنَةً لَهُم فَارتَقِبهُم وَ اصطَبِر ثموديان در تكذيب نمودن صالح (ع) مبالغه نمودند و بطور استهزاء بصالح (ع) گفتند اگر تو پيمبرى امر نما كه از اينكه كوه شتر سرخ مو و آبستن ده ماهه بيرون آيد و اينكه آبى كه داريم يك روز قسمت شتر باشد و در عوض بما شير بدهد و يك روز قسمت ما باشد.

پس از خواهش آنها براى امتحان خداوند خواهش آنان را پذيرفت و بدعاى حضرت صالح (ع) ناقه سرخ مو و آبستن ده ماهه‌اى از كوه بقدرت ايزدى بيرون آمد و پس از بيرون آمدن ناقه از كوه خطاب بحضرت صالح (ع) نموده (فَارتَقِبهُم وَ اصطَبِر) اى صالح مراقب و نگهبان باش و صبر كن و ببين كه با ناقه چه مى‌كنند.

وَ نَبِّئهُم أَنَّ‌الماءَ قِسمَةٌ بَينَهُم كُلُّ شِربٍ مُحتَضَرٌ خطاب بحضرت صالح پيمبر (ع) نموده كه قوم ثمود را خبردار كن كه بايستى آب را بين خود و ناقه قسمت كنند و ظاهرا در آنجا چشمه آبى بوده بقدر كفايت اهل آن محل و قوم ثمود مأمور شدند آن آب را قسمت كنند بين خودشان و ناقه و يك روز آب قسمت ناقه باشد و در عوض شير بآنان بدهد و روز ديگر قسمت ناقه باشد و آنها هيچ از آن آب برندارند و با آنكه از قسمت نمودن آب ضررى متوجه قوم نشده بود زيرا روز بى‌آبى آنها ناقه بقدر كفايت آنها شير ميداد با اينحال

صفحه : ۴۳۶

در مقام اعدام ناقه برآمدند و ناقه را پى كردند اينكه است كه فرموده.

فَنادَوا صاحِبَهُم فَتَعاطى فَعَقَرَ قوم ثمود براى كشتن ناقه معاون خود را صدا زدند گويند نام آن كسى كه ناقه را پى كرد و كشت قدار بن سالف بن اصم بن هود نبى (ع) بود و وى را بمناسبت آنكه سرخ رو بود احمر ثمود مى‌ناميدند و بروايت ديگر او را چيمر ثمود ميگفتند سر راه ناقه را گرفت و بشمشير او را كشت.

مفسرين گويند سبب كشتن ناقه دو زن بودند عشيره و صدوقه چون كه ناقه بحاصل آنها ضرر ميرسانيد، صدوقه پسر عموى خود مصدع را بوصالش وعده داد و عشيره يكى از دختران خود را نامزد قدار بن سالف گردانيد و هر دو بر رهگذر ناقه بكمين نشستند چون ناقه از آب گذر كرد اول بمصدع رسيد او تيرى بپاى ناقه زد ناقه افتاد و قدار از كمين‌گاه برآمد و با شمشير ناقه را كشت و گوشت او را پاره پاره نمودند و بين خود قسمت كردند، پس از آن بچه ناقه در كوه صنوبر بالا رفت و سه مرتبه نعره كشيد و بآسمان بالا رفت و بروايتى آن را نيز كشتند و بعد از سه روز عذاب بر آنان فرود آمد. (منهج الصادقين) فَكَيفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ در مقام چگونگى عذاب ثموديان برآمده و اشاره به اينكه پس از اتمام حجت و چنين معجزه بزرگى كه از حضرت صالح (ع) مشاهده نمودند كه ديگر هيچ عذرى براى مخالفت آنها باقى نمانده بود باز عناد ورزيدند و مخلوقى كه بدست قدرت الهى بدون ترتيب عادى از كوه بيرون آمده و صالح (ع) نيز بآنان تذكر داده بود كه اگر ناقه را بكشيد عذاب بر شما فرود مى‌آيد از روى عناد ناقه را كشتند آن وقت مستحق عذاب گرديدند.

(وَ أَنَّ‌اللّهَ لَيسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِيدِ) سوره انفال آيه ۵۱ نظر به اينكه بايستى جزا موافق عمل باشد چون ناقه را كشتند و بچه او نعره كشيد اينكه بود كه آنان نيز بصيحه آسمانى هلاك گرديدند اينست كه در بيان عذاب آنها فرموده:

صفحه : ۴۳۷

إِنّا أَرسَلنا عَلَيهِم صَيحَةً واحِدَةً فَكانُوا كَهَشِيمِ المُحتَظِرِ بتحقيق كه ما فرستاديم براى هلاكت آنها يك صدا و فريادى كه آنها را مثل گياه خشك گردانيد.

در لغت هشيم چند معنى از مفسرين نقل شده إبن عباس گفته هشيم آنست كه براى زمستان حيوانات از چوب و گياه خشك

میگیرند و خطیره‌ای یعنی دیوار مانندی برای حفظ گوسفندان از باد و سرما درست می کنند.

و دیگری گفته هشیم خاکی است که از دیوار پوسیده ریزش میکند و باد که میآید آنها را مستدبر میکند لکن چنانچه بعضی گفته‌اند عرب هر چیز تر و نرمی که خشک شود آن را هشیم گوید که آنان بیک صیحه جبرئیل مثل گیاه خشک گردیدند.

وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُدَّکِرٍ اینکه آیه مبارکه بالا در اینکه سوره چهار مرتبه تکرار شده است و هر یک راجع بحکایت یک پیمبری است اشاره به اینکه در هر یک از اینکه حکایات پند و اندرزی است که انسان متفکر بایستی متنبه گردد و بداند که کیفر اعمال بد منحصر بقیامت نیست بلکه در اینکه عالم هم نیز کم و بیشی هر کسی مکافات اعمال خود را خواهد دید. (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا).

کَذَّبَت قَومُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ إِنّا أَرسَلنا عَلَیهِم حاصِباً قوم لوط (ع) پیمبر خود را تکذیب کردند و وحی و ارسال او را دروغ پنداشتند چون چنین کردند مستحق عذاب گردیدند و مبتلا گردیدند بباد سختی که سنگ ریزه بر آنها میریخت.

بعضی گفته‌اند چنان باد سختی بود که سنگ‌های بزرگ را بر آنان می‌ریخت و در لغت (حاصبا) گفته‌اند (حصباء) سنگ کوچکی را گویند که مشت را پر نکند (و محصب) آن جایی را نامند که در آن سنگ ریزه اندازند در منی.

صفحه : ۴۳۸

إِلّا آلَ لُوطٍ نَجَّیناهُم بِسَحَرٍ تمام قوم لوط از آن باد سخت هلاک گردیدند مگر آل و تابعین لوط «ع» که آنها در موقع سحر نجات یافتند.

نِعمَةً مِن عِندِنا و نجات یافتن آل لوط نعمتی بود از طرف ما یعنی از طریق فضل الهی بود که آل لوط از اینکه بلاء مهلک نجات یافتند.

کَذلِکَ نَجزِی مَن شَکَرَ اینطور ما جزاء میدهیم کسی را که شاکر باشد.

اشاره به اینکه کسی که بشکرانه نعمت‌های حق تعالی از اطاعت او سرنپیچد و در مقام اطاعت و بندگی برآمده و تسلیم پیمبران و اوامر حق تعالی گردد خداوند در سختی‌های امور دنیوی و اخروی وی را از نظر لطف خود دریغ نخواهد داشت و همیشه او را یار و مددکار خواهد بود.

وَ لَقَد أَنذَرَهُم بَطشَتَنا فَتَمارَوا بِالنُّذُرِ وجدا نوح (ع) قوم را از عذاب خدا ترسانید لکن آنان شک آوردند در رسالت حضرت لوط (ع) یا شک آوردند بانزال وحی و اعتنایی بوعید ننمودند و بهمان اعمال زشت مداومت نمودند تا وقتی که بر آنان عذاب فرود آمد.

وَ لَقَد راوَدُوهُ عَن ضَیفِهِ فَطَمَسنا أَعیُنَهُم فَذُوقُوا عَذابِی وَ نُذُرِ قوم لوط فسق و فجور را از حد گذرانیدند و بنا بر آنچه مفسرین گفته‌اند عده‌ای از ملائکه بصورت انسان در خانه لوط (ع) وارد شدند قوم لوط خواستند بخانه لوط وارد گردند و مراد خود را از آنها حاصل نمایند و میگفتند آنها را تسلیم ما کن و در مقام جدال و نزاع با حضرت لوط (ع) برآمدند هر قدر لوط آنها را نصیحت مینمود فائده‌ای نمی‌بخشید تا آنکه درب را شکسته و وارد آن خانه که ملائکه بودند گردیدند (فَطَمَسنا أَعیُنَهُم) چون نزاع را از حدّ گذرانیدند جبرئیل بلوط گفت:

(خل بیننا و بینهم) آنان را بما واگذار چون آنها در آن خانه وارد گردیدند جبرئیل

صفحه : ۴۳۹

شهپر خود را بر چشمه‌های آنان زد همگی کور شدند و چنان نابینا شدند که از چشم‌های آنها اثری باقی نماند و مدهوش و متحیر

می‌افتادند و برمیخاستند و فریاد میکردند که لوط ما را سحر نموده.
وَ لَقَد صَبَّحَهُم بُكرَةً عَذابٌ مُستَقِرٌّ فَذُوقُوا عَذابِي وَ نُذُرِ وقتی قوم لوط (ع) طغیان را از حدّ گذرانیدند در اول روز مبتلا گردیدند بعذابی که مستقر و دائمی بود یعنی عذاب از آنان مرتفع نگردید تا آنکه همگی آنان را هلاک نمود و بآتش جهنم متصل گردانید پس بآنان گفته شد بچشید عذاب را در نتیجه آنچه را که پیغمبر ما لوط بشما وعده داد و تهدید نمود شما را از عذاب و شما دروغ پنداشتید.

[سوره القمر (۵۴): آیات ۴۰ تا ۵۵]

اشاره

وَ لَقَد يَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّكرِ فَهَل مِن مُدَّكِرٍ (۴۰) وَ لَقَد جاءَ آلَ فِرعَونَ النُّذُرُ (۴۱) كَذَّبُوا بِآياتِنا كُلِّها فَأَخَذناهُم أَخذَ عَزِيزٍ مُقتَدِرٍ (۴۲) أَ كُفّارُكُم خَيرٌ مِن أُولئِكُم أَم لَكُم بَراءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۳) أَم يَقُولُونَ نَحنُ جَمِيعٌ مُنتَصِرٌ (۴۴)
سَيُهزَمُ الجَمعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ (۴۵) بَلِ السّاعَةُ مَوعِدُهُم وَ السّاعَةُ أَدهى وَ أَمَرُّ (۴۶) إِنَّ المُجرِمِينَ فِي ضَلالٍ وَ سُعُرٍ (۴۷) يَومَ يُسحَبُونَ فِي النّارِ عَلى وُجُوهِهِم ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) إِنّا كُلَّ شَيءٍ خَلَقناهُ بِقَدَرٍ (۴۹)
وَ ما أَمرُنا إِلّا واحِدَةٌ كَلَمحٍ بِالبَصَرِ (۵۰) وَ لَقَد أَهلَكنا أَشياعَكُم فَهَل مِن مُدَّكِرٍ (۵۱) وَ كُلُّ شَيءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۲) وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُستَطَرٌ (۵۳) إِنَّ المُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ (۵۴)
فِي مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقتَدِرٍ (۵۵)

صفحه : ۴۴۰

ترجمه

محققا ما آسان کردیم قرآن را برای تذکر و اندرز گرفتن پس آیا کسی هست که متذکر گردد و پند گیرد.
و محققا برای آل فرعون تهدید دهندگان آمدند
و آنان تمام آیات ما را (معجزات حضرت موسی را) تکذیب نمودند پس آنها را گرفتیم گرفتن غالب استوار (تحت اقتدار و غضب پروردگار جبار گرفته شدند)
آیا کفار زمان شما بهترند از کفار زمان پیشین، یا برای شما کافرین برائتی است در کتابها (مثل تورات و انجیل و زبور)
یا می‌گویید ماها یاری کننده یکدیگر میباشیم-
بزودی تمام شما (در جهاد مؤمنین) مغلوب گردیده و بپشت خواهید برگردید (یعنی از جنگ فرار میکنید)،
بلکه در روز قیامت وعده‌گاه عذاب کلی آنان است و رستخیز سخت‌تر و تلخ‌تر است،
بدرستی گناهکاران در گمراهی و آتش سوزان واقع خواهند بود.
روزی که بروهایشان در آتش کشیده شوند (بآنها گفته میشود) بچشید احساس الم آتش را
بحقیقت و درستی ما هر چیزی را باندازه خلقت نمودیم (باندازه معینی که کم و بیش نخواهد گردید-
و امر ما نیست مگر یک کلمه مانند بهم زدن چشم (که وقتی چیزی اراده نمودیم فورا موجود میگردد)
و محققا ما (از کفار) اشتباه و امثال شما را هلاک گردانیدیم پس آیا کسی هست که متذکر گردد-

و هر چه از اعمال و افعال کرده‌اند در نامه اعمال آنها ثبت گردیده،

و هر کوچک و بزرگی نوشته شده،

بحقیقت و درستی که پرهیزکاران در بوستانهایی می‌باشند که در آنها نهرها و جویهایی است (که همیشه جریان دارد)

و آنها در نشیمن‌گاه راستی و درستی نزد پادشاه مقتدر ساکن گردیده‌اند.

(یعنی در جوار قرب الهی قرار گرفته‌اند)

صفحه : ۴۴۱

توضیح آیات

وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُدَّکِرٍ اینکه مرتبه چهارم است که آیه بالا در اینکه سوره مبارکه تکرار گردیده و تکرار اینکه آیه نظیر تکرار (فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ) در سوره الرحمن و (وَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ) در سوره مرسلات است و نیز در هر موقعی که آیه‌ای تکرار میگردد اضافه بر اینکه مطلب مربوطه به آنرا مؤکّد میگرداند بکثرت تکرار و استماع آن القاء بنفس میگردد یعنی از راه گوش و استماع یا از راه قول و گفتار بدلالت الفاظ معانی مندرجه در آنها از راه زبان و گوش در قلب سرایت می‌نماید و به تکرار آن مشدد میگردد و یکی از فائده ذکر و تکرار آن که اینقدر در آیات و احادیث تأکید در آن شده است شاید همین باشد.

از بعض عرفاء است که در اینکه حکایت اشاره‌ایست بمعامله لوط روح- با قوم نفس امّاره و معامله خدا نسبت بآنها و نجات دادن لوط روح بسبب صفات روحانیه و هلاکت قوم لوط بسبب صفات بشریه طبیعیه و هر کسی که شهوت بهیمیه و شهوت جماع بر وی غالب گردید واجب و لازم است که آن را بسنگ (لا اله الا اللّه) بشکند و اینکه صفت را بضدش معالجه کند، و خود را متصف گرداند بصفت عفت که آن حالتی است متوسط بین خمود نفس، که تفریط در قوه شهویه است و عدم اعمال آن زائد بر آن حکمتی که برای آن خلقت گردیده، و بین فجور که افراط در آنست و عفیف کسی را گویند که بر طبق دستور عقل و شرع و عرف اینکه قوه را بکار اندازد و حدّ وسط بین دو طرف افراط و تفریط آن را مراعات نماید.

(تفسیر روح البیان) وَ لَقَد جاءَ آلَ فِرعَونَ النُّذُرُ- کَذَّبُوا بِآیاتِنا کُلِّها فَأَخَذناهُم أَخذَ عَزِیزٍ مُقتَدِرٍ (النذر) جمع انذار و انذار بمعنی بیم دادن و ترسانیدن و تهدید نمودن است و چون فرعون و فرعونیان موسی (ع) و هارون را تکذیب نمودند با تکذیب

صفحه : ۴۴۲

کردند تمام انبیاء را چون که تکذیب یکی از آنها مستلزم تکذیب جمیع است و آیات و معجزات نه‌گانه‌ای را که در کلام اللّه اشاره بآن نموده بقوله تعالی (وَ لَقَد آتَینا مُوسی تِسعَ آیاتٍ بَیِّناتٍ) سوره بنی اسرائیل آیه ۱۰۳ دروغ پنداشتند پس چون انکار و تعدی را از حدّ گذارنیدند و اتمام حجت بر آنان گردید (فَأَخَذناهُم) پس آنان را گرفتیم (أَخذَ عَزِیزٍ مُقتَدِرٍ) مثل گرفتن پادشاه مقتدری که غالب و مستولی بر همه چیز است.

أَ کُفّارُکُم خَیرٌ مِن أُولئِکُم أَم لَکُم بَراءَةٌ فِی الزُّبُرِ أَم یَقُولُونَ نَحنُ جَمِیعٌ مُنتَصِرٌ در مقام تهدید مشرکین اهل مکّه یا تمام کفّار عصر نبی خاتم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم برآمده و بهمزه استفهامی انکاری پرسش مینماید که وقتی قصص و حکایات امم سابقه را شنیدند و دانستند که آنان در اثر مخالفت پیمبران و سفراء الهی چگونه هر یک بطرزی خاص مبتلا بعذاب و سخط الهی گردیدند چگونه متنبه نمیگردند شما چه شرافت و مزیتی نسبت بآنان دارید که مطمئن از عذاب گردیده‌اید آیا شما از حیث صفات یا از جهت خلقت بر آنها مزیّت دارید یا آنکه چنین گمان میبرید که در کتابهای آسمانی پیش از قرآن برای شما از عذاب و سخط الهی

برات آزادی رسیده یا گمان میکنید و می گویید ما جماعتی هستیم با قوت و شوکت و کسی بر ما غالب نخواهد گردید زیرا که بعضی یاری بعضی دیگر را میکنیم و متحد هستیم.

خلاصه آیه اشاره به اینکه شما کفّار اهل مکّه نه از جهت قوّت و شوکت و نه از جهت مال و ثروت مزیتی بر امم سابقه ندارید که وقتی در مورد سخط و غضب الهی واقع گردیدند دیگر ملجأ و پناه‌گاهی نبود که عذاب را از خود رفع نمایند قدری چشم خود را باز کنید و به بینید چگونه در اثر مخالفت مبتلا بعذاب‌های شدید گردیدند.

خوب است مسلمان‌های امروزه هم که نام خود را مسلمان گذارده‌اند و علنا بمقدسات شرع مقدس توهین می‌نمایند قدری اینکه آیات را بنگرند و قدری متنبه گردند و بدانند خدای ما و خدای کسانی که مبتلا بعذاب شدند یکی است و در

صفحه : ۴۴۳

انسانیت نیز ما با آنها فرقی نداریم و همین طوری که کثرت گناه و مخالفت پیمبران سبب شد که در موقع عذاب واقع گردیدند ممکن است بر ما نیز عذاب نازل گردد همانطوری که بر آنان نازل گردید و بدانند اگر چه خداوند در موقع رحمت (أرحم الراحمین) است در موقع غضب نیز شدید الانتقام و اشد المعاقبین خواهد بود لکن متأسفانه ما اسم خود را مسلمان میگذاریم و گوئیم کتاب قانونی ما قرآن است و هیچ خبری حتی از رسم (قرآن) هم نداریم، و گمان میکنیم گناه اینکه بگردن اولیاء امور و معلمین مدارس است که نخستین بایستی دین اطفال و تعلیمات (قرآن را بآنها بیاموزند و سپس شروع نمایند در تدریس باقی امور لکن چنین نیست بایستی هر کس رجوع بعقل خود نماید و فکر کند برای چه آفریده شده و تکلیف وی چیست و راه نجات خود را پیدا نماید.

سَيُهزَمُ الجَمعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السّاعَةُ مَوعِدُهُم وَ السّاعَةُ أَدهي وَ أَمَرُّ خدای متعال کفار را تهدید مینماید هم بعذاب دنیا و هم بعذاب آخرت عذاب دنیای کفّار مکّه چنانچه مفسرین گفته‌اند جنگ بدر بوده که آنان شکست خوردند و از جنگ فرار نمودند، و اینکه مطلب یکی از پیش گوئیهای قرآن مجید بشمار میرود در (منهج بروایت صاحب کشاف که از عمر چنین نقل نموده وقتی اینکه آیه فرود آمد من مقصود اینکه آیه را ندانستم تا روز بدر دیدم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلّم زره میپوشد و میگوید (سَيُهزَمُ الجَمعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ) فهمیدم اینکه آیه دلالت دارد بر پراکنده‌گی مشرکین و غلبه مسلمین. پایان اینکه عذاب و مغلوبیت مکافات و کیفر اعمال بد دنیوی کفّار بود، لکن مجازات و عذاب سخت‌تر در قیامت که وعده‌گاه آنها است خواهند دید و آن (أَدهي وَ أَمَرُّ) (ادهی) مأخوذ از داهیهٔ که بمعنی بلیّه و آفت و شدت است اشاره به اینکه و لو آنکه کفار در دنیا غالبا بعکس العمل خود و بمکافات اعمال خود میرسند لکن جای مجازات و محل عذاب آنان قیامت است که عذاب قیامت بمراتب سخت‌تر و تلخ‌تر خواهد بود.

صفحه : ۴۴۴

إِنَّ المُجرِمِينَ فِي ضَلالٍ وَ سُعُرٍ يَومَ يُسحَبُونَ فِي النّارِ عَلي وُجُوهِهِم ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ آیه در مقام بیان عذاب اشقیاء و گناهکاران برآمده و شاید مقصود از مجرمین همان کفار باشند که در آیه بالاـ آنان را تهدید بعذاب نموده، یا مطلق متمردین و کسانی که آیات خدا را تکذیب نموده یا مینمایند و ممکن است مقصود از مجرمین تمام گناهکاران باشند از مسلمانان و غیر آنها لکن بقید (فی ضلال) و نیز بقرینه آیه بالا حملش بر کفار اولی بنظر میآید، زیرا کسی که در طریق اسلام وارد گردید بدرجه‌ای هدایت یافته و لو آنکه گنهکار باشد.

خلاصه در روز رستاخیز کفار را برو بجهنم می‌کشانند و گفته میشود بآنان بچشید حرارت و سختی سقر را و سقر یک درکه‌ای

است از جهنم.

إِنّا کُلَّ شَیءٍ خَلَقناهُ بِقَدَرٍ اشاره به اینکه در ابتداء آفرینش بحکمت ازلی و قدرت سرمدی برای هر چیزی اندازه و حدّی مقرر گردیده و نظام عالم را روی همین پایه استوار گردانیده چنانچه مشاهده مینمائیم که هر چیزی را شکل و اندازه‌ای هست که در خور او تعیین گردیده و بطوری در حدّ اعتدال قرار گرفته که اگر ذره‌ای از حدّ خود تجاوز نماید و کم و زیاد گردد نظام وجودش مختل خواهد گردید.

و همین طوری که برای هر فردی از بشر یا فردی از حیوان یا نبات کمیت و کیفیتی است مخصوص بخود از تعادل و توازن بین اجزاء و شکل و هیئت مخصوص که بآن خصوصیات از دیگران امتیاز یافته همین طور کلیه نظام عام کبیر نیز روی میزان اعتدال و تعادل اجزاء قرار گرفته و هر موجودی را بجای خود و در مرتبه خود موظف بعملی گردانیده و همگی اجزاء عالم دست بدست هم داده و ابراز فعالیت نموده و نظام عالم را تشکیل میدهند و هیچیک از خدمت مرجوعه بخود سستی نمی‌نمایند.

فقط از بین موجودات انسان (ظَلُوماً جَهُولًا) ظلم بخود نمود و از انجام اوامر تشریعی سستی مینماید، اینکه است که روی نظام عالم که هر چیزی که از حدّ

صفحه : ۴۴۵

خودش تجاوز نمود منعکس بضدش میگردد بشر متمرد نیز از مرتبه‌ای که برای وی آماده شده بود که بایستی ترقی و تعالی نماید تا آنکه خود را بعلیین رساند عکس نفس ناطقه و روح مجرد خود را چنان تنزل داده که بسیر قهقرایی بقعر جهنم پرتاب خواهد گردید قوله تعالی:

(لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِی أَحسَنِ تَقوِیمٍ ثُمَّ رَدَدناهُ أَسفَلَ سافِلِینَ)«۱» اینکه است که عذاب کفار نیز بتقدیر ازلی روی میزان حکمت و اعتدال در خور عمل آنها تعیین گردیده، و نیز چنانچه گفته شد می‌توان از آیه استنباط نمود که شکافته شدن قمر بامر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نیز بتقدیر ازلی در همان ابتداء خلقت روی میزان اعتدال مقرر گردیده و جزء نظام عالم قرار داده شده و مخالف حکمت نبوده.

وَ ما أَمرُنا إِلّا واحِدَةٌ کَلَمحٍ بِالبَصَرِ اینکه آیه نظیر آیه‌ای است که در سوره (یس) فرموده (إِنَّما أَمرُهُ إِذا أَرادَ شَیئاً أَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ)«۲» و در جای دیگر (وَ ما أَمرُنا إِلّا واحِدَةٌ کَلَمحٍ بِالبَصَرِ او هو اقرب من ذلک) چنانچه معلوم است (لفظ کن در آیه کُن فَیَکُونُ) که از کاف و نون ترکیب شده باشد در کار نبوده بلکه اشاره بسرعت موجودات است که بمحض اراده ازلی بدون وسائل خارجی در ابتداء آفرینش بقدرت مطلقه الهی بیک تجلی رحمانی و یک اراده وحدانی تمام حقایق و ماهیات امکانی هر یک بقدر استعداد و بر وفق نظام عالم از نیستی بهستی آمده و هر یک بوقت و موقعی که در خور وی بوده ظهور و بروز نموده، که تقدیرات ازلی است و اجراء آن در (فیما یزال) انجام می‌گیرد.

۱- سوره تین آیه ۴ و ۵ محققا ما خلقت نمودیم انسان را در بهترین خلقت و اعتدال پس از آن برگردانیدیم وی را بپائین‌ترین پایها

۲- سوره یس آیه ۷۴

صفحه : ۴۴۶

(کَلَمحٍ بِالبَصَرِ) اشاره بسرعت اجراء حکم تکوینی الهی است که بمحض اراده که از روی علم بنظام عالم قرار گرفته تقدیرات در عالم (قضاء) ثابت گردیده و در (لوح محفوظ و دفتر آفرینش) ثبت شده و در آن مرتبه وقت و زمانی تصور ندارد بلکه حدود زمان

و مکان نیز در همان مرتبه تعیین گردیده.

وَ لَقَد أَهلَكنا أَشياعَكُم فَهَل مِن مُدَّكِرٍ در مفردات گفته اشیاء جمع شیعه است، و در منتهی الارب که ترجمه قاموس است گفته (شیع بفتح شین بمعنی مثل و مانند است) و در (مجمع البیان) گفته اشیاع و نظائرش بمعنی اشیاع و نظائرش بمعنی اشباهست.

آیا کفّار و مشرکین نمی‌بینند که چگونه اشباه آنها را که مصرّ در کفر بودند هلاك گردانیدیم با اینحال آیا کسی هست که از واقعه پیشینیان و عذابی که در اثر مخالفت پیمبران بآنان رسیده متذکر گردد و پند گیرد.

وَ كُلُّ شَيءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُستَطَرٌ اینکه آیه نیز تأکید مینماید آیات بالا را که آنچه انسان کرده از گفتار و اعمال و رفتار و آنچه در باطن خود ذخیره نموده از نیات و اخلاقیات و ملکات حمیده یا نکوهیده از اعمال بد و خوب کوچك و بزرگ تماما در دیوان حفظه و نامه اعمال محفوظ و ثابت گردیده اینکه است که وقتی انسان در قیامت نظر می‌کند بسجل اعمال خود از روی تعجب و بهت میگوید (ما لِهذَا الكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلّا أَحصاها) سوره کهف آیه ۴۷ اینکه آیه و امثال آن تأیید می‌نماید آن را که در علوم جدیده استکشاف نموده‌اند که آنچه در عالم واقع است در جای خود ثابت و برپا است و چیزی که موجود شد فانی نمیگردد.

آری همه موجودات ازلا و ابدا در علم حضوری حق تعالی ثابت و محقق خواهند بود اگر چه هر یک محدود بحدی و مقید بزمانی و مکانی و محدود بحدود امکانیه میباشد لکن محدود بودن آنها و مقید بودن هر یک بزمان خاص منافی با علم حضوری

صفحه : ۴۴۷

حق تعالی نیست زیرا که او جلت عظمته محیط بر هر چیزی است و همه تحت قیومیت اویند و علمای طبیعی با اینکه دقت و تبحری که در استکشاف حقایق موجودات دارند و از روی همان کشف حقایق اختراعات محیر العقول در جامعه پدیدار نموده‌اند چون سطح علومشان از محسوسات و علوم طبیعی بالا- نمیرود اگر از آنان سؤال شود موجوداتی که علی الدوام از نظر ما میگذرد و از نیستی بهستی و از هستی بسوی عدم رهسپار میگردند در کجا موجودند و محل قرارگاه آنها چیست آنان عاجز از جواب می‌مانند.

و نتوانند بفهمند که عوالم در طول یکدیگرند هر ما دونی تحت تربیت ما فوق خود قرار گرفته و سلسله موجودات منتهی میگردد بقیوم کل ّو مبدء آفرینش که او موجود بخود و قوام موجودات بسته باراده و قیومیت او است.

إِنَّ المُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقتَدِرٍ بحقیقت پرهیزکاران در قیامت در بوستانهایی باشند که نهرها و چشمه‌های آب در آنجا علی الدام در جریان است.

نهر اسم جنس است که اطلاق بر کم و زیاد هر دو میشود و جمع آن انهار است و اشاره بسعه مقام متقیان دارد که متقیان و اشخاص با تقوی در نشیمن‌گاه صدق و راستی نزد پادشاه مقتدر قرار گرفته‌اند آن پادشاهی که استیلاء دارد بر همه چیز و تمام موجودات از پرتو فیض و رحمت او از نیستی بهستی آمده‌اند و بوجود او موجود میباشند و هستی آنها قائم باو است.

اینکه آیه نظیر آن آیه است که فرموده (إِنَّ المُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ) و در اینجا اشاره بمقام بلند تقوی نموده و متقین را چنین معرفی مینماید که آنان کسانی میباشند که در جایگاه صدق تمکن نموده و قرارگاه آنها نزد پادشاه مقتدر دائمی خواهد بود از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده که (خدای تعالی آن مکان را موصوف بصدق نموده و غیر از اهل صدق در آن مکان منزل نخواهند داشت.

صفحه : ۴۴۸

سؤال مقصود از متقین کیانند و جایگاه صدق یعنی چه و عندیّت متقین نزد ملیك مقتدر بچه معنی است.

پاسخ سؤال اول در جاهای دیگر گفته شده که تقوی که بمعنی خودداری نمودن است مراتبی دارد، مرتبه اول خودداری نمودن از معاصی دوم خودداری نمودن از ترک اوامر و عمل نمودن بآنچه بحکم عقل و شرع انسان موظف بر انجام آن گردیده با خلوص نیّت سوم خودداری نمودن و نگاه داشتن دل از آنچه وی را از حق تعالی باز دارد و علی الدّوام متذکر یاد او بودن و آنی از او غفلت نورزیدن.

پاسخ سؤال دوم جایگاه صدق مکان حقیقت و درستی است که چنین اشخاص با تقوی در آن محل اقامت و تمکن خواهند داشت و جایگاه همیشه گی آنان است و چون در مکان راستی و درستی تحقق پیدا نموده‌اند در اعمال ظاهری نیز راستگو و راست کردار و راست رفتارند.

پاسخ سؤال سوم (عندیت متقین) متفرع بر همان دو فضیلت آنان است یکی تقوی بتمام معنی و دیگر صدق و راستی و درستی و عندیت نزد حق تعالی نتیجه تقوی و صدق و منبعث از آن است و عندیت مقام بسیار بلندی است که اختصاص داده بمردمان با تقوی و آنان کسانی می‌باشند که بمحل قرب جوار رحمت الهی رسیده و معلوم است مقصود از قرب که از (کلمه عندیت) استفاده میشود قرب مکانی نیست بلکه قربی است غیر از قرب مکانی و زمانی بلکه بالاتر از قرب شرفی نیز بشمار میرود و آن مقام مقربین از ملائکه و انبیاء و شهداء و مؤمنین با تقوی خواهد بود و شاید اشاره باشد (بفناء فی اللّه و بقاء باللّه) که دائر بین عرفاء است که انسان کامل وقتی بمقام قرب معنوی رسید آن وقت اقتدار و مالکیت حق را معاینه مینماید و خود را قطره‌وار در دریای عظمت الهی ناچیز می‌بیند بلکه اصلا خود را در میان نمی‌بیند و مشاهده می‌نماید که تمام آثار از حق و قائم باو میباشند و البته

صفحه : ۴۴۹

رسیدن باین مقام کار آسانی نیست زحمت فراوان لازم دارد تا خود یا غیر خود را می‌یابی هرگز او را نیابی تا دلت نزد زرد و سرخ عالم طبیعت است و دست و پای خود را بزنجیر آرزو و آمال دنیوی بسته‌ای قدمی بسوی عالم حقیقت نتوانی برداشت.

در تأویلات نجمیه در توجیه آیه چنین گفته یعنی متّقین باللّه در بهشتهای وصال و آبهای معرفت و حکمت فرو رفته و غوص نموده و از آن بیرون آرند درهای معارف و لؤلؤهای عوارف و در نشیمن‌گاه صدق و آن مقام وحدت ذاتیه در مقام عندیت متمکن گردیده‌اند چنانچه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چنین فرموده

(ابیت عند ربّی یطعمنی و یسقینی)

و در کشف الاسرار چنین گفته کلمه (عند) رقم! قریب و تخصیص دارد یعنی فردا اهل قرب بمقام عندیّت اختصاص خواهند داشت و پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در همین عالم مخصوص بمقام عندیّت بوده زیرا که فرموده:

(ابیت عند ربّی)

و چون آن رتبه که امروز خواص بآن نازند پای ادنای او است (و رتبه پائین آن را) آنان در قیامت یابند پس از مرتبه اعلای فردای حضرتش که نشان خواهد داد.

ای محرم سرّ لا یزالی مرءاة جمال ذو الجلالی

مهمان ابیت عند ربی صاحب دل لا ینام قلبی

از قربت حضرت الهی هستی بمثابه‌ئی که خواهی

قربی که عبارتش نسنجد در حوصله خرد نگنجد

گم گشته بود عبارت آنجا بلکه نرسد عبارت آنجا

و آیه اشاره باین است که تقوی عبـد را میرساند بسوی درجات بهشـتهای و نهرهای علوم و معارف حقّه حقیقیه الهیّه پس از آن وی را بمقام صدیقین

صفحه : ۴۵۰

می‌رسانـد پس از آن بمقـامی رسـد که وحـدت ذاتیه حق را مشاهـده نمایـد که اشاره بآن بعنـدیت نموده و در آن مسـتقر و متمکن میگردد.

ای خوشـا عشـی که مؤمنـان راست در آن مجلس انس و حظیره قـدس بـادیه انتظار بریـده بکعبه وصال رسـیده خلعت رضا پوشـیده شربت سـرور از چشـمه وفاء نوشـیده عیش بی‌عتاب و نعمت بی‌حساب، و دیدار بی‌حجاب یافته (تفسیر روح البیان) اینک جزء ششم از تعداد تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن از سوره الزخرف الی آخر سورهٔ القمر بپایان رسید بقلم:

کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و کوچکترین ذره‌ای از ذراری بتول و امهٔ من اماء اللّه تعالی در روز سه شنبه ۲ جمادی الثانیهٔ ۱۳۸۵ هجری قمری مطابق با شـشم مهر ماه ۱۳۴۴ هجری شمسـی هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئی علیم و السلام علی من اتبع الهدی (پایان)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّـلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سره الشـریف) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شـیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسـبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».